

رنوس مطالب این فصل

به هر کسی که سبب را بپرسد

معذرت خواهی . . . برای چه؟

مسیحیت ایمانی است مبتنی بر واقعیت

بهترین دفاع حمله ای است خوب

زدودن ابهامات

سوء تفاهم اول: ایمان کورکورانه

سوء تفاهم دوم: کافی است صادق باشیم

سوء تفاهم سوم: کتاب مقدس پر است از افسانه

سوء تفاهم چهارم: عیسی تاریخی قابل شناخت نیست

سوء تفاهم پنجم: مسیحیان اگر محبت دارند، باید عقاید ادیان

دیگر را نیز بپذیرند

سوء تفاهم ششم: «قبول این مطلب از نظر فکری بایم دشوار

است»

به هر کسی سبب را بپرسد

«بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمایید و پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.» (اول پطرس ۳: ۱۵)
معذرت خواهی . . . برای چه؟

این کتاب که سند یا مدرکی است در تایید حقانیت و اعتبار ایمان مسیحی، کتابی است در زمینه [دفاعیات]. دفاعیات رشته ای است از الهیات که هدفش دفاع از معتقداتی است که فرد به درستی آن ایمان دارد.

واژه "دفاع" (در یونانی (apologia نمایانگر "دفاع از رویه و خط مشی" است. ویلبر اسمیت چنین تعریفی ارائه می دهد: «دفاعیات، دفاعیه ای است شفاهی، نطقی است در دفاع از آنچه شخص انجام داده یا حقیقتی که بدان اعتقاد راسخ دارد» (Smith, TS, 45, 481).

لغت یونانی "Apologia" که در زبان انگلیسی بصورت "apology" آمده، یعنی معذرت خواستن)، عمدتاً در آغاز مسیحیت به کار می رفت، «اما مراد از آن به هیچ وجه بهانه تراشی، معذرت خواهی، دلجویی یا جبران مافات نبود» (Beattie, A, 48).

واژه "Apologia" که در زبان انگلیسی به "دفاع" ترجمه می شود، هشت بار در عهد جدید به کار رفته است (از جمله در اول پطرس ۳: ۱۵ که در بالا بدان اشاره شد):

- اعمال ۲۲: ۱- «ای برادران عزیز و پدران، حجتی [دفاعیه ای] را که الان پیش شما می آورم بشنوید.»

- اعمال ۲۵: ۱۶- «در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه، مدعیان خود را رویرو شود و او را فرصت دهند که ادعای [دفاعیه] ایشان را جواب گوید.»

- اول قرنتیان ۹: ۳- «حجت [دفاعیه] من به جهت آنانی که مرا امتحان می کنند این است...»
دوم قرنتیان ۷: ۱۱- «زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج [حجت آوردن و دفاع کردن]، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که از این امر مبرا هستید.»

- فیلیپیان ۱: ۷- «در زنجیرهای من و در حجت [دفاع] و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید.»

- فیلیپیان ۱: ۱۷- «ولی اینان از راه محبت [چنین کاری انجام می دهند]، چونکه می دانند من به جهت حمایت [دفاع از] انجیل معین شده ام.»

- دوم تیموتائوس ۴: ۱۶- «در مُحاجّه [دفاعیه] اوّل من، هیچکس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.»

در اول پطرس ۳: ۱۵ واژه "دفاعیه" به گونه ای به کار رفته که تداعی گر دفاعیه فرد متهم است در پاسخ این پرسش دادگاه که «چرا مسیحی هستید؟» بر هر فرد مسیحی است که برای این پرسش، پاسخی قانع کننده داشته باشد.

پُل لیتل (Paul Little) به نقل از جان استات می گوید: «غرور عقلانی مردم را البته نمی شود ارضاء کرد، اما حتماً باید بتوانیم برای کاوشگری عقلانی شان پاسخی مطلوب داشته باشیم.» (Little, KwhyYB, 28)

بیتی (Beattie) در خاتمه اینطور نتیجه گیری می کند: «مسیحیت برای بشریت یا همه چیز است، یا هیچ چیز. یا برترین قطعیت است، یا بزرگترین فریب... اما اگر بنا است مسیحیت همه چیز

بشریت باشد، بسیار مهم است که هر کس بتواند در توجیح امیدی که به واسطه حقایق ازلی ایمان مسیحی در دل او است، دلیلی منطقی و قانع کننده بیاورد. پذیرش بدون تفکر این حقایق، یا پذیرش آن صرفاً بنا به سنت، شایسته ایمانی پایدار و منطقی نیست (Beattie, A, 37, 38)». «

مهم ترین برهان "دفاعیاتی" آنچه گفته شد، این است: «خدایی بیکران، دانا و قادر مطلق وجود دارد که همه را دوست می دارد. این خدا از طریق امور طبیعی و فوق طبیعی جهان آفرینش، از طریق ذات خود انسان، تاریخ اسرائیل و کلیسا، کتاب مقدس، تجسمش در مسیح، و بالاخره از طریق قلوب ایمانداران به انجیل، خود را مکتشف ساخته است (Ramm, PCE, 33)».

* مسیحیت ایمانی است مبتنی بر واقعیت

مسیحیت تاریخ را گواه می گیرد؛ آن واقعیات تاریخی را گواه می گیرد که برای همگان به وضوح قابل ملاحظه و عیان است. شالوده مسیحیت بر واقعیاتی انکارناپذیر استوار است. آندرسون (J. N. D. Anderson) در این رابطه از قول D. E. Jenkins نقل می کند که: «شالوده مسیحیت بر واقعیاتی انکارناپذیر استوار است (Anderson, WH, 10)».

کلارک پیناک (Clark Pinnock) واقعیات مورد بحث را اینطور تعریف می کند: «واقعیاتی که مؤید ادعاهای مسیحیت است، نوعی واقعیت مذهبی بخصوص نیست، بلکه واقعیاتی است که قابل شناسایی و مبتنی بر اطلاعات که تمام امور تاریخی، حقوقی و عادی بر آن استوار است» (Pinnock, SFYC, 6,7).

لوقا، مورخ مسیحی قرن اول، در انجیلی که نگاشته و نیز در کتاب اعمال رسولان به همین واقعیت گواهی می دهد. می گوید سعی اش این بود که روایت تاریخی دقیق و مرتب «از آن اموری که نزد ما به اتمام رسید» (لوقا ۱: ۲، ۱). از جمله این وقایع تاریخی و قابل شناسایی، واقعه قیام عیسی مسیح است، واقعه ای که به گفته لوقا خود عیسی از طریق "دلیل های بسیاری" که به مدت چهل روز در مقابل دیدگان شاهدان بسیار ظاهر ساخت، بر حقانیت آن مَهر تایید زد (اعمال ۱: ۳).

یکی از اهداف نوشته حاضر پیرامون [شواهد و قرائن مربوط به حقانیت مسیحیت]، ارائه برخی از همین [واقعیات انکارناپذیر] است و نیز اثبات اینکه تعبیر مسیحیت از این واقعیات، به مراتب عقلانی و منطقی تر است. هدف دفاعیات این نیست که مردم را بر خلاف میل و اراده شان مسیحی سازد، بلکه هدف، به قول کلارک پیناک، این است که «شواهد و دلایل مربوط به حقانیت انجیل مسیح را به گونه ای منطقی مقابل مردم نهاد تا بتوانند به واسطه قدرت مُلزم کننده روح القدس، برای زندگی شان تصمیمی پر معنا بگیرند. زیرا دل هیچگاه قادر به پذیرش آن چیزی نیست که ذهن نادرستش می شمارد (Pinnock, SFYC, 3)».

* بهترین دفاع، حمله ای است خوب

زمانی که دانشجو بودم، برای درس "دفاعیات فلسفی" می بایست تحقیقی می نوشتم با این عنوان: [بهترین دفاع از مسیحیت]. منتهی، نوشتن آن را مدام به تأخیر می انداختم؛ نه به این خاطر که نمی دانستم چه بنویسم، بلکه چون می دانستم نظر من با انتظار استاد فرق دارد (انتظاری که با توجه به خروارها یادداشت برداری در سر کلاسهایش، خوب می دانستم چیست).

بالاخره تصمیم گرفتیم عقاید را روی کاغذ بیاوریم. تحقیق را اینطور شروع کردم: «برخی می گویند بهترین راه حمله این است که خوب دفاع کنیم، اما من به شما می گویم بهترین دفاع این است که خوب حمله کنیم.» سپس توضیح دادم که از نظر من بهترین دفاع از مسیحیت، «ارائه روشن و ساده تعالیم مسیح، به قوت روح القدس است.» در ادامه، "چهار اصل معنوی" را شرح دادم و سپس نوشتم که چطور در نوزدهم دسامبر سال ۱۹۵۹، ساعت هشت و نیم بعد از ظهر، هنگامی که دانشجوی سال دوم بودم، قلبم را به مسیح سپردم و او را به عنوان خداوند و منجی زندگی خود پذیرفتم. در خاتمه نیز دلایلی در اثبات واقعۀ قیام ارائه دادم. احتمالاً آنچه نوشته بودم، استاد را سخت به فکر فرو برد. و گمان می کنم با آن موافق بود چون نمره ام ۹۶ شد.

ویلیام تیندل (William Tyndale) به حق گفته است: «پسرک دهقانی که کتاب مقدس را می خواند، خدا را بسی بهتر از فرهیخته ترین عالمان روحانی می شناسد که نسبت به کتاب مقدس بی اعتنائند.» به عبارت دیگر، پسرک دهقانی اهل آرکانزاس (Arkansas) که انجیل مسیح را به گوش دیگران می رساند، در دراز مدت بسی مؤثرتر و مفیدتر از محقق تحصیل کرده هاروارد است که جز یک سلسله استدلالات منطقی حرفی برای گفتن ندارد.

و اما به هنگام استفاده از دفاعیات باید یک نکته خوب را به خاطر داشت: خدا است که نجات می دهد، نه دفاعیات. اما از طرف دیگر، خدا اغلب از دفاعیات، یا از شواهد و دلایل ایمانی، به منظور رفع ابهاماتی که بسیاری از مردم با آن مواجه اند استفاده می کند تا به آنان نشان دهد که ایمان به مسیح، امری کاملاً منطقی است.

بنجامین وارفیلد (Benjamin Warfield)، الهی دان و متخصص دفاعیات از دانشگاه پرینستون، چنین می گوید: «بی تردید تمام دلایل و براهین روی زمین نیز نمی تواند کسی را مسیحی کند. درست است که پولس می کارد و اُپُلُس آبیاری می کند، اما تنها خدا است که ثمره را زیاد می سازد... به هیچ وجه نمی توان گفت که ایمان به خدا، ایمانی غیر منطقی است و ریشه در عقل سلیم ندارد. بر عکس، باید گفت از آن رو به مسیح ایمان داریم که ایمان داشتن به او کاملاً منطقی است، نه علی رغم غیر منطقی بودن آن... ما مدعی نیستیم که دفاعیات قادر است مردم را مسیحی سازد یا جهانیان را برای مسیح صید کند. تنها روح حیات می تواند در کالبدی مرده حیات بدمد یا دنیا را در خصوص مسائلی چون گناه، عدالت و داوری ملزم سازد. اما این را به جرأت می گویم که ایمان- در تمام ابعاد و اشکال آن- نوعی اعتقاد است و از اینرو، مبتنی است بر دلیل و مدرک (Warfield, A:FA, 24,25).»

عبرانیان ۴: ۱۲ می فرماید: «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را، و مُمیَز افکار و نیت های قلب است.» لازم است میان دو اصل فوق تعادل باشد. باید انجیل را موعظه کنیم، ولی در عین حال باید [آماده باشیم سبب امیدی را که در ما است، اعلام نماییم].»

خود روح القدس مردم را نسبت به حقیقت ملزم می سازد؛ نیازی نیست با پُتک بر سرشان بکوبیم. «زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طاتیرا و خداپرست بود، می شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود.» (اعمال ۱۶: ۱۴):

پیناک، این متخصص دفاعیات و شاهد امین مسیح، به حق در خاتمه می گوید: «بر هر مسیحی آگاه و باهوشی است که بتواند کاستی های دیدگاه های غیر مسیحی را بنمایاند و در اثبات حقانیت

انجيل دليل و مدرک آورَد. و اگر دفاعيات ما، ما را از تبیین انجيل بر ديگران باز می دارد، دفاعيات ما نامناسب است (Pinnock, SFYC, 7)».

زدودن ابهامات

زمانی ساکن کالیفرنیا بودم. بعضی روزها مه (یا به عبارت درست تر، دود) در برخی از شهرهای این ایالت به حدی غلیظ بود که حتی اتومبیل روبرو را هم نمی شد دید. رانندگی در اینطور مواقع فوق العاده خطرناک بود. انسان اگر واقعاً می خواهد چیزی را ببیند، نخست باید آنچه را که مانع دید می شود، کنار بزند بسیاری از مردم نیز با مسیحیت با ذهنی چنان مه آلود بر خورد می کنند که نمی توانند درک کنند این دین چه می گوید. این قبیل افراد باید پیش از آنکه به بررسی دلایل و مدارک مربوط به حقانیت ایمان مسیحی بپردازند، افکار مه آلود را زدوده، سوءتفاهمات را بر طرف سازند.

1- سوءتفاهم اول: [ایمان کورکورانه]

یکی از اتهامات تندي که به مسیحیان وارد می آورند، این است که می گویند: «شما مسیحیان واقعاً انسان های بدبختی هستید، چون ایمانتان واقعاً کورکورانه است.» چنین اتهامی قطعاً نشان دهنده این است که از نظر فرد متهم کننده، مسیحی شدن مساوی است با زیر پا گذاشتن عقل و منطق.

شخصاً باید بگویم، «دل من نمی تواند چیزی را بپذیرد که ذهنم ردش می کند.» دل و فکر من طوری آفریده شده که باید در توافق و هماهنگی با هم عمل کنند و ایمان داشته باشند. فرمان مسیح این است که: «خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.» (متی ۲۲: ۳۷)

وقتی عیسی مسیح و رسولان از کسی می خواستند ایمان بیاورد، منظورشان "ایمانی کورکورانه" نبود، بلکه "ایمانی مبتنی بر عقل و منطق" می خواستند. پولس رسول فرمود: «می دانم به که ایمان آوردم.» (دوم تیموتائوس ۱: ۱۲) و عیسی نیز می فرماید: «و حق را خواهید شناخت (نه اینکه از آن غافل خواهید ماند)، و حق شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸: ۳۲)

ایمان و اعتقاد هر فرد، «فکر، احساسات، و اراده» او را در بر می گیرد. اِف. آر. بیتتی این مطلب را بسیار زیبا بیان نموده: «روح القدس در قلوب افراد، ایمانی کورکورانه و بی اساس به عمل نمی آورد» (Beattie, A, 25).

پُل لیتل به حق می نویسد: «ایمان مسیحی بر مدرک و دلیل استوار است. ایمانی است منطقی. درست است که از حیطة عقل و منطق فراتر می رود، اما ناقض آن نیست (Little, KWhyYB, 30)».

ایمان همانا اطمینان دل است بر اساس شواهد و قرائن کافی. مسیحیان را اغلب متهم می کنند به اینکه ایمانشان «جهشی است کورکورانه در تاریکی.» این نظریه غالباً ریشه در عقاید کِرِکِگارد دارد. در مورد خودم باید بگویم پذیرش مسیحیت به هیچ وجه «جهشی در تاریکی» نبود بلکه بر عکس، «گامی بود به سمت روشنایی». تمام شواهد و قرائن موجود و دلایلی را که در اختیار داشتم

خوب سنجیدم و سبک و سنگین کردم، و عاقبت کفه ترازو به نفع اعتقاد به مسیح به عنوان پسر خدا و قیامت او از مردگان، سنگین تر شد.

شواهد و قرائن موجود چنان به حقانیت ایمان مسیحی گواهی می‌داد که با پذیرش مسیح به عنوان خداوند خود، نه [جهشی در تاریکی] بلکه در واقع [گامی به سوی روشنایی] برداشتم. اگر به داشتن [ایمانی کورکورانه] قانع بودم، عیسی مسیح را رد می‌کردم و به تمام دلایل و شواهد موجود نیز پشت می‌نمودم. البته توجه داشته باشید. من نمی‌گویم بدون هیچ شک و شبهه بر من محرز شد که عیسی پسر خدا است. کاری که کردم این بود که دلایل موجود در رد و اثبات ایمان مسیحی را سبک و سنگین کردم. تمام جوانب را سنجیدم و عاقبت به این نتیجه رسیدم که به ظن قریب به یقین مسیح همانی است که خود می‌گوید. بنابراین می‌بایست دست به انتخاب می‌زد؛ که زدم.

ممکن است بسیاری بی‌درنگ بگویند: «تو آنچه را که به دنبالش بودی یافتی.» اینطور نیست. تحقیقاتم باعث شد بر آنچه در صدد ردش بودم، مهر تأیید بزنم. کارم را با نیت بی‌اعتبار ساختن مسیحیت آغاز کردم. در ابتدا نه طرفدار مسیح، بلکه در حقیقت کاملاً مخالف او بودم.

به عقیده هیوم (Hume)، دلایل تاریخی فاقد اعتبارند زیرا هیچکس نمی‌تواند [حقیقت مطلق] را مشخص کند. من نیز در پی حقیقت مطلق نبودم، بلکه صرفاً [احتمال تاریخی] را می‌جستم.

منتگومری (John W. Montgomery) می‌گوید: «شخص بدون در اختیار داشتن معیاری عینی، نمی‌داند از میان این همه مفروضات کدام را بر گزیند. واقعه قیام به لحاظ احتمال تاریخی مبنای خوبی است برای محک زدن ایمان مسیحی. البته این مبنا را صرفاً باید یک احتمال فرض کرد، نه یک قطعیت. منتهی تنها بر مبنای همین احتمالات است که ما انسان‌های فانی می‌توانیم تصمیمی اتخاذ کنیم. تنها در منطق قیاسی و ریاضیات محض است که می‌توان صحبت از "بدیهیات" به میان آورد، آن هم به این علت که منطق قیاسی و ریاضیات محض جز بدیهیاتی صوری که واضح و عیان است (مانند حشو و تکرار مکررات، یعنی اینکه بگوییم اگر الف درست باشد، آنگاه حتماً الف درست است!)، حرفی برای گفتن ندارد و بیانگر هیچ واقعیت بیرونی نیست. به مجرد ورود به حیطه واقعیات، چاره‌ای نداریم جز اینکه بر احتمالات تکیه کنیم. چنین چیزی واقعاً جای تاسف است، اما ما را گریزی از آن نیست (Montgomery, HC, 19)».

منتگومری در خاتمه چهار مقاله‌اش در مجله His، در خصوص تاریخ و مسیحیت می‌نویسد: «کوشیده‌ام نشان دهم که تا آنجا که به احتمال تاریخی مربوط می‌شود، ظاهراً کفه ترازو به نفع حقانیت ادعای مسیح سنگینی می‌کند و به این واقعیت گواهی می‌دهد که او، خدای مجسم، نجات‌دهنده انسان و داور جهانیان است و به زودی می‌آید. و اگر احتمالات، این ادعاهای مسیح را تأیید می‌کند (که با بررسی شواهد و دلایل، نمی‌توان منکرش شد)، در آنصورت باید بر این اساس نیز دست به انتخاب بزنیم (Montgomery, HC, 19)».

2- سوء تفاهم دوم: [کافی است صادق باشیم]

ایمان مسیحی ایمانی است عینی و ملموس، و از این رو لازم است از امری عینی و ملموس برخوردار باشد. مفهوم ایمان [نجات بخش] در مسیحیت، ایمانی است که از طریق آن فرد با عیسی

مسیح[آن امر عینی و ملموس] ارتباط برقرار می‌کند. چنین ایمانی با کاربرد [فلسفی] و متعارف واژه ایمان در کلاس های درس دانشگاه های امروزی بالکل تفاوت دارد.

در مسیحیت، این گفته کلیشه ای قابل پذیرش نیست که می‌گوید: «مهم نیست به چه اعتقاد دارید، مهم این است که به آن اعتقاد کافی داشته باشید.» اجازه دهید نمونه ای بیاورم. با رئیس بخش فلسفه دانشگاهی در یکی از ایالات آمریکا وارد بحث شدم. در پاسخ به یکی از سوالات او، به واقعه قیام مسیح اشاره کردم. در اینجا مخاطبم حرفم را قطع کرد و با لحنی طعنه آمیز گفت: «آه، مک داول، مسئله این نیست که آیا قیامی در کار بوده یا نه؛ مسئله این است که آیا به اعتقاد تو قیامی در کار بوده یا نه».

در واقع منظورش [به گونه ای تحکیم آمیز] این بود که آنچه تعیین کننده است، ایمان و اعتقاد من است. به تنهایی جواب دادم: «آقای محترم، اینکه من به عنوان یک مسیحی به چه چیز ایمان دارم البته بسیار مهم است، زیرا ارزش و اعتبار ایمان مسیحی نه به فرد ایماندار، بلکه به موضوع عینی و ملموس ایمان می‌باشد، یعنی کسی که به او ایمان داریم.» و ادامه دادم: «اگر مسیح برنخاست، باطل است ایمان ما.» (اول فرشتیان ۱۵: ۱۴).

ایمان مسیحی عبارت است از ایمان به شخص مسیح. ارزش و اعتبار آن نه بسته به فرد ایماندار، بلکه بسته به کسی است که به او ایمان داریم؛ نه در گرو عابد، که در گرو معبود است. بلافاصله پس از این بحث، یکی از دوستان مسلمانم نزد من آمد و در خلال گفتگویی بس سازنده، در کمال صداقت گفت: «مسلمانان زیادی را می‌شناسم که ایمانشان به محمد از ایمان برخی مسیحیان به مسیح بسیار بیشتر و راسخ تر است.» جواب دادم: «ممکن است کاملاً حق با شما باشد، اما فرد مسیحی از "نجات" برخوردار است. مهم این نیست که چقدر ایمان داریم، بلکه مهم این است که به که ایمان داریم، از نظر مسیحیان، فردی که به او ایمان داریم، در درجه نخست اهمیت قرار دارد».

اغلب از دانشجویان می‌شنوم که می‌گویند: «ایمان برخی از بودایی ها به بودا [و البته این حرفشان از سر عدم شناخت کافی در مورد آیین بودا است] و اخلاص و ارادتشان به او، از ایمان مسیحیان نسبت به مسیح بسیار عمیق تر و راسخ تر است.» تنها جواب من این است: «شاید! اما فرد مسیحی از رستگاری برخوردار است».

پولس می‌فرماید: «می‌دانم به که ایمان آوردم.» از اینجا می‌فهمیم که چرا انجیل مسیح یکسره بر شخص عیسی مسیح استوار است.

مونتگومری می‌نویسد: «اگر مسیح ایمان ما با عیسای تاریخی کتاب مقدس کوچکترین تفاوتی داشته باشد، به همان اندازه از مسیح واقعی ایمان داریم. به گفته هربرت باترفیلد، (Herbert Butterfield) یکی از برجسته ترین مورخان مسیحی عصر حاضر، "اینکه تصور کنیم اگر مسیح الهی دانان از عیسای تاریخی فاصله گیرد، به تاریخت آیین مسیح لطمه ای وارد نمی‌شود، اشتباهی است خطرناک» (Montgomery, SP, 145) «».

به عبارت دیگر، نباید گفت: «مرا با واقعیات گیج نکنید. من تصمیم خود را گرفته ام!» واقعیات تاریخی که در کتاب مقدس ثبت گردیده، برای فرد مسیحی فوق العاده مهم و حیاتی است. به همین خاطر است که پولس رسول می‌فرماید: «اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظمت ما و باطل است نیز ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید.» (اول فرشتیان ۱۵: ۱۴ و ۱۷).

مخالفین مسیحیت گاه می گویند: «وقایعی چون تولد عیسی از باکره، قیام و صعود، تبدیل آب به شراب و راه رفتن عیسی بر روی آب، هیچگاه واقعاً اتفاق نیفتاد. چنین داستان هایی صرفاً از این رو در انجیل آورده شده است که عیسی را تا مقام شخصیتی الهی بالا برند، هر چند خود او – اگر اصلاً بپذیریم که عیسی وجود خارجی داشت – يك انسان خاکی بیش نبود.»

یکی از اساتید ادبیات جهان که در کلاسش سخنرانی داشتم، از من پرسید: «نظرتان در مورد اساطیر یونان چیست؟» سوالش را با سوال جواب دادم: «منظورتان این است که وقایع زندگی عیسی، قیام، تولد او از باکره و غیر ذلك، تماماً افسانه ای بیش نیست؟» جواب داد: [بلی] گفتم بین وقایعی که در کتاب مقدس درباره عیسی مسیح آمده و آن دسته از افسانه ها و اساطیر یونان که به وقایع زندگی شباهتی مبهم دارند، تفاوت مهمی وجود دارد، برای افراد واقعی که از گوشت و خونند اتفاق نیفتاده، بلکه بر شخصیت های افسانه ای و غیر تاریخی گذشته است که هیچگاه وجود خارجی نداشته اند. و حال آنکه در مسیحیت، این وقایع برآستی برای عیسای تاریخی اتفاق افتاد، عیسایی که اهل ناصره بود و نویسندگان عهد جدید شخصاً او را می شناختند. استاد جواب داد: «حق با شما است. تا کنون هیچ وقت به این موضوع فکر نکرده بودم.»

الف- شاهدان عینی

- «زیرا آنگاه که آمدن پر قدرت خداوندمان عیسی مسیح را به شما اعلام می کردیم، از پی افسانه هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفته بودیم، بلکه کبریای او را به چشم دیده بودیم.» (پطرس ۱: ۱۶)
- «در باب آنچه از آغاز بود و ما آن را شنیده و با چشمان خود دیده ایم، آنچه بدان نگریستیم و با دستهای خود لمس کردیم، یعنی کلام حیات: حیات ظاهر شد؛ ما آن را دیده ایم و بر آن شهادت می دهیم. ما حیات جاویدان را به شما اعلام می کنیم، که با پدر بود و بر ما ظاهر شد. ما آنچه را دیده و شنیده ایم به شما نیز اعلام می کنیم تا شما نیز با ما رفاقت داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.» (اول یوحنا ۱: ۱-۳)
- «از آنجا که بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده اند که نزد ما به انجام رسیده است، درست به همان گونه که آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلام بودند به ما سپردند، من نیز که همه چیز را از آغاز بدقت بررسی کرده ام، مصلحت چنان دیدم که آنها را به شکلی منظم برای شما، عالی جناب تئوفیلوس، بنگارم.» (لوقا ۱: ۱-۳)
- «ای تئوفیلوس، من اثر نخست خود را در باب همه اموری تألیف کردم که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادنشان آغاز کرد. تا روزی که به واسطه روح القدس دستور هایی به رسولان برگزیده خود داد و سپس به بالا برده شد. او پس از رنج کشیدن، خویشتن را بر آنان ظاهر ساخت و با دلایل بسیار ثابت کرد که زنده شده است. پس به مدت چهل روز بر آنان ظاهر می شد و درباره پادشاهی خدا با ایشان سخن می گفت.» (اعمال ۱: ۱-۳)
- «پس از آن، یک بار بر بیش از پانصد تن از برادران ظاهر شد که بسیاری از ایشان هنوز زنده اند، هر چند برخی خفته اند. سپس بر یعقوب ظاهر شد و بعد بر همه رسولان.» (اول کورنثیان ۱۵: ۶-۸)

- «عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به‌ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان «مسیح»، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.» (یوحنا 30۲: و ۳۱)

- «ما شاهدان همهٔ اعمالی هستیم که او در سرزمین یهود و در اورشلیم انجام داد. آنها او را بر صلیب کشیده، کشتند. اما خدا او را در روز سوّم برخیزانید و ظاهر ساخت، اما نه بر همگان، بلکه تنها بر شاهدانی که خدا خود از پیش برگزیده بود، یعنی بر ما که پس از رستخیز او از مردگان، با او خوردیم و نوشیدیم. او به ما فرمان داد تا این حقیقت را به قوم اعلام کنیم و شهادت دهیم که خدا او را مقرر فرموده تا داور زندگان و مردگان باشد.» (اعمال ۱۰: ۳۰-۴۲)

- «من که خود از مشایخ هستم و شاهد بر رنجهای مسیح و شریک جلالی که آشکار خواهد شد، مشایخ را در میان شما پند می‌دهم...» (اول پطرس 5:1)

- «پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت.» (اعمال رسولان 9: 9)

- «ای قوم اسرائیل، این را بشنوید: چنان که خود آگاهید، عیسای ناصری مردی بود که خدا با معجزات و عجایب و آیاتی که به دست او در میان شما ظاهر ساخت، بر حقانیتش گواهی داد.» (اعمال ۲: ۲۲)

- «چون پولس با این سخنان از خود دفاع می‌کرد، فستوس فریاد زد: «پولس، عقل خود را از دست داده‌ای! دانش بسیار، تو را دیوانه کرده است.» پولس پاسخ داد: «دیوانه نیستم، عالیجناب فستوس، بلکه در کمال هوشیاری عین حقیقت را بیان می‌کنم. پادشاه خود از این امور آگاهند و من نیز بی‌پرده با ایشان سخن می‌گویم، زیرا یقین دارم هیچ‌یک از اینها از نظرشان دور نمانده است، چون چیزی نبوده که در خلوت روی داده باشد. ای آگریپاس پادشاه، آیا به پیامبران اعتقاد دارید؟ می‌دانم که دارید.» آگریپاس به پولس گفت: «به همین زودی می‌خواهی مرا مسیحی کنی؟» (اعمال ۲۶: 24-28)

ب- بله، شما خودتان هم شاهد بودید؛ خودتان خوب این امور را می‌دانید...

در ضمن، نویسندگان عهدجدید در صحبت از واقعیات و شواهد و قرائن مربوط به زندگی و شخصیت عیسی مسیح، شناخت و آگاهی خود خوانندگان یا شنوندگانشان را در خصوص این امور گواه می‌گرفتند.

نویسندگان عهد جدید تنها به این اکتفا نمی‌کردند که بگویند: «خوب دقت کنید ما چه دیده یا شنیده ایم»، بلکه واقعیات را درست مقابل دیدگان مخالفین و منکرینشان می‌گذاشتند و خیره خیره به آنها نگریسته می‌گفتند: «خود شما نیز این چیزها را می‌دانید؛ به چشم خودتان این چیزها را دیده اید؛ خوب می‌دانید چه می‌گوییم».

شرط احتیاط این است که وقتی می‌خواهیم به مخالفینمان بگوییم: "خود شما نیز این امور را می‌دانید." باید بسیار مواظب باشیم؛ چون اگر حتی در مورد کوچکترین جزئیات اشتباه کنیم، مخالفین بیدرنگ و با خوشحالی خطایمان را به رخمان خواهند کشید و آشکار خواهند ساخت. و حال آنکه می‌بینیم رسولان دقیقاً همین را به مخالفینشان می‌گفتند، و مخالفین نمی‌توانستند آنچه را که می‌شنیدند، نفی کنند.

پ- فرق بين افسانه و تاريخ

نویسندگان عهد جدید قطعاً فرق بين افسانه و واقعیت را می دانستند. استبورن (S. Estborn) در کتابش تحت عنوان [در دست های مسیح] ماجرای مردی را نقل می کند به نام آنات نات (Anath Nath) که سخت پایبند آیین هندو بود.

نات کتاب مقدس مسیحیان و شاستراها (Shastras)، هر دو را به دقت مطالعه کرد. به هنگام مطالعه کتاب مقدس، دو موضوع علی الخصوص توجهش را جلب کرد: یکی واقعیت تجسم بود و دومی کفاره برای گناه انسان. بنابراین در صدد بر آمد این دو آموزه را با کتب مقدسه آیین هندو وفق دهد. او متوجه شد قربانی مسیح خیلی شبیه پراجاپاتی (Prajapati) خدای آفریننده در کتاب ودا است. اما میان این دو تفاوت عظیمی نیز بود که نات بی درنگ متوجه آن شد: برخلاف پراجاپاتی در کتاب ودا که صرفاً سمبולי اسطوره ای بود و چندین شخصیت را در بر می گرفت، عیسای ناصری شخصیتی بود تاریخی. بنابراین نات به این نتیجه رسید که عیسی پراجاپاتی واقعی و نجات دهنده حقیقی دنیا است (Estborn, GBC, 43).

بلیکلاک (E. M. Blaiklock) از فیلیپس (J. B. Philips) نقل قول می کند و می نویسد: «از اساطیر یونان و روم فراوان خوانده ام، اما در کتاب مقدس کوچکترین نشانی از اینگونه اساطیر نیافتم.» اکثر کسانی که با اساطیر یونان و روم آشنایی دارند با این نظر فیلیپس موافقت، ولو آنکه نسبت به روایات عهد جدید نگرشی خصمانه داشته باشند (Blaiklock, LA, 47).

لوئیس (C. S. Lewis) قطعاً در زمره اساتید ادبیات است که تأیید می کند روایات کتاب مقدس افسانه یا اسطوره نیست. او ضمن تفسیری پیرامون انجیل یوحنا، بر کسانی که کتاب مقدس را غیر تاریخی می پندارند، سخت می تازد و می نویسد:

«اگر چنین کسی [منتقد کتاب مقدس] به من بگوید مطلبی در انجیل داستانی حماسی یا عاشقانه است، قبل از هر چیز می خواهم بدانم تا به حال چند حماسه و داستان عاشقانه خوانده است و تا چه حد این سبک های ادبی را می شناسد. اینکه چند سال وقت صرف مطالعه فلان انجیل کرده، کمکی به موضوع نمی کند... گفتگوی های موجود در انجیل یوحنا را بخوانید: آنجا که عیسی بر سر چاه با زن سامری گفتگو می کند، یا گفتگویی که در پی شفای کور مادرزاد می خوانیم. تصاویر به کار رفته در این انجیل را در نظر بگیرید: عیسی [اگر از به کار بردن این اسم ناراحت نمی شوید] با انگشتش بر خاک چیزی می نویسد؛ و بعد آن کلمات فراموش نشدنی: "و شب بود" (۱۳: ۳۰). من تمام مدت عمرم، شعر، داستان های عاشقانه، ادبیات تخیلی، و حماسه و اسطوره خوانده ام و اینگونه متون را خوب می شناسم. می دانم که مطالب انجیل شبیه هیچیک از آنها نیست (Lewis, CR, 155).

4- سوء تفاهم چهارم: [عیسای تاریخی قابل شناخت نیست]

بعضی می گویند: «هر کسی که زندگی عیسای ناصری را از لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار دهد، متوجه می شود که عیسی نه پسر خدا، بلکه صرفاً انسانی والا و برجسته بود.» گاهی نیز شنیده ام که این مطلب را اینطور عنوان می کنند: «اگر از شیوه نوین تاریخی استفاده کنیم، خواهیم دید قیامی در کار نبوده است.»

خوب گوش کنید؛ آنچه می گویند کاملاً صحیح است. پیش از آنکه شتاب زده نتیجه گیری کنید، اجازه بدهید توضیح دهم. امروزه بررسی و مطالعه تاریخ برای بسیاری لازم است، یعنی برای آنانی که چنین عقایدی دارند: «خدایی وجود ندارد؛ معجزه محال است؛ ما در یک نظام بسته زندگی می کنیم؛ از امور فوق طبیعی خبری نیست؛ و نظایر اینها».

اینگونه افراد با این [نگرش انتقادی صادقانه و روشنفکرانه] (البته به قول خودشان) به پیشواز مطالعه تاریخ می روند! زندگی مسیح را بررسی می کنند و درباره معجزات یا قیام او مطلب ها می خوانند، اما عاقبت نتیجه می گیرند که قیامی در کار نبوده و معجزه حقیقت ندارد چون می دانیم [نه با توجه به تاریخ، بلکه به لحاظ فلسفی] که خدایی وجود ندارد، معجزه محال است، در یک نظام بسته زندگی می کنیم، و از امور فوق طبیعی نیز خبری نیست. به همین جهت اینطور چیزها نمی تواند صحت داشته باشد.

در واقع مردم حتی قبل از شروع به بررسی تاریخی در مورد واقعه قیام، آن را مردود می شمارند! اینگونه پیش فرض ها نه یافته هایی تاریخی، بلکه در واقع تعصبات فلسفی است. نگرش اینگونه افراد نسبت به تاریخ بر این به اصطلاح [پیش فرض های عقلانی] استوار است که مسیح نمی توانسته از میان مردگان زنده شده باشد. چنین افرادی به جای آنکه کار را با یافته های تاریخی آغاز کنند، یکسره چنین یافته هایی را کنار گذارده، [حدس و گمان متافیزیکی] را جایگزین آن می سازند.

مونتهگومری می نویسد: «واقعیت قیام را نمی توان بر اساس حدسیات قیاسی و صرفاً فلسفی رد نمود. معجزه تنها هنگامی امری است نا ممکن که پیشاپیش چنین تعریفی در مورد آن در ذهن داشته باشیم. و البته چنین تعریفی بالکل با بررسی صحیح تاریخی بیگانه است.»
(Montgomery, SP, 139, 144)

در خصوص این بحث، مدام از مونتهگومری نقل قول می کنم، چون در مورد تاریخ مرا سخت به فکر واداشته است. او می نویسد: «کانت به گونه ای جامع و فراگیر نشان داد که هر نظام و استدلالی یا یک سری پیش فرض ها آغاز می شود. منتهی این بدان معنا نیست که تمام پیش فرض ها به یک اندازه مطلوب و پسندیده می باشند. بهتر آن است که کار را، مانند ما، با پیش فرض های مربوط به متود آغاز می کنیم [که به حقیقت منتهی می شود]، تا اینکه با پیش فرض های مربوط به محتوای واقعی [که پیشاپیش چیزی را فرض می گیرد.] در دنیای امروزی دریافته ام که شیوه مربوط به پیش فرض های مربوط به روش تجربی به بهترین وجه واجد این شرط است. ولی باید توجه داشته باشیم که سرو کارمان در اینجا صرفاً با پیش فرض های شیوه علمی است، نه با فرض های عقلانی علم گرایی» (Montgomery, SP, 144).

مونتهگومری در خصوص شك مداری تاریخی به آراء هویزنکا (Huizenga) استناد می کند و می نویسد: «قوی ترین دلیل در رد شك مداری تاریخی... این است: کسی که در مورد احتمال درستی شواهد و قرائن تاریخی و سنتی تردید دارد، دلایل، استدلالات، عقاید و تعبیر و تفسیرهای خودش را نیز نمی تواند قبول داشته باشد. زیرا نمی تواند شك و تردیدش را تنها به نگرش تاریخی اش در مورد تاریخ محدود سازد. اگر بنا است در صحت شواهد تاریخی تردید کند، باید در صحت آراء و امور زندگی خودش نیز ابراز تردید نماید. و با این کار بی درنگ متوجه می شود که نه تنها در مورد تمام مسائلی که تا به حال در زندگی خودش بدیهی فرض می کرده دلیل و مدرک جامعی وجود ندارد، بلکه اصولاً هیچگونه دلیل و مدرکی وجود ندارد. خلاصه آنکه می بیند مجبور است در کنار شك مداری تاریخی، دیدگاه فلسفی کاملاً شك مدارانه ای در مورد تمام مسائل زندگی داشته باشد. و چنین شك مداری فلسفی کلی گرایانه ای گرچه ممکن است تفریح عقلانی جالبی باشد، چیزی نیست که بتوان با آن زندگی کرد» (Montgomery, SP, 140).

نیز مونتگومری از قول باروز (Miller Burrows)، استاد دانشگاه ییل [Yale] که متخصص در زمینه طومارهای دریای مرده است، نقل قول می کند که:

«نوعی ایمان مسیحی است- و پیروان آن کم هم نیستند- که اصول ایمان مسیحی را صرفاً بیانات اعترافی می داند که فرد به عنوان عضوی از جامعه ایمانداران می پذیرد، و هیچ ضرورتی ندارد بر عقل و منطق یا دلیل و مدرک مبتنی باشد. پیروان چنین نگرشی به هیچ وجه نمی پذیرند که بررسی تاریخی ایمان مسیحی می تواند به درک ویژگی منحصر به فرد مسیح کمک کند. اغلب در این مورد که اصلاً بشود در مورد عیسای تاریخی چیزی دانست، سخت شکاکند و بیشتر ترجیح می دهند سراغ چنین بررسی ای نروند. من به هیچ وجه نمی توانم چنین دیدگاهی را تأیید کنم. برعکس، عمیقاً متعقدم که مکاشفه تاریخی خدا در عیسای ناصری، زیر بنای ایمان مسیحی واقعی است. بنابراین هرگونه مسئله تاریخی درباره عیسای واقعی که بیست قرن پیش در سرزمین فلسطین زندگی می کرد، برای ایمان مسیحی بی نهایت مهم و حائز اهمیت است.»

(Montgomery, HC, 15, 16)

مونتگومری می افزاید: «وقایع تاریخی منحصر به فردند، و واقعی بودنشان را تنها می توان با شیوه مبتنی بر دلیل و مدرک که هم اینک به کار گرفتیم، مشخص کرد. هیچ مورخی حق ندارد در این زمینه از یک سیستم بسته علّیت پیروی کند، زیرا همانگونه که بلك (Max Black)، منطق دان و استاد دانشگاه کورنل، در یکی از مقالات اخیرش نشان داده است، مفهوم علت به خودی خود "مفهومی است عجیب، نامشخص و غلط انداز" و از این رو "هر گونه تلاشی برای بیان [قانونی جهان شمول و در خصوص علّیت]، لزوماً تلاشی است بیهوده» (Montgomery, HC, 76).

در رابطه با بحثمان پیرامون تاریخ، مورخی به نام استوفر (Ethelbert Stauffer) پیشنهاداتی دارد: «ما مورخان وقتی با تجربیات تعجب آوری روبرو می شویم که کاملاً بر خلاف انتظارات، اعتقادات، و شاید حتی بر خلاف درک روزگار ما از حقیقت است، چه واکنشی از خود نشان می دهیم؟ در چنین مواقعی مانند یکی از مورخان برجسته می گوئیم: "قطعاً چنین چیزی نیز امکان دارد." و چرا که نه؟ از نظر مورخ منتقد، هیچ چیز محال نیست (Montgomery, HC, 76).

شاف (Philip Schaff) که او نیز مورخی برجسته است، به گفته فوق این جملات را اضافه می کند: «کار مورخ این نیست که از مفاهیمی پیش ساخته مطابق میل و سلیقه خود تاریخ تدوین کند، بلکه مورخ باید بر پایه مستدل ترین شواهد و قرائن موجود به بازسازی دقیق تاریخ بپردازد و بگذارد خود تاریخ سخن گوید» (Schaff, HCC, 175).

رابرت هورن (Robert M. Horn) نیز ما را در درک بهتر تعصباتی که مردم معمولاً در خصوص تاریخ دارند، یاری می دهد و می نویسد: «خیلی روشن بگویم، کسی که منکر وجود خدا است، به کتاب مقدس نیز اعتقادی ندارد. مسلمانان که معتقدند خدا نمی تواند فرزند داشته باشد، کتاب مقدس را که می گوید مسیح فرزند یگانه خدا است به عنوان کلام خدا قبول ندارند.

برخی معتقدند خدا جنبه شخصی ندارد، بلکه وجودی است غایی و علت کل هستی. اینگونه افراد نیز کتاب مقدس را به عنوان مکاشفه شخصی خدا نمی پذیرند. به گمان آنان، کتاب مقدس نمی تواند کلام شخصی [هستم آنکه هستم] باشد (خروج ۳: ۱۴). برخی دیگر به امور فوق طبیعی اعتقاد ندارند و از اینرو نمی توانند برای کتابی که می گوید مسیح از مردگان برخاست، اعتباری قائل باشند. برخی نیز نمی توانند بپذیرند که خدا قادر است حقیقتش را بی آنکه مخدوش و تحریف شود، از طریق انسان های گناهکار منتقل نماید. به همین جهت کتاب مقدس را- لاقلاً از بعضی جهات- کتابی صرفاً بشری می شمارند (Green, RW, 10).

از نظر من، تاریخ اساساً عبارت است از "شناختی از گذشته بر پایه شهادت دیگران" ممکن است برخی فوراً بگویند: "با این نظر مخالفیم." از اینگونه افراد سوالی دارم: "آیا باور می کنید که روزگاری کسی به نام لینگلن زندگی می کرده و رئیس جمهور آمریکا بوده است؟" جواب می دهند: "بله." و حال آنکه هیچ کس را ندیده ام که لینگلن را شخصاً به چشم دیده و از نزدیک با او بوده باشد. تنها شناختی که از او دارند، بر اساس چیزهایی است که دیگران راجع به او شهادت داده اند. خواه این شهادت بصورت فیزیکی بوده باشد، و یا شفاهی یا کتبی. البته مواظب باشید: وقتی تاریخ را اینطور تعریف می کنید، باید اول مطمئن شوید شاهدانتان قابل اعتمادند یا نه. موضوعی که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

5- سوء تفاهم پنجم: [مسیحیان اگر محبت دارند باید عقاید ادیان دیگر را نیز بپذیرند]

بعضی می گویند: «شما مسیحیان فکر می کنید فقط خودتان درست می گویند و هر عقیده ای جز عقیده شما اشتباه است. مگر از مدارا بویی نبرده اید؟ چرا نمی توانید به عقاید دیگران احترام بگذارید و معتقدات آنان را نیز درست بدانید؟»

اینگونه ایرادات منعکس کننده تعریف تازه ای از واژه بردباری و [مدارا] است. لغت نامه انگلیسی وبستر [ویرایش سوم] واژه [مدارا] را اینطور تعریف می کند: «به رسمیت شناختن و محترم شمردن آیین و عقاید دیگران بدون آنکه فرد در آنها سهم باشد؛ و یا تحمل کردن [کسی یا چیزی] نه چندان خوشایند».

پولس رسول وقتی فرمود: «محبت هر چیز را متحمل می باشد» (اول کورنتیان ۱۳: ۷)، همین مفهوم را در نظر داشت. اما امروزه تعریف جدیدی را به طور سیستماتیک بر اذهان مردم تحمیل می کنند.

هلمباک (Tomas A. Helmböck) معاون ریاست سازمان [آخوت آلفای لامبدا چي Lambda Chi Alpha fraternity]، مطلب فوق را با این مثال روشن می سازد: «بنا بر تعریف تازه ای که از واژه تحمل و مدارا ارائه می دهند، عقاید، سبک زندگی، و درک هر کس از حقیقت یکسان و به یک اندازه صحیح است... عقاید من و شما یکی است، و حقیقت امری است نسبی» (Helmböck, IT, 2).

حقیقت در این سوء تفاهم، امری فراگیر و جهان شمول فرض می شود و گمان بر این است که حتی عقایدی که ضد و نقیض هم هستند نیز در چارچوب آن می گنجند. و حال آنکه حقیقت در واقع امری است کاملاً ویژه و منحصر به فرد، زیرا ماهیت آن ایجاب می کند که آنچه را نادرست است، نفی نماید.

به عنوان مثال، حقیقت دارد که شهر واشنگتن پایتخت ایالات متحده آمریکا است. این بدان معنا است که هیچ شهر دیگر آمریکا پایتخت این کشور نیست. در واقع، هیچ شهر دیگری بر این کره زمین یا در کل پهنه گیتی نمی تواند مدعی شود که پایتخت آمریکا است. فقط و فقط شهر واشنگتن است که می تواند چنین ادعایی کند. صرف اینکه تنها یک شهر پایتخت آمریکا است، بدان معنا نیست که کسانی که این حقیقت را قبول دارند افرادی بی مدارا و متعصبند. مردم ممکن است شهرهایی غیر از واشنگتن را ترجیح دهند و حتی خود ساکن چنین شهرهایی باشند. حتی ممکن است مقیم کشورهایی دیگری باشند و کشورشان را بر آمریکا ترجیح دهند. پذیرش این حقیقت

منحصر به فرد که تنها واشنگتن می تواند مدعی پایتختی آمریکا باشد، به هیچ وجه کسی را متعصب یا بی تعصب نمی سازد، بلکه صرفاً نشان می دهد اطلاعاتش در مورد پایتخت آمریکا درست است یا خیر.

در مورد مسیحیت نیز همینطور است. اگر مبانی ایمانی مسیحی درست باشد- و بسیاری معتقدند که چنین است- اینگونه افراد به هیچ وجه در مورد عقایدشان ناشکیبا و متعصب نیستند، درست همانطور که به کسانی که معتقدند واشنگتن پایتخت آمریکا است نمی توان بر چسب متعصب زد. پیروان عقاید مسیح در این مورد که خدا چگونه خود را بر جهانیان مکتوف نموده، یا اعتقاد درستی دارند و یا در اشتباهند. اگر حق با آنها باشد، در آنصورت برآستی جز از طریق مسیح راه دیگری برای رسیدن به خدا نیست. و اگر حق با آنها نباشد، در آنصورت مسیحیت دروغ است. پس می بینیم که اصلاً مسئله تعصب مطرح نیست. موضوع اصلی حقیقت است.

بنابر سوء تفاهم ناشکیبایی و تعصب، فرد باید همیشه خود را برابر تمام امکانات باز نگاه دارد، و لو آنکه شواهد و دلایل موجود تنها از وجود يك امکان خبر دهد. چرا باید چنین کنیم؟

چنین کاری به گفته الهی دانان متخصص دفاعیات، نورمن گایسلر (Norman Geisler) و ران بروکس (Ron Brooks)، آشکارا حماقت محض است: «بی تردید خوب است فرد همیشه بپذیرد که ممکن است در اشتباه باشد؛ قطعاً بهتر آن است که از اتخاذ موضعی قطعی و تغییر ناپذیر اجتناب کنیم، و لو آنکه تمام شواهد و قرائن بر موضعی خاص مهر تأیید زنند. نیز هیچگاه نباید به چیزی اعتقاد راسخ داشت، مگر آنکه نخست تمام شواهد و دلایل را به دور از هر گونه تعصب و پیش داوری سنجید... اما آیا آنگاه که عقل سلیم و تمام شواهد و قرائن موجود حکم به این می دهند که تنها يك راه درست است، باز باید ذهن را آزاد گذاشت و به دنبال بررسی راه های دیگر بود؟ این کار به اندازه تنگ نظری و کوتاه فکری خطا است... اگر آن دیدگاه مطلق صحیح باشد چه؟ آیا نه این است که با این کار در واقع آزاد گذاشتن ذهن را بصورت امری مطلق درآورده ایم؟ آزاد گذاشتن ذهن در درازمدت نمی تواند واقعاً ما را به سوی حقیقت رهنمون سازد، مگر آنکه ذهن به روی واقعیاتی برآستی قطعی و انکار ناپذیر باز و آزاد باشد. آزاد گذاردن ذهن را نباید با تهی فکری اشتباه گرفت. وقتی تنها يك راه درست وجود دارد، بررسی راه دوم کاملاً خطا است.» (Geisler, WSA, 259)

متعصب و کوتاه فکر واقعی کسی است که به رغم دلایل و شواهد قوی در تأیید حقانیت مسیحیت، همچنان ترجیح می دهد بی ایمان باشد.

6- سوء تفاهم ششم: [قبول این مطلب از نظر فکری برایم دشوار است]

رد مسیح اغلب نه مسئله ای [ذهنی]، بلکه امری است [ارادی]؛ موضوع بر سر [نتوانستن] نیست، بلکه بر سر [نخواستن] است. افراد زیادی را دیده ام که بهانه های عقلانی می آورند، اما کمتر کسی را دیده ام [هر چند برخی برآستی چنین اند] که با مشکلات عقلانی دست به گریبان باشند.

اینطور بهانه ها می تواند هزار و يك دلیل داشته باشد. من احترام زیادی قائلم برای کسی که از و قتش مایه گذاشته و ادعاهای مسیح را بررسی نموده است، اما عاقبت به این نتیجه رسیده که نمی تواند ایمان داشته باشد. با چنین کسی که می داند چرا ایمان ندارد [به موجب دلایل واقعی و

تاریخی]، واقعاً احساس وجه اشتراك می‌کنم؛ زیرا من نیز می‌دانم چرا ایمان دارم [به موجب دلایل واقعی و تاریخی]. بنابراین هر دو در این خصوص مشترکیم [هر چند به نتیجه‌ای متفاوت رسیده ایم]. متوجه شده‌ام که اکثر مردم، مسیح را به يك یا چند دلیل زیر رد می‌کنند:

1. جهل: رومیان ۱: ۱۸-۲۳ [که اغلب خود مقصر آنند]؛ متی ۲۲: ۲۹.

2. غرور: یوحنا ۵: ۴۰-۴۴.

3. مسائل اخلاقی: یوحنا ۳: ۱۹ و ۲۰.

يك بار با کسی صحبت می‌کردم که از مسیحیت به شدت بیزار شده بود زیرا عقیده داشت این آیین به هیچ وجه تاریخی نیست و ریشه در واقعیت ندارد. این فرد همه را متقاعد کرده بود که پس از تحقیق و بررسی فراوان به چنین نتیجه‌ای رسیده، و در نتیجه مطالعات دانشگاهی‌اش ایرادات عقلانی بسیاری در مسیحیت یافته است. همه بیهوده سعی داشتند این شخص را نسبت به حقانیت ایمان مسیحی متقاعد سازند، اما هیچ کس موفق نمی‌شد زیرا همگی می‌خواستند از موضع عقل وارد شوند و برای اتهاماتش پاسخی عقلانی بیابند.

خوب به حرف‌های این شخص گوش دادم و بعد چند سوال از او پرسیدم. در عرض نیم ساعت قبول کرد که همه را فریب داده است و این بهانه‌های عقلانی را پیش می‌کشد تا بر زندگی غیر اخلاقی‌اش سرپوش بگذارد. بنابراین باید مسئله واقعی یا معضل اصلی را نشانه رفت، نه ظاهر گمراه‌کننده‌ای که اغلب عنوان می‌شود. دانشجویی می‌گفت در مسیحیت مشکلات عقلانی می‌بیند و بنابراین نمی‌تواند مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود بپذیرد. پرسیدم: "چرا نمی‌توانی ایمان بیاوری؟" جواب داد: "عهد جدید چندان معتبر نیست." به او گفتم: "اگر برایت ثابت کنم که عهد جدید یکی از معتبرترین و موثق‌ترین متون ادبیات باستان است، ایمان خواهی آورد؟ به تنهایی جواب داد: "خیر!" گفتم: "مشکل تو عقلانی نیست، بلکه ارادی است".

دانشجوی دیگری از همان دانشگاه، پس از یکی از سخنرانی‌هایم تحت عنوان [قیام: گزارش دروغ یا واقعیت تاریخی؟] مرا آماج سوالاتی قرار داد که رنگ و بوی اتهام داشت [بعداً فهمیدم با اکثر سخنرانان مسیحی همین کار را می‌کند]. عاقبت پس از چهل و پنج دقیقه گفتگو از او پرسیدم: "اگر برایت ثابت کنم که مسیح برآستی از مردگان برخاسته و پسر خدا است، به طوری که در این مورد دیگر هیچ شك و شبهه‌ای برایت باقی نماند، آیا به او ایمان خواهی آورد؟" محکم و قاطع جواب داد: "خیر!"

مایکل گرین (Michael Green) نقل قولی از آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley) می‌آورد، یعنی از کسی که با عقاید الحادی‌اش بسیاری را از ایمان انداخته، و با اینحال متفکری بزرگ تصور می‌شود.

هاکسلی در کتاب [اهداف و وسایل] تعصبات شخصی‌اش را می‌پذیرد و در این رابطه می‌نویسد: «برای اینکه نخواهم دنیا واجد معنا باشد، انگیزه کافی داشتم. به همین جهت فرض را بر این گرفتم که دنیا پوچ و بی‌معنا است، و بعد برآحتی توانستم در توجیه این فرضیه ام دلایلی قانع‌کننده بیاورم. فیلسوفی که معتقد است دنیا را معنا و مفهومی نیست، توجه اصلی‌اش صرفاً معطوف به مسائل متافیزیکی محض نیست، بلکه بیشتر معطوف به این مسئله است که بتواند بخوبی ثابت کند هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که او نتواند شخصاً هر کاری دلش خواست انجام دهد یا دوستانش نتوانند قدرت سیاسی را غبطه‌کنند و هر طور که منافعشان ایجاب کرد

حکومت نمایند... برای شخص خود من، فلسفه پوچی اساساً ابزاری بود برای رسیدن به آزادی، هم آزادی جنسی و هم آزادی سیاسی (Green, RW, 36)».

برتراند راسل نمونه بارزی است از مُلحدِ تیز هوشی که به خود زحمت نمی دهد دلایل و شواهد مربوط به حقانیت مسیحیت را به دقت مورد بررسی قرار دهد. در کتابی که تحت عنوان [چرا مسیحی نیستم] نگاشته، کاملاً روشن است که شواهد مربوط به قیام مسیح را حتی بررسی هم نکرده، و خواننده با خواندن آنچه او می گوید به شک می افتد که آیا نویسنده اصلاً به عهدجدید نگاهی انداخته یا نه. جای بسی تعجب است که کسی که می خواهد مسیحیت را رد کند، به طور لازم به موضوع قیام نپرداخته باشد، چرا که قیام پایه و اساس مسیحیت است (Green, RW, 36)».

عیسی فرمود: «اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می رانم.» (یوحنا ۷: ۱۷).

اگر کسی به هنگام بررسی ادعاهای مسیح واقعاً نیتش این باشد که به حقیقی بودن این ادعاها پی ببرد و در صورت حقیقی بودن از آنها پیروی نماید، مسیح را خواهد شناخت. اما نمی توان با اکراه و بی ایمانی نزد مسیح رفت و بعد انتظار داشت حقانیت او محرز شود.

پاسکال فیلسوف فرانسوی، می نویسد: «شواهد و دلایل وجود خدا و حقانیت عطایای او فوق العاده قوی و متقاعد کننده است. اما کسانی که با لجابت می گویند نیازی به خدا ندارند، همیشه راهی برای رد هدیه خدا خواهند یافت (Pascal, P, n.p)».

مقدمه (قسمت دوم)

رئوس مطالب این فصل

تضاد جهان بینی ها

جهانبینی پسا مدرنیزم

جهان بینی عرفان شرق

جهان بینی الحاد

جهان بینی لادری گری

جهان بینی علم

نتیجه گیری

تضاد جهان بینی ها

از آنجا که امروزه، طرز تفکر مردم نسبت به بیست سال پیش که این کتاب تجدید ویرایش گردید، به طور گسترده تغییر یافته است، بخش جدیدی را در اینجا گنجانده ام تا دیدگاه ها و جهان بینی های مختلف را بررسی کنم. توجه دقیق به این جهان بینی ها کمک خواهد کرد تا بدانیم چرا آنانی که در دامشان گرفتارند، نمی توانند شواهدی را که بر اساس استدلالاتی عینی غیر قابل انکار می

نمایند، درک کنند.

در این بخش هدف اینست تا دیدگاه ها و جهان بینی های مختلف را بررسی کنیم. [جهانبینی هایی نظیر پسامدرنیزم، عرفان شرقی، الحاد، لادری گری و در آخر جهانبینی علمی] توجه دقیق به این جهانبینی ها کمک خواهد کرد تا بدانیم چرا آنانی که در دامشان گرفتارند، نمی توانند شواهدی را که بر اساس استدلالاتی عینی غیر قابل انکار می نمایند، درک کنند.

1- جهان بینی پسامدرنیزم

یک جریان فلسفی که به دنبال نشر افکار ژاک دریدا (jacques derrida) فیلسوف فرانسوی، به وجود آمد، ساخت شکی یا پسامدرنیزم (یا پُست مدرنیزم) می باشد. این دیدگاه تأکید دارد بر نسبیت هر معنا و حقیقتی و منکر اصول اولیه می باشد، یعنی حقایق پذیرفته شده ای (نظیر این که "من وجود دارم") که نقطه آغاز هر جستار فلسفی را تشکیل می دهند. ادعاهای این جریان فکری گرچه ممکن است برای آنانی که با فلسفه آشنایی ندارند مغشوش کننده بنماید، اما بازتاب های عملی آن بر تفکر انسان مدرن کاملاً چیره است. نتیجه آن، نگرشی کاملاً نسبی در مورد حقیقت است: یعنی اینکه هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد، جز حقیقتی که برای هر فرد مفهوم و متناسب می باشد.

طبق این دیدگاه، «مسیحیت ممکن است برای شما حقیقت داشته باشد، اما برای من حقیقت ندارد». این سوءتفاهمی است ناشی از نسبیت باوری که عنصر اصلی پسامدرنیزم می باشد. فرض آن این است که مسیحیت ممکن است برای بعضی، در برخی محل ها، و در بعضی از زمان ها حقیقت باشد، اما برای همه در هر مکان و در هر زمانی حقیقت نیست. به طور نسبی حقیقت این است، اما نه حقیقت مطلق و جهان شمول.

کارل هنری (carl henry) اظهار داشته بذر پسامدرنیزم در کشتزار مُدرنیته کاشته شده بوده است؛ او می نویسد: «عصر مدرن کوشید تا بشریت را از قید تقدیر یا یک نظام هستی مخلوق خدا رهایی دهد. علوم غیر دینی به بشر نوید آزادی دادند و به جهان هستی نوید پیشرفت. خرد انسان جایگاه نظام منطقی جهان گردید.»

(Henry, PNSCP, 36) به نقل از Dockery

بدین سان در عصر مدرن، خرد و منطق انسان جای اتکال به خدا را گرفت. اما در عصر پسامدرن حتی نیاز به وابستگی به خرد بشری و مسئولیت های ناشی از آن نیز نفی و رد می شود. پسامدرنیزم منکر این اندیشه است که باورها بتوانند واقعیت را به درستی منعکس سازند. هنری می گوید: «یگانه فرض مشترک همه پسا مدرنیست ها نفی شالوده- گرایی است، یعنی اعتقاد به این که دانش از مجموعه ای از باورها تشکیل یافته که خود نیز بر مجموعه دیگری از باورها استوار است و اینکه کلیت اینها همگی بر باورهای بنیادین غیر قابل انکاری بنا شده است.»

(Henry, PNSCP, 42) به نقل از Dockery

(گرنز grenz) این گفتار را چنین جمع بندی می کند: «پسامدرنیزم چنین نتیجه می گیرد که هر گونه تلاشی برای توصیف یک وجود عینی، یک کانون وحدت بخش - یک دنیای واقعی یگانه- در پس جریان تجربه، محکوم به فنا است؛ چنین تلاشی آخر الامر محصولی جز تخیلات زائیده فکر بشری ندارد. نقادان پسامدرن که به نقد مدرنیزم می پردازند، با گسستن توجیهات انسان از مقوله یک جهان عینی زیر بنایی، ما را از اشیاء گسسته، با کلمات صرف تنها می گذارند.»

(Grenz, PP, 83, 84)

مک کالم (mccallum) موضع پسامدرنیزم را چنین خلاصه می کند:

«چگونه میتوانیم مطمئن باشیم که تصاویری که حواس ما به مغزمان منتقل می‌سازند، به گونه‌ای اصیل با واقعیت خارج از ذهن ما مطابقت دارند؟ در نهایت، تنها راه کسب اطمینان، این است که بیرون از وجود خود بایستیم و تصاویر ذهنی خود را با دنیای واقعی مقایسه کنیم. اما از آنجا که نمی‌توانیم بیرون از خود بایستیم از هیچ راهی نمی‌توانیم یقین حاصل کنیم که این تطابق صحیح و دقیق است. بنابراین، در ورطه شک باقی می‌مانیم. این یکی از دلایلی است که پسامدرنیست‌ها ارائه می‌دهند تا بگویند که «عینیت» تجربی وجود ندارد. ایشان مسئله باز نمود را پیش می‌کشند، یعنی این که ما چگونه واقعیت را ادراک می‌کنیم، و اینکه آیا ادراک ما بازتابی دقیق از دنیای بیرونی هست یا نه. پسامدرنیزم می‌گوید که نیست. آنان به این امر اشاره می‌کنند که افراد مختلف، یک پدیده واحد را به گونه‌های متفاوت می‌بینند (McCallum, DT, 36)».

به عنوان مثال، پسامدرنیست‌ها می‌گویند که ما نمی‌توانیم بدانیم عیسی واقعاً چگونه بود، فقط می‌توانیم تصویری از او را بر اساس زبان خود بازسازی کنیم. گرنز اضافه می‌کند: «متفکرین پسامدرن اظهار می‌دارند که آنچه ما با آن برخورد داریم، دنیایی واقعی نیست، بلکه دنیایی است که ما با مفاهیمی که به آن نسبت می‌دهیم، بازسازی می‌کنیم. به نظر آنان، ما فراسوی تصویری خود از دنیا ساخته‌ایم، نقطه اتکای دیگری نداریم؛ بر اساس این تصویر است که تصویری کاملاً عینی از واقعیتی که ممکن است در جایی وجود داشته باشد، شکل می‌دهیم (Grenz, PP, 42)».

راتی (Rorty) می‌نویسد: «برای پسامدرنیست‌ها، علت درستی گفتارها یا جملات درست این نیست که با واقعیت منطبق اند؛ بنابراین لازم نیست نگران این باشیم که فلان جمله با چه نوع واقعیتی منطبق است؛ نباید در فکر این باشیم که چه چیزی باعث "درستی" آن جمله می‌باشد».

(Rorty, CP, xvi)

کریفت (peter kreeft) و تاسلی (Ronald k. tacelli) از دانشگاه بوستون، می‌گویند: «حقیقت یعنی ارتباط و انطباق دانسته‌ها یا گفته‌های شما با آنچه که هست. حقیقت یعنی "بیان آن‌طور که به نظر می‌رسد". تمام نظریه‌ها در مورد حقیقت، وقتی به روشنی و به سادگی بیان شد، بر پیش فرض موجود از مفهوم متعارف حقیقت استوار است، مفهومی که در حکمت زبان و کاربرد سنتی آن، یعنی مسئله انطباق، نهفته است. زیرا هر نظریه‌ای ادعا دارد که واقعاً درست است، یعنی منطبق است با واقعیت، و اینکه سایر نظریه‌ها واقعاً نادرستند، یعنی با واقعیت منطبق نیستند».

(Kreeft, HCA, 365, 366)

مک کالم چنین نتیجه می‌گیرد: «لذا متفکرین پسامدرن معتقدند که به هیچ طریقی نمیتوان یقین حاصل کرد که آیا قوانین زبان یا قوانین حاکم بر واقعیت یکسان است یا خیر. پسامدرنیست‌ها ما را در شک گرایی فراگیر رها می‌کنند، محبوس در آنچه که زندان زبانش می‌نامند. واقعیت با خرد و مشاهده کشف نمی‌شود، بلکه فقط به واسطه فرهنگ و زبان تعریف یا بازسازی می‌گردد (McCallum, DT, 40, 41)».

هنری نیز می‌نویسد: «پسامدرنیست‌ها اعتقاد دارند که متون و نوشته‌ها فی‌نفسه قادر به انتقال و بیان حقیقت در خصوص واقعیت‌های عینی نمی‌باشند. تفسیر یک مفسر به اندازه تفسیر مفسر دیگر درست است، حتی اگر این تفسیرها متناقض باشند. لذا برای کتاب مقدس یا هر نوشته دیگری، نمی‌توان معنایی اصلی یا غایی تعیین کرد».

Henry, PNSCP, 36) به نقل از (Dockery)

راتی اظهار داشته، می‌گوید: «آخر الامر، عمل‌گرایان معتقدند که آنچه مهم است، نه امید ما به بهتر ساختن امور، بلکه وفاداری ما به سایر انسان‌ها است که در برابر تاریکی به یکدیگر متکی

اند (Rorty, CP, 166) «».

گرنز موضوع را اینگونه جمع بندی کرده، می نویسد: «جهان بینی پَسامُدرن با درکی از حقیقت که مبتنی بر جامعه است عمل می کند. طبق این جهان بینی، هر چه که ما به عنوان حقیقت می پذیریم، حتی تصور ما از حقیقت، وابسته به جامعه ای است که در آن شراکت داریم. بعلاوه، و بسی رادیکال تر از آن، جهان بینی پَسامُدرن تأکید دارد که این نسبیت، به فراسوی ادراک ما از حقیقت نیز بسط می یابد، یعنی به جوهر آن نیز: در واقع هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد؛ حقیقت امری است نسبی در رابطه با جامعه ای که در آن شراکت داریم (Grenz, PP, 8) «».

وقتی فکر می کنیم که جامعه آلمان نازی چه چیزی را حقیقت می پنداشت، پی می بریم که این جهان بینی تا چه حد خطرناک و هولناک است!

گایسلر نتیجه عملی منطق پَسامُدرن را چنین توصیف می کند: «طبق این نظریه، وقتی بیلی گراهام می گوید که خدا وجود ندارد، هر دوی این اظهارات درست است. اما چنین چیزی غیر ممکن است، چرا که اگر یکی درست باشد، دیگری اشتباه است. و از آنجا که جز این دو مورد راه دیگری وجود ندارد، فقط یکی از آنها می تواند درست باشد (Geisler, BECA, 745) «».

گایسلر سپس می افزاید: «اگر حقیقت نسبی باشد، در اینصورت دیگر کسی در اشتباه نخواهد بود، حتی اگر در اشتباه هم باشد. اگر اعتقادی برای من درست و حقیقت باشد، حتی اگر اشتباه هم باشد، اعتقاد من درست است. عیب چنین دیدگاهی این است که شخص هیچگاه نمی تواند چیزی بیاموزد، زیرا آموختن یعنی حرکت از یک اعتقاد غلط به یک اعتقاد درست، حرکت از یک اعتقاد مطلقاً نادرست به یک اعتقاد مطلقاً درست (Geisler, BECA, 745) «».

کریفت و تاسلی در خصوص رواج و معروفیت اینگونه تفکر چنین نظر می دهند: «شاید نخستین منشاء ذهنی گرایی عصر ما، لااقل در آمریکا، تمایل وافر به مقبولیت و محبوبیت باشد و فرار از شرمسار شدن و طرد شدن از گروه. ما این را در کودکی فرا می گیریم؛ به این دلیل، شرمسار شدن بزرگترین ترس نوجوانان است. اما وقتی به بزرگسالی رسیدیم، نقابی غامض و عالمانه بر آن می گذاریم (Kreeft, HCA, 381) «».

منشاء دیگر ذهنی گرایی به اعتقاد کریفت و تاسلی، ترس از دگرگونی بنیادین است، ترس از توبه و تولد تازه، ترس از وقف زندگی و اراده خویشتن به اراده خدا. به همین دلیل، مردم خود را در آغوش ذهنی گرایی بسی راحت تر احساس می کنند، امن و راحت همچون رحم مادر یا عالم رویا (Kreeft, HCA, 381) «».

فان اینواگن (van Inwagen) در مورد مشکلاتی که منکرین عینیت حقیقت با آن دست به گریبانند، چنین می نویسد:

«جالب ترین نکته در مورد حقیقت عینی این است که بعضی ها منکر وجود آنند. بسیار حیرت انگیز است که چگونه کسی می تواند انکار کند که چیزی به نام حقیقت عینی وجود دارد. مطمئناً که توضیح بعضی ها چنین چیزی است: آنان با هر چیزی که محکومشان کند، عمیقاً خصومت دارند. طبیعتاً اندیشه ای که با آن بیش از هر چیز دیگری خصومت دارند، تصور وجود خداست. ایشان همچنین دشمنند با این عقیده که جهانی عینی وجود دارد که به تفکر ایشان اهمیتی نمی دهد و عزیزترین اعتقاداتشان را اشتباه اعلام می کند، حتی بدون اینکه با آنان مشورت کرده باشد «».

(Van Inwagen, M, 59)

ادعاهای مسیحیت به روشنی در تضاد با دنیای معشوش پَسامُدرنیزم و زبان آن قرار دارند. عیسی هیچ جای شکی باقی نگذارد که تنها امید برای مصالحه انسان با خدا، خود اوست. او فرمود: «من راه راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.» (یوحنا ۱۴: ۶) کلیسا از کاربست فرمایش عیسی غفلت نورزید. پطرس رسول وقتی لازم شد که در مورد فعالیتش به

علمای یهود پاسخ دهد، با قاطعیت فرمود: «جميع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است. و در هیچکس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم. (اعمال ۴ (10-12 :

وقتی ادعاهای مسیحیت را ارزیابی می کنیم، در مقابل انتخابی روشن قرار می گیریم. عیسی مسیح یا پاسخ دردهای تمام مردم در همه اعصار و در همه جاست، یا پاسخ دردهای هیچ عصر و در هیچ جایی نیست. اگر او فقط تکیه گاه روانی برای برخی از مردم است، دیگر نمی توان به او ضرورتاً به عنوان مبدأ ایمان همه انسان ها نگریست. اما اگر عیسی همانا سرور و خدا باشد، در آنصورت این حقیقت را نمی توان انکار کرد صرفاً به این دلیل که بعضی ها بر آنند که آن را باور نکنند.

فان اینگوان می نویسد: «اعتقادات و باورها وابسته به این جهتند، همانطور که نقشه نیز وابسته به نقاطی خاص از زمین است. نقشه باید بازتاب درستی از جغرافیای زمین باشد؛ اگر نباشد، تصویر با خودش است نه با زمین» (Van Inwagen, M, 56).
فان اینگوان در خصوص کاربرد این نکته در زندگی واقعی می نویسد: «ممکن است دوستان آلفرد در پاسخ به حرفی که با کلمات به او گفته اید، به شما بگویند: "این ممکن است برای تو درست باشد، اما برای من درست نیست." این جواب او را می توان شکلی انحرافی از چنین گفته ای دانست: "این نظر تو است، اما نظر من چیزی دیگری است».

(Van Inwagen, M, 56, 57)

وانگهی، به قول آدلر (Mortimer j. adler) اظهاراتی نظیر «این ممکن است در قرون وسطی درست بوده باشد، اما امروز دیگر درست نیست» یا «این ممکن است برای مردم بدوی درست باشد، اما برای ما درست نیست»، هر دو مبتنی بر دو نوع اشتباه و سوء درک هستند. گاه حقیقت را با آنچه که اکثریت مردم در زمان و مکانی خاص فکر می کردند درست است، اشتباه می گیریم، مانند نمونه ذیل: "بخشی از نژاد بشری در چند قرن پیش، این عقیده را درست می پنداشتند که زمین مسطح است. این عقیده اشتباه اکنون عموماً نفی می شود. این بدان معنا نیست که حقیقت عینی تغییر کرده است و چیزی که زمانی درست بود، اکنون دیگر درست نیست. آنچه تغییر یافته حقیقت امر نیست، بلکه باید بگوییم که حاکمیت یک عقیده خاص مقبولیت عامه را از دست داده است." نوع دوم سوء درک زمانی پیش می آید که مضمون و چارچوب زمانی و مکانی یک گفته نادیده گرفته شود.

آدلر می نویسد: «جمعیت یک کشور در طول زمان تغییر می یابد، اما جمله ای که میزان جمعیت آن کشور را در مقطعی خاص از زمان بیان می دارد، حتی اگر بعداً هم جمعیت کشور زیاد شود، درست باقی می ماند. وجود تاریخ در کنار جمله ای که جمعیت ایالت متحده را در سال معینی به درستی بیان داشته است، سبب میشود که این جمله همیشه درست باقی بماند» (Adler, SGI, 43).

حتی یک تفکر لاآدریگر همچون برتراند راسل معتقد است که حقیقت در ذهن ما نسبی نیست؛ او می نویسد: «ملاحظه خواهیم کرد که ذهن ما حقیقت یا غیر حقیقت (درست یا نادرست) را خلق نمی کند. ذهن ما فقط اعتقادات را به وجود می آورد، اما وقتی اعتقادات به وجود آمد، ذهن نمی تواند آنها را تبدیل به حقیقت و غیر حقیقت بکند، بجز در مورد استثنائی مربوط به امور آینده که آن نیز تحت قدرت شخصی که به آن معتقد است، قرار دارد. آنچه که باعث می شود اعتقادی

درست باشد، حقیقت است؛ این حقیقت به هیچ وجه مربوط نمی شود به ذهن کسی که به آن اعتقاد التزام دارد (جز در موارد استثنائی) (Russell, PP, 129, 130) «.»

آدلر ادامه داده، می نویسد: «درستی یا نادرستی یک گفتار ناشی از ارتباط آن با داده های قابل اثبات می باشد نه با قضاوتی که انسان در مورد آن دارد. من ممکن است گفتاری را درست اعلام کنم که در واقع نادرست است. یا شما ممکن است گفتاری را نادرست اعلام کنید که در واقع درست است. تأیید من یا نفی شما به هیچ وجه تأثیری بر درستی یا نادرستی گفتاری که من و شما نظر نادرستی در موردشان داده ایم ندارد و در آن تغییری ایجاد نمی کند. با تأیید یا نفی یک گفتار، نمی توانیم آن را درست یا نادرست بسازیم. یک گفتار صرفنظر از هر آنچه که ما در موردش فکر می کنیم و هر قضاوتی که ما در موردش داریم، از درستی یا نادرستی برخوردار است.» (Adler, SGI, 41)

دکتر کریگ (Dr. William Lane Craig) در مورد پسماندنیزم می گوید: «اعلام این نکته که "حقیقت این است که حقیقتی وجود ندارد"، هم با خودش متناقض است و هم قضاوتی است یک طرفه. این گفته نمی تواند درست باشد، زیرا اگر معتقد باشیم که "حقیقتی وجود ندارد"، پس نمی توان هم گفت که "حقیقت این است که..."، چرا که هیچ چیزی درست نیست و حقیقت ندارد! بدین سان، آنچه که ساخت شکنی می نامند، دائماً در تضاد با خودش حرکت خواهد کرد. بعلاوه، دلیلی نیز نخواهد بود که به جای پذیرش دیدگاه پسماندنیزم، مثلاً دیدگاه هایی نظیر سرمایه داری غرب، مردسالاری یا نژادپرستی را اختیار نکنیم زیرا در پسماندنیزم حقیقتی نیست که در اینها وجود نداشته باشد» (Phillips, CAPW, 82) «به نقل از (Craig, PIS)

گفته کریگ بیانگر خطری است که تفکر پسماندنیزم را در بر دارد. وقتی که هیچ حقیقت عینی وجود نداشته باشد، دیگر چیزی اشتباه نخواهد بود. آنچه که در نظر اکثر افراد هولناک جلوه می کند (نظیر قتل و دزدی، و در گذشته، دروغ)، اکنون باید مورد پذیرش واقع شود زیرا برای بعضی افراد قابل پذیرش است.

جیمز سائر James Sire پرده از عدم انسجام دیگری از پسماندنیزم بر می دارد، او می نویسد: «گرچه پسماندنیزم ها باید بگویند که هرگز ماجرایی را نخوانده اند که باب میلشان نبوده باشد، ولی روشن است که چنین نیست. ماجراهای مسیحیت بنیادگرا و محافظه کار اغلب از روی انحصارطلبی ایشان رد شده است» (Phillips, CAPW, 120) «به نقل از (Sire, BFCIN)

مک کالم می گوید:

«پسماندنیزم ها معتقدند که چون نمی توانیم بیرون از خود بایستیم تا تصاویر ذهنی مان را با واقعیت مقایسه کنیم و تطابق دهیم، مجبوریم این نظر را رد کنیم که قادریم واقعیت را به گونه ای عینی بشناسیم. ما در پاسخ ایشان می گوییم که قضاوت ما درباره جهان، گرچه ممکن است به گونه ای خطاناپذیر دقیق نباشد، اما آغوشش در برابر تجدید نظر در اثر تحقیقات آتی گشوده است. اگر در خصوص عالم بیرون از خود فاقد قطعیت مطلق هستیم، اما این دلیل بر این نیست که نتوانیم درباره آنچه مستقل از ما وجود دارد، چیزی بدانیم. نیازی نیست که در شکایت پسماندنیزم غوطه ور شویم. توفیقات تکنولوژی علمی گواهی است استوار بر اینکه ادراک ما از جهان به طور نسبی دقیق است. موفقیت های بی شمار بر اعتبار دانش بشری شهادت می دهد.»

(McCallum, DT, 52)

برای مثال، محاسبات ریاضی دانان برای تعیین مدار و مسیر و سرعت سفینه های فضایی به اندازه کافی دقیق بود تا بشر بتواند پای بر کره ماه بگذارد. نیل آرمسترانگ، فضانورد آمریکایی، واقعاً پایش را روی کره ماه گذاشت! بعلاوه، شخص اگر قرار باشد دائماً طوری عمل کند که گویی حقیقت صرفاً امری است ذهنی و نه واقعیت عینی، دیگر نه می تواند دست به کاری بزند و

نه زندگی کند. در آنصورت چون «خودش تصور می کند» که در حساب بانکی اش پول هست، دائماً چک خواهد کشید؛ یا زهر خواهد نوشید چون «در نظر خودش» آن لیموناد است؛ یا با اتوبوس در حال حرکت تصادف خواهد کرد، چون «در نظر او» اتوبوس ایستاده است! برای کسی که می خواهد در این دنیا به گونه ای مؤثر عمل کند انطباق عینی حقیقت با واقعیت باید به نوعی مطرح باشد.

خطرناک تر از همه برای بشریت، آن دسته از افرادی هستند که در زمینه امور اخلاقی بر اساس ذهنیات خودشان زندگی می کنند.

و بالاخره اگر پسامُدرنیزم درست باشد، ازدواج امری ناممکن خواهد شد. چرا که در اینصورت، مرد نیازی نخواهد دید به همسرش گوش کند یا درک کند که او چه می گوید. مرد می تواند برای گفته های زنش، هر معنایی می خواهد قائل شود. در اینصورت، همان طور که بسیاری از مردها در طول سال ها تجربه کرده اند، چیزی جز انبوهی از مشکلات و مسائل نصیبشان نخواهد شد.

2- جهان بینی عرفان شرقی

از آنجا که اکثر مکاتب عرفانی منکر جهان بینی ثنوی هستند، یعنی وجود خیر در مقابل شر، یا حقیقت در مقابل خطا، بر ایشان دلایل و شواهد ایمان و اعتقادات فرد اهمیتی ندارد. به این ترتیب، خطر نگرش عرفان شرقی، اجتناب از تحصیل اطلاعاتی است که منتهی به شناخت راستین فرد از خدا می شود.

یکی از رایج ترین اشکال عرفان شرقی در آمریکا و نیز در بسیاری از کشورهای جهان، مکتب ذن بودایی است.

آندرسون (norm Anderson) مکتب عرفان را چنین توصیف کرده، می نویسد: «به طور کلی، مکاتب عرفانی بر این باورند که شناخت مستقیم خدا و حقایق روحانی و واقعیت غایی از راه "کشف و شهود بلافاصله یا بصیرت قابل حصول است، و این راه با ادراکات عادی حسی یا کاربرد استدلالات منطقی متفاوت است» (Webster's New Collegiate Dictionary). (Anderson, CWR, 37)

آندرسون توضیح می دهد که ذن چگونه به شناخت حقیقت غایی نایل می گردد؛ او می نویسد: «ذنبودیست ها معتقدند که با تسلط شدید بر نفس و روش های تعمق سخت و تجویز شده، شخص میتواند به ساتوری برسد، که به زبان ژاپنی یعنی تنویر. این تنویر به باور بعضی، آنی به دست می آید و به باور بعضی دیگر، به صورت تدریجی. وسیله دستیابی به این شناخت، ادراکی است بیشتر تجربی تا عقلانی» (Anderson, CWR, 88).

سوزوکی (D.T.Suzuki) به روشنی اظهار می دارد: «ذن از روش متداول استدلال و تعقل پیروی نمی کند و اهمیتی نمی دهد که باورهایش متناقض و نا همگن باشند» (Suzuki, LZ, 94). همچنین می نویسد: «ذن قطعاً نظامی مبتنی بر منطق و تحلیل نیست. بهترین توصیف این است که ذن نقطه مقابل منطق است، و منظورم از منطق، روش ثنوی تفکر می باشد» (Suzuki, LZB, 38).

بنا بر تعریف سوزوکی، ساتوری کاملاً با شناخت عقلایی متفاوت است؛ او می نویسد: «ساتوری را می توان نگرشی شهودی در طبیعت پدیده ها تعریف کرد که با ادراک تحلیلی یا منطقی آن در تضاد است» (Suzuki, EZBI, 230).

در نتیجه، ذن بودیست ها و پیروان سایر مکاتب عرفانی از کاربرد منطق اجتناب می کنند. متفکر

بزرگ، ویلیام لین کریگ، در خصوص ادعاهای پیروان عرفان، به بررسی چند مسئله منطقی می پردازد:

«امروزه تحت تأثیر عرفان شرقی، عده بسیاری منکر این هستند که انسجام سیستماتیک محکی است برای حقیقت. به زعم آنان، حقیقت نهایتاً غیر منطقی است یا اینکه تناقض منطقی با واقعیت سازگار است. ایشان اظهار می دارند که در تفکر شرقی، در فراسوی مقوله های منطقی تفکر انسانی قرار دارد. آنان ضرورت انسجام منطقی را نتیجه امپریالیسم غرب می شمارند که باید همزمان با سایر نشانه های استثمار کنار گذاشته شود... نظر شخصی من این است که چنین موضعی نامعقول است. گفتن اینکه خدا هم مهربان است و هم نا مهربان، یا اینکه نه وجود دارد و نه وجود ندارد، در نظر من غیر قابل درک است. در روزگار ما، گرایشی به چشم می خورد در جهت تقبیح هر آنچه که غربی است، و مطرح کردن تفکر شرقی به عنوان تفکری برابر یا حتی برتر از آشکال تفکر غربی، اما در ضمن، اگر بگوییم تفکر شرقی به خاطر بیان چنین نکاتی، نارسا و ناقص است، این نیز تعصبی است هستی شناختی و برخاسته از نگرش منطقی خشک غربی (Phillips, CAPW, 78-81)». (به نقل از Craig, PIS)

اگر کسی در پذیرفتن قواعد منطق مشکلی دارد، چنین شخصی مشکل بتواند شواهد مطرح شده در این مقاله را بپذیرد. شواهد این مقاله شخص را به این نتیجه رهنمون می سازد که مثلاً عیسی یا با بدن خود زنده شد، یا نشد. در اینجا حق انتخابی وجود دارد. شما نمی توانید هر دو را در آن واحد بپذیرید و بعد استدلال کنید که آیا عیسی پس از مرگ زنده شد یا نه.

راوی زاکاریاس (Ravi Zacharias) داستانی را بازگو می کند که بطلان استدلال "هم این و هم آن" در عرفان شرق را روشن می سازد:

«استاد با بیان فصیح مشغول تشریح قانون عدم تناقض بود، و سرانجام چنین نتیجه گرفت: "این منطق "یا این یا آن" روشی است غربی برای بررسی حقیقت. مسئله واقعی این است که شما به عنوان یک فرد غربی، تناقض را می جوئید، در حالی که می بایست به حقیقت همچون یک شرقی نگاه کنید. روش شرقی برای نگرش به حقیقت، روش "هم این و هم آن" می باشد».

او همچنان به توضیحات مبسوط خود در مورد این دو اندیشه، یعنی "یا این یا آن" و "هم این و هم آن" ادامه می داد که سرانجام اجازه خواستم تا روند تفکر نامنسجم او را قطع کنم و سؤالی بپرسم. گفتم: "استاد، آیا منظورتان این است که وقتی من هندوئیسم را مطالعه می کنم، "یا" از منطق "هم این و هم آن" استفاده می کنم یا هیچ؟"

لحظه ای سکوت برقرار شد که گویی به اندازه ابدیت طول کشید. سؤال خود را تکرار کردم: "آیا منظورتان این است که وقتی من هندوئیسم را مطالعه می کنم، "یا" از منطق "هم این و هم آن" استفاده می کنم "یا" از هیچ؟ آیا درست فهمیده ام؟"

سرش را به عقب خم کرد و لحظه ای بعد گفت: "تصور می کنم مجبور می شویم از منطق "یا این یا آن" استفاده کنیم، اینطور نیست؟"

گفتم: "حتماً همینطور است. در واقع، حتی در هندوستان وقتی می خواهیم از خیابان عبور کنیم، اول هر دو طرف را نگاه می کنیم؛ یا اتوبوس باید رد شود یا من؛ نه هر دوی ما!"

آیا متوجه اشتباه استاد می شوید؟ او از برهان "یا این یا آن" استفاده می کرد تا برهان و منطق "هم این و هم آن" را اثبات کند. هرچقدر با قانون عدم تناقض بیشتر مبارزه کنید، بیشتر شکست خواهید خورد (Zacharias, CMLWG, 129).

زاکاریاس همچنین به نکته ای در فلسفه شرق اشاره می کند که بسیاری با آن موافق نیستند: «روش تعلیم "شانکارا" بزرگترین فیلسوف هندو، تماماً مبتنی بر روش سُقراط بود، زیرا درباره

اندیشه‌ها به روش عدم تناقض، یعنی "یا این/یا آن" بحث می‌کرد، نه به روش دیالکتیکی، یعنی "هم این / هم آن". او از مخالفینش دعوت می‌کرد که یا اشتباهش را ثابت کنند یا تسلیمش شوند. پس مسئله بر سر این نیست که آیا ما منطق شرقی به کار می‌بریم یا منطق غربی. ما آن منطقی را به کار می‌بریم که واقعیت را بهتر منعکس سازد، و قانون عدم تناقض هم به طور ضمنی و هم صراحتاً، هم در شرق به چشم می‌خورد و هم در غرب (Zacharias, CMLWG, 130)».

رونالد نش Ronsld Nash می‌افزاید: «قانون عدم تناقض قاعده‌ای صرف برای تفکر نیست. البته قاعده تفکر هست زیرا قبل از هر چیز قاعده وجود است. قاعده‌ای نیست که چیزی یا کسی بخواهد آن را اختیار کند یا نفی کند. نفی قانون عدم تناقض منتهی به پوچی می‌گردد. از نظر معنا و مفهوم محال است بتوان قواعد منطق را نفی کرد. اگر قانون عدم تناقض را منکر شویم، آنگاه دیگر چیزی معنایی نخواهد داشت. اگر قواعد منطق بیانگر چیزی نباشند که می‌گویند، آنگاه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند معنایی داشته باشد، از جمله نفی خود این قواعد (Nash, WVC, 84)».

شهادت رابیندرانات ماهاراجه، متفکر سابق هندو، بیانگر معضلی است که همه پیروان عرفان پانته ایستی شرق با آن مواجه می‌شوند. او می‌نویسد:

«مذهب من نظریه‌های زیبایی ارائه می‌دهد، اما برای کاربرد آنها در زندگی روزمره، مشکلاتی جدی داشتم. مسئله فقط بر سر حواس پنج‌گانه و مشاهدات درونی‌ام نبود، بلکه مسئله تعقل و استدلال نیز بود... اگر فقط یک "واقعیت" وجود دارد، در آن صورت "برهما" هم شر است و هم خیر، هم مرگ است و هم حیات، هم نفرت است و هم عشق. این مسئله همه چیز را بی‌معنی می‌سازد و باعث پوچی زندگی است... همه اینها به نظرم غیر منطقی می‌آمد. اما به یاد می‌آمد که به "منطق" نمی‌توان اعتماد کرد؛ منطق جزئی از توهم است. اگر طبق تعلیم "وداها" منطق نیز "مایا" (یعنی توهم) است، پس اساساً چگونه می‌توانم به هیچ اندیشه‌ای اعتماد کنم، حتی به خود این اندیشه که همه چیز "مایا" است و فقط "برهما" واقعی است؟ اگر به هیچ یک از ادراکات و استدلال‌ات نمی‌شود اعتماد کرد، چگونه می‌توانم مطمئن باشم که "سعادت" که جستجو می‌کنم، خودش نیز توهم نباشد؟ (Maharaja, DG, 104)»

نورمن گایسلر (Norman Geisler) این سؤال مهم را مطرح می‌کند: «وقتی از خیابان شلوغی عبور می‌کنیم و می‌بینیم که سه خط ترافیک به سوی ما می‌آید، آیا نباید به آن توجهی بکنیم چونکه تمام اینها چیزی جز توهم نیست؟ اگر ما و ترافیک و خیابان واقعاً وجود نداریم، چرا اصلاً باید به فکر آمدن ماشین باشیم؟ اگر پانته ایستی‌ها واقعاً و به طور منسجم به پانته ایزم خود عمل می‌کردند، آیا اصلاً پانته ایستی باقی می‌ماند؟ (Geisler, WA, 102)»

فرانسیس شایفر Francis Schaeffer حکایتی را بیان می‌کند که نشان می‌دهد انکار ثنویت منطقی چقدر غیر عملی است:

«روزی با گروهی از دانشجویان دانشگاه کمبریج که در اتاق یک جوان از آفریقای جنوبی گرد آمده بودند، صحبت می‌کردم. در میان آنها، یک جوان هندی بود که از کیش سیک به آیین هندو در آمده بود. او با حرارت علیه مسیحیت سخن می‌گفت، بی‌خبر از اینکه اعتقادات خودش چه اشکالاتی داشت. پس به او گفتم: "شنیده‌ام که در نظام فکری شما، رحم و بی‌رحمی نهایتاً برابری دارند و در میان این دو هیچ تفاوت فطری نیست. درست است؟" پذیرفت. دانشجویی که در اتاقش جمع شده بودیم، فوراً متوجه شد که نظام فکری آن جوان سیک چه نتایج عملی‌ای در بر

دارد؛ پس کتری آب جوش را که بخار به شدت از آن بیرون می زد برداشت و بالای سر آن جوان هندی نگاه داشت. وی نگاهی به بالای سرش کرد و از دوستش پرسید: "چکار می کنی؟" دوستش با خونسردی توأم با ادب گفت: "مگر نگفتی بین رحم و بی رحمی فرقی نیست؟" جوان هندی با شنیدن این، در تاریکی شب بیرون رفت (Schaeffer, CWFS, 1: 110) «».

3- جهان بینی الحاد

واژه (atheism الحاد) در زبان انگلیسی از دو کلمه یونانی ساخته شده است «a»: علامت نفی است و «theos» به معنی خدا. پس (atheos ملحد) کسی است که ادعا می کند خدایی نیست، ادعایی که دفاع از آن بسیار مشکل است. یک ملحد برای این که به گونه ای منسجم یقین داشته باشد که اعتقادش درست است، باید همچنین ادعا کند که دانای کل است و همه چیز را می داند، زیرا این امکان همیشه است که خارج از آگاهی و دانش او خدایی وجود داشته باشد. و با توجه به این واقعیت که اکثر مردم معتقدند که فقط بخش بسیار کوچکی از تمام دانش عالم هستی را دارا می باشند احتمال وجود خدا خارج از دانش فردی بسیار بالا است.

بسیاری از افرادی که ملاقات کرده ام هیچیک از دلایلی را که در این کتاب ارائه می دهم نشنیده اند، چه برسد به اینکه به آنها فکر کرده باشند. من هم به آنها فکر نکرده بودم تا زمانی که شروع کردم به مبارزه با مسیحیت. به همین دلیل است که این کتاب را نوشتم تا به همه، خصوصاً ملحدین، فرصت این را بدهم که زندگی جدیدی را که مبتنی بر حقایق موجود در ادعاهای عیسی مسیح است، دریافت دارند. زیرا اگر واقعاً خدایی نباشد، آینده فردی و اجتماعی بسیار تار و مبهم خواهد بود. داستایوسکی در کتاب «برادران کارا مازوف» تصویری از فرهنگی بدون خدا را ارائه داده است. او می نویسد: «در چنین شرایطی بر سر انسان چه خواهد آمد؟... بدون خدا و با یک زندگی غیر اخلاقی؟ آیا در آنصورت همه چیز مجاز نخواهد بود؟ آیا هر کس هر چه خواست انجام نخواهد داد؟ آیا این را نمی دانستی؟» (Dostoyevsky, BK, 312) «»

داستایوسکی چنین ادامه می دهد :

«فقط مسئله خداست که مرا نگران می کند. این تنها چیزی است که مرا نگران می سازد. اگر او نباشد، چه؟ اگر "راتیکین" حق داشته باشد و خدا فقط وهمی ساخته و پرداخته انسان باشد، چه؟ اگر او نباشد، انسان حاکم جهان و حاکم عالم هستی خواهد بود. عالی است! اما انسان بدون خدا چگونه می تواند خوب باشد؟ سوال در همین است. همیشه همین سوال در ذهنم نقش می بندد. در اینصورت، انسان به خاطر چه کسی عشق خواهد ورزید؟ نسبت به چه کسی حس قدرشناسی و سپاس گزاری خواهد داشت؟ برای چه کسی سروده های روحانی خواهد سرود؟ راتیکین می خندد. راتیکین می گوید که انسان می تواند بدون خدا نیز بشریت را دوست داشته باشد. به نظر من فقط یک ابله می تواند این را قبول کند. برای راتیکین زندگی خیلی ساده است. او می گوید: "بهتر است به فکر اعتلای حقوق مدنی باشی، یا حتی به فکر نگه داشتن قیمت گوشت. از این راه، عشقت را به بشریت ساده تر و مستقیم تر نشان خواهی داد، تا با بحث های فلسفی." در جوابش گفتم: "درست است؛ اما تو بدون خدا، اگر به صلاحیت نباشی، ممکن است قیمت گوشت را بالا ببری تا از یک ریال، صد تومان سود کنی» (Dostoyevsky, BK, 314) «»

اما آنچه مهم است، فقط اندیشه وجود خدا نیست. خدا باید وجودی واقعی باشد که عملاً قادر است تحولی اساسی در درون فرد ایجاد کند.

اگر پی ببرید که ملحدین در پایان زندگی خود چه احساسی دارند، آنگاه انگیزه کافی برای تحقیق در مورد این احتمال را خواهید یافت که شاید خدا خود را در مسیح بر بشر آشکار فرموده باشد.

گایسلر می نویسد: «سارتر پی برد که الحاد بی رحمانه است؛ کامو آن را هولناک یافت و نیچه آن را دیوانه کننده. ملحدینی که می کوشند همواره بدون خدا زندگی کنند، معمولاً یا دست به خود کشی می زنند یا کارشان به جنون می کشد. اما آنانی که در اعتقاد الحادی خود راسخ نیستند، زیر سایه اخلاقیات مسیحی زندگی می کنند و در عین حال، آن واقعیتی را که سایه را به وجود آورده، انکار می کنند» (Geisler, BECA, 282).

سارتر کمی پیش از مرگش گفت: «من احساس نمی کنم که دست آورد تصادف باشم، غباری در عالم هستی؛ احساس می کنم که کسی وجودم را انتظار می کشید و راه را برای آمدنم مهیا کرد و از پیش مرا شکل بخشید. به عبارتی خلاصه تر، من وجودی هستم که فقط یک خالق می توانست در این جهان بگذاردش؛ و اندیشه دستی خالق اشاره می کند به خدا.»

(Schwarz, ISOAG, 128) به نقل از (Varghese, SS)

دعای من این است که تمام کسانی که این کتاب را می خوانند، به شناخت آن وجودی نائل شوند که عملاً ما «را انتظار کشید و راه را برای آمدنمان مهیا کرد و از پیش ما را شکل بخشید تا از یک زندگی با معنا و با هدف به واسطه عیسی مسیح برخوردار شویم.

4- جهان بینی لادری گری

از آنجا که دفاع از الحاد امری است دشوار، بسیاری از افراد بی مذهب موضع لادری گری (agnosticism) را اتخاذ می کنند.

کلمه (agnosticism) در انگلیسی، باز از دو کلمه یونانی ساخته شده است. حرف اول «a» علامت نفی است و «gnosis» به معنی دانش و شناخت است. بنابر این، این کلمه انگلیسی به معنی «بی دانشی» یا «ناشناسا» است. (معادل آن در فارسی یعنی «لادری»، عبارتی است عربی به معنی «نمی دانم». بعضی از مترجمین نیز آن را «ناشناسا انگاری» ترجمه می کنند. م.) شخص لادری یا ناشناسا نسبت به وجود خدا یقین ندارند.

برداشت یک فیلسوف از لادری گری معمولاً با برداشت متعارف آن تفاوت دارد. کانت و بعضی دیگر معتقدند که انسان اصولاً «نمی تواند» بداند که خدا هست یا نه. اما اکثر لادری گران میگویند که «نمی دانند» آیا خدا هست یا نه، به همین علت، لادری گر هستند. گروه اول امکان شناخت خدا را بالکل رد می کنند. گروه دوم در حالت انتظار به سر می برند و فقط می دانند که در حال حاضر دانشی در مورد وجود خدا ندارند پس برای تعریف لادری گری دو راه متفاوت وجود دارد. راه اول این است که شناخت امکان پذیر نیست. راه دوم این است که هنوز شناختی حاصل نشده است.

شناخت شناسی کانت منتهی به لادری گری می شود، یعنی به این ادعا که در مورد واقعیت چیزی نمی توان دانست. نورمن گایسلر در این مورد می نویسد:

«لادری گری در اشکال نامحدودش ادعا می کند که هر گونه شناختی در مورد واقعیت (یعنی حقیقت) غیر ممکن است اما همین ادعا خودش حقیقتی را در مورد واقعیت بیان می دارد.»

(Geisler, CA, 135)

گایسلر و پیتر بوکینو (peter bocchino) تناقض این ادعا را چنین جمع بندی میکنند: «ضعف اساسی موضع لادری گری افراطی کانت، این است که ادعا میکند در خصوص چیزی شناخت دارد که به گفته خودش قابل شناخت نیست. به عبارت دیگر، اگر درست باشد که واقعیت را نمی توان شناخت، هیچکس از جمله خود کانت نیز نمی تواند بر آن شناخت حاصل کند. لادری گری سخت کانت را می توان به صورت این ادعای ساده بیان کرد: "آن چه می دانم این است که واقعیت غیر قابل شناخت است" (Geisler and Bocchino, WSA, n.p).»

اما اکثر افراد، لادری گری را فقط به امکان حصول اطمینان از وجود خدا محدود می کنند، نه سایر اشکال واقعیت.

5- جهان بینی علمی

نکته شگفت انگیز این است که از میان جهان بینی های متضاد امروزی، این جهان بینی علمی است که به گونه ای فزاینده بیشترین و تکان دهنده ترین دلایل را به نفع وجود خدا ارائه می دهد. نزاع میان علم و دین برای همه آشنا است. اما در سال های اخیر، «داده هایی» که علم در خصوص منشأ عالم هستی و نیز انسان ارائه داده، بیش از پیش مورد حمله قرار گرفته است، خصوصاً از درون محافل علمی. سال هاست که دانشمندانی نظیر مایکل بهه (m.behe) این به اصطلاح «داده های» علمی را با متودولوژی علمی مورد حمله قرار داده اند آثاری نظیر کتاب بهه به نام «جعبه سیاه داروین: حمله بیوشیمی به تکامل»، به استناد شواهد بیوشیمیایی، تکامل داروین را رد کرده و عصر جدیدی را در زمینه انتقاد از نظریه تکامل داروین آغاز نموده است. جالب این است که هر چه قدر کشفیات علمی فزونی می یابد، مقوله وجود «خالق» آشکار تر می شود. چارلز تاکستون (ch.thaxton) مینوسد: «میان پیام ژنتیکی DNA و پیام های نوشته شده به زبان بشر، یک یکسانی ساختاری وجود دارد» (Thaxton, CP, 18).

هوپرت یاکي (hupert yockeyn) این مطلب را چنین توضیح می دهد: «میان DNA و پروتئین) و پیام های مکتوب زبان شناختی، یک یکسانی ساختاری وجود دارد از آنجا که می دانیم پیام های مکتوب را شعور و خرد به وجود می آورد، و هیچ علت دیگری برای این امر متصور نیست، تنها نتیجه ای که می توان گرفت این است که DNA و پروتئین را یک عامل هوشمند به وجود آورده است. اهمیت این نتیجه گیری در درجه ایمنی آن است، زیرا ارتباط این دو ساختار در این نیست که به هم شباهت دارند؛ ما نمی گوئیم که میان DNA و متن مکتوب شباهتی ظاهری است؛ ما نمی گوئیم که DNA شبیه یک پیام است؛ بلکه می گوئیم که DNA یک پیام است. این پدیده طبعاً به بیولوژی مربوط می شود» (Yockey, JTBND, 19). به نقل از (Thaxton,

ویلیام دمبسکی (W.Dembski) نیز چنین اظهار می دارد: «در بیولوژی، وجود طراحی هوشمندانه، یک تئوری بیولوژیک در خصوص منشأ و گسترش حیات میباشد. ادعای بنیادین آن نیز این است که علل هوشمندانه و ذی شعور برای توجیح ساختارهای بیولوژیکی پیچیده و غنی از اطلاعات ضروری هستند، و این علل از طرق تجربی قابل تشخیص میباشد» (Dembski, IDM, 24).

دمبسکی در ادامه چنین می نویسد: «جهان حاوی رویدادها و اشیاء و ساختارهایی است که منابع مربوط به علل طبیعی غیر مستقیم جهت توضیح آنها دیگر تکافو نمی کند، بلکه توجیه درست آنها با توسل به علل هوشمندانه میسر است. دانشمندان امروزه در موقعیتی هستند که می توانند این امر را قاطعانه ثابت کنند. لذا آنچه که تا کنون کشف و شهودی فلسفی به شمار می رفت، اکنون با برنامه های تحقیقات علمی قابل اثبات می گردد (Dembski, IDM, 25)».

چاندر ویکراماسینگ می نویسد:

«فکر می کنم اگر به ساختار موجود زنده، به میکرو- اورگانیزم ها، یعنی به خودمان زیر میکروسکوپ نگاه کنیم، ناگزیر به این نتیجه می رسیم که موجودات زنده محال است که در مقیاس زمانی متناهی و در عالمی متناهی، در اثر تصادف و اتفاق به وجود آمده باشند. به نظر من، شواهدی که از مطالعه حیات در آزمایشگاه به دست می آید، بسیار نیرومند است. محتوای اطلاعاتی در نظام حیات بر روی زمین، شاید نیرومندترین دلیل کیهان شناختی باشد. این شواهد رانمی توان منکر شد و گفت که عالم هستی خودش عامل پیدایی خود بوده است. من داده های مربوط به نظام حیات را از نظر کیفیت، برتر از داده های کیهان شناختی قرار می دهم.»

(Varghese, ISOAG, 33) به نقل از (Wickramasinghe, SDOL)

استنلی جکی (Stanley Jaki) می نویسد :

«از زمان داروین به این سو، سخن گفتن از هدف، مذموم ترین روش در محکمه دانش به شمار می رود. اما به گونه ای طنزآمیز، امروزه دانش در پیشرفته ترین و فراگیرترین شکلش، یعنی کیهان شناسی علمی، همین مبحث هدف را در گفتمان های علمی مطرح ساخته است. اندکی پس از کشف اشعه α ، کیهان شناسان با تعجب مشاهده کردند که برای تکامل کیهانی، امکانی بی نهایت ضعیف وجود دارد. آنان شروع به مشاهده این پدیده کردند که گویی کیهان یا عالم هستی به شکلی بسیار دقیق در مسیر خاصی قرار گرفته، در مسیری که طوری مهیا شده که نهایتاً انسان بتواند بر صحنه آن ظاهر شود. زیرا اگر آن سوپ کیهانی اندکی متفاوت می بود، نه فقط عناصر شیمیایی که تمام اجسام ارگانیست از آن ساخته شده اند، شکل نمی گرفتند، بلکه مواد بی جان نیز تحت تعاملی متفاوت با آن چیزی قرار می گرفتند که برای انعقاد اجرام بزرگ مادی، نظیر ستاره های عظیم نخستین و منظومه های شمسی نخستین ضروری است... در هر حال، از نقطه نظر کاملاً علمی، پیدایی حیات بر روی زمین به گونه ای تصادفی، احتمالی بسیار نادر است. پس تعجبی ندارد که با توجه به این نکته، عده ای از کیهان شناسان که مایل نیستند تا ابد در معبد تصادف کور عبادت کنند، شروع به سخن گفتن درباره «اصل انسان محوری» کردند. پذیرش این اصل ناشی از تفکر درباره این نکته است که گویی عالم هستی به راستی به طور خاص برای انسان طراحی شده است (Varghese, ISOAG, 71, 72)» به نقل از (Jaki, FSCC)

هیو راس (hugh ross) می افزاید:

«اخترشناسان کشف کرده اند که خصوصیات کیهان و کهکشان ما و منظومه شمسی ما به گونه ای تنظیم شده که بتواند حیات را بر روی زمین ابقا کند. دقت این تنظیم تا حدی است که تنها توجیه معقول آن، باور به یک خالق هوشمند است؛ تنها چنین باوری است که این دقت را توجیه می کند. چنین تنظیم و دقتی نیازمند قدرت و هدفمندی است (Moreland, CH, 160)» به نقل از (Ross, AEPTG)

راس به نظر پل دیویس (p.davies) اشاره می کند که: «شواهد بسیار نیرومندی حاکی از اینند که در پشت پرده چیزهایی می گذرد. فکر اینکه طرحی در پی همه چیز هست، انسان را به

شگفتی و می دارد (Moreland, CH, 164), «به نقل از (Davies, CB, 230)

هاوکنگ می نویسد: «قوانین علمی که در حال حاضر مطرح است، حاوی اعداد پایه ای بسیاری است، نظیر میزان بار الکتریکی الکترون ها، و نسبت جرم پروتون و الکترون. واقعیت مهم این است که ارزش این اعداد طوری ظریف و دقیق تعیین شده که شکل گیری حیات را ممکن ساخته است... می توان گفت که برای اعداد چند دسته ارزش بیشتر وجود ندارد که شکل گیری حیات را امکان پذیر سازد (Hawking, BHT, 125)».

هاوکنگ می افزاید: «اگر الگوی "بیک بنگ" به عنوان آغاز عالم هستی درست باشد، وضعیت اولیه عالم هستی باید به گونه ای دقیق انتخاب شده باشد. توجیه این امر که چرا عالم هستی درست به این شکل آغاز شده، بسیار دشوار است، مگر اینکه آن را به خدایی نسبت دهیم که قصد داشت موجوداتی همچون ما بیافریند (Hawking, BHT, 127)».

همین شگفتی فزاینده است که بسیاری از اخترشناسان و فیزیک دانان را بر آن داشته تا به نوعی «اصل انسان محوری» را تغییر دهند و همصدا با سر فرد هویل (sir fred hoyle) بگویند که «باید خدایی وجود داشته باشد.»

راس ادامه داده، می گوید: «فقط کیهان نیست که بر وجود طرحی معین شهادت می دهد. خورشید و زمین نیز گواه بر این امر هستند. فرانک دیک، کارل ساگان و ژوزف اشکولسکی از زمره نخستین اختر شناسانی بودند که این نکته را مورد توجه قرار دادند. آنان کوشیدند تعداد سیاره هایی که محیطی مناسب برای حیات دارند را تخمین بزنند. در اوائل دهه ۱۹۶۰، آنان تصدیق کردند که فقط یک نوع ستاره با سیاره ای با فاصله ای مناسب با آن که می تواند شرایط لازم برای حیات را فراهم آورد (Moreland, CH, 164)» (به نقل از Ross, AEPTG)

راس می افزاید: «با توجه به اینکه در عالم هستی قابل مشاهده چیزی حدود یک تریلیون کهکشان وجود دارد، و هر کهکشان نیز به طور متوسط صد میلیارد ستاره دارد، می توان دید که بر اساس فرایندهای طبیعی، حتی یک سیاره نیز از شرایط مساعد برای حیات برخوردار نیست. پس جای شگفتی نیست که دانشمندی نظیر رابرت رود و جیمز ترفیل، اظهار داشته باشند که حیات فیزیکی هوشمند فقط بر روی زمین وجود دارد (Moreland, CH, 169, 170)» (به نقل از Ross, AEPTG)

آیا امکان دارد که تصادفی ساده عامل تمام این طرح باشد؟ به گفته کلارک: «بسیار سخت بتوان باور کرد که طبیعتی به این عظمت و وسعت، فقط در اثر تصادف و اتفاق پدید آمده باشد.» (Clark, SC, 154)

کلارک می افزاید: «آیا خواص عناصر شیمیایی نظیر کربن، نیتروژن، اکسیژن، و بقیه نیز حاصل تصادف است؟ آیا خواص چشمگیر آب و دی اکسید کربن نیز زائیده شانس است؟» (Clark, SC, 154)

پل دیویس می نویسد:

«این واقعیت که این روابط (یعنی نظم دقیق عناصر کیهانی) برای وجود بشر ضروری است، یکی از شگفت آورترین کشفیات علم مدرن می باشد... همه اینها این سؤال را مطرح می کند که از

میان ارزش های بی نهایت مختلفی که طبیعت می تواند برای عناصر انتخاب کند، و از میان تنوع بی نهایت مختلفی که می تواند در شرایط ابتدایی خصوصیات عالم هستی اولیه را به وجود آورد، چرا ارزش ها و شرایطی را حاکم ساخت که وضعیت قابل مشاهده کنونی را پدید آورد. به راستی که عالم هستی مکان خاصی است: در مقیاسی عظیم بسیار متحدالشکل است، اما نه آنقدر که کهکشان ها نتوانند شکل بگیرند؛... میزان بسط در محتوای انرژی به گونه ای باورنکردنی دقیق است؛ ارزش های حاکم بر نیروهایش طوری تنظیم شده که اجازه می دهد هسته وجود داشته باشد اما در عین حال تمام هیدروژن کیهانی را نسوزانند؛ و بسیاری دیگر از پدیده هایی که به تصادف و اتفاقی خوش یمن نسبت داده شده است.»

Davies, AU (Plantinga, MN, 111) به نقل از

آیا در عالم هستی هدفی وجود دارد؟ اگر وجود دارد، ارتباط آن با خالق چیست؟ هنری مارگینو (h.margenau) با قاطعیت پاسخ می دهد: «استدلال من بسیار ساده است. فرق میان علت و هدف چیست؟ علت یعنی تعیین رویدادهای آینده بر اساس گذشته. هدف یعنی تعیین رویدادهای آینده بر اساس طرحی برای آینده. هدف را نیز نمی توان تعیین کرد مگر اینکه نخست کاری را که می خواهیم انجام دهیم، در ذهن تجسم کنیم. لذا هدف نیازمند فکر و خرد است.»

Margenau, MPBG (Varghese, ISOAG, 42) به نقل از

نتیجه گیری

دیوید هیوم (d.hume) شک آور معروف، اثر بزرگ خود را به نام «جستاری در باب درک بشر» با این چالش به پایان می برد: «هر کتابی که به دست بگیریم، مثلاً کتابی درباره خدا یا متافیزیک، باید از خود پرسیم که آیا استدلالی انتزاعی درباره کیفیات یا اعداد در آن هست؟ آیا استدلالی تجربی درباره داده های واقعی یا وجود در آن هست؟ اگر نباشد، آن را به شعله های آتش بسپارید، زیرا در آن چیزی جز سفسطه و توهم نیست» (Hume, ECHU, 12.2).

آیا دلایل و شواهد قانع کننده ای هست که بتواند انسان را از بطالت شک باوری، لادری گری، الحاد، و تناقضات پسماندرنیزم برهاند؟ یا از هیجانات فریبنده عرفان؟ به باور من قطعاً هست. بی. جانسون (b.c.johnson) در کتابش به نام «راهنمای مباحث الحادی» این چالش را رد می کند و می نویسد: «اگر خدا هست، باید دلایل و شواهدی در مورد او وجود داشته باشد؛ باید نشانه هایی باشد که به چنین باوری اشاره داشته باشد» (Jahnson, ADH, 15).

کتاب حاضر به چالش هیوم و جانسون پاسخ می دهد. در آن شواهدی آمده که حتی اقتضاهای هیوم را نیز در مورد کیفیات و اعداد برآورده می سازد، تا به فردی منطقی کمک کند که کشف کند خدا در شخص عیسی مسیح به یاری انسان شتافته است.

من با جانسون موافقم که شواهدی برای وجود خدا باید باشد؛ و فکر می کنم این شواهد را می توان از هم اکنون مشاهده کرد. فی الواقع این شواهد آنچنان بارز سر بر آورده اند که به روشنی می توان دید که خدا می خواهد ما به چیزی فراتر از صرفاً اعتقاد به وجود او ایمان بیاوریم. او می خواهد ما بدانیم که می توانیم او را بشناسیم. پس این کتاب را بخوانید تا شواهدی را کشف کنید که نیاز به صدور رأی دارند.

کتاب مقدس کتابی بی همتا

رنوس مطالب این فصل

کتاب مقدس کتابی بی همتا

*مقدمه

*بی همتا به دلیل همگونی مطالبش
*بی همتا به دلیل توزیع گسترده اش
*بی همتا به دلیل ترجمه اش
*بی همتا به دلیل بقایش
در طول زمان
در طی جفاها
در مقابل انتقادات
*بی همتا دلیل تعالیمش
بی همتایی پیشگویی هایش
بی همتایی تاریخش
بی همتایی ماهیتش
*بی همتا به دلیل تأثیرش بر ادبیات
*بی همتا به دلیل تأثیرش بر تمدن
*نتیجه گیری معقول

مقدمه

*

بارها و بارها از من پرسیده اند: «شما که کتاب مقدس را مطالعه نمی کنید، اینطور نیست؟» گاهی نیز به من گفته اند: «کتاب مقدس هم کتابی چون دیگر کتاب هاست و در کنار آثاری چون «... سپس به ذکر چند کتاب از کتب مورد علاقه شان پرداخته اند. اشخاص بسیاری را می شناسیم که در کتابخانه شان کتاب مقدس دارند. آنها مغروران به من می گویند که کتاب مقدس آنها در کتابخانه شان در قفسه ای قرار گرفته که آثار بزرگی چون [اودیسه] هومر، [رومئو و ژولیت] شکسپیر، یا [غرور و تعصب] آستین در آن جای دارند.

ممکن است بر کتاب مقدس آنها گرد و خاک نشسته باشد یا مانند روز اولی که آن را خریده بودند تمیز و دست نخورده باقی مانده باشد، اما به هر حال آنها کماکان بر این باورند که کتاب مقدس نیز یکی از آثار ادبی کلاسیک محسوب می شود. ممکن است برخی نیز نظراتی تحقیر آمیز در مورد کتاب مقدس داشته باشند و شاید این فکر به نظرشان تمسخر آمیز بیاید که ممکن است حتی کسی نیز یافت شود که آنقدر کتاب مقدس را جدی بیانگارد که مدت زمانی را نیز به خواندن آن اختصاص دهد. برای چنین اشخاصی داشتن نسخه ای از کتاب مقدس در کتابخانه شان نشانه جهالت است.

وقتی هنوز مسیحی نبودم و می کوشیدم ثابت کنم که کتاب مقدس کلام خدا نیست، سوالات و نظریات مطرح شده در سطور فوق مرا آشفته خاطر می ساخت. در نهایت به این نتیجه رسیدم که چنین سوالاتی سخنانی پیش پا افتاده هستند که از سوی اشخاصی متعصب و اسیر پیشداوری و یا

کم اطلاع اظهار می شوند. کتاب مقدس باید به تنهایی در بهترین قفسه کتابخانه هر شخص قرار بگیرد. کتاب مقدس کتابی بی همتا است. آری، جان کلام این است!

موضوعاتی که من با آنها دست و پنجه نرم می کنم تا در نهایت بتوانم این موضوع را توضیح دهم که کتاب مقدس چیست، در کلمه [بی همتا] خلاصه می شوند. به نظر من هنگامی که لغت نامه وبستر به تعریف کلمه [بی همتا] پرداخته است، حتماً این [ملکه کتاب ها] را در نظر داشته است، زیرا در تعریف کلمه بی همتا چنین نوشته است: «۱- یگانه و واحد، تکی، بی همتا. ۲- متفاوت از هر چیز دیگر، چیز که مساوی و مشابه آن نتوان یافت.»

پرفسور مونتو وریلیامز (M. Montiero-Williams) نیز که قبلاً استاد زبان سانسکریت در [بودن] بوده است، معتقد است که کتاب مقدس کتابی بی همتاست. او پس از چهل و دو سال مطالعه و بررسی کتب شرقی، آنها را با کتاب مقدس مقایسه کرده، می گوید:

«اگر بخواهید، می توانید این کتب را در سمت چپ میز مطالعه تان روی هم بگذارید؛ اما لطفاً کتاب مقدس را تنها و مجزا در سمت راست میز مطالعه تان بگذارید و حتماً مراقب باشید که شکافی گسترده در میان آنها باشد زیرا... بین کتاب مقدس و دیگر کتبی که کتب مقدس شرق نام گرفته اند، شکافی وجود دارد که کتاب مقدس را از این کتب به شکلی کامل و قطعی و از برای همیشه جدا می سازد... شکافی تمام عیار که هیچ نوع معرفت دینی نمی تواند آن را پر سازد.» (Collett, AAB, 314, 315)

کتاب مقدس بی تنهایی در میان تمام کتب دیگر سر بر افراشته است. کتاب مقدس کتابی بی همتاست. «متفاوت از همه کتب دیگر.» اکنون بر اساس دلایل ذیل به توضیح این امر می پردازیم که چرا کتاب مقدس بی همتاست [البته دلایل بسیار دیگری نیز وجود دارند که مجال پرداختن به آنها نیست].

۱- بی همتا به دلیل همگونی مطالبش

کتاب مقدس تنها کتابی است که:

- [در طی هزار و پانصد سال به نگارش در آمده است.

- 2 توسط چهل نویسنده از میان طبقات مختلف اجتماع به نگارش در آمده است که شامل پادشاهان، فرماندهان لشکری، دهقانان، فلاسفه، ماهیگیران، باجگیران، شاعران، مصنفان موسیقی، دولتمردان، دانشمندان و چوپانان می شوند.

برای مثال: موسی رهبر سیاسی و نیز یک قاضی بود که در عالی ترین مراکز آموزشی تربیت شده بود.

داود پادشاه، شاعر، مصنف موسیقی، چوپان و یک جنگاور بود.

عموس چوپان بود و یوشع فرمانده لشکر بود.

نحمیا، ساقی یک پادشاه بت پرست بود و دانیال، نخست وزیر بود.

سلیمان، پادشاه و فیلسوف بود.

لوقا طبیب و مورخ بود و پطرس ماهیگیر بود.
متی، باجگیر و خراجگزار بود.
پولس، معلم شریعت یهود بود و مرقس، منشی و کاتب پطرس بود.

3- کتاب مقدس در نقاط مختلف به نگارش در آمده است:

توسط موسی در بیابان،
توسط ارمیا در سیاه چال،
توسط دانیال در دامن طبیعت و در فقر،
توسط پولس در زندان،
توسط لوقا در حین سفر و توسط یوحنا به هنگام تبعید در جزیره پطمس.

4- کتاب مقدس در زمان های مختلف به نگارش در آمده است: توسط داود در زمان جنگ و گذراندن قربانی و توسط سلیمان در زمان جنگ و رفاه.

5- کتاب مقدس در حالی که اشخاص مختلف حالت خلقی متفاوتی داشته اند، به نگارش در آمده است:

برخی در حالی که در اوج شادی بوده اند و برخی در حالی که در عمق غم و ناامیدی بوده اند.
برخی در حالی که از اطمینان و یقین برخوردار بوده اند و برخی در حالی که با سردرگمی و شک دست و پنجه نرم می کردند.

6- کتاب مقدس در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا به نگارش در آمده است.

7- کتاب مقدس به سه زبان ترجمه شده است: عبری زبان قوم اسرائیل و نیز زبانی است که تقریباً کل عهد عتیق به آن نوشته شده است. در دوم پادشاهان ۱۸: ۲۶-۲۸ و نحمیا ۱۳: ۲۴ این زبان [زبان یهود] و در اشعیا ۱۹: ۱۸ [زبان کنعان] خوانده شده است.
عبری زبانی است پر از تصاویر و حرکات؛ در این زبان، افعال علاوه بر صرف شدن، به تصویر نیز کشیده می شوند. این زبان همچون تابلو نیست، بلکه مانند تصویری است متحرک.

در این زبان چرخه امور در چشم ذهن از نو بازسازی می شود. [به استفاده مکرر از واژه (اینک) در این زبان توجه کنید که در عهد جدید نیز به کار رفته شده است.] عبارات عبری چون [برخاست و برفت]، یا [دهان خود را گشوده... گفت]، [چشمان خود را بلند کرد و دید]، و [صدای خود را بلند کرد و نگریست] که به فراوانی به کار رفته شده اند، نشان دهنده قدرت تصویری زبان عبری است (Dockery, FBI, 214).

آرامی زبان رایج در خاورمیانه تا زمان اسکندر کبیر بود و بین قرن ششم تا چهارم پیش از میلاد مورد استفاده بوده است. فصل های دوم تا هفتم کتاب دانیال و بیشتر قسمت های فصل های چهارم تا هفتم عزرا به زبان آرامی نگاشته شده اند. در عهد جدید نیز در چند جای محدود، زبان آرامی به کار رفته است که از این میان برجسته ترین مورد فریاد عیسی بر صلیب بود که فرمود: [ایلی، ایلی، لما سبقتنی] که بدین معناست: «الهی، الهی مرا چرا ترك كردی؟»

زبان آرامی به زبان عبری بسیار نزدیک بوده، ساختاری مشابه آن دارد. متون آرامی کتاب مقدس با همان الفبای عبری نگاشته شده اند. زبان آرامی در تقابل با زبان عبری از واژگان بیشتری بهره می گیرد که شامل لغات بسیاری می شود که از زبان های دیگر به عاریت گرفته شده اند و حرف ربط بیشتری را نیز مورد استفاده قرار می دهد. در این زبان همچنین افعال از طیف گسترده تری از زمان ها برخوردارند. اگر چه زبان آرامی در مقایسه با زبان عبری از نظر خوش آوایی و شاعرانگی در مرتبه پایین تری قرار دارد، اما به لحاظ وسیله ای برای بیانی دقیق، در مرتبه ای بالاتر از آن قرار می گیرد.

در میان زبان های شناخته شده، زبان آرامی دارای طولانی ترین تاریخ زنده و متداوم است. این زبان در دوران پاتریارخ های کتاب مقدس مورد استفاده بود و در عصر حاضر نیز گروه معدودی به آن تکلم می کنند. زبان آرامی و خویشاوندان زبان سریانی در مکان ها و زمان های مختلف به شکل لهجه ها و گویش های متعددی در آمده است. این زبان به واسطه سادگی، وضوح و دقتش به آسانی پاسخگویی نیازهای مختلف حیات روزمره بوده است. این زبان به همین شکل به خوبی در خدمت دانشمندان، دانش پژوهان، وکیلان و تجار قرار گرفته است. برخی نقش آن را در زبان های سامی معادل نقشی می دانند که امروزه انگلیسی برای ما ایفا می کند (Dockery, FBI, 221).

یونانی زبانی است که تقریباً تمامی عهد جدید به آن نوشته شده است. همانگونه که در زمان معاصر، زبان انگلیسی به زبان بین المللی تبدیل شده است، زبان یونانی نیز زبان بین المللی مورد استفاده در زمان مسیح بود. خط یونانی بر اساس الفبایی بود که احتمالاً از فنیقی ها برگرفته شده بود و آنگاه مطابق نظام آوایی زبان یونانی و جهت نوشتن آن تغییر و تبدیل یافته بود. یونانی ها ابتدا مانند زبان های سامی غربی از راست به چپ می نوشتند و سپس چپ به راست شروع به نوشتن کردند. پیروزی های اسکندر کبیر به گسترش زبان و فرهنگ یونانی کمک شایانی کرد. گویش های محلی عمدتاً جای خود را به زبان یونانی یا [کوینه] [یونانی محاوره ای] دادند...

گویش کوینه اصطلاحات و واژه های محلی بسیاری را به یونانی رایج در آتن اضافه نمود و بدینسان آن را به زبانی تبدیل کرد که بیش از پیش جنبه بین المللی به خود گرفت. ساده شدن دستور زبان یونانی نیز باعث گشت تا این زبان بهتر بتواند جنبه ای بین المللی داشته باشد. زبان جدید منعکس کننده گفتار ساده و عامه بود و به زبان رایج تجارت و سیاست تبدیل گشت. زبان یونانی بخش عمده ای از فخامت خود را از دست داد و در نتیجه دگرگونی آن از کلاسیک یونانی به کوینه، بسیاری از تفاوت های ظریف معنایی بین واژگانش ناپدید شد. با این حال، ویژگی های اصلی خود چون صلابت، زیبایی و وضوح و نیز قدرت منطقی در بیان معانی را حفظ کرد.

این موضوع شایان توجه است که پولس رسول در نوشتن نامه به مسیحیان روم، به جای استفاده از زبان لاتین از زبان یونانی استفاده کرد. امپراتوری روم در آن زمان از نظر فرهنگی کاملاً تحت تسلط فرهنگ یونانی بود و صرفاً امور کشورداری بر اساس فرهنگ لاتینی انجام می شد. زبان عهد جدید که یونانی است، زبانی غنی است و این قابلیت را دارد که دقیقاً معانی ای را انتقال دهد که مد نظر نویسنده بوده است.

برای مثال، عهد جدید برای واژه [محبت] دو واژه را به کار می گیرد (که بیانگر دو نوع محبت هستند)؛ یا برای کلمه [دیگر] نیز از دو واژه استفاده می کند (که برای اشاره به "دیگری از همان نوع" و دیگری از نوع متفاوت" به کار گرفته می شوند). همچنین برای شکل های مختلف شناخت و معرفت، از کلمات متعددی استفاده می کند. توجه به این نکته مهم است که بعضی از کلمات (مانند eros عشق شهوانی) و کلمات دیگری که در فرهنگ یونانی آن زمان متداول بود، مطلقاً در عهد جدید مورد استفاده واقع نشده اند (Dockery, FBI, 224-25, 227).

8- کتاب مقدس در سبک های مختلف ادبی به نگارش در آمده است که عبارتند از:

شعر،
روایت تاریخی،
سرود،
داستان عاشقانه،
رساله تعلیمی،
مکاتبات شخصی،
خاطره نویسی،
هزلیات،
زندگی نامه،
زندگی نامه شخصی،
احکام شریعت،
نبوت و پیشگویی،
مَثَل و حکایت و تمثیل.

9- کتاب مقدس به صداها موضوع مناقشه بر انگیز می پردازد، موضوعاتی که هنگامی که ذکر می شوند یا مورد بحث قرار می گیرند، دیدگاه های متضادی در موردشان بیان می شود. نویسندگان کتاب مقدس به صداها موضوع بحث انگیز می پردازند [موضوعاتی چون ازدواج، طلاق، ازدواج مجدد، همجنس گرایی، زنا، اطاعت از مراجع قدرت، راست گویی و دروغ گویی، تحول شخصیت، تربیت فرزندان، ماهیت خدا و مکاشفه الهی]. اما از کتاب پیدایش تا کتاب مکاشفه، تمام نویسندگان کتاب مقدس به این موضوعات به شکلی هماهنگ می پردازند که میزان این هماهنگی حیرا انگیز می نماید.

10- کتاب مقدس علیرغم تنوعی که در آن وجود دارد، بیانگر یک داستان واحد است که همانا رهایی انسان از گناه توسط خداست. نورمن گایسلر و ویلیام نیکس (N. Geisler) و (W. Nix) این موضوع را بدین شکل بیان کرده اند:

"«بهشت گمشده» کتاب پیدایش به "بهشت بازیافته" مکاشفه تبدیل می شود. در حالی که در پیدایش دری که به درخت حیات منتهی می شد بسته می شود، در کتاب مکاشفه این در تا به ابد باز می شود.» موضوع واحدی که در کتاب مقدس به چشم می خورد، عبارت است از نجات از گناه و محکومیت، و دستیابی به حیاتی که دگرگونی کامل و برکت پایان ناپذیر بر آن حاکم است، حیات در حضور خدای واحد و رحیم و مقدس.

11- و آخرین نکته و مهم ترین آنها، برجسته ترین شخصیت کتاب مقدس، خدای واحد حقیقی و زنده است که خود را در عیسی مسیح بر بشر آشکار ساخته است. ابتدا نگاهی به عهد عتیق بیاندازیم :

شریعت "بنیان" را برای مسیح فراهم می سازد، کتب تاریخی "آمادگی" برای ظهور مسیح را نشان می دهند؛ آثار شعری "اشتیاق" به ظهور مسیح را بیان می کنند؛ و پیشگوییهای کتاب مقدس "انتظار" برای ظهور مسیح را می نمایند.

در عهد جدید" «اناجیل ... ظهور" تاریخی مسیح را نشان می دهند؛ کتاب اعمال رسولان "ترویج" مسیح و پیام او را عرضه می دارد؛ رسالات، رخداد ظهور او را "تفسیر" می کنند؛ و در کتاب مکاشفه می توان "به کمال رسیدن" تمام آموز را در مسیح مشاهده کرد (Geisler/Nix, 86, 29). بنابراین اگر چه کتاب مقدس شامل کتب بسیاری است که توسط نویسندگان متعدد به نگارش در آمده اند، تداوم مطالب آن نشان می دهد که کتابی واحد است.

همانگونه که بروس (F. F. Bruce) می گوید:

«هر عضو از اندام های بدن انسان را فقط در محدوده کل بدن می توان به درستی توصیف کرد. به همین شکل نیز هر قسمت از کتاب مقدس را نیز در ارتباط با کل کتاب مقدس می توان به درستی توصیف کرد که توصیف شود.» هر یک از کتب کتاب مقدس همانند فصلی از یک کتاب است که کل آن را کتاب مقدس می خوانیم.

بروس ادامه داده، می گوید: «کتاب مقدس در نگاه اول، به شکل یک مجموعه ادبی به نظر می آید که عمدتاً شامل کتب یهودی است. این کتاب ها در یک دوره زمانی ۱۴۰۰ ساله به نگارش در آمده اند. نویسندگان آن در سرزمین های مختلف می زیسته اند که از یکسو به ایتالیا و از سوی دیگر به بین النهرین و احتمالاً ایران می رسید.

نویسندگان آن نه فقط به واسطه صدها سال فاصله زمانی و صدها کیلومتر فاصله مکانی از یکدیگر جدا بودند، بلکه به طبقات و گروه های متفاوت اجتماعی نیز تعلق داشته اند. در میان آنها می توانیم پادشاهان، گله داران، سربازان، قانون گزاران، ماهیگیران، دولتمردان، درباریان، کاهنان و انبیاء، یک استاد شریعت خیمه دوزو یک طبیعت غیر یهودی را مشاهده کنیم.

البته این فهرست شامل نویسندگانی نمی شود که بجز نوشته هایشان، اطلاعاتی دیگری از آنها نداریم. مطالب کتاب مقدس به سبک های بسیار متنوع ادبی نگاشته شده اند، نظیر روایات تاریخی، احکام شرعی (مربوط به امور مدنی، جزایی، مناسک عبادی، رسالات تعلیمی، و امور بهداشتی)، اشعار مذهبی، رسالات تعلیمی، شعر تغزلی، حکایات و تمثیل، زندگی نامه، مکاتبات شخصی، خاطرات شخصی و یادداشت ها؛ بعضی سبک ها نیز فقط در کتاب مقدس به کار رفته، نظیر نبوت و آثار آخرالزمانی.

با همه این اوصاف، کتاب مقدس صرفاً گلچینی از مطالب بی ربط نیست بلکه وحدتی در آن وجود دارد که کل قسمت های آن را به هم پیوند می دهد. گلچین ادبی را یک متخصص فن گردآوری می کند؛ اما کتاب مقدس محصول کار هیچ متخصص ادبی نیست (Bruce, BP. 88).

کتاب مقدس را با مجموعه ای متشکل از آثار کلاسیک غرب که [کتب بزرگ جهان غرب] نام گرفت مقایسه کنید. این مجموعه [کتب بزرگ] شامل منتخبی از بیش از ۴۵۰ اثر می شود که تقریباً توسط صد نویسنده در طول بیست و پنج قرن به نگارش در آمده است. برای مثال، به چند تن از نویسندگانی که آثارشان در این مجموعه گنجانیده شده اشاره می کنیم:

هومر، افلاطون، ارسطو، فلوطین، آگوستین، آکوئیناس، دانته، هابز، اسپینوزا، کالوین، روسو، شکسپیر، هیوم، کانت، داروین، تولستوی، وایتهد، و جویس. در حالی که این اشخاص بخشی از سنت اندیشه غرب هستند، دیدگاه آنها در مورد یک موضوع خاص به شکل باور نکردنی متفاوت

از یکدیگر است. و اگر چه در دیدگاه های آنها برخی نکات مشترک وجود دارد، اما می توان در آنها نگرش و برداشت های متعارض و متضاد بسیاری را مشاهده نمود. در واقع آنها در طرز فکر خود دیدگاهی انتقادی را پیشه می کنند و اندیشه های مهمی را که توسط پیشینیانشان ارائه شده، رد می کنند.

یکی از نمایندگان فروش [کتاب بزرگ جهان غرب] روزی به منزل من آمد. وی دنبال آن بود تا برای این مجموعه فروشندگانی بیابد. او نموداری را به من و همسر من نشان داد که کتاب این مجموعه را معرفی می کرد و در مورد این مجموعه پنج دقیقه با ما سخن گفت. سپس من و همسر من یک ساعت و نیم در مورد کتاب مقدس با او سخن گفتیم و آن را به عنوان بزرگترین کتاب همه اعصار معرفی کردیم.

سپس این شخص را در برابر این چالش قرار دادم که فقط ده نفر از نویسندگان مجموعه [کتاب بزرگ] را به من معرفی کند که همگی متعلق به یک مسلک و هم نسل بوده، در یک زمان و مکان خاص زیسته باشند، از خلیات مشابهی برخوردار بوده، در یک قاره سکونت داشته باشند، به یک زبان سخن گفته باشند، و همه به یک موضوع بحث برانگیز پرداخته باشند. سپس از او پرسیدم: «آیا همه این نویسندگان در مورد این موضوع بحث برانگیز با هم توافق نظر داشته اند؟» او لحظه ای مکث کرد و پاسخ داد: «خیر!» آنگاه با لحنی طعنه آمیز پرسیدم: «پس شما چه دارید؟» بلافاصله پاسخ داد: «آمیزه ای ناهمگون!»

دو روز پس از آن، وی زندگی خود را تسلیم مسیح کرد. گرچه ما بی همتایی کتاب مقدس را مورد بررسی قرار دادیم، این امر به خودی خود ثابت نمی کند که کتاب مقدس کتابی الهامی شده است. اما این توضیحات جویندگان صادق حقیقت را ترغیب می کند که مشاهده کنند که کتاب مقدس به لحاظ همگونی مطالبش کتابی است بی همتا. نماینده فروش [کتاب بزرگ جهان غرب] این قدم را برداشت و در فرآیند بررسی این موضوع، نجات دهنده ای را یافت که کتاب مقدس معرفی می کند.

۲- بی همتا به دلیل توزیع گسترده اش

ما در مورد برخی کتب می شنویم که در صدر فهرست کتب پر فروش قرار دارند و صدها هزار نسخه از آنها به فروش رفته است؛ شنیدن چنین موضوعی برای ما تعجب آور نیست. کمتر کتابی را می توان یافت که بیش از یک میلیون نسخه از آن به فروش رفته باشد؛ یافتن کتابی که دهها میلیون نسخه از آن به فروش رفته باشد، طبعاً به مراتب دشوارتر است. اما اگر بگوییم که تعداد فروش کتاب مقدس بالغ بر میلیاردها نسخه می شود، چه احساسی به شما دست می دهد؟ میبوهت کننده است، اینطور نیست؟

کل کتاب مقدس و یا بخش هایی از آن، بیش از هر کتاب دیگری در تاریخ فروش داشته است. شاید برخی استدلال کنند که در یک ماه یا یک سال خاص نسخه هایی از یک کتاب بیش از کتاب مقدس فروش داشته است. با این حال، اگر فروش یک کتاب را در کل تاریخ در نظر بگیریم، هیچ کتابی را نمی توان یافت که توان رقابت با کتاب مقدس را داشته باشد.

بر اساس [گزارش توزیع کتب مقدسه در سال ۱۹۹۸]، که از سوی United Bible Societies

منتشر شده است، تنها در این سال، سازمان های مرتبط با این انجمن ۲۰ میلیون و هشتصد هزار کتاب مقدس کامل و ۲۰ میلیون و صد هزار عهد جدید و عهد عتیق را در سطح جهان توزیع کرده اند. اگر فقط فروش قسمت هایی از کتاب مقدس (یعنی یکی از کتب مستقل کتاب مقدس) و یا گزیده هایی از آن (یعنی بخش های مختلف از آن را که در مورد یک موضوع خاص گلچین شده اند) در نظر بگیریم، میزان کل توزیع و فروش کتاب مقدس کامل و یا بخش هایی از آن در سال ۱۹۹۸، به رقم حیرت انگیز ۵۸۵ میلیون نسخه می رسد و این میزان تنها شامل نسخه های توزیع شده انجمن فوق می شود.

به عبارت دیگر، اگر شما تمام کسانی را که در سال گذشته یک کتاب مقدس کامل یا فقط بخش هایی از آن را دریافت داشته اند، در یک جا گرد آورید و در هر پنج ثانیه به هر یک از آنها یک کتاب مقدس بدهید، ۹۲ سال طول می کشد تا آنچه که انجمن فوق در عرض یک سال انجام داده، تحقق یابد. همانگونه که در کتاب مقدس [تاریخچه کتاب مقدس به روایت دانشگاه کمبریج] می خوانیم: «هیچ کتاب دیگری را نمی توان یافت که حتی به آستانه توزیع این کتاب نزدیک شود.» (Greenslade, CHB, 479)

البته باز منتقدان حق دارند بگویند: «این موضوع ثابت نمی کند که کتاب مقدس کلام خداست.» آری اما این موضوع ثابت می کند که کتاب مقدس بی همتاست.

گلچین هایی برای نوسوآدان	گلچین هایی از کتاب مقدس	بخش هایی برای نو سوآدان	بخش هایی از کتاب مقدس	عهد جدید یا عهد عتیق	کتاب مقدس	
۳۵۰.۰۹۲	۴۰.۲۴۷۶۴	۱۴۹۴۹۱۱	۱۳۲۵۲۰۶	۵۴۱۹۱۵	۲۴۳۶۱۸۷	آفریقا
۲۵۱۲۰۷۵۷	۳۱۵۴۶۸۶۲۵	۶۲۷۷۹۳۶	۷۰۷۴۳۱۱	۱۲۷۴۳۲۶۳	۹۸۶۹۹۱۶	آمریکا
۹۷۶۵۱۱۹۱	۱۵۱۰۴۲۳۴۲	۸۲۶۲۴۶۲	۹۰۰۷۲۸۱	۵۳۶۸۴۲۹	۶۲۱۳۱۱۳	آسیا و اقیانوسی
۲۷۵۳۵۸	۲۱۹۷۹۷۵	۴۹۵۳۰۱	۱۹۷۳۰۵۴	۱۴۶۳۰۲۰	۲۲۳۲۲۹۹	اروپا و خاورمیانه
۳۵۵۱۱۳۹۸	۴۷۲۷۳۳۷۰۶	۱۶۵۳۰۶۰۱	۱۹۳۷۹۸۵۲	۲۰۱۱۶۶۲۷	۲۰۷۵۱۵۱۵	جمع در سال ۱۹۹۸

۳- بی همتا به دلیل ترجمه اش

تعداد ترجمه های انجام شده از کتاب مقدس نیز به اندازه تعداد نسخه های توزیع شده آن حیرت انگیز است. بسیاری از کتاب ها به زبان دیگری ترجمه نشده اند. بسیاری از کتاب هایی نیز که ترجمه شده اند به بیش از دو یا سه زبان ترجمه نشده اند. کمتر کتابی را می توان یافت که به ده زبان ترجمه شده باشد.

بنابر گزارش Bible Societies United، کتاب مقدس یا بخش هایی از آن به بیش از ۲۲۰۰ زبان ترجمه شده است. اگر چه این ۲۲۰۰ زبان تنها شامل یک سوم از ۶۵۰۰ زبانی می شود که در جهان شناخته شده اند، اما این زبان ها وسیله ارتباطی بیش از ۹۰ درصد از ساکنان جهان را تشکیل می دهند (www.biblesociety.org). (در تمامی جهان کتاب دیگری را نمی توان یافت که بیشتر از کتاب مقدس ترجمه، ترجمه مجدد و یا ترجمه تفسیری شده باشد. کتاب مقدس یکی از نخستین کتاب های بزرگی بوده است که ترجمه شده است. در حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد، عهد عتیق که به زبان عبری نگاشته شده بود، به زبان یونانی ترجمه شد و نام سپتواجینت (یعنی هفتاد Septuagint) بر آن نهاده شد (Unger, UBD, 1147).

این ترجمه در وهله نخست برای یهودیان یونانی زبان تهیه شده بود که در اسکندریه می زیستند و دیگر قادر به خواندن زبان عبری نبودند. پس از آن مترجمان، کتاب مقدس یعنی هم عهد عتیق و عهد جدید را به زبان هایی ترجمه کرده اند که بر خی از آنها واجد الفبا و برخی از آنها نیز فاقد الفبا برای نوشتار بوده اند.

فقط سازمان ویکلیف که در زمینه ترجمه کتاب مقدس فعالیت می کند بیش از شش هزار نفر را در استخدام خود دارد که در پنجاه کشور جهان بر روی ۸۵۰ زبان مختلف کار می کنند تا ترجمه های جدید کتاب مقدس را آماده سازند و یا در حال تجدید نظر در ترجمه های قدیمی هستند. (Barnes, OCB, 823)

از میان این ۸۵۰ زبان، گویندگان ۴۶۸ زبان، نخستین بار است که شاهد ترجمه کتاب مقدس به زبان خود هستند. به گفته تد برگمان که از مسئولان این سازمان است، اگر ترجمه کتاب مقدس با این سرعت ادامه یابد، بین سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۲، کتاب مقدس به همه گروه های زبانی ترجمه خواهد شد. این امر بدین معناست که ما کمتر از یک نسل با زمانی فاصله داریم که جهان شاهد تحقق این امر خواهد بود که یک کتاب به همه زبان ها ترجمه شده باشد! در تمام تاریخ، کتابی را نمی توان یافت که از نظر تعداد زبان هایی که به آنها ترجمه شده قابل مقایسه با کتاب مقدس باشد.

بی همتا به دلیل بقایش

4-

*در طول زمان

اگر چه کتاب مقدس ابتدا بر روی مواد فاسدشدنی نوشته شده بود، و صدها سال پیش از اختراع ماشین چاپ باید بارها بارها از آن نسخه برداری می کردند، اما هرگز به سبک و نگارش و صحت مطالب آن خدشه ای وارد نشده و هیچ قسمتی از آن نابود نگشته است. در مقایسه با دیگر آثار مکتوب عهد باستان، مجموع نسخ معتبر باقی مانده از کتاب مقدس بیشتر از کل مجموعه نسخ به جا مانده از ده اثر کلاسیک است.

جان وارویک مونتگومری می نویسد: «اگر بخواهیم برخوردی شکاکانه در مورد نسخه های به جا مانده از عهد جدید در پیش بگیریم، آنگاه اعتبار آثار عهد باستان زیر سوال خواهد رفت زیرا هیچ سند مکتوبی از عهد باستان را نمی توان یافت که به اندازه عهد جدید تحت آزمایش های علمی قرار گرفته باشد (Montgomery, HC71, 29)».

به همین ترتیب، بروس مترگر (B. Metzger)، استاد دانشگاه پرینستون و یکی از بزرگترین منتقدان نسخ کتاب مقدس می گوید که در تقابل با دیگر متون باستان، «کسی که به کار نقادی عهد جدید می پردازد، از وجود کثرت نسخه های موجود حیرت زنده می شود (Metzger, TNT, 34)».

برنارد رام (B. Ramm) در مورد صحت و تعداد نسخه های کتاب مقدس چنین می نویسد: «یهودیان نسخه های کتاب مقدس را به گونه ای حفظ کردند که تا کنون هیچ کتاب دیگری بدین شکل حفظ نشده است. آنها یک یک حروف، هجاها، و پاراگراف ها را در حاشیه شماره گذاری می کردند. آنها در فرهنگ خود اشخاص خاصی را داشتند که وظیفه شان صرفاً حفظ و انتقال این نسخ با امانت و وفاداری کامل بود که شامل کاتبان، فقها، و نسخه برداران می شد. چه کسی تاکنون حروف هجاها و کلمات افلاطون یا ارسطو و یا سیسرون و سیکا را شمرده است؟» (Ramm, PCE53, 230-231)

جان لی در مقدمه اثر خود به نام [بزرگترین کتاب جهان]، کتاب مقدس را با آثار شکسپیر مقایسه کرده، می نویسد: «حدود دو قرن پیش، در مقاله ای در مجله American Review North، نویسنده ای مقایسه جالبی بین آثار شکسپیر و کتاب مقدس انجام داده است که نشان می دهد که در انتقال نسخ کتاب مقدس دقتی بیش از سایر کتاب ها به کار رفته است. حتی صنعت چاپ نیز نتوانسته صحت کتاب های چاپی را تضمین کند؛ با این وجود، صحت متن کتاب مقدس که با دست نسخه برداری شده، فوق العاده زیاد است».

او می گوید: «عجیب است که در آثار شکسپیر که حدود ۲۰۸ سال از چاپ آنها می گذرد خیلی بیشتر از عهد جدید نکات مبهم و خطای محتمل وجود دارد، گرچه عهد جدید هجده قرن از نگارشش می گذرد و در طول پانزده قرن اول موجودیتش، فقط به صورت نسخ دست نویس وجود داشته است. احتمالاً بجز ده یا بیست مورد، درباره آیات عهد جدید در میان محققان توافق نظر کلی وجود دارد و اگر هم اختلاف نظری بین محققان دیده می شود، نه در مورد صحت و اصالت خود کلمات بلکه به تفسیر متفاوت آنها از آیات مربوط می شود. اما در مورد هر یک از سی و هفت نمایشنامه شکسپیر در هر اثر حداقل یکصد مورد بحث انگیز دیده می شود که بخش اعظم آنها معنای متن را به شکل جدی دچار تغییر می سازند (Lea, GBW, 15)».

*در طی جفاها

کتاب مقدس در برابر حملات بی رحمانه دشمنانش همواره استوار ایستاده است. بسیاری سعی کرده اند آن را بسوزانند، استفاده از آن را منع کنند و «از زمان امپراتوران روم تا عصر ما که در بسیاری از کشورها نظام کمونیستی حاکم بوده است آن را کتابی غیر قانونی اعلام کرده اند» (Ramm, PCE53, 232)

در سال ۳۰۳ میلادی، امپراتور روم دیوکلسیان، فرمانی صادر کرد که بر اساس آن مسیحیان را از پرستش منع می کردند و کتب مقدس ایشان را نیز نابود می ساختند. «نامه ای حکومتی به همه جا فرستاده شد که بر اساس آن کلیساها باید با خاک یکسان شده و کتب مقدسشان نیز سوزانده می شدند، کسانی که مناصب مهم حکومتی داشتند باید از تمامی حقوق اجتماعی محروم می شدند و اعضای خانواده آنها نیز اگر در اعتراف خود به مسیحیت ثابت قدم می ماندند، از آزادی های مشروع خود محروم می گشتند (Greenslade, CHB, 476)».

اوزبیوس، مورخ تاریخ کلیسا در قرن چهارم، می نویسد که بیست و پنج سال پس از صدور

فرمان دیوکلیسیان، امپراتور روم گنستانین فرمانی صادر کرد تا به هزینه حکومت، پنجاه نسخه کتاب مقدس آماده شود؛ این گزارش وی، تقابل طنزآمیزی را که بین این دو رخداد وجود دارد به خوبی می نمایاند (Eusebius, EH, VLL, 2, 259).

قرن ها بعد، ولتر (Voltaire)، متفکر فرانسوی و مخالف سرسخت مسیحیت که در سال ۱۷۷۸ چشم از جهان فرو بست، گفت که یکصد سال پس از وی مسیحیت از عرصه روزگار رخت بر بسته، به تاریخ خواهد پیوست. اما چه اتفاقی افتاد؟ ولتر به تاریخ پیوست در حالی که توزیع کتاب مقدس تقریباً در سرتاسر جهان به شکلی فزاینده ادامه دارد و در همه جا باعث برکت است. برای مثال در کشور زنگبار، کلیسای عظیمی وجود دارد که در محلی ساخته شده که قبلاً بازار فروش بردگان بود و میز عشای ربانی دقیقاً در نقطه ای قرار گرفته که قبلاً بردگان را در آن شلاق می زدند. در تاریخ جهان نمونه های مشابه متعددی می توان مشاهده کرد که به گونه ای که شخصی بدرستی می گوید: «تلاش برای متوقف کردن توزیع و انتشار کتاب مقدس به این می ماند که بکوشیم با دست هایمان جلو تابش خورشید را بگیریم» (Collett, AAB, 63).

در خصوص پیشگویی ولتر در مورد نابودی مسیحیت و عدم استفاده از کتاب مقدس ظرف مدت صد سال پس از مرگ او، گایسلر و نیکس می نویسند: «تنها پنجاه سال پس از مرگ او، انجمن کتاب مقدس شهر ژنو دستگاه چاپ او و نیز خانه اش را برای تهیه کتاب مقدس مورد استفاده قرار داد» (Geisler/Nix, GIB68, 123,124).

دشمنان کتاب مقدس می آیند و می روند اما کتاب مقدس باقی می ماند. چه درست گفت عیسی که: «آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.» (مرقس ۱۳: ۳۱)

*در مقابل انتقادات

اچ. هاستینگز (H. Hastings) به شکلی پر صلابت نشان می دهد که چگونه کتاب مقدس در برابر حملات ملحدان و شکاکان استوار و پابرجا مانده است: «ملحدان به مدت ۱۸ قرن این کتاب را رد کرده و سعی در بی اعتبار کردنش داشته اند. با این حال، این کتاب چون صخره ای استوار ایستاده است. توزیع و انتشار آن هر روز فزونی می یابد و کتاب مقدس امروزه بیش از پیش مورد علاقه انسان هاست و به شکل فزاینده ای آن را می خوانند و از آن بهره می گیرند. ملحدان با همه حملاتی که به این کتاب انجام داده اند، تأثیرشان بر آن به عملکرد شخصی می ماند که بخواهد با چکشی کوچک به اهرام مصر ضربه بزند.

هنگامی که پادشاه فرانسه بر آن شد تا در قلمرو فرمانروایی خود مسیحیان را تحت آزار و اذیت قرار دهد، یکی از دولتمردان و مقامات لشکری وی که سینی از او گذشته بود، به وی گفت: "قربان، کلیسای خدا سندی است که چکش های بسیاری بر آن خُرد شده اند." به همین شکل نیز چکش ملحدان قرن ها بر این کتاب کوفته شده، اما این چکش ها خرد شده اند، لیکن سندان کماکان باقی است. اگر این کتاب خدا نبود، انسان ها مدت ها پیش آن را از میان برداشته بودند. امپراتورها و پاپ ها، پادشاهان و کشیشان و حکمرانان به شکل های مختلف دست خود را بر این کتاب دراز کرده اند، اما آنها مرده اند و این کتاب هنوز باقی است (Lea, GBW, 17-18).

برنارد رام اضافه می کند:

«هزاران بار ناقوس مرگ کتاب مقدس به صدا در آمده است، برای آن مراسم تشییع جنازه برگزار شده است، سنگ قبر آن تراشیده شده، و نوشته سنگ قبر نیز بر آن حک شده است. اما

هیچگاه جسدی در قبر قرار نگرفته است. هیچ کتاب دیگری تا این حد مورد حمله و بدگویی قرار نگرفته و هیچ کتاب دیگری را چنین سلاخی و صفاجی نکرده اند و با موشکافی به آن ننگریسته اند. چه در گذشته و چه در زمان حال، چه کتاب دیگری را در زمینه فلسفه یا دین یا روان شناسی یا ادبیات سراغ دارید که به اندازه کتاب مقدس تا این حد تحت حمله بوده باشد؟ کدام کتاب را سراغ دارید که هر فصل و سطر و اصل آن با این میزان بدبینی و شکاکیت مورد بررسی قرار گرفته باشد؟ اما میلیون ها نفر کماکان کتاب مقدس را دوست دارند، آن را می خوانند و عمیقاً آن را بررسی می کنند (Ramm, PCE53, 232-233) «».

دانشمندان کتاب مقدس را قبلاً از [نتایج قطعی نقد برتر] سخن می گفتند. اما نتایجی که پیروان نقد برتر به آن رسیدند آنگونه که قبلاً می پنداشتیم قطعی و موثق نبود. برای مثال [نظریه اسناد] را در نظر بگیرید. یکی از علل شرح و بسط این نظریه (به غیر از مسئله بکارگیری نام های مختلف برای خدا در کتاب پیدایش)، این بود که طبق [نتایج قطعی نقد برتر]، تورات (کتاب خمسۀ موسی) نمی توانسته در زمان موسی وجود داشته باشد، و حتی اگر هم وجود داشت، به ندرت مورد استفاده قرار می گرفت.

بنابر این چنین نتیجه گیری میشد که شخصی بجز موسی بعد ها این کتاب را به نگارش در آورده است. ذهن منتقدان پیرو این نظریه به کار افتاد و این فرضیه به وجود آمد که چهار نویسنده مختلف تورات را به وجود آورده اند که آنها را J و E و P و D نامیدند. این منتقدان ساختارهای پیچیده ای را پیشنهاد می کردند که طبق آنها، گاه اجرای مختلف یک آیه به نویسندگان مختلف نسبت داده می شد! مدتی بعد، عده ای [لوح حمورابی] را کشف کردند (Unger, UBD, 444).

بر این لوح با حروف میخی جزئیات قانون حمورابی حک شده بود. آیا این لوح پس از زمان حیات موسی نوشته شده بود؟ خیر! این لوح در واقع حداقل به سه قرن پیش از زمان حیات موسی تعلق دارد (همان مأخذ، صفحه ۴۴۴). بسیار حیرت انگیز است که حمورابی می توانسته چنین احکامی در آن دوران به وجود بیاورد، اما موسی نمی توانسته، چرا که چنین تصویری به مذاق این منتقدین خوش نمی آمده است.

چه نکته تاریخی طنز آمیزی! اگر چه مشخص شده که بسیاری از بنیان های اساسی نظریه اسناد موثق و نتیج آن نادرست است، اما این نظریه کماکان در دانشگاه ها تدریس می شود. طبق [نتایج قاطع نقد برتر]، در زمان ابراهیم قوم جثی ها وجود نداشتند زیرا خارج از کتاب مقدس اشاره دیگری به آنها وجود ندارد و آنها باید اسطوره باشند. این نظر نیز نادرست است. تحقیقات باستان شناسی اکنون به شواهدی دست یافته است که حاکی از وجود تمدن جثی ها است که ۱۲۰۰ سال پابرجا بود.

رادماخر (Earl Radmacher)، رئیس پیشین دانشگاه الهیات Western Conservative Baptist Seminary، از نلسون گلوک (N. Glueck)، رئیس پیشین دانشکده الهیات یهود در دانشگاه Hebrew Union College در سین سیناتی و یکی از سه باستان شناس بزرگ معاصر چنین نقل قول می کند:

«روزی داشتم به سخنان گلوک در عبادتگاه امانوئل در دالاس گوش می کردم؛ او در حالی که صورتش سرخ شده بود، می گفت: "به من تهمت زده اند که الهام لغوی و جامع کتاب مقدس را

تعلیم می‌دهم. اما می‌خواهم همه بدانند که هیچگاه این موضوع را تعلیم نداده‌ام. آنچه که من تا بحال گفته‌ام این بوده که در تمام بررسی‌های باستان‌شناختی‌ام، هیچگاه شیء قدیمی را نیافته‌ام که با قسمتی از کلام خدا در تضاد باشد (Radmacher, PC, 50) «».

رابرت دیک ویلسون، شخصی که به ۴۵ زبان و گویش تسلط دارد، پس از یک عمر مطالعه و بررسی عهد عتیق می‌گوید: «باید این نکته را اضافه کنم که ۴۵ سال بررسی عهد عتیق این اعتقاد را در من راسخ‌تر ساخته است که در عهد عتیق می‌توانیم شرح درست تاریخ قوم اسرائیل را مشاهده کنیم» (Wilson, wb, 42) «»

کتاب مقدس برای ایستادن در برابر منتقدانش از توان بی‌همتایی برخوردار است. در تمامی آثار ادبی، کتابی چون کتاب مقدس را نمی‌توان یافت که چنین باشد. یقیناً شخصی که به دنبال یافتن حقیقت است، کتاب مقدس را کتابی خواهد یافت که از همه این ویژگی‌ها برخوردار است.

5- بی‌همتایی به دلیل تعالیمش

*بی‌همتایی پیشگویی‌هایش

ویلبر اسمیت (Wilbur Smith)، که کتابخانه شخصی‌اش متشکل از بیست و پنج هزار جلد کتاب است، می‌نویسد: «شخص در مورد مرجعیت و پیام ارائه شده در کتابی که آن را کتاب مقدس می‌خوانیم، هر نظری هم داشته باشد، باید به این موضوع توجه داشته باشد، که در تمامی جهان این توافق نظر وجود دارد که به دلایل بسیار، این کتاب برجسته‌ترین اثری است که در طول پنج هزار سال تاریخ بشری به وجود آمده است. این کتاب تنها اثری است که تا کنون توسط انسان یا گروهی از انسانها به وجود آمده است که در آن پیشگویی‌های بسیاری در ارتباط با برخی ملت‌ها، قوم اسرائیل، همه مردم جهان، برخی شهرها و نیز آمدن کسی که باید مسیحا خوانده می‌شد، وجود دارد.

در جهان باستان برای آگاهی از رخدادهای آینده، به غیب‌گویی متوسل می‌شدند. اما در میان تمام آثار یونانی و نیز ادبیات لاتین، اگر چه واژه پیشگو و پیشگویی یافت می‌شود، اما نمی‌توانیم پیشگویی واقعی و مشخصی را بیابیم که در مورد رخداد تاریخی عظیمی باشد که باید در آینده اتفاق بیفتد. همچنین در این آثار در مورد نجات دهنده‌ای که از نژاد بشری بر خواهد خاست، هیچ پیشگویی‌ای نمی‌توان یافت. مسلمانان نمی‌توانند به پیشگویی‌ای اشاره کنند که صدها سال پیش از تولد محمد، ظهور او را پیشگویی کرده باشد. بنیانگذاران مذاهب دیگر نیز نمی‌توانند متن کهنی را نشان دهند که به طور خاص ظهور ایشان را پیشگویی کرده باشد (Smith, IB, 9-10) «».

گایسلر و نیکس نیز در این مورد اتفاق نظر دارند. آنها در کتابشان تحت عنوان [مقدمه‌ای کلی بر کتاب مقدس] که در این زمینه کتابی مرجع محسوب می‌شود، می‌نویسند:

«مطابق با کتاب تثنیه فصل ۱۸، اگر یک نبی پیشگویی‌ایی می‌کرد که به تحقق نمی‌پیوست، او نبی‌ای دروغین محسوب می‌شد. پیشگویی‌های بی‌قید و شرط کتاب مقدس در مورد رخدادهای تا کنون همه تحقق یافته‌اند. صدها پیشگویی که برخی از آنها صدها سال پیش از وقوع یک رخداد

نوشته شده اند، بی کم و کاست تحقق یافته اند. زمان تولد مسیح (دانیال فصل ۹)، محل تولد او (میکا ۵: ۲) و چگونگی تولد او (اشعیا ۷: ۱۴): در عهد عتیق پیشگویی شده است. در مورد زندگی، مرگ و رستاخیز او نیز در عهد عتیق ده ها پیشگویی وجود دارد (به اشعیا فصل ۵۳ مراجعه کنید).

پیشگویی های بسیار دیگری چون نابودی اِدوم (عوبدیا فصل ۱)، لعنت شدن بابل (اشعیا فصل ۱۳)، نابود شدن صور (حزقیال فصل ۲۶) و نینوا (ناحوم فصل های ۱ تا ۳) و بازگشت قوم اسرائیل به سرزمینشان، در کتاب مقدس ذکر شده اند. کتاب های دیگری نیز ادعا می کنند که از الهام الهی برخوردارند. اما هیچیک از آنها حاوی نبوت های پیشگویانه نیستند. در نتیجه، پیشگویی های تحقق یافته به شکلی مجاب کننده نشانگر مرجعیت بی همتا و الهی کتاب مقدس می باشند (Geisler/Nix, GIB86, 196).»

*بی همتایی تاریخش

از کتاب اول سموئیل تا دوم تواریخ شاهد تقریباً پنج قرن از تاریخ اسرائیل هستیم. [تاریخ کهن کمبریج] (جلد ۱، صفحه ۲۲۲) می نویسد: «یقیناً قوم اسرائیل در ثبت تاریخ، از نبوغی چشمگیر برخوردارند و عهد عتیق حاوی قدیمی ترین تاریخ مکتوب موجود است.»

باستان شناس مشهور، پرفسور آلبرایت، مقاله معروف خود به نام [دوران کتاب مقدسی] را چنین آغاز می کند:

«سنت ملی یهودیان در تصویری که از منشأ قبیله ای و خانوادگی خود ارائه می دهد، سرآمد همه ملل دیگر است. اگر در پی یافتن مورد مشابه در نوشته های مصر و بابل یا آشور و فنیقیه یا یونان و روم باشیم، ره به جایی نخواهیم برد. موردی مشابه در سنت قوم آلمانی نیز وجود ندارد. در هندوچین هم موردی مشابه را نمی توان یافت زیرا نخستین خاطرات تاریخی آنها بازمانده تحریف شده سنت سلسله های پادشاهی است که در آن در پس نیمه خدا یا پادشاهی که آغازگر تاریخشان است، ردپایی از چوپان یا دهقان واقعی نمی توان یافت.

نه در قدیمی ترین نوشته های تاریخی هندیان [پوراناها] و نه در آثار نخستین مورخان یونانی، کوچکترین اشاره ای به این واقعیت نمی شود که هم هند و _ اروپائیان و هم هلنی ها قبلاً چادرنشینی بودند از شمال به سوی محل اقامت بعدی خود مهاجرت کرده اند؛ آشوری ها نیز به شکلی مبهم به یاد می آوردند که حکمرانان نخستین آنها، که نامشان بدون اشاره به اعمالشان باقی مانده، چادرنشین بودند؛ اما اینکه آنها از کجا آمده بودند، موضوعی بود که از دیر باز آن را فراموش کرده بودند.»

آلبرایت در مورد فهرست مربوط به ملل [در فصل دهم پیدایش]، چنین نتیجه می گیرد: «این فهرست در ادبیات کهن اثری منحصر به فرد است که حتی در میان یونانیان نیز نوشته ای نمی توان یافت که اندک شباهتی به آن داشته باشد... فهرست ملل، سندی است که از دقتی حیرت انگیز برخوردار است (Albright, RDBL, 70-72).»

*بی همتایی ماهیتش

لویس چیفر (Lewis, S. Chafer)، بنیانگذار و سرپرست قبلی دانشگاه الهیاتی دالاس گفته

است: «کتاب مقدس کتابی نیست که هر کس عزم نوشتن آن کند و یا اگر عزم نوشتن آن کرد، از عهده انجام این کار برآید».

کتاب مقدس به صراحت، گناه شخصیت های را که به آنها می پردازد ذکر می کند، حتی اگر این گناهان تصویر بدی از قوم برگزیده خدا، رهبران قوم و خود نویسندگان کتاب مقدس ترسیم کنند. برای مثال:

- در کتاب مقدس گناهان پاتریارخ ها ذکر شده است (پیدایش 13: 11-11؛ 49: 5-7).

- گناهان قوم خدا ذکر شده است (تثنیه 9: 24)

- زنای داود پادشاه با بَثْشَبَع و تلاش بعدی او در پوشاندن این گناه ذکر شده است (دوم سموئیل 11-12).

- نویسندگان اناجیل ضعف های خود و رسولان را ذکر کرده اند (متی 26-10: 8، 31-56؛ مرقس 6: 52، 8: 18، لوقا 8: 24 و 25، 9: 40-45، یوحنا 6: 10، 16: 32).

- بی نظمی و آشفتگی در کلیسا بیان شده است (اول قرنتیان 1: 11، 12: 15، دوم قرنتیان 2: 4)

کتاب مقدس کتابی است که نه به خیال و پندار، بلکه به واقعیت می پردازد. کتاب مقدس نمایانگر خیر و شر، درست و نادرست، بهترین و بدترین، امید و ناامیدی و خوشی و درد حیات است. و چنین نیز باید باشد زیرا نویسنده اصلی آن خداست و «هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است برهنه و منکشف است» (عبرانیان 4: 13).

۶- بی همتا به دلیل تأثیرش بر ادبیات

مک آفی (Cleland B. McAfee) در کتاب [بزرگترین اثر کلاسیک در زبان انگلیسی] می نویسد:

«اگر همه کتاب مقدس های موجود در شهرهای جهان را نابود سازند، می توان با استفاده از نقل قولهایی که از کتاب مقدس در کتاب های مختلف موجود در کتابخانه های عمومی این شهرها وجود دارد، بخش های اساسی آن را از نو گردآوری کرد. بسیاری از آثار بزرگ ادبی به طور خاص به این موضوع اختصاص یافته که کتاب مقدس چقدر بر آنها تأثیر نهاده است.»

گابریل سیوان می نویسد: «هیچ اثر ادبی موجود را نمی توان یافت که به اندازه کتاب مقدس مطالب متنوع و گوناگون به خوانندگانش عرضه کند. کتاب مقدس حاوی تعلیم اخلاقی و دینی، اشعار عالی، دستور العمل اجتماعی و قوانین حقوقی، تفسیر وقایع تاریخی و تمامی شادی ها و غم ها و امید هایی است که در انسان ها وجود دارد و رهبران قوم اسرائیل و انبیایش آنها را با قدرت و شور و شوق بی نظیر بیان کرده اند» (Sivan, BC, xiii).

او در مورد کتاب مقدس عبری می افزاید: «از پدید آمدن تمدن تاکنون، هیچ کتابی به اندازه [عهد عیثق] یا بخش عبری کتاب مقدس، شور و الهام در نویسندگان نیافریده است. این کتاب در زمینه شعر و درام و داستان، تأثیری بی نظیر از خود بر جای گذاشته است. شاعر آلمانی هاینریش هاینه در سال ۱۸۳۰ در توصیف اهمیت این کتاب با کلامی تغزلی می نویسد: "طلوع و غروب آفتاب، وعده و تحقق آن، حیات و مرگ، و کل رخدادهای حیات بشری در این کتاب به رشته تحریر در آمده است... این کتاب ملکه کتابهاست".

بیش از یک هزاره، نویسندگان مختلفی با دیدگاه هایی گوناگون و گاه مشترک، تقریباً در هر سرزمین و فرهنگی، در کتاب مقدس گنجینه بی نظیری از موضوعات و شخصیت های مختلف یافته اند. آنها در توصیف موضوعات ابدی چون خدا و انسان، منازعه خوبی و بدی، محبت، حسادت و مجاهدت انسان به جهت آزادی، حقیقت و عدالت، این موضوعات را به شکلی نوین به کار گرفته و از نو آنها را تعبیر کرده اند (Sivan, BC, 218) «.

سوزان گالاگر (S. Gallagher) و راجر لاندین (R. Lundin) می نویسند: «کتاب مقدس یکی از مهم ترین اسناد در تاریخ تمدن محسوب می شود و این امر نه فقط به خاطر مقدس و الهامی بودن آن، بلکه همچنین به خاطر تأثیر گسترده آن بر تفکر غرب است. مسیحیت و متن عظیم کتاب مقدس به منزله جهان بینی مسلط در جهان غرب به مدت چهارده قرن، نقش بزرگی در شکل گیری فرهنگ این بخش از جهان ایفا کرده است. در نتیجه، بسیاری از متون ادبی و حتی متونی که در عصر ما که دوره ای پسا – مسیحی قلمداد می شود نگاشته شده اند، بارها و بارها به کتاب مقدس و سنت مسیحی اشاره می کنند (Gallagher/Lundin, LTEF, 120) «.

الی ویزل (Elie Wiesel) و رمان نویس مشهور و برنده جایزه نوبل، می نویسند: «کتاب مقدس هم اثری الهام شده است، و هم خودش منبع الهام است. چه در قلمرو اجتماعی و اخلاقی و چه در زمینه آفرینش ادبی، این کتاب تأثیری بی نظیر داشته است. ما اغلب فراموش می کنیم که کتاب مقدس به قلمرو هنری نیز مربوط می شود. شخصیت های آن دراماتیک هستند، رخدادهای مربوط به آنها بُعدی فرا زمانی دارند و پیروزی ها و شکست هایشان بسیار متاثر کننده اند. در این کتاب هر فریادی قلب ما را لمس می کند و هر ندایی عمق وجودمان را می شکافد. متون شعری کتاب مقدس نیز که به عصری دیگر تعلق دارند، با همه زمان ها سخن می گویند. این متون در طی قرون و از ورای آنها با ما، چه فرداً و چه اجتماعاً سخن می گویند (BTWL, 293) «در مقدمه لیبیتزن)

هارولد فیش (H. Fisch)، استاد دانشگاه Bar-Ilan خاطر نشان می سازد: «کتاب مقدس چنان به ژرفای ادبیات جهان غرب نفوذ کرده است که به آسانی نمی توان میزان آن را تعیین کرد. این کتاب بیش از هر اثر دیگری در زمان حال و گذشته، مجموعه ای از نمادها، ایده ها و طرق ادراک واقعیت را در اختیار نویسندگان پس از قرون وسطی گذاشته است. این تأثیر را نه تنها در متونی که مستقیماً به شخصیت ها یا موضوعات کتاب مقدس پرداخته اند، بلکه همچنین در مجموعه گسترده ای از اشعار، نمایشنامه ها و آثار دیگر می توان یافت که آشکارا موضوعی کتاب مقدسی ندارند اما نمایانگر دیدگاهی کتاب مقدسی در مورد انسان و جهان می باشند (Fisch, HCB

منتقد مشهور ادبیات، نورترپ فرای (N. Frye)، در اثر جدید و مرجع خود تحت عنوان [آناتومی نقد ادبی] می نویسد: «ادبیات غرب بیش از هر کتاب دیگری از کتاب مقدس تأثیر پذیرفته است» (Frye, AC, 14).

بیست و پنج سال پس از نگارش این جمله، فرای نوشت: «من خیلی متوجه این موضوع شدم که یک دانشجوی زبان انگلیسی تا زمانی که کتاب مقدس را نشناسد، بخشی مهم از آنچه را که مطالعه می کند در نخواهد یافت. دقیق ترین دانشجویان نیز بدون خواندن این کتاب در درک معنای ضمنی آثاری که می خوانند و حتی در درک معنای اصلی این متون، دچار مشکل خواهند شد» (Frye, GC, xii).

فیلیپ شاف (PH. Schaff) که مورخ است، در نوشتاری تحت عنوان [شخصیت مسیح]، به شکلی به یادماندنی بی همتایی کتاب مقدس و عیسای نجات دهنده را بیان کرده، می نویسد: «آنانی که عیسای ناصری، بدون پول و اسلحه، تحت فرمانروایی خود در آورد، میلیون ها نفر بیش از افرادی است که اسکندر، قیصر، محمد و ناپلئون، تحت سیطره خود در آوردند. او بر امور انسانی و الهی چنان پرتوی افکند که مجموع تمامی فلاسفه و متفکران نتوانستند بدون چیرگی بر علم بلاغت و معانی بیان چنان سخنانی را بر زبان آورد که پیش و پس از آن تا کنون گفته نشده است. این سخنان چنان تأثیری بر جای گذاشت که وراي توانایی خطیبان و شاعران است. او بدون نوشتن یک سطر، قلم های بسیاری را به نگاشتن واداشت و بیش از همه مردان بزرگ گذشته و زمان حال امکان پدید آمدن خطابه، بحث، کتاب های جدی، آثار هنری و سرودها و تمجید ها را فراهم آورد.»

برنارد رام اضافه می کند: «در مورد تحقیقات مرتبط با کتاب مقدس چنان پیچیدگی هایی وجود دارد که به هیچ عنوان با هیچ علم یا شاخه معرفت بشری قابل مقایسه نیست. از زمان پدران دوران رسولان از سال ۹۵ میلادی تا عصر حاضر، نهری عظیم از آثاری که منبع الهام آن کتاب مقدس است، جاری بوده است:

یعنی مجموعه ای از فرهنگ های واژه های کتاب مقدس، دایره المعارف های کتاب مقدس، لغت نامه های کتاب مقدس، اطلس های کتاب مقدس و کتاب هاب مربوط به جغرافیای کتاب مقدس. اینها را فقط باید نقطه شروع انبوه کتاب هایی دانست که مربوط به کتاب مقدس هستند. همچنین، به گونه ای تصادفی، می توانیم کتاب های بسیاری را ذکر کنیم که در زمینه الهیات، تعلیم و تربیت دینی، تاریخ کلیسا، زندگی نامه های مذهبی، آثار پرستشی، تفسیر فلسفه دین، شواهد و براهین اثبات کننده کتاب مقدس، دفاعیات و نیز زمینه های دیگر نگاشته شده اند. به نظر می رسد که تعداد این کتاب ها بی پایان است ... در تاریخ بشری هیچ کتاب دیگری را نمی توان یافت که به اندازه کتاب مقدس الهام بخش نگارش این همه کتاب بوده باشد» (Ramm, PCE53, 239).

۷- بی همتا به دلیل تأثیرش بر تمدن

کتاب مقدس در تأثیری نیز که بر تمدن بشری نهاده است بی همتاست. گایسلر و نیکس به شکلی خلاصه این تأثیر را چنین بیان می کنند:

«تأثیر کتاب مقدس و تعالیم آن بر جهان غرب، برای همه کسانی که تاریخ را بررسی می کنند، روشن است. تمدن بشری بیش از هر کتاب یا مجموعه نوشته ها، از کتاب مقدس یهودی- عبری تأثیر پذیرفته است. در واقع در جهان هیچ اثر اخلاقی یا دینی را نمی توان یافت که از نظر اخلاقیات فراتر از اصل محبت مسیحی قرار گیرد و در هیچیک از آنها نمی توان مفهومی رفیع تر از مفهوم خدایی را یافت که در کتاب مقدس معرفی شده است. کتاب مقدس بیانگر عالی ترین ایده آل هایی است که انسان ها شناخته اند، اید آل هایی که تمدن را شکل داده اند (Geisler, 196-197)»

گریدی دیویس (Grady Davis) در [دائرة المعارف جدید بریتانیکا] می نویسد: «کتاب مقدس دیدگاه خود را در مورد خدا، جهان و انسان به همه زبان های مهم اروپایی، و از طریق آن، به فرآیند های فکری انسان غربی وارد ساخته است» (Davis, EB, 904).

وی همچنین می نویسد: «از زمان اختراع دستگاه چاپ [در اواسط قرن پانزدهم] کتاب مقدس چیزی بیشتر از ترجمه یک کتاب کهن شرقی بوده است. این کتاب را هیچکس اثری بیگانه نپنداشته است. آن قابل دسترس ترین، آشناترین و مطمئن ترین منبع و تعیین کننده ایده آل های فکری، اخلاقی و روحانی در غرب بوده است» (Davis, EB, 905).

گابریل سیوان می نویسد: «کتاب مقدس به رزمندگان راه آزادی جرات، و به آزار دیدگان دلگرمی بخشیده است. این کتاب راهنمای اطلاع طلبان و الهام بخش نویسندگان و هنرمندان بوده است.» (Sivan, BC, 491)

فیلسوف فرانسوی، ژان ژاک روسو می گوید: «به آثار فلاسفه ما بنگرید. با تمام نوشته های تفرعن آمیزشان، در مقایسه با کتاب مقدس چقدر دون و حقیر به نظر می رسند! آیا ممکن است کتابی ساده و در عین حال متعال صرفاً آفریده انسان باشد؟»

کِنِت وودوارد (Kenneth L. Woodward) در مجله نیوزویک خاطر نشان می سازد که «پس از دو هزار سال ... زمان را هنوز بر اساس میلاد عیسای ناصری اندازه گیری می کنند. در پایان امسال، تقویم ها در هند و چین همانند تقویم های اروپا، آمریکا و خاورمیانه، فرا رسیدن هزاره سوم را ثبت خواهند کرد».

52 (صفحه ۱۹۹۹ مارس ۲۰۰۰ [Newsweek 29 سال تولد عیسی Woodward])

نتیجه گیری معقول

شواهدی که در صفحات گذشته ارائه شد، ثابت نمی کنند که کتاب مقدس کلام خداست. اما به نظر من این شواهد به روشنی بیانگر این هستند که این کتاب برتر از هر کتاب دیگری است. یک استاد دانشگاه روزی به من خاطر نشان ساخت: «اگر تو شخص فکوری باشی، کتابی را می خوانی که بیش از کتاب های دیگر نظرها را به خود جلب کرده باشد.» مطمئناً می توان گفت که کتاب مقدس واجد این ویژگی است. همانگونه که تنودور روزولت زمانی گفته است: «شناخت جامع از کتاب مقدس بیشتر از تحصیلات عالی ارزش دارد».

کتاب مقدس چگونه به دست ما رسیده است؟

کتاب مقدس چگونه به دست ما رسیده است؟

رئوس مطالب

کتاب مقدس چگونه نوشته شد؟
مواد به کار رفته برای نگارش آن
شکل کتاب در روزگار باستان
روش های مختلف کتابت
تقسیم بندی های آن
چه مرجعی تصمیم گرفت که کدام کتاب ها جزو کتاب مقدس باشند؟
معنی کائن
مقدمه ای بر کائن
ملاک های کانسنی بودن یک کتاب
کتاب های کائنی مسیحی [عهد جدید]
کتاب های کائنی عهد عتیق

اشخاص بسیاری پیشینه‌ی کتاب مقدس، تقسیمات آن و موادی را که برای پدید آمدن آن به کار رفته، زیر سوال برده‌اند. در این بخش، به این مسائل می‌پردازیم تا در مورد نحوه تدوین کتاب مقدس درکی جامع‌تر به شما ارائه دهیم.

چگونگی کتابت و انتقال متون کتاب مقدس

پاپیروس

ناکامی در بازسازی بسیاری از نسخه‌های دستنویس قدیمی در وهله‌ی نخست به سبب مواد فاسدشدنی‌اش بود که برای نگارش به کار می‌رفت. اف. اف. بروس می‌نویسد: «تمامی نسخ اصلی ... مدت‌ها پیش نابود شده‌اند. اگر متنی بر پاپیروس نوشته می‌شد، سرنوشتی جز این نمی‌توانست داشته باشد. ... و تنها مواردی استثنایی پاپیروس برای چندین قرن دوام آورده است (Bruce, BP, 176)».

در میان موادی که در دوران نگارش کتاب مقدس برای نوشتن مطالب از آنها استفاده می‌شد، پاپیروس بیش از مواد دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت که از گیاه پاپیروس تهیه می‌شد. پاپیروس نوعی نی بود که در دریاچه‌های کم‌عمق رودخانه‌های مصر و سوریه می‌روید. کشتی‌های پر از محموله پاپیروس از بندر بیبلوس در سوریه به نقاط مختلف فرستاده می‌شدند. گفته می‌شود که واژه یونانی که برای کتاب به کار می‌رود (biblos) از نام این بندر بر گرفته شده است. واژه انگلیسی paper نیز از واژه یونانی‌ای گرفته شده که برای پاپیروس به کار می‌رفته است (Ewert, ATMT, 19-20).

تاریخ کتاب مقدس کمبریج در مورد چگونه آماده‌سازی پاپیروس برای نوشتن، این شرح را ارائه می‌دهد: «پوسته‌ی نی‌ها را می‌کنند، و آنها را از جهت طولی می‌بریدند تا ورق‌های نازکی از آنها به‌دست آید. سپس دو ورقه پاپیروس را به‌شکل متقاطع بر هم می‌گذاشتند، و سپس آنها را می‌کوبیدند و بر هم فشار می‌دادند. سپس سطحی به دست می‌آمد، که پس از خشک شدن رطوبت آن، آن را با سنگ یا ابزار دیگری صاف می‌کردند. پلینی به انواع مختلف پاپیروس اشاره می‌کند که از نظر ضخامت و نوع سطحشان با یکدیگر متفاوت بودند. این نوع پاپیروس پیش از دوره پادشاهی جدید وجود داشتند، زیرا پاپیروس‌های این دوره نازک و نیمه‌شفاف بودند.» (Greenlade, CHB, 30)

قدمت قدیمی‌ترین قطعه پاپیروس شناخته‌شده به سال ۲۴۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. (Greenlee, INTTC, 19) دستنویس‌های قدیمی بر پاپیروس نوشته می‌شد و احتمال اینکه قطعه پاپیروسی در طول زمان نابود نشود بسیار اندک بود، مگر اینکه در محلی خشک چون شنهای مصر یا غارهای قمران مانده باشد، یعنی همان محلی که طومارهای دریای مرده در آنجا کشف شد. تا قرن سوم پس از میلاد، استفاده زیادی از پاپیروس می‌شد (Greenlee, INTTC, 20).

کاغذ پوستی

کاغذ پوستی نایی بود که به [پوست‌های آماده‌شده از گوسفندان، بزها و حیوانات دیگر داده می‌شد]. این پوست‌ها را می‌تراشیدند و صیقل می‌دادند تا اینکه برای نوشتن به مواد ماندگارتری تبدیل شوند. اِف. اِف. بروس اضافه می‌کند که «واژه انگلیسی parchment از نام شهر پرگاموم که در آسیای صغیر قرار داشت گرفته شده است، زیرا زمانی این شهر به‌طور خاص به تهیه این مواد شهرت داشت» (Bruce, BP, 11).

پوست گوساله

این نوع ماده نگارش را از پوست گوساله تهیه می‌کردند. پوست گوساله اغلب ارغوانی‌رنگ می‌شد. در واقع، برخی از نسخه‌هایی که امروزه از پوست گوساله در دست داریم، به رنگ ارغوانی هستند و اغلب با آب طلا یا نقره بر آن نوشته‌اند. گرینلی (J. Harold Greenlee) خاطر نشان می‌سازد که قدیمی‌ترین طومارهای چرمی به حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد.

(Greenlee, INTTC, 21)

سایر مواد مورد استفاده برای نگارش

سفال: استفاده از سفال‌های تراشیده نشده در بین مردم عادی بسیار رواج داشت. سفال‌ها به فراوانی در مصر و فلسطین یافت شده‌اند. (ایوب ۲: ۸)

سنگ: باستان‌شناسان سنگ‌هایی معمولی را یافته‌اند که با قلمی آهنین بر آنها مطالبی حک شده است.

لوح‌های گلی: بر این لوح‌ها با جسمی تیز مطالبی را می‌کندند و سپس آنها را می‌گذاشتند تا خشک شوند تا نوشته باقی بماند (ارمیا ۱۷ : ۱۳؛ حزقیال ۴ : ۱). این لوح‌ها ارزان‌ترین و ماندگارترین مواد برای نوشتن محسوب می‌شدند.

لوح‌های مومی: از قلمی آهنین استفاده می‌شد تا بر چوبی صاف که با موم پوشیده شده بود، مطالبی نوشته شود.

قلم و مرکب مورد استفاده

قلم درز: این ابزاری آهنین برای حکاکی بر سنگ بود.

قلم آهنی: ابزاری سه وجبی که سری صاف شده داشت که برای ایجاد حروف بر لوح‌های گلین و لوح‌های مومی به‌کار می‌رفت (Geisler, GIB, 228).

قلم: یک نی با سر تیز «که از بوریا تهیه می‌شد و بین ۶ تا ۱۶ اینچ بلندی داشت. قسمت انتهایی آن را به‌صورت مورب قطع می‌کردند (مانند قلم درشت ایرانی -م.) که باعث می‌شد تا با قسمت‌های پهن و نازکش بتوان نقوش پهن و نازک ترسیم کرد. قلم‌های نی‌ای از اوایل هزاره اول در بین‌النهرین مورد استفاده از قلمی که از پر پرندگان تهیه می‌شد از قرن سوم پیش از میلاد و از یونانیان گرفته شده است.» (ارمیا ۸ : ۸) (Greenslade, CHB, 31)

این قلم را برای نگاشتن بر روی کاغذ پوستی، پوست گوساله و پاپیروس به کار می‌گرفتند.

جوهر: در دوران باستان جوهر ترکیبی بود از «زغال، صمغ و آب.» (Bruce, BP, 13)

شکل کتاب در روزگار باستان

طومار: طومار از قطعات به هم چسبیده پاپیروس درست می‌شد؛ طومارهای دراز را دور چوبی مخصوص جمع می‌کردند. اندازه طومارها نمی‌توانست بیش از حد دراز باشد چون در استفاده از آنها مشکل به‌وجود می‌آمد. معمولاً فقط از یک طرف طومار برای نوشتن استفاده می‌کردند. طوماری را که در دو طرف آن نوشته می‌شد *opisthograph*، یا طومار دوطرفه، می‌نامیدند (مکاشفه ۵ : ۱).

برخی از طومارها تا ۱۴۴ متر هم طول داشتند. اما طول طومارها به طور متوسط، از ۲۰ الی ۳۵ متر تجاوز نمی‌کرد. با این اوصاف، تعجبی ندارد که کالیماخوس که در کتابخانه قدیمی شهر اسکندریه مسئول گردآوری و فهرست‌نویسی کتاب‌ها بود، چنین جمله‌ای را بر زبان آورده باشد: «کتاب بزرگ، در سری بزرگ است» (Metzger, TNT, 5).

کُدِکس (codex) یا شکل کتاب امروزی: به منظور آسان‌تر ساختن مطالعه و کاستن از حجم طومارها، صفحات پاپیروس را به شکل برگ-برگ روی هم قرار دادند و در هر دو سوی آن شروع به نوشتن کردند. گرینلی می‌گوید که گسترش مسیحیت علت اصلی شکل‌گیری کتاب به شکل کُدِکس بوده است.

روش‌های مختلف کتابت

کتابت با حروف بزرگ: به گفته بروس متزگر، دانشمند عهدجدید «آثار ادبی ... با رسم‌الخطی رسمی‌تر نوشته می‌شد که نگارش با حروف بزرگ نام داشت. ویژگی اصلی این روش این بود که حروف با دقت و تأمل بیشتری نوشته می‌شدند؛ هر حرف، مانند حروف بزرگ انگلیسی، از حرف دیگر جدا نگاشته می‌شد» (Metzger, TNT, 9).

گایسلر و نیکس به این موضوع اشاره می‌کنند که «مهم‌ترین نسخه‌های عهدجدید نسخه‌هایی هستند که با حروف بزرگ نوشته شده‌اند و به قرن چهارم و قرون بعدی متعلقند. این نسخه‌ها تقریباً بلافاصله پس از ایمان آوردن کنستانتین و فرمان او مبنی بر تهیه نسخه‌های متعدد از کتاب مقدس در شورای نیقیه به سال ۳۲۵ به وجود آمدند» (Geisler/Nix, GIB, 391).

احتمالاً قدیمی‌ترین و مهم‌ترین نسخه‌های نگاشته‌شده با حروف بزرگ، نسخه‌ی واتیکان (نگاشته‌شده در سال‌های ۳۵۰-۳۲۵ میلادی) و نسخه سینیایی (نگاشته‌شده در حدود سال ۳۴۰ میلادی) می‌باشند.

کتابت با حروف کوچک: حروف کوچک «خطی متشکل از حروف کوچک و به هم چسبیده بود که برای تهیه کتاب‌ها به کار می‌رفت»، و در حوالی قرن نهم میلادی از آن استفاده می‌شد (Metzger, TNT, 9) مانند حروف کوچک و به هم چسبیده‌ی لاتین در روزگار ما.

فاصله و مُصوت‌ها: خط یونانی بدون رعایت فاصله بین کلمات نوشته می‌شد؛ خط عبری نیز (مانند عربی) بدون استفاده از مُصوت‌ها نوشته می‌شد. بین قرون پنجم تا دهم میلادی، ماسورت‌ها مصوت‌ها را به رسم‌الخط عبری اضافه کردند. برای بسیاری از خوانندگان امروزی عدم استفاده از فاصله و مصوت عجیب و حیرت‌انگیز به نظر می‌رسد. اما برای مردمان روزگار باستان که یونانی و عبری زبان مادری‌شان بود، چنین رویه‌ای عادی و قابل فهم بود. یهودیان احتیاج نداشتند که مصوت‌ها را در نگارش مورد استفاده قرار دهند، زیرا یک یهودی هنگامی که زبان خود را می‌آموخت، روش تلفظ آنها و درک معانی‌شان را نیز فرامی‌گرفت. به همین شکل، یونانی زبان‌ها نیز در خواندن خط خود که در آن بین کلمات فاصله‌ای وجود نداشت، مشکلی نداشتند. همانگونه که متزگر می‌نویسد: «در زبان یونانی، به استثنای چند مورد، این اصل وجود داشت که واژه‌ها تنها می‌توانستند با یک مصوت یا با یکی از سه مصوت p, s و v تمام شوند. علاوه بر این، نباید چنین فرض کرد که متصل بودن کلمات به یکدیگر مشکلاتی را در خواندن پدید می‌آورد، زیرا در عهد باستان خواندن با صدای بلند، حتی در زمانی که فرد تنها بود، امری رایج بود. بنابراین، علیرغم عدم وجود فاصله بین کلمات، شخص با تلفظ هجا به هجا کلمات برای خویش، خیلی زود عادت می‌کرد که متن را به‌طور به هم پیوسته بخواند» (Metzger, TNT, 13).

تقسیم‌بندی‌های آن

تقسیم‌بندی کتاب‌ها

در مورد تقسیم‌بندی کتاب‌های کتاب مقدس، به بخش کتاب‌های کائنی مراجعه کنید.

تقسیم‌بندی فصل‌ها (باب‌ها)

عهد عتیق: نخستین تقسیم‌بندی‌های انجام شده در عهدعتیق پیش از دوران اسارت بابل که در سال ۵۸۶ پیش از میلاد رخ داد، انجام شد. در این تقسیم‌بندی پنج کتاب تورات به ۱۹۴ بخش تقسیم گشت که sedarim خوانده می‌شد. این تقسیم‌بندی به‌شکلی انجام شده بود «که برای یک دوره‌ی سه ساله مطالعه کفایت کند» (Geisler, GIB, 339).

اما، در طی دوران اسارت بابل و پیش از سال ۵۳۶ ق.م، پنج کتاب تورات «به ۴۴ بخش یا parashiyoth تقسیم شد. ... این بخش‌ها بعدها به ۶۶۹ جزء کوچکتر تقسیم شد تا ارجاع دادن به آنها راحت‌تر صورت گیرد. این تقسیم‌بندی‌ها برای مطالعه یک دوره زمانی یک ساله مورد استفاده قرار می‌گرفت» (Geisler, GIB, 339).

در حدود سال ۱۶۵ پیش از میلاد، سایر کتاب‌های عهدعتیق، یعنی کتب انبیاء، [نیز] تقسیم‌بندی شدند و بالاخره، «پس از دوران اصلاحات دینی پروتستان، عهدعتیق عبری همان تقسیم‌بندی‌ای را دنبال کرد که در عهدعتیق پروتستان رعایت شده بود. این تقسیم‌بندی‌ها در سال ۱۳۳۰ میلادی ابتدا در حاشیه‌ها مشخص شد» (Geisler, GIB, 339).

عهدجدید: یونانی‌ها پیش از شورای نیقیه و احتمالاً در حدود سال ۲۵۰ میلادی، برای نخستین بار عهدجدید را بر اساس پاراگراف تقسیم‌بندی کردند. قدیمی‌ترین روش تقسیم‌بندی فصل‌ها در حدود سال ۳۵۰ میلادی انجام شد؛ این تقسیم‌بندی را در حاشیه‌ی گِدِگس و اتیکان می‌توان مشاهده کرد. با وجود این، واحدهای این تقسیم‌بندی کوچکتر از فصل‌هایی است که در کتاب‌مقدس‌های ما وجود دارد. برای مثال، در کتاب‌مقدس‌ها، انجیل متی به بیست‌وهشت فصل تقسیم شده، در حالی که در نسخه‌ی واتیکان، انجیل متی دارای ۱۷۰ قسمت است.

گایسلر و نیکس می‌نویسند: «تا قرن سیزدهم میلادی، تغییری در این تقسیم‌بندی صورت نگرفت و تنها پس از این زمان بود که به تدریج استفان لانگتون، استاد دانشگاه پاریس، و پس از او اسقف کانترבורی در حدود سال ۱۲۲۷ میلادی، کتاب‌مقدس را به‌شکلی که امروز در دسترس ماست، تقسیم‌بندی کردند.

این امر پیش از استفاده از حروف‌چینی متحرک صورت گرفت. پس از اینکه ترجمه‌ی کتاب‌مقدس ویکلیف (۱۳۸۲ م.) از این الگو پیروی نمود، این تقسیم‌بندی تا به امروز اساس کار قرار گرفته است» (Geisler, GIB, 340).

تقسیم‌بندی آیه‌ها

عهد عتیق: در عهدعتیق، نخست فاصله‌هایی بین برخی کلمات ایجاد شد؛ بدینسان «این فاصله‌ها نقش نخستین شاخص آیات را ایفا کردند، زیرا بین کلمات هیچ فاصله‌ای نبود و همه آنها پشت سر هم قرار داشتند. ... پس از اسارت بابل، به منظور قرائت در جمع و تفسیر آن، فواصلی برای جداسازی جملات به‌کار گرفته شد؛ و مدتی بعد از آن به همین منظور نشانه‌های دیگری نیز اضافه شدند. این شاخص‌های آیه‌ها شکل متحدی نداشتند و از محلی به محلی دیگر فرق می‌کردند. تنها در سال ۹۰۰ میلادی بود که علامت‌های نشانه‌گذاری متحدالشکل شدند» (Geisler, GIB, 339).

عهد جدید: علائم مشخص‌کننده‌ی آیه‌ها، آنگونه که ما در کتاب‌مقدس‌های امروزی مشاهده می‌کنیم، تا اواسط قرن شانزدهم، وجود نداشت. تقسیم‌بندی فقط در مورد فصل‌ها صورت گرفته بود، «و بدین شکل، کوشیده بودند تا نحوه ارجاع مطالب و قرائت عمومی آسان‌تر گردد. نخستین نشانه‌ها برای تقسیم آیات در چهارمین چاپ عهدجدید یونانی در سال ۱۵۵۱ توسط رابرت استفانوس، ناشری پاریسی اعمال شد. این تقسیم‌بندی در عهدجدید انگلیسی نیز که در سال ۱۵۵۷ توسط ویلیام ویتینگهام در آکسفورد چاپ شد، رعایت گشت. در سال ۱۵۵۵، استفانوس تقسیم‌بندی خود در مورد آیات را در ترجمه لاتین وولگات نیز اعمال کرد که این تقسیم‌بندی تا به امروز نیز ادامه دارد» (Geisler, GIB, 340).

چه مرجعی تصمیم گرفت که کدام کتاب‌ها جزو کتاب‌مقدس باشند؟

این سوال که چگونه تصمیم گرفته شد که چه کتاب‌هایی جزو کتاب‌مقدس باشند، به "مسئله‌ی کائن" موسوم است. یک شخص موشکاف می‌خواهد بداند چه شد که این کتاب‌های به‌خصوص جزو کتاب‌مقدس قرار گرفتند، و نه کتاب‌های دیگر.

۱- معنی کائن

واژه کائن (canon) از کلمه یونانی برای نی گرفته شده است (در انگلیسی cane، در عبری ganah، و در یونانی Kanon). در گذشته از نی برای اندازه‌گیری چیزها استفاده می‌شد و به تدریج این واژه معنای "معیار" را به خود گرفت. اریجن، از پدران برجسته کلیسا در قرن سوم، واژه‌ی canon یا معیار را برای اشاره به آنچه که ما آن را "اصل ایمان" می‌نامیم یعنی آنچه که توسط آن امور را سنجیده و ارزیابی می‌کنیم به‌کار گرفت. بعدها این واژه معنای "فهرست" یا "مرجع" را به خود گرفت. در ارتباط با کتاب‌مقدس، canon یا کتاب‌های رسمی یا قانونی) به معنای «فهرستی است از کتاب‌ها که رسماً مورد پذیرش قرار گرفته‌اند» (Earle, HWGOB, 31).

این نکته شایان توجه است که کلیسا کتب مقدس کائنی را پدید نیاورد و مشخص نساخت که کدام کتاب‌ها می‌توانند جزو کتاب‌مقدس یا کلام الهام شده خدا باشند. در واقع، کلیسا این موضوع را تصدیق نمود، یا بهتر است بگوییم، کشف کرد که چه کتاب‌هایی از بدو نگارششان الهامی بوده‌اند. به عبارت دیگر، «اگر کتابی کلام خداست، نه به این دلیل است که از سوی قوم خدا پذیرفته شده، بلکه به این دلیل که کلام خداست، از سوی قوم خدا پذیرفته شده است. این سخن بدین معناست که مرجعیت الهی یک کتاب نه از قوم خدا، بلکه از خود خدا می‌آید. قوم خدا صرفاً تصدیق‌کننده‌ی مرجعیت الهی‌ای است که خدا به کتاب‌مقدس بخشیده است» (Geisler/Nix, GIB, 210).

نمودار ذیل در روشن ساختن این موضوع مفید است (Geisler, GIB, 221).

دیدگاه نادرست	دیدگاه درست
کلیسا کتب مقدس رسمی را تعیین کرده است.	کلیسا کتاب‌های کائنی را کشف کرده است.
کلیسا مادر کتاب‌های کائنی است.	کلیسا فرزند کتاب‌های کائنی است.
کتاب‌های کائنی در خدمت کلیسا هستند.	کلیسا خادم کتاب‌های کائنی است.
کلیسا تنظیم‌کننده کائن است.	کلیسا تصدیق‌کننده کتاب‌های کائنی است.

کلیسا شاهد بر کتاب‌های کائنی است.	کلیسا داور کتاب‌های کائنی است.
کلیسا ارباب کتاب‌های کائنی است.	کلیسا ارباب کتاب‌های کائنی است.

ملاک‌های کائنی بودن یک کتاب

از زمان تاریخ نگارش تاریخ کتاب‌مقدس و نیز تاریخ کلیسا، می‌توانیم لااقل پنج اصل را تشخیص دهیم که بر فرآیند تشخیص و گردآوری کتاب‌هایی که حقیقتاً از سوی خدا الهام شده‌اند، حاکم بوده اند. گایسلر و نیکس این اصول را به شرح ذیل معرفی می‌کنند (Geisler/Nix, GIB, 210):

۱- آیا کتاب توسط نبی خدا نوشته شده است؟ «اگر توسط شخصی که از سوی خدا سخن می‌گفته، نوشته شده باشد، پس کلام خدا محسوب می‌شود.»

۲- آیا اعمال خدا نویسنده کتاب را تایید می‌کردند؟ معجزات اغلب باعث تمایز انبیای حقیقی از انبیای دروغین می‌شد. «به موسی قدرتی معجزه‌آسا داده شده بود تا دعوت خود را از سوی خدا ثابت گرداند. (خروج ۴ : ۹-۱۰). ایلینا توسط علمی ماوراءطبیعی بر انبیای دروغین بعل ظفر یافت. (اول‌پادشاهان ۱۸) عیسی از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید. (اعمال ۲ : ۲۲) معجزه عملی از سوی خداست که کلامی را که از سوی نبی خدا به قوم خدا داده شده است، تایید می‌کند و نشانه‌ای است که موعظه او را به اثبات می‌رساند. در واقع، معجزه پیام او را تصدیق می‌نماید.»

۳- آیا پیام موجود در یک کتاب حقیقت را در مورد خدا می‌گوید؟ «خدا نمی‌تواند با خودش در تناقض باشد» (دوم‌فرشتیان ۱ : ۱۸-۱۷) و نیز نمی‌تواند آنچه را که نادرست است، اعلام نماید. (عبرانیان ۶ : ۱۸) با این اوصاف، هیچ کتابی که ادعاهایی نادرست می‌کند، نمی‌تواند کلام خدا باشد ... به دلایلی چون دلایل فوق، پدران کلیسا این رویه را در پیش گرفتند که اگر در مورد کتابی از این لحاظ شک و تردید وجود دارد، باید آن را از زمره کتاب‌های رسمی خارج ساخت. این رویه "اعتبار تشخیص آنها را در مورد کتاب‌های کائنی" تقویت نمود.

۴- آیا قدرت خدا از ورای پیام یک کتاب دیده می‌شود؟ «پدران کلیسا بر این باور بودند که کلام خدا "زنده و موثر" است. (عبرانیان ۴ : ۱۲) در نتیجه، باید قدرتی دگرگون‌کننده در بنای اشخاص (دوم‌تیموتائوس ۳ : ۱۷) و در بشارت (اول‌پطرس ۱ : ۲۳) داشته باشد. اگر پیام کتابی نمی‌توانست هدفی را که در آن بیان شده بود محقق سازد، اگر قدرت نداشت که زندگی کسی را تغییر دهد، آنگاه آشکار بود که خدا در ورای پیام آن قرار ندارد (Geisler, GIB, 228)». حضور قدرت دگرگون‌کننده‌ی خدا نشانه‌ای قدرتمند بود که نشان می‌داد کتاب مورد بحث مهر تایید را بر خود دارد.

۵- آیا آن کتاب توسط قوم خدا پذیرفته شده است؟ «پولس رسول به تسالونیکیان می‌نویسد: "نیز ما خدا را پیوسته شکر می‌گوییم که شما به‌هنگام پذیرفتن کلام خدا، که از ما شنیدید، آن را نه‌چون سخنان انسان، بلکه چون کلام خدا پذیرفتید،..." (اول‌تسالونیکیان ۲ : ۱۳) (هر بحثی که در مورد جای گرفتن کتابی جزو کتاب‌های کائنی جریان داشته باشد، کسانی که نبی‌ای را که کتابی را نوشته می‌شناسند، در بهترین جایگاه برای قضاوت در مورد اعتبار نبوتی آن کتاب قرار دارند. بنابراین، علیرغم بحث‌های متأخرتر در مورد اینکه آیا برخی کتاب‌ها می‌توانند جزو کتاب‌های کائنی محسوب شوند یا نه، دلیل قطعی در این مورد همانا پذیرش اولیه این کتاب‌ها از سوی ایماندارانی بوده که در زمان نگارش آن می‌زیسته‌اند (Geisler, GIB, 229)». هنگامی که کتابی

به مثابه کلام خدا از سوی قوم خدا دریافت می‌شود، مطالب پراکنده آن جمع‌آوری می‌گردد، خوانده می‌شود و از سوی قوم خدا مورد استفاده قرار می‌گیرد، و جزو کتاب‌های کائنی محسوب می‌شود. این فرآیند اغلب در خود کتاب مقدس به چشم می‌خورد. یک نمونه آن هنگامی است که پطرس رسول نوشته‌های پولس رسول را همسنگ با کتب مقدس عهد عتیق می‌داند و تعلق آن را به مجموعه کتب مقدس تصدیق می‌کند. (دوم پطرس ۳ : ۱۶)

کتاب‌های کائنی مسیحی (عهد جدید)

معیار گزینش کتاب‌های کائنی عهد جدید

عامل اساسی برای گزینش یک کتاب به عنوان کتاب‌های کائنی عهد جدید، برخورداری آن از الهام الهی بود؛ معیار اصلی در این زمینه، تعلق آن به حلقه رسولان بود. گایسلر و نیکس می‌نویسند: «در واژگان عهد جدید، کلیسا "بر بنیاد رسولان و انبیا" بنا شده است (اِفَسُسِیان ۲ : ۲۰) که مسیح بدیشان وعده داد تا توسط روح القدس ایشان را به "جمع راستی" هدایت کند. (یوحنا ۱۶ : ۱۳) گفته می‌شود که کلیسا در اورشلیم پیوسته مشغول تعلیم گرفتن از "رسولان" بود. (اعمال رسولان ۲ : ۴۲) هنگامی که واژه‌ی "رسولی" به منزله‌ی معیاری برای تشخیص این امر مورد استفاده قرار می‌گیرد که آیا کتابی جزو کتاب‌های کائنی محسوب می‌شود یا خیر، این امر ضرورتاً بدین معنا نیست که "رسولان نویسنده آن بوده‌اند" و یا "تحت نظارت و راهنمایی رسولان" تهیه شده است.»

(Geisler/Nix, GIB, 283)

ایسلر و نیکس ادامه می‌دهند: «به نظر می‌رسد که بهتر است با نظر لونیس گاسین، بی. بی. وارفیلد، چارلز هاج، جی. ان. دی. کلی، و بسیاری از پروتستان‌ها همراهی شد که مرجعیت رسولی یک کتاب با تأیید شدن آن از سوی رسولان، و نه نگارش آن از سوی رسولان، معیار اولیه برای گنجاندن یک کتاب در زمره‌ی کتاب‌های کائنی بوده است (Geisler/Nix, GIB, 283)».

استون‌هاوس (N. B. Stonehouse) خاطر نشان می‌سازد که مرجعیت رسولی «که در عهد جدید از آن سخن گفته می‌شود، هرگز از مرجعیت خداوند مجزا نیست. در رسالات پیوسته این موضوع تصدیق می‌شود که در کلیسا تنها یک مرجعیت مطلق وجود دارد که همانا مرجعیت خود خداوند است. هرگاه رسولان با اقتدار و مرجعیت سخن می‌گویند، این کار را بر اساس اقتدار و مرجعیت خداوند انجام می‌دهند. برای مثال، هنگامی که پولس رسول از مرجعیت خود در مقام یک رسول دفاع می‌کند، ادعای خود را صرفاً و مستقیماً بر اساس رسالتی قرار می‌دهد که از خداوند یافته است. غلاطیان فصل‌های اول و دوم) هنگامی که او ایجاد نظم در حیات کلیسا را بر عهده می‌گیرد، ادعا می‌کند که برای انجام این کار از اقتدار و مرجعیت خداوند برخوردار است، حتی اگر در این مورد کلامی مستقیماً از خداوند دریافت نکرده باشد. اول‌فرنتیان ۱۴ : ۳۷ و نیز مراجعه کنید به اول‌فرنتیان ۷ : ۱۰ (Stonehouse, ANT, 117-118)».

جان موری (J. Murray) می‌نویسد: «تنها کسی که در عهد جدید با چنان اقتدار و مرجعیتی سخن می‌گوید که سرچشمه‌ی آن خودش است و خودش خودش را اثبات می‌کند، خود خداوند است» (Murray, AS, 18).

کتاب های کانی عهد جدید

دلیل گردآوری آنها

۱- این کتاب ها نبوتی بودند.

نخستین دلیل برای گردآوری و حفظ کتب الهامی این بود که این کتاب ها نبوتی بودند. بدین معنی که چون آنها توسط یک رسول یا نبی خدا نوشته شده بودند، پس باید ارزشمند می بودند، و چون ارزشمند بودند باید حفظ می شدند. این استدلال در زمان رسولان استدلالی قوی بود، زیرا مشاهده می کنیم که رسالات پولس گردآوری شده، در میان کلیساهای مختلف دست-به-دست می گشت (مراجعه کنید به دوم پطرس ۳ : ۱۶-۱۵؛ کولسیان ۴ : ۱۶) (Geisler, GIB, 227).

۲- نیاز کلیسای اولیه

کلیساها نیاز داشتند دریابند چه کتاب هایی باید خوانده شوند و تکریم گردند، و تعالیم آنها را چگونه در محیطی خصمانه به کار گیرند. آنها با مسائل بسیاری روبرو بودند که می بایست حل می شدند؛ به این منظور، می بایست بدانند کدام کتاب ها می توانند ایشان را در این مسیر هدایت کنند.

۳- پدید آمدن بدعت ها

در حدود سال ۱۴۰ میلادی، مارسیون که عقاید بدعت آمیزی داشت، مجموعه ای از کتاب های کانی را گردآورده، شروع به تبلیغ آنها نمود. کلیسا برای مبارزه با نفوذ مخرب او، می بایست کتاب های الهامی عهد جدید را گردآوری کند.

۴- دست-به-دست گشتن نوشته های جعلی

بسیاری از کلیساهای شرق در جلسات خود از کتاب هایی استفاده می کردند که آشکارا جعلی بودند. این امر نیز ضرورت اتخاذ تصمیم در مورد کتاب های کانی را بیشتر ساخت.

۵- فعالیت های بشارتی

«مسیحیت به سرعت در حال گسترش به کشورهای دیگر بود و نیاز به ترجمه کتاب مقدس به زبان های دیگر احساس می شد. ... در نیمه اول قرن دوم، کتاب مقدس به زبان سوری و لاتین کهن ترجمه شد. اما از آنجایی که میسران نمی توانستند کتاب مقدسی را ترجمه کنند که وجود نداشت، پس توجهات معطوف این موضوع گشت که چه کتاب هایی حقیقتاً کانی و مرجع می باشند.» (Geisler, GIB, 278)

۶- جفا و آزار

طبق فرمان دیوکلسیان (۳۰۳ میلادی)، کتب مقدس مسیحیان می بایست نابود می شد. چه کسی حاضر بود برای کتابی بمیرد که ممکن بود مذهبی باشد، اما نه الزاماً مقدس و آسمانی؟ مسیحیان نیاز داشتند بدانند چه کتاب هایی حقیقتاً مقدس الهامی می باشند.

مشخص شدن کتاب های کانی

۱- آتاناسیوس اسکندریه

آتاناسیوس (۳۶۷ میلادی) ارائه‌دهنده‌ی نخستین فهرست از کتاب‌های عهد جدید است که دقیقاً با کتاب‌های عهد جدید موجود یکسان است. او این فهرست را در نامه‌ای که به مناسبت یکی از اعیاد به کلیساها می‌نویسد، ارائه می‌دهد. وی می‌نویسد: «همچنین، سخن گفتن از کتاب‌های عهد جدید موضوعی ملال‌آور نیست. کتاب‌های عهد جدید از چهار انجیل که به قلم متی، مرقس، لوقا و یوحنا نگاشته شده‌اند، تشکیل شده است. پس از آنها، کتاب اعمال رسولان و رسالات قرار دارند. هفت رساله هستند که عبارتند از رساله یعقوب، دو رساله پطرس، سه رساله یوحنا و پس از آنها رساله یهودا. (اینها رسالات عمومی نام گرفته‌اند.) علاوه بر اینها، چهارده رساله پولس نیز هست که به این ترتیب‌اند: رساله اول خطاب به رومیان، آنگاه دو رساله به قرنتیان، پس از آن رساله به غلاطیان، سپس رساله به افسسیان، سپس رساله به فیلیپیان، سپس رساله به کولسیان، پس از اینها دو رساله به تسالونیکیان و سپس رساله به عبرانیان، و آنگاه دو رساله به تیموتائوس و یک رساله به تی‌تس؛ و بالاخره آخر از همه، رساله به فیلمون. و علاوه بر همه‌ی اینها، مکاشفه یوحنا» رسول قرار دارد.»

(Athanasius, L, 552)

۲- جروم و آگوستین

مدت کوتاهی پس از اینکه آتاناسیوس فهرست خود را ارائه داد، جروم و آگوستین نیز از آن دفاع کردند و کتاب‌های کائنی عهد جدید را متشکل از بیست و هفت کتاب معرفی نمودند (Bruce, BP, 112).

۳- پولیکارپ و معاصرانش

پولیکارپ (۱۱۵ میلادی)، کلیمنت اسکندریه (حدود ۲۰۰ پس از میلاد)، و سایر پدران اولیه‌ی کلیسا با بکارگیری جمله‌ی "همانگونه که در کتب مقدس مکتوب است"، به کتاب‌های عهد جدید اشاره کرده‌اند.

۴- ژوستین شهید

ژوستین شهید (۱۰۰ تا ۱۶۵ میلادی) در نخستین کتاب دفاعیات خود (۱. ۶۷) به مراسم عشا‌ی ربانی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «و در روزی که یکشنبه خوانده می‌شود، اشخاص در شهرها و مکان‌های مختلف در مکانی گرد هم می‌آیند و تا آنجا که وقت اجازه می‌دهد، یادداشت‌های رسولان یا نوشته‌های انبیا را می‌خوانند. آنگاه هنگامی که خواندن این نوشته‌ها به پایان رسید، پیشوای جماعت اندرزهایی به حاضران می‌دهد و از آنها دعوت می‌کند تا از نکات خوبی که بیان شده، سرمشق بگیرند.» وی در کتاب گفتگو با تریفو (صفحات ۴۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷) هنگامی که از انجیل‌ها نقل قول می‌کند، اصطلاح "مکتوب است" را به کار می‌برد. هم او و هم تریفو باید از این موضوع آگاه بوده باشند که "مکتوب است" به چه چیز اشاره دارد و این نوع اشاره به انجیل‌ها نشانه این است که آنها به الهامی بودن آنها باور داشتند.

۵- ایرنیوس

إف. إف. بروس در مورد اهمیت ایرنیوس (۱۸۰ میلادی)، می‌نویسد: اهمیت ایرنیوس به سبب نزدیکی وی به دوران رسولان و ارتباطات گسترده وی با همه‌ی کلیساها می‌باشد. وی در آسیای صغیر و زیر نظر پولیکارپ که شاگرد یوحنا بود، تربیت یافت و در سال ۱۸۰ میلادی اسقف شهر لیون در گل (فرانسه امروزی) گردید. او در اثبات این موضوع که چهار انجیل و

اعمال رسولان، رومیان، اول و دوم قرن‌تین، غلاطیان، افسسیان، فیلیپیان، کولسیان، اول و دوم تسالونیکیان، اول و دوم تیموتائوس و تیتوس، اول پطرس و اول یوحنا و مکاشفه، جزو کتاب‌های کائنی هستند، مطالب بسیاری نگاشته است. از رساله‌ی او، تحت عنوان بر ضد بدعت‌ها (8, ii, III)، آشکار می‌شود که در حدود سال ۱۸۰ میلادی، فکر انجیل‌های چهارگانه در جهان مسیحی به‌عنوان اصلی بدیهی پذیرفته شده بود. و همانگونه که چهار جهت اصلی (که ما بر هر یک نامی نهاده‌ایم) و یا چهار باد اصلی وجود دارند، وجود چهار انجیل نیز بدیهی انگاشته می‌شد (Bruce, BP, 109).

۶- ایگناتیوس

ایگناتیوس (۵۰ تا ۱۱۵ میلادی) می‌نویسد: «من نمی‌خواهم شما را همانند پطرس و پولس مخاطب قرار دهم، زیرا آنان رسول بودند» (Trall. 3. 3).

۷- شوراهای کلیسایی

اف. اف. بروس می‌نویسد: «هنگامی که بالاخره شورایی کلیسایی، یعنی شورای هیپو، در سال ۳۹۳ میلادی فهرست بیست و هفت کتاب عهدجدید را تهیه کرد، مرجعیتی را به این کتاب‌ها اعطا نکرد که از قبل از آن برخوردار نبودند، بلکه صرفاً کائنی بودن آنها را تثبیت کرد. بیانیه شورای هیپو، چهار سال بعد توسط سومین شورای کارتاژ از نو اعلام شد» (Bruce, BP, 113).

پس از این تاریخ، هرگز مرجعیت این بیست و هفت کتاب پذیرفته‌شده توسط کلیساهای کاتولیک، پروتستان و ارتدکس شرق به شکل جدی زیر سوال نرفته است.

طبقه‌بندی کتاب‌های کائنی

کتاب‌های کائنی عهدجدید به ترتیب ذیل طبقه‌بندی شده‌اند:

نبت	رسالات عمومی	رسالات پولس	کتاب‌های تاریخی	انجیل‌ها
مکاشفه‌ی یوحنا	یعقوب اول پطرس دوم پطرس اول یوحنا دوم یوحنا سوم یوحنا یهودا	رومیان اول قرن‌تین دوم قرن‌تین غلاطیان افسسیان فیلیپیان کولسیان اول تسالونیکیان دوم تسالونیکیان اول تیموتائوس دوم تیموتائوس عبرانیان تیتوس فیلمون	اعمال رسولان	متی مرقس لوقا یوحنا

کتاب‌های آپوکریفای [مشکوک‌الاصل] عهدجدید، و کتاب‌های کائنی عهدعتیق

فهرست کتاب‌های آپوکریفای عهدجدید

- رساله برنابای کاذب (۷۹-۷۰ میلادی)
- رساله به فرنتیان (حدود ۹۶ میلادی)
- موعظه کهن یا به اصطلاح رساله کِلِمنت (حدود ۱۴۰-۱۲۰ میلادی)
- شبان هرماس (حدود ۱۴۰-۱۱۵ میلادی)
- دیداکه، تعلیم دوازده (حدود ۱۲۰-۱۰۰ میلادی)
- مکاشفه پطرس (حدود ۱۵۰ میلادی)
- اعمال پولس و تیکلا (۱۷۰ میلادی)
- رساله به لائودکیان (احتمالاً قرن چهارم میلادی)
- انجیل به روایت عبرانیان (۱۰۰-۶۵ میلادی)
- رساله پولیکارپ به فیلیپیان (حدود ۱۰۸ میلادی)
- هفت رساله ایگناتیوس (حدود ۱۰۰ میلادی)

این فهرست تنها بخشی از نوشته‌های غیرکائنی است (Geisler, GIB, 297-316).

علت رد کتاب‌های آپوکریفا

گایسلر و نیکس دلایلی را که مانع از قرار گرفتن این کتاب‌ها جزو کتاب‌های کائنی شدند، چنین جمع‌بندی می‌کنند:

- ۱- هر یک از این کتاب‌ها فقط مدتی کوتاه و صرفاً در محدوده مکانی مشخص از مقبولیت برخوردار شدند. ۲- این کتاب‌ها به زحمت جزو کتاب‌های نیمه کائنی محسوب می‌شدند و به کتاب‌های کائنی دیگر اضافه نشده و در فهرست کتاب‌های کائنی هم حتی نامی از آنها برده نشده است.
- ۳- در هیچیک از فهرست‌های معتبر مربوط به کتاب‌های کائنی یا در هیچیک از شوراها کلیسایی از این کتاب‌ها به عنوان کتاب‌های الهامی عهدجدید نام برده نشده است. ۴- پذیرش محدود این کتاب‌ها نیز به این علت بوده که این کتاب‌ها خود را به اموری مرتبط ساخته‌اند که در کتب کائنی آمده است (برای مثال، کتاب آپوکریفای لائودکیان به کولسیان ۴ : ۱۶ اشاره دارد)، یا به شکلی خود را به حلقه رسولان و وقایع مرتبط و مورد تأیید آنها مربوط می‌ساختند (برای مثال کتاب اعمال پولس). هنگامی که نادرستی این ادعاها آشکار گشت، دیگر تردید زیادی در مورد عدم تعلق این کتاب‌ها به کتاب‌های کائنی باقی نماند (Geisler, GIB, 317).

کتاب‌های کائنی عهدعتیق

نظریه یامنیا

بسیاری از دانشمندان کتاب‌مقدس این نظریه را تدوین کرده‌اند که در سال ۷۰ میلادی شورایی از رّبی‌ها در یامنیا در نزدیکی شهر یافا تشکیل شد و در این شورا بالاخره این توافق‌نظر حاصل گشت که چه کتاب‌هایی باید جزو کتاب‌های کائنی بری باشند و چه کتاب‌هایی از شمول آن خارج

هستند. مشکلی که در مورد این نظریه وجود دارد این است که شورای یامنیا در عمل به هیچ‌یک از نتایج یاد شده دست نیافت. رَبی‌ها در مورد کتاب‌های کائنی به‌شکل قطعی تصمیم‌گیری نکردند، بلکه [تنها] سوالاتی را در مورد قرار دادن برخی کتاب‌ها در زمره کتاب‌های کائنی مطرح ساختند. کتاب‌هایی که شورا از پذیرش آنها به‌عنوان کتاب‌های کائنی سر باز زد، از ابتدا جزو کتاب‌های کائنی محسوب نمی‌شدند. در واقع، توجه اصلی این شورا این بود که بر قرار گرفتن برخی کتاب‌ها در فهرست کتاب‌های کائنی مهر تایید بزند، و نه اینکه کتاب‌های جدیدی را جزو این فهرست بپذیرد (Ewert, ATMT, 71).

رَبی‌ها به طرح سوالاتی پرداختند که در مورد کتاب‌های اِستر، امثال، جامعه، غزل‌ها و حزقیال وجود داشت. «با وجود این، باید بر این موضوع تاکید کرد که اگر چه سوالاتی در مورد این کتاب‌ها مطرح شد، اما کسی در مورد خارج ساختن این کتاب‌ها از فهرست کتاب‌های کائنی نمی‌اندیشید. مباحث مطرح شده در شورای یامنیا بیش از آن که در مورد پذیرش برخی نوشته‌ها در زمره کتاب‌های کائنی باشد، در مورد صحت گذاشتن بر این امر بود که این نوشته‌ها این حق را دارند که جزو کتاب‌های کائنی باشند» (Ewert, ATMT, 72).

اچ. اِچ. رُولی (H. H. Rowley) می‌نویسد: «در واقع، نمی‌دانیم سخن گفتن در مورد شورای یامنیا تا چه حد می‌تواند صحیح باشد. ما از بحث‌هایی که در این مورد بین رَبی‌ها مطرح گشت آگاهیم، اما در مورد اینکه چه تصمیمات رسمی و قطعی‌ای اتخاذ شد، چیزی نمی‌دانیم و احتمال دارد که این مباحثات جنبه غیررسمی داشت، هر چند که به تبلور بخشیدن به سنت یهودی و تثبیت آن کمک بسیار کردند» (Rowley, GOT, 170).

دانشمند کتاب‌مقدس، دیوید اُورت می‌نویسد: «واقعیت این است که هیچ مرجع انسانی و هیچ شورای متشکل از رَبی‌ها به هیچ یک از کتاب‌های عهدعتیق مرجعیت نبخشیده است. این کتاب‌ها توسط خدا الهام شده‌اند و از همان ابتدا مُهر مرجعیت را بر خود داشتند. استفاده طولانی از این کتاب‌ها در جامعه یهودی باعث تصدیق مرجعیت آنها گشت و در زمان مناسب آنها به مجموعه کتاب‌های کائنی اضافه شدند» (Ewert, ATMT, 72).

کائن پذیرفته‌شده

شواهد مختلف به روشنی تاییدکننده‌ی این نظریه است که کتاب‌های کائنی عبری پیش از اواخر قرن اول میلادی تثبیت شده بود؛ به احتمال قریب به یقین، زمان این تثبیت پیش از قرن چهارم میلادی و جلوتر از سال ۱۵۰ ق.م. نبوده است. دلیل اصلی برای این نتیجه‌گیری، خود یهودیان بودند که از قرن چهارم پیش از میلاد به بعد به این یقین رسیده بودند که «دیگر سخن گفتن خدا با انسان‌ها با صدای مستقیم پایان یافته است» (Ewert, ATMT, 69).

به عبارت دیگر، ندهای نبوتی خاموش شده بود. طنین نینداختن هیچ کلامی از سوی خدا به معنای آن بود که کلام جدیدی از سوی خدا وجود ندارد. بدون وجود انبیا، هیچ مکاشفه‌ی مکتوبی در کتب مقدس نمی‌توانست وجود داشته باشد.

اُورت در مورد دوران بین العهدين [که تقریباً چهارصد سال به طول کشید و دوره بین پایان عهدعتیق و شروع رخدادهای عهدجدید را شامل می‌شود]، چنین می‌گوید: «در کتاب اول مکابیان ۱۴ : ۴۱ در مورد شمعون می‌خوانیم که "تا زمانی که نبی‌ای قابل اطمینان ظاهر شود،" در مقام رهبری و کاهنی مشغول انجام وظیفه می‌شود. و پیش از آن، او در مورد این غم و

اندوه در قوم اسرائیل سخن می‌گوید، "یعنی غم و اندوهی که از زمان عدم ظهور انبیا سابقه نداشته است."» نویسنده‌ی کتاب دوم‌باروخ شکایت می‌کند که "انبیا به خواب رفته‌اند" (۸۵ : ۳). کتاب‌هایی که پس از پایان دوران انبیا به نگارش درآمده‌اند، خارج از قلمرو کتب مقدس انگاشته می‌شدند (Ewert, ATMT, 69-70) «.

آخرین کتاب‌هایی که به عنوان کتاب‌های کائنی تشخیص داده شدند، عبارتند از کتاب‌های ملاکی [نوشته شده بین سال‌های ۴۵۰ تا ۴۳۰ پیش از میلاد] و کتاب‌های تواریخ [که تا سال ۴۰۰ پیش از میلاد دیگر نوشته شده بودند].
(Walvoord, BKCOT, 589, 15739)

این کتاب‌ها در ترجمه یونانی کتاب‌های کائنی عبری که ترجمه سپتواجت نام دارد (LXX) در ادامه‌ی سایر کتاب‌های کائنی عبری قرار دارند. این ترجمه بین سال‌های ۲۵۰ تا ۱۵۰ میلادی کامل شد (Giesler, GIB, 24). ؛ همچنین مراجعه کنید به Ewert, ATMT, 104-108 و Wurthwein, TOT, 49-53)

اف. اف. بروس می‌گوید: «کتاب‌های موجود در کتاب مقدس عبری به طور سنتی شامل بیست و چهار کتاب است که به سه بخش تقسیم می‌شود (Bruce, BP, 29) «این سه بخش عبارتند از شریعت، انبیا و نوشته‌ها. جدول ذیل کتاب‌های کائنی یهودی را به شکلی که در بسیاری از چاپ‌ها و از جمله در چاپ‌های جدید عهد عتیق دیده می‌شوند، نشان می‌دهد. [برای مثال، می‌توانید به کتب مقدس بر اساس متون ماسورت‌ها و Biblia Hebraica تدوین رودولف کیتل و پُل کاهل مراجعه کنید].

اگرچه مسیحیت نیز همین کتاب‌های کائنی را به منزله‌ی عهد عتیق می‌پذیرد، اما نحوه‌ی شمارش و تقسیم‌بندی آن متفاوت است، زیرا ما مسیحیان هر کدام از کتاب‌های سموئیل، پادشاهان، تواریخ و عزرا-نحمیا را به دو کتاب تقسیم می‌کنیم. همچنین، ما کتاب‌های انبیای کوچک را به دوازده کتاب کوچک تقسیم می‌کنیم، در حالی که یهودیان همه آنها را تحت عنوان "دوازده نبی" یکجا گرد هم آورده‌اند. کلیسا همچنین ترتیب قرار گرفتن این کتاب‌ها را تغییر داده است و به جای ترتیب رسمی قبلی، آنها را بر اساس موضوع مرتب کرده است - به این شکل (Giesler, GIB, 23):

شریعت (Torah): پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه؛

انبیا (Nebhim): یوشع، داودان، سموئیل، پادشاهان (= انبیای متقدم)؛ و: اشعیا، ارمیا، حزقیال و دوازده نبی (= انبیای متأخر)؛

نوشته‌ها (Kethubhim): مزامیر، امثال، ایوب (= کتاب‌های شعری)؛ و: غزل‌غزل‌ها، روت، مراثی، اِستر، جامعه (= پنج طومار، Megilloth؛ و: دانیال، عزرا، نحمیا، تواریخ (= کتاب‌های تاریخی)؛

شهادت مسیح در مورد کتاب‌های کائنی عهد عتیق

عیسی در بالاخانه به شاگردان خود فرمود: «این همان است که وقتی با شما بودم، می‌گفتم؛ اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر درباره‌ی من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد.» عیسی با گفتن این سخنان، به سه بخشی که کتاب مقدس عبری بر اساس آن تقسیم شده بود، اشاره می‌کند که عبارتند از شریعت، انبیا، و نوشته‌ها. عیسی در مورد بخش نوشته‌ها/واژه‌ی "مزامیر" را به‌کار می‌برد. شاید به این دلیل که زبور نخستین کتاب این بخش و نیز طولانی‌ترین قسمت آن نیز محسوب می‌شد (Bruce, BP, 96).

۲- یوحنا ۱۰: ۳۶-۳۱؛ لوقا ۲۴: ۴۴

عیسی با سنن شفاهی فریسی‌ها مخالف بود (مرقس ۷؛ متی ۱۵)، نه با نظر آنان درباره‌ی کائنات عبری (Bruce, BP, 104). هیچ شهادتی وجود ندارد که نشان دهد بین او و یهودیان، بر سر کائناتی بودن یکی از کتب عهد عتیق بحثی در گرفته باشد (Young, AOT, 62).

۳- لوقا ۱۱: ۵۱ (همچنین ر.ک. متی ۲۳: ۳۵)

«از خون هابیل تا خون زکریا.» با این سخنان عیسی در مورد گستره و شمول کتاب‌های کائناتی عهد عتیق شهادت می‌دهد. هابیل نخستین شهیدی است که نام او در کتاب مقدس ذکر شده است (پیدایش ۵: ۸)؛ و زکریا آخرین شهیدی است که نام وی در ترتیب عبری کتاب‌های عهد عتیق آمده است. او شخصی بود که هنگام نبوت کردن برای قوم «در صحن خانه خداوند» سنگسار شد (دوم‌تواریخ ۲۴: ۲۱). در ترتیب کتاب‌های کائناتی عبری، پیدایش اولین و تواریخ آخرین کتاب بود. در واقع، عیسی می‌خواست به تمامیت کتب کائناتی عبری اشاره کند و آنها را تصدیق نماید؛ گفته‌ی او در واقع معادلی است برای این عبارت: "از پیدایش تا تواریخ،" یا بر اساس ترتیب عهد عتیق مسیحی، "از پیدایش تا ملاکی".

(Bruce, BP, 96)

شهادت‌های نویسندگان خارج از کتاب مقدس

۱- مقدمه‌ی کتاب حکمت یشوع بن سیراخ

احتمالاً قدیمی‌ترین اشاره‌ای که به بخش‌های سه‌گانه‌ی عهد عتیق وجود دارد، در مقدمه‌ی کتاب حکمت یشوع بن سیراخ به چشم می‌خورد (در حدود سال ۱۳۰ پیش از میلاد). در مقدمه‌ی این کتاب که توسط نویسنده‌ی آن نوشته شده، اشاره شده به شریعت، انبیا و دیگر کتاب‌های پدران. این نشان‌دهنده تقسیم‌بندی سه‌گانه کتاب‌های کائناتی عبری است (Young, AOT, 71).

«درست اندک زمانی پس از حیات مسیح بر زمین (حدود سال ۴۰ میلادی)، فیلو به تقسیم‌بندی سه‌گانه اشاره می‌کند که شامل شریعت، انبیا (یا نبوت‌ها) و نیز سرودها و دیگر نوشته‌ها می‌شود که معرفت و دینداری را ترغیب کرده، به کمال می‌رسانند (Geisler, GIB, 246)».

۳- یوسفوس

مورخ یهودی، یوسفوس (پایان قرن اول میلادی) نیز در مورد تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی عهدعتیق سخن می‌گوید. وی در مورد کل عهدعتیق نیز می‌نویسد: «میزان احترام ملت ما به کتب مقدسه‌مان از اعمال ما آشکار می‌شود. زیرا در طی قرون و اعصار متمادی، هیچکس اجازه‌ی این جسارت را به خود نداده که چیزی به آنها بیفزاید یا چیزی از آنها بکاهد یا تغییری در آنها پدید آورد. برای هر یهودی، این موضوع به امری طبیعی تبدیل شده است که بلافاصله پس از تولد، کتبی را که حاوی آموزه‌های الهی هستند تکریم نماید و بر آنها ایستادگی کند و در صورت لزوم، حتی برای آنها جان دهد. زیرا بارها مشاهده شده است که بسیاری از اسیران ما در بسیاری از اوقات، در برابر ناظران بسیار، شکنجه‌ها و انواع مختلف مرگ را تحمل کرده‌اند، اما حاضر نشده‌اند سخنی به ضد شریعت ما بگویند؛ شرح اعمال آنها نیز مکتوب است (Josephus, FJAA, 609)».

۴- تلمود

کتاب تلمود [مجموعه‌ای است از شرایع تدوین‌شده از سوی ربّی‌ها، احکام شرعی و تفسیرهایی بر شریعت موسی که] در ایام کهن تدوین شده است و در آن سنت شفاهی قوم یهود حفظ شده است. (White, T, 589) تلمود یا این سنن شفاهی، یک بار در محلی در نزدیکی اورشلیم، در حدود سال‌های ۳۵۰ تا ۴۲۵ میلادی، به‌صورت مکتوب درآمد. بار دیگر نیز در بابل و در حدود سال ۵۰۰ میلادی به صورت نوشته درآمد. هریک از این صور کتبی تلمود بر اساس نام محلی که در آنها تدوین شده‌اند، نامیده می‌شوند. برای مثال، تلمودی که در اورشلیم تدوین شده، تلمود اورشلیم و تلمودی که در بابل تدوین شده، تلمود بابل نام گرفته است. در بخش‌هایی از تلمود، به فهرست کتب کائنی عهدعتیق اشارات ضمنی وجود دارد که ذیلاً چند مورد آن را نقل می‌کنیم:

الف (در Tosefta Yadaim 3:5 چنین آمده است: «انجیل و کتاب‌های بدعتکاران باعث نجس شدن دست نمی‌شود. کتاب بن سیراخ و هر کتاب دیگری که پس از این زمان نگاشته شده، کتاب‌های کائنی محسوب نمی‌شوند (Pfeiffer, IOT, 63)» مقصود از کتابی که باعث نجاست دست‌ها می‌شود، کتابی است که از الهام الهی برخوردار بوده و به همین جهت مقدس است. از کسانی که کتاب مقدس را حمل می‌کردند خواسته شده بود تا پس از لمس صفحات مقدس آن، دست‌هایشان را بشویند. [در واقع ربّی‌ها با اعلام این نکته که کتاب‌های مقدس باعث ناپاک شدن دست‌ها می‌شوند، سعی می‌کردند اشخاص را از رفتاری بی‌مبالات و غیرمتین در مورد این کتاب‌ها منع کنند. وقتی کسی پس از دست زدن به این کتاب‌ها مجبور می‌شد دست‌های خود را بشوید، کمتر امکان داشت این کار مقدس را با بی‌مبالاتی انجام دهد (Beckwith, OTC, 280)]. کتابی که دست را نجس نمی‌کرد، از خدا نبود. طبق این نوشته، فقط کتاب‌هایی که جزو کائن عبری هستند می‌توانند الهامی تلقی شوند.

ب) در Seder Olam Rabba 30 نیز چنین آمده است: «پس از آن (یعنی پس از آمدن اسکندر کبیر و پایان امپراتوری فارس) انبیا توسط روح القدس نبوت کردند؛ پس از آن، "گوش خود را فرا داشته و به کلام حکیم گوش بسپار (Beckwith, OTC, 370)».

پ) در Tos. Sotah 13:2 baraita in Bab. Yoma 9b. Sotah 48b and Bab. Sanhedrin 11a می‌خوانیم: «با مرگ حَجّی، زکریا و ملاکی که آخرین انبیا بودند، دیگر روح القدس بر قوم اسرائیل نیامد (Beckwith, OTC, 370)».

۵ -ملیتو، اسقف سارد

در میان مسیحیان، ملیتو نخستین فهرست شناخته شده از کتاب‌های عهدعتیق را تهیه کرد (در حدود سال ۱۷۰ میلادی). اوزیبوس (تاریخ کلیسا، IV، ۲۶) (در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند: «ملیتو گفت که هنگامی که در سوریه سفر می‌کرد، فهرست مورد اطمینان را به دست آورده است. نظرات ملیتو در نامه‌ای به دوستش آنسیمیوس موجود است: "نام این کتاب‌ها چنین است ... پنج کتاب موسی که عبارتند از پیدایش، خروج، اعداد، لاویان، تثنیه. سپس کتاب‌های یوشع، داوران، روت. سپس چهار کتاب پادشاهان، دو کتاب تواریخ، مزامیر داود، امثال سلیمان [یا کتاب حکمت]، جامعه، غزل غزل‌ها و آیوب. از انبیا: [اشعیا، ارمیا، دوازده نبی در یک کتاب، دانیال، حزقیال، عزرا]».

اف. اف. بروس در این مورد می‌نویسد: «احتمال دارد که ملیتو نام کتاب مراثنی را ذکر نکرده چون آن را جزو کتاب ارمیا قرار داده؛ در مورد نجمیا هم شاید آن را در کتاب عزرا قرار داده است، زیرا این دو یک کتاب محسوب می‌شدند [اگرچه قرار گرفتن عزرا در میان انبیا نکته جالبی است]. در این حالت، فهرست او دربرگیرنده‌ی تمام کتاب‌های کائنی عبری به استثناء اِسْتر می‌شود. [البته، ترتیب ذکر آنها بر اساس ترجمه سپتواجینت صورت گرفته است.] ممکن است کتاب اِسْتر در فهرستی که وی آن را در سوریه از مطلعین دریافت کرده، موجود نبوده است.» (Beuce, BP, 100)

۶ -میشنا

تقسیم‌بندی سه‌گانه متن عبری موجود [که شامل یازده کتاب در بخش نوشته‌ها می‌شود]، از میشنا برگرفته شده است (Baba Bathra tractate)، قرن پنجم میلادی (Geisler, GIB, 24).

شهادت عهدجدید بر عهدعتیق به منزله‌ی متنی مقدس

متی ۲۱ : ۴۲ ؛ ۲۲ : ۲۹ ؛ ۲۶ : ۵۶ و ۵۴ ؛ لوقا ۲۴ ؛ یوحنا ۵ : ۳۹ ؛ ۱۰ : ۳۵ ؛ اعمال رسولان ۱۷ : ۲ و ۱۱ ؛ ۱۸ : ۲۸ ؛ رومیان ۱ : ۲ ؛ ۴ : ۳ ؛ ۹ : ۱۷ ؛ ۱۰ : ۱۱ ؛ ۱۱ : ۲ ؛ ۱۵ : ۴ ؛ ۱۶ : ۲۶ ؛ اول قرنتیان ۱۵ : ۳ و ۴ ؛ غلاطیان ۳ : ۸ ؛ ۳ : ۲۲ ؛ ۴ : ۳۰ ؛ اول تیموتائوس ۵ : ۱۸ ؛ دوم تیموتائوس ۳ : ۱۶ ؛ دوم پطرس ۱ : ۲۰ و ۲۱ ؛ ۳ : ۱۶. عبارت "چنانکه کتاب می‌گوید" (یوحنا ۷ : ۳۸) کافی است که این درک کلی را ارائه دهد که یک گفته یا روایت یا کتاب، کلام خود خداست که از سوی انبیای خدا بیان شده است.

ادبیات آپوکریفای عبری

واژه‌ی آپوکریفا از واژه یونانی apokruphos مشتق شده است و به معنای "پنهان یا مکتوم" است. در قرن چهارم میلادی، جروم نخستین کسی بود که از این گروه از نوشته‌ها تحت عنوان آپوکریفا نام برد. کلیسای کاتولیک روم کتاب‌های آپوکریفا را به عهدعتیق اضافه کرده‌اند، اما پرتستان‌ها آنها را جزو کتب کائنی نمی‌دانند.

چرا این کتاب‌ها کائنی نیستند؟

فرهنگ کتاب مقدس آنگر [Unger]، در عین حال که تصدیق می‌کند که کتاب‌های آپوکریفای عهدعتیق دارای ارزش و فایده می‌باشند، چهار دلیل برای خارج ساختن آنها از کتاب‌های کائنی عبری ذکر می‌کند:

- ۱- در این کتاب‌ها مطالب تاریخی و جغرافیایی نادرست و متضاد وجود دارد.
- ۲- این کتاب‌ها آموزه‌هایی را تعلیم می‌دهند که نادرستند و اعمالی را تشویق می‌کنند که با کتاب‌های مقدس الهامی همخوانی ندارند.
- ۳- استفاده‌ی این کتاب‌ها از برخی شکل‌های ادبی، و روش تصنعی‌شان در ارائه موضوعات، و نیز سبکشان، با کتاب‌های الهامی همخوانی ندارد.
- ۴- این کتاب‌ها فاقد عناصر ویژه‌ی چون قدرت نبوتی و حس شعری و مذهبی هستند، عناصری که به کتاب‌های مقدس اصیل خصلتی الهی می‌بخشند (Unger, NUBD, 85).

خلاصه‌ای از کتاب‌های آپوکریفا

رالف ارل (Ralph Earle)، در کتاب بسیار جالب خود، تحت عنوان *چگونه کتاب مقدس به دستمان رسیده است*، خلاصه‌ای از مطالب هر یک از کتاب‌های آپوکریفا را ارائه می‌دهد. به‌خاطر دقت، فشرده‌گی و کیفیت خوب نوشته‌ی او، ما این قسمت را عیناً نقل می‌کنیم تا برداشتی دست اول از ارزش این کتاب‌ها که در عین حال جزو کتاب‌های کائنی محسوب نمی‌شوند، حاصل شود:

کتاب اول اسدرا (حدود ۱۵۰ پیش از میلاد) در مورد تجدید حیات جامعه یهودیان پس از بازگشت از تبعید بابل سخن می‌گوید. این کتاب بخش اعظم مطالب خود را از کتاب‌های تواریخ، عزرا و نحمیا به عاریت گرفته است. اما نویسنده‌ی آن مطالب افسانه‌گونه‌ی بسیاری نیز به آن اضافه کرده است. جالب‌ترین موضوع این کتاب، *داستان سه نگهبان* است. سه نگهبان در مورد این موضوع بحث می‌کنند که قوی‌ترین چیز در دنیا چیست. یکی از آنها قوی‌ترین چیز را شراب، دیگری پادشاه و دیگری زن و حقیقت می‌داند. آنها این سه پاسخ را در زیر بالش پادشاه قرار می‌دهند. هنگامی که وی از خواب برمی‌خیزد، از این سه شخص می‌خواهد تا از پاسخ‌های خود دفاع کنند. نظر همه این است که حقیقت به گونه‌ای بی‌همتا و پرهیبت قوی است. از آنجا که

این پاسخ را زروبابل داده است، به عنوان پاداش به او اجازه داده می‌شود تا هیکل را در اورشلیم بنا کند.

کتاب دوم اسدرا (۱۰۰ میلادی) اثری مربوط به وقایع آخرالزمان است که شامل هفت رویا می‌شود. مارتین لوتر از خواندن این رویاها چنان برآشفته شده بود که گفت این کتاب را به درون رودخانه اِلَب بیندازند.

توبیت (اوایل قرن دوم پیش از میلاد) داستانی کوتاه است که نگرشی فریسی‌مآبانه بر آن حاکم است و بر شریعت، خوراک پاک، آیین‌های تطهیر، نیکوکاری، روزه و دعا می‌پردازد. در این کتاب این دیدگاه غیرکتاب مقدسی مطرح می‌شود که صدقه دادن باعث کفاره گناهان می‌شود.

یهودیه (در حدود اواسط قرن دوم پیش از میلاد) نیز فضایی خیالی و فریسی‌مآبانه دارد. قهرمان این داستان یهودیه، یک بیوه‌ی زیبای یهودی است. هنگامی که شهر او مورد محاصره قرار می‌گیرد، او به همراه کنیز خود و مقداری خوراک پاک به خیمه‌ی فرمانده سپاهیان مهاجم می‌رود. این فرمانده مجذوب زیبایی او می‌شود و در خیمه خود جایی به وی می‌دهد. این فرمانده شراب زیادی می‌نوشد و از خود بی‌خود می‌شود. در این زمان، یهودیه شمشیر او را گرفته، با آن سر وی را قطع می‌کند. آنگاه او و کنیزش سر او را در کیسه‌ای که برای غذاهایشان برداشته بودند، می‌اندازند و اردوگاه را ترک می‌کنند. آنگاه سر او را بر دیوار شهر مجاور آویزان می‌کنند و پس از آن سپاه بی‌فرمانده آشوری‌ها شکست می‌خورد.

ملحقات اِسْتَر (حدود ۱۰۰ میلادی). کتاب اِسْتَر تنها کتاب عهدعتیق است که در آن نام خدا ذکر نشده است. در آن آمده که اِسْتَر و مُردخای روزه می‌گیرند، اما اشاره‌ای به این نشده که آنها دعا نیز کرده باشند. برای پُر کردن این جای خالی، این ملحقات نوشته شده که شامل دعا‌های طولانی این دو و نیز شامل دو نامه است که احتمالاً توسط اخشورُش نوشته شده‌اند.

حکمت سلیمان (حدود ۴۰ میلادی) به‌جهت جلوگیری از سقوط یهودیان به دامان شکاکیت، ماده‌گرایی و بت‌پرستی نوشته شده است. در این کتاب نیز همانند امثال سلیمان حکمت واجد شخصیت است.

کتاب حکمت سیراخ (حدود ۱۸۰ میلادی) نشان‌دهنده‌ی سطحی والا از حکمت مذهبی است که در مواردی به کتاب امثال شبیه است. این کتاب همچنین شامل اندرزهایی عملی بسیاری است. برای مثال، در مورد موضوع سخنان پس از شام، این کتاب (۳۲ : ۸) می‌گوید: «به اختصار سخن بگو و با حداقل کلمات، حداکثر مطالب را بگو.» «همانند شخصی رفتار کن که از آنچه که می‌گوید بیشتر می‌داند.» و نیز (۳۳ : ۴) «آنچه را که باید بگویی از پیش آماده ساز و آنگاه به سخنان گش خوش خواهند داد.» جان ولسلی در موعظه‌هایش بارها از این کتاب نقل‌قول می‌کرد. هنوز هم در محافل انگلیکن از این کتاب به‌شکلی گسترده استفاده می‌شود.

باروخ (حدود سال ۱۰۰ میلادی): نویسنده‌ی این کتاب خودش را باروخ، کاتب اِرمیا معرفی می‌کند که در سال ۵۸۲ پیش از میلاد می‌زیست. این کتاب عملاً در پی آن است تا نابودی اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی توجیه کند. این کتاب به یهودیان می‌گوید که مجدداً شورش نکنند بلکه مطیع امپراتور باشند. اما غلی‌رغم این اندرز، انقلاب بار- کوخبا بر ضد حاکمیت رومیان مدت کوتاهی پس از آن و بین سال‌های ۱۳۵-۱۳۲ به وقوع پیوست. فصل ششم کتاب باروخ شامل نامه‌ای است که نامه‌ی اِرمیا خوانده می‌شود که شدیداً به ضد بت‌پرستی هشدار می‌دهد و احتمالاً یهودیان اسکندریه مصر را مخاطب قرار می‌دهد.

کتاب دانیالی که در دست ماست، از دوازده فصل تشکیل شده است. در نخستین قرن پیش از میلاد، فصل سیزدهمی نیز به آن اضافه شد که داستان سوزانا نام دارد. او همسر زیبایی یک یهودی صاحب نام در بابل بود که مشایخ و داوران یهودی به خانه او رفت و آمد داشتند. دو نفر از این مشایخ، شیفته او شده و تلاش می‌کنند تا او را اغوا کنند. هنگامی که او فریاد بر می‌آورد، این دو شیخ می‌گویند که او در حالی که در آغوش پسری جوان بوده است، دیده‌اند. سپس او را محاکمه می‌کنند. از آنجایی که دو نفر در مورد او شهادت یکسانی می‌دهند، او محکوم شده و مجازات مرگ برایش تعیین می‌شود. اما جوانی به نام دانیال در ماجرا دخالت کرده، به بررسی شهادت‌ها می‌پردازد. وی دو شیخ را از هم جدا کرده و در تنهایی از هر یک می‌پرسد که در زیر کدام درخت سوزانا را با معشوقش دیده‌اند. هنگامی که آنان پاسخ‌های متفاوتی به این سوال می‌دهند، محکوم به مرگ می‌شوند و سوزانا آزاد می‌شود.

بل و اژدها در همین زمان به کتاب دانیال اضافه شده و فصل چهاردهم آن را تشکیل می‌دهد. هدف اصلی این کتاب این است که بیهوده بودن بت‌پرستی را نشان دهد. این کتاب در واقع متضمن دو داستان است. در داستان نخست، کورش پادشاه از دانیال می‌پرسد که چرا بل را پرستش نمی‌کند، زیرا او خدایی است که عظمت خود را هر روزه با خوردن تعداد زیادی گوسفند و نیز مقدار زیادی آرد و روغن نشان می‌دهد. دانیال پس از شنیدن این ادعا، بر روی سطح زمین معبد و در جایی که بل در طی شب همه آن خوراک‌ها را می‌خورد، خاکستر می‌ریزد. پس از آن، دانیال به پادشاه رد پای کاهنان معبد و اعضای خانواده‌شان را که بر روی خاکستر به جا مانده، نشان می‌دهد که شب هنگام مخفیانه در زیر میز موجود در معبد پنهان می‌شدند. پس از آن، کاهنان کشته شده، معبد نیز ویران می‌شود. داستان اژدها داستانی است که تخیلی بودن آن به وضوح آشکار است. این داستان نیز به همراه توبیت، یهودیه و سوزانا باید صرفاً در زمره داستان‌های یهودی طبقه‌بندی شوند و اگر هم واجد ارزش مذهبی باشند، از این لحاظ ارزش کمی دارند.

سرود سه کودک یهودی در ترجمه سیتواچینت و ولگات، پس از دانیال ۳ : ۲۳ قرار گرفته است. این داستان از بسیاری از عناصر مزمور ۱۴۸ استفاده کرده، و حالت مخالف سرایی دارد، و همچنین مانند مزمور ۱۳۶ سی و دو بار ترجیع‌بند "او را حمد گوئید و او را تا به ابد برافرازید" در آن تکرار می‌شود.

دعای مَنسی در دوران مَکابیان (قرن دوم پیش از میلاد) به عنوان دعای مَنسی، پادشاه شرور یهودا، نوشته شده است. این دعا به وضوح بر اساس دوم‌تواریخ ۳۳ : ۱۹ نوشته شده است که می‌گوید: «و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش ... اینک در اخبار خُوزای مکتوب است.» از آنجایی که این دعا در کتاب مقدس یافت نمی‌شود، برخی کاتبان سعی کرده‌اند تا به شکلی این فقدان را جبران کنند!

اول‌مَکابیان (قرن اول پیش از میلاد) را می‌توان ارزشمندترین کتاب از کتاب‌های آپوکریفا دانست. این کتاب شرح دلاوری‌های سه برادر مَکابی یعنی، یهودا، یوناتان و شمعون است. این کتاب در کنار نوشته‌های یوسفوس، مهم‌ترین منبع اطلاعات ما در خصوص تاریخ یهود در این دوره‌ی مهم و هیجان‌انگیز می‌باشد.

دوم‌مَکابیان (قرن اول پیش از میلاد) دنباله‌ی وقایع اول‌مَکابیان نیست، اما توصیفی موازی با آن است و تنها به شرح پیروزی‌های یهودای مَکابی می‌پردازد. باور کلی این است که این کتاب بیشتر از کتاب اول‌مَکابیان حالت افسانه‌ای دارد (Earle, HWGOB, 37-41).

شهادت تاریخی در مورد کنار گذاشته شدن کتاب‌های آپوکریفا از کتاب‌های کانی

گایسلر و نیکس ده شهادت تاریخی از دوران باستان را ذکر می‌کنند که بر علیه پذیرش کتاب‌های آپوکریفا هستند:

۱- فیلو، فیلسوف یهودی اهل اسکندریه (۲۰ پیش از میلاد تا ۴۰ میلادی) در آثارش از عهدعتیق به فراوانی نقل قول می‌کند و حتی تقسیم‌بندی سه‌گانه آن را نیز تصدیق می‌کند؛ اما هرگز از کتاب‌های آپوکریفا به منزله‌ی کتب الهامی نقل قول نمی‌کند.

۲- یوسفوس (۱۰۰-۳۰ میلادی) مورخ یهودی، صریحاً کتاب‌های آپوکریفا را جزو کتاب‌های کانی نمی‌داند و کتاب‌های عهدعتیق را بیست و دو کتاب می‌داند. او همچنین در نقل قول‌هایش از کتاب مقدس از کتاب‌های آپوکریفا نقل قول نمی‌کند.

۳- عیسی و نویسندگان عهدجدید اگر چه صدها بار از همه کتاب‌های کانی عهدعتیق نقل قول می‌کنند یا به آنها اشاره می‌کنند، اما حتی یک بار هم از کتاب‌های آپوکریفا نقل قول نمی‌کنند.

۴- دانشمندان یهودی در شورای یامنیا (۹۰ میلادی) کتاب‌های آپوکریفا را تایید نکردند.

۵- در چهار قرن نخست میلادی، هیچ فهرستی از کتاب‌های کانی را نمی‌توان یافت که در آن نام کتاب‌های آپوکریفا گنجانده شده باشد؛ نیز در این دوره در هیچ شورای کلیسایی‌ای به این کتاب‌ها به عنوان کتاب‌های کانی اشاره نشده است.

۶- بسیاری از پدران اولیه مانند اریجن، سیریل اهل اورشلیم، و آتاناسیوس علیه آپوکریفا سخن گفته‌اند.

۷- جروم (۴۲۰-۳۴۰ میلادی) که دانشمند بزرگ و مترجم لاتین وولگات بود، آپوکریفا را به عنوان بخشی از کتاب‌های کانی رد می‌کند. جروم می‌گوید که کلیسا از آنها به منزله‌ی "سرمشق‌هایی برای زندگی عملی و اندرزهایی برای رفتار استفاده می‌کند"، اما "برای تدوین آموزه‌ها از آنها استفاده نمی‌کند." او در این مورد با آگوستین که در آن سوی مدیترانه بود بحث و مجادله داشت. در ابتدا جروم حتی از ترجمه کتاب‌های آپوکریفا به زبان لاتین خودداری می‌کرد، اما بعدها ترجمه‌ای شتاب‌زده از چند کتاب آپوکریفا انجام داد. پس از مرگ او کتاب‌های آپوکریفا مستقیماً از ترجمه قدیم لاتین به زبان لاتین وولگات برگردانده شدند.

۸- بسیاری از دانشمندان کاتولیک در طی دوران اصلاحات دینی، کتاب‌های آپوکریفا را رد کردند.

۹- لوثر و اصلاح‌گران دینی قرار گرفتن کتاب‌های آپوکریفا را در زمره کتاب‌های کانی رد کردند.

۱۰- تا سال ۱۵۴۶، یعنی تا زمان شورای ترنت (۱۵۴۳-۱۵۶۳)، کتاب‌های آپوکریفا از سوی کلیسای کاتولیک به شکل قطعی جزو کتاب‌های کانی محسوب نمی‌شدند؛ اما در این شورا و در اقدامی که در واکنش به اصلاح‌گران دینی انجام شد، رسماً جزو کتاب‌های کانی پذیرفته شدند. (GEISLER, GIB, 272-273)

نتیجه‌گیری

دیوید داکری (David Dockery)، کنت متیوز (Kenneth Matthews)، و رابرت اسلوان (Robert Sloan)، پس از بررسی شواهد و مدارک مختلف در آخرین کتابشان تحت عنوان *بنیان‌هایی برای تفسیر کتاب مقدس*، در مورد کتاب‌های کائنی کتاب مقدس چنین نتیجه‌گیری می‌کنند: «هیچ مسیحی‌ای که به عملکرد مشیت الهی اطمینان داشته و در مورد ماهیت حقیقی کتاب‌های کائنی که کلام خدا هستند، آگاهی کافی دارد، در مورد قابل اطمینان بودن کتاب مقدسی که اکنون در دست ماست، نباید دچار تشویش و نگرانی خاطر شود.» (Dockery, FBI, 77, 78)

آیا عهد جدید از لحاظ تاریخی معتبر است؟ (قسمت اول)

رنوس مطالب این فصل

مقدمه: معیارهای اعتبار نویسه‌های باستانی

معیار کتاب شناختی برای اعتبار عهد جدید

تعداد نسخ خطی و نزدیکی آنها به نسخه اصلی

نسخ خطی مهم عهد جدید

دقت نسخ خطی به شهادت ترجمه‌های مختلف

دقت نسخ خطی به شهادت قرائت نامه‌ها

دقت نسخ خطی به شهادت پدران اولیه کلیسا

* مقدمه: معیارهای تعیین اعتبار نویسه‌های باستانی

هدف ما در این بخش، اثبات و درستی کتاب مقدس است از لحاظ تاریخی، و نه اثبات الهامی بودن آن. اعتبار تاریخی کتاب مقدس را باید با همان ضوابط و معیارهایی تعیین کرد که برای تمامی مدارک و متون تاریخی به کار می‌رود.

ساندرز (C. Sanders) در کتاب خود به نام «مقدمه‌ای بر تحقیق در مورد تاریخ ادبیات انگلیسی»، سه اصل اساسی تاریخ نگاری را نام می‌برد و به تشریح آنها می‌پردازد. این سه اصل عبارتند از معیار کتاب شناسی، معیار شواهد داخلی، و معیار شواهد خارجی (Sanders, IRE, 143 ff.).

در این فصل، به بررسی بخش عهد جدید از کتاب مقدس خواهیم پرداخت و آن را با هر یک از معیارهای فوق محک خواهیم زد تا اعتبار رویدادهای تاریخی‌ای را که در آن به عنوان منبعی تاریخی ثبت شده، تعیین نماییم.

معیار کتاب شناختی برای اعتبار عهد جدید

معیار کتاب شناختی یعنی بررسی چگونگی انتقال متن، اینکه اسناد تاریخی به چه شکل به دست ما رسیده اند. به عبارت دیگر، از آنجا که نسخه اصلی عهد جدید را در دسترس نداریم، باید تحقیق کنیم که متن امروزی آن با توجه به تعداد نسخ خطی و فاصله زمانی میان نسخه اصلی و متن امروزی، تا چه حد معتبر است؟ (Montgomery, HC, 26)

* تعداد نسخ خطی و نزدیکی آنها به نسخه اصلی

پیترز (F. E. Peters) اظهار می دارد که «اگر فقط سنت نسخ خطی را در نظر بگیریم، کتاب های که عهد جدید را تشکیل می دهند، بیش از هر کتاب دیگری در دوران باستان نسخه برداری شده و در گردش بوده است» (Peters, HH, 50).

در نتیجه، اصالت متن عهد جدید بر شهادت نسخ خطی بی شمار آن استوار است. اگر فقط نسخ یونانی را به حساب آوریم، تعداد ۵۶۵۶ نسخه حاوی تمام یا بخشی از عهد جدید موجود است که از قرن دوم تا پانزدهم میلادی با دست نسخه برداری شده است (Geisler, GIB, 385).

امروزه بیش از 5686 نسخه خطی یونانی عهد جدید موجود است. اگر به این تعداد، بیش از ۰۰۰ ر ۱۰ نسخه لاتین [وولگات] و دست کم ۳۰۰ ر ۹ نسخه خطی از سایر ترجمه های قدیمی عهد جدید را بیفزاییم، شمار نسخه های خطی موجود از عهد جدید و بخش هایی از آن، به حدود ۰۰۰ ر ۲۵ نسخه می رسد، البته اگر بیشتر از آن نشود. هیچ اثری از دوران باستان به چنین تعدادی نمی رسد. در مقایسه با عهد جدید [ایلیاد] هومر در ردیف دوم قرار دارد که امروزه از آن تنها ۶۴۳ نسخه خطی موجود است. نخستین متن کامل هومر که محفوظ مانده، متعلق به قرن سیزدهم میلادی می باشد (Leach, OB, 145).

در زیر تعداد نسخ خطی موجود از عهد جدید به تفکیک آمده است:

نسخ موجود یونانی:

نسخ موجود با حروف بزرگ ۳۰۷

نسخ با حروف کوچک ۲۸۶۰

قرائت نامه ها ۲۴۱۰

نسخ پاپیروسی ۱۰۹

جمع ۵۶۸۶

نسخ موجود به زبان های دیگر :

وولگات لاتین بیش از ۱۰۰۰۰

حبشی بیش از ۲۰۰۰

اسلاوی ۴۱۰۱

۲۵۸۷	آرمني
بیش از ۳۵۰	پَشیتای سُرِیانی
۱۰۰	بوهاري
۷۵	عربي
۵۰	لاتین باستان
۷	آنگلوساکسون
۶	گوتي
۳	سُغدي
۲	سُرِیانی باستان
۲	فارسي
۱	فرانکي
بیش از ۱۹۲۸۴	جمع

جمع کل نسخ خطي بیش از ۲۴۹۷۰

درباره اهمیت تعداد نسخه های خطي هر چه بگوییم، کم گفته ایم. نسخه های اصلي کتاب مقدس امروزه در دسترس نیست، همانطور که نسخه های اصلي هیچیک از آثار باستانی موجود نمی باشد. اما خوشبختانه، وفور نسخ خطي این امکان را فراهم می سازد که متن اصلي را با دقتي تقريباً کامل بازسازي کرد (Geisler, GIB, 386).

جان وارويك مونتگومري می گوید: «اگر نسبت به متن کتاب های عهد جديد که از این طریق حاصل می شود شك کنیم، عملاً تمامی آثار و نوشته های باستان را نیز بی اعتبار می سازیم، چرا که هیچیک از متون متعلق به دوران باستان به اندازه عهد جديد از نظر کتاب شناختي مورد تاييد نمی باشند» (Montgomery. HC, 29).

سر فردريک کنيون (Sir Frederic Kenyon) که مدير موزه بریتانیا و سرپرست کتابخانه آن بود، و در مورد نسخ خطي صاحب نظري برجسته می باشد، چنین اظهار می دارد: «نسخ عهد جديد علاوه بر تعدادشان، از سایر جهات نیز با دیگر آثار باستان متفاوتند... در هیچ مورد، فاصله میان زمان نگارش کتاب و تاريخ قدیمی ترین نسخه خطي موجود آن به اندازه عهد جديد کوتاه نیست. کتب عهد جديد در نیمه دوم قرن اول ميلادي به نگارش در آمد؛ قدیمی ترین نسخه خطي موجود (بدون احتساب نسخ ناقص و پراکنده)، متعلق به قرن چهارم ميلادي است، يعني حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال پس از تاريخ نگارششان. این فاصله زمانی ممکن است زیاد به نظر برسد، اما در مقایسه با قدیمی ترین نسخ موجود از آثار کلاسیک باستان و زمان نگارششان، بسیار کوتاه است. تصور ما این است که متني دقيق از هفت نمایشنامه [سوفوکلس] را در اختیار داریم، در حالی که

قدیمی ترین نسخه معتبر و موجود آنها، حدود ۱۴۰۰ سال پس از مرگ این شاعر تهیه شده است (Kenyon, HTCNT, 4)».

کنیون در اثر خود به نام [کتاب مقدس و باستان شناسی] چنین ادامه داده، می نویسد: «بدینسان، فاصله زمانی میان تاریخ نگارش کتب عهد جدید و قدیمی ترین نسخه موجود آن کوتاه و بی اهمیت جلوه می کند، و واپسین پایه های شک در مورد درستی متن موجود و میزان شباهت آن به متن اولیه از میان می رود. می توان گفت که دیگر درستی و اصالت کلی کتب عهد جدید امری اثبات شده می باشد (Kenyon, BA, 288)».

داکری، متیوز و اسلوان اخیراً چنین نوشته اند: «در خصوص اکثر بخش های کتاب مقدس، تمامی نسخ قدیمی متنی مشابه را به ما منتقل کرده اند. با حذف اشتباهات نسخه برداری و تغییرات عمدی، آن بخش از کتاب مقدس که ممکن است مورد سوال واقع شوند، درصد بسیار ناچیزی را تشکیل می دهند (Dockery, FBI, 176)».

ایشان چنین نتیجه می گیرند: «باید بگوییم که فاصله زمانی میان نگارش اولیه و قدیمی ترین نسخه موجود عهد جدید، بسیار کمتر از هر اثر ادبی یونان باستان است... گرچه در بسیاری از نسخ خطی عهد جدید تفاوت هایی به چشم می خورد، هیچیک از اعتقادات بنیادین مسیحیت بر چنین بخش هایی مورد اختلافی استوار نیست (Dockery, FBI, 176)».

هورت (F. J. A. Hort) به درستی اظهار می دارد که «متن عهد جدید با توجه به تنوع و کامل بودن مدارکی که مؤید آن هستند، در میان آثار نثر باستانی به گونه ای مطلق، بی همتا و منحصر به فرد است (Hort, NTOG, 561)».

هارولد گرینلی (J. Harold. Greenlee) می نویسد: «تعداد نسخ خطی موجود عهد جدید به گونه ای حیرت انگیز بیش از هر اثر ادبی دوران باستان می باشد... در مقایسه با سایر آثار ادبی باستان، قدیمی ترین نسخه خطی موجود عهد جدید متعلق به دوره ای بسیار نزدیک تر به تاریخ نگارش متن اولیه می باشد (Greenlee, INTTC, 15)».

آلبرایت (William Foxwell Albright) با قطع و یقین اظهار می دارد: «هیچ اثر ادبی دیگری مربوط به دوران باستان یونان و روم، به اندازه عهد جدید مورد تایید سنت نسخ خطی نمی باشد. نسخ خطی قدیمی عهد جدید بسیار بیشتر از نسخ مربوط به آثار نویسندگان کلاسیک باستان می باشد، و قدیمی ترین نسخه کامل آن فقط حدود دو قرن پس از تاریخ نگارش اولیه اش تهیه شده است (Albright, AP, 238)».

ادوارد گلنی (Edward Glenny) می نویسد: «خدا ۵۶۵۶ نسخه خطی حاوی تمام یا بخش هایی از عهد جدید یونانی را به ما ارزانی داشته است. این کتاب از میان آثار مکتوب دنیای باستان به بهترین وجه محفوظ مانده است. این نسخ نه فقط تعدادشان بسیار است، بلکه تاریخ نسخه برداری شان نیز به زمان نگارش متن اولیه شان بسیار نزدیک است. برخی از نسخی که حاوی بخش هایی از عهد جدید هستند، متعلق به قرن دوم میلادی می باشند، و بسیاری دیگر فقط حدود چهار قرن پس از نسخه اصلی تهیه شده اند. این داده ها زمانی حیرت انگیز می نمایند که با نحوه حفظ و انتقال سایر آثار ادبی باستان مقایسه شوند (95)».

Glenny, PS, BVD (نقل از)

لی استرابل (Lee Strobel) در اثر خود که در سال ۱۹۹۸ منتشر شده، آخرین شمارش نسخه های خطی یونانی را به این شرح گزارش می کند: پایروس ها ۹۹؛ نسخ با حروف بزرگ ۳۰۶؛ نسخ با حروف کوچک ۲۸۵۶؛ قرائت نامه ها ۲۴۰۳؛ جمع ۵۶۶۴ نسخه-62 (Strobel, CC).

(63) بر اساس نظر هر محقق در خصوص قطعات كوچك باقاي مانده از نسخ قديمي، ممكن است در شمارش ها تفاوت هاي اندكي رخ دهد، اما [انبوه شواهد] موجود، اعتبار تاريخي چشمگيري به عهد جديد مي بخشد .)

ميكائيل ولته (Michael Welte) از مؤسسه پژوهش در زمينه عهد جديد، از مونستر آلمان، شمارش نسخ يوناني عهد را تا ماه اوت ۱۹۹۸ بدین شرح گزارش کرده است: ۱۰۹ پاپيروس، ۳۰۷ نسخه با حروف بزرگ، ۲۸۶۰ نسخه با حروف كوچك و ۲۴۱۰ قرائت نامه كه جمع اينها بالغ بر 5686 مي گردد.

گلني در تحقيق تطبيقي خود در زمينه آثار دوران باستان مي نويسد: «هيچكس درستي كتاب هاي تاريخي دوران باستان را به اين علت كه نسخه هاي اصلي شان را در دست نداريم، مورد سوال قرار نمي دهد، گرچه رونوشت هاي خطي اين آثار به مراتب كمتر از رونوشت هاي موجود از عهد جديد مي باشند (96)» (Glenny, PS, BVD) نقل از

بروس (F. F. Bruce) در كتاب خود به نام [اسناد عهد جديد] مقايسه ميان عهد جديد و نوشته هاي تاريخي دوران باستان را به گونه اي هيجان انگيز تشريح کرده، مي نويسد:

«چنانچه نسخ عهد جديد را با ساير آثار تاريخي دوران باستان مقايسه كنيم، شايد بهتر درك كنيم كه عهد جديد از نشر گواهي نسخ خطي آن، تا چه حد غني مي باشد. براي كتاب [جنگ هاي سزار با اقوام گل] كه در حدود سال هاي ۵۸ تا ۵۰ قبل از ميلاد نوشته شده، چندين نسخه خطي موجود است، اما فقط نه يا ده تاي آنها معتبر مي باشند؛ قديمي ترين اين نسخ حدود 900 سال پس از زمان سزار رونويسي شده است. از ۱۴۲ كتاب [تاريخ روم] نوشته ليوي (۵۹ ق.م تا ۱۷ ميلادي)، فقط ۳۵ كتاب باقي مانده است؛ اين مقدار را نيز از حدود ۲۰ نسخه خطي مي شناسيم كه تنها يكي از آنها متعلق به قرن چهارم ميلادي است و فقط حاوي بخش هايي از كتاب هاي سوم تا ششم مي باشد. از ۱۴ كتاب [تاريخ] نوشته تاسيتوس (حدود سال 100 ميلادي)، فقط چهار كتاب كامل و نيمي از يك كتاب باقي مانده است؛ از ۱۶ كتاب [سالنامه هاي] او، ۱۰ كتاب به طور كامل و بخش هايي از دو كتاب باقي مانده است. متن موجود از اين آثار عظيم تاريخي فقط استوار است بر دو نسخه خطي كه يكي متعلق به قرن نهم و ديگري متعلق به قرن يازدهم ميلادي مي باشند .

نسخ خطي موجود از آثار كوچكتر او (گفتگوهاي اوراتوريوس، آگريكولا و گرمانيا) همه از نسخه اي متعلق به قرن دهم رونويسي شده اند. [كتاب تاريخ] اثر توسيديدس [حدود ۴۶۰ تا ۴۰۰ ق.م] را از هشت نسخه خطي مي شناسيم كه قديمي ترين آنها متعلق به حدود سال ۹۰۰ ميلادي است، و نيز از چند قطعه پاپيروس متعلق به اوائل عهد مسيحيت. همين امر در خصوص [كتاب تاريخ] نوشته هرودوت [حدود ۴۸۸ تا ۴۲۸ ق.م.] نيز صادق است. با اينحال، هيچ محقق آثار كلاسيك باستان حاضر نيست در خصوص اصالت و درستي نوشته هاي هرودوت و توسيديدس ترديدي به خود راه دهد، آن هم فقط بر اساس اين استدلال كه قديمي ترين نسخه خطي اين آثار حدود ۱۳۰۰ سال از متن اصلي شان فاصله دارد (Bruce, NTD, 16, 17)».

گرينلي در كتاب خود به نام [مقدمه اي بر نقد نسخ عهد جديد] در زمينه فاصله زماني ميان نسخه اصلي و نسخه هاي موجود [قديمي ترين رونوشت موجود] چنين مي نويسد:

«قديمي ترين نسخه هاي خطي آثار نويسندگان كلاسيك باستان مربوط به حدود هزار سال پس از مرگ ايشان مي باشد. اين فاصله زماني در مورد آثار نويسندگان آثار لاتين كمتر است، و براي مثال در مورد آثار ويرژيل، به كمترين حد يعني سه قرن مي رسد. اما در مورد عهد جديد، دو نسخه خطي بسيار مهم متعلق به حدود ۳۰۰ سال پس از تكميل نگارش آن موجود است؛ برخي از

کتاب هاي کامل عهد جديد و نیز بسياري از بخش هاي آن، در نسخ خطي اي محفوظ مانده اند که متعلقند به حدود يك قرن پس از نگارش متن اولیه(16, INTTC, Greenlee) .»

همین نویسنده سپس می افزاید: «از آنجا که محققین، آثار کلاسیک باستان را عموماً معتبر می شمارند، حتی اگر قدیمی ترین نسخ خطي آنها مدتي طولاني پس از نگارش اولیه شان تهیه شده باشد و در مواردی نیز تعداد این نسخ اندک باشد، اعتبار متن عهد جدید نیز باید به همان طریق مورد یقین قرار داشته باشد(16, INTTC, Greenlee) .»

بروس متزگز (B. Metzger) در کتابش به نام [متن عهد جدید]، دست به مقایسه زده، به گونه ای متقاعد کننده می نویسد:

«بسیاری از آثار نویسندگان باستان با ریسمانی بینهایت نازک به دوره ما منتقل شده است. برای مثال، تاریخ موجز اما غنی روم اثر ولیوس پاترکولوس فقط به واسطه يك نسخه ناقص به عصر ما رسیده است که آن هم پس از آنکه به دست پئاتوس رنانوس در آمرباخ رونویسی شد، در قرن هفدهم مفقود گردید. حتی [سالنامه هاي] مورخ شهیر تاسیتوس فقط در يك نسخه خطي متعلق به قرن نهم حفظ شده و در آن فقط شش کتاب نخست این مجموعه باقی مانده است. در ۱۸۷۰، تنها نسخه شناخته شده از [رساله به دیوگنتوس] که يك اثر مسیحی بسیار قدیمی است و محققین آن را جزو مجموعه آثار پدران عهد رسولان قرار می دهند، در آتش سوزی کتابخانه شهرداری استرازابورگ از میان رفت. در مقابل این داده ها، محققى که به نقد نسخ که در دسترس دارد، متحیر می گردد(34, TNT, Metzger) .»

بروس (F. F. Bruce) می نویسد: «در میان مجموعه آثار ادبی جهان باستان، هیچ اثری به اندازه عهد جدید از چنین غنای نسخ خطي برخوردار نیست(178, BP, Bruce) .»

در نمودار ذیل، فقر نسخ خطي سایر آثار باستان را در قیاس با حدود ۷۰۰ نسخه خطي عهد جدید به زبان یونانی می توان مشاهده کرد.

پس جاي تعجب ندارد که [راوی زاکاریاس (Ravi Zacharias)] چنین نتیجه بگیرد: [عهد جدید به راستی تنها نوشته باستانی است که به واسطه عواملی همچون تعدد نسخ، فاصله زمانی میان رویدادهایش و متون مکتوب، و تنوع اسناد موجود برای حمایت یا ردش، مورد تایید قرار دارد. در میان آثار ادبی باستان هیچ موردی نیست که با این تعداد نسخ و اصالت ناشی از آنها برابری کند (162, CMLWG, Zacharias) .»

تعداد نسخ	فاصله زمانی	قدیمی ترین نسخ	تاریخ نگارش	کتاب	نویسنده
643	حدود ۴۰۰ سال	حدود ۴۰۰ ق.م.	800 ق.م.	ایلیاد	هومر
8	حدود ۱۳۵۰ سال	حدود ۹۰۰ میلادی	480-425 ق.م.	تاریخ	هرودوت
8	حدود ۱۳۰۰ سال	حدود ۹۰۰ میلادی	460-400 ق.م.	تاریخ	توسیدیدس

7	حدود ۱۳۰۰ سال	حدود ۹۰۰ میلادی	400 ق.م.	افلاطون
200	حدود ۱۴۰۰ سال	حدود ۱۱۰۰ میلادی	300 ق.م.	دیموستنیس
10	حدود ۱۰۰۰ سال	حدود ۹۰۰ میلادی	100-44 ق.م.	جنگ با اقوام گل سزار
19 (1 ناقص) نسخه	حدود ۴۰۰ سال حدود ۱۰۰۰ سال	قرن ۴ میلادی (نسخه ناکامل) اکثر قرن دهم میلادی	5 ق.م. - ۱۷ میلادی	تاریخ رم لیوی
20	حدود ۱۰۰۰ سال	حدود ۱۱۰۰ میلادی	100 میلادی	سالنامه ها تاسیتوس
7	حدود ۷۵۰ سال	حدود ۸۵۰ میلادی	113 - 61 م.	تاریخ طبیعی پلینی دوم
5366	حدود ۵۰ سال حدود ۱۰۰ سال حدود ۱۵۰ سال حدود ۲۲۵ سال	حدود ۱۱۴ میلادی (قطعات کوتاه) حدود ۲۰۰ میلادی (برخی از کتاب ها) حدود 250 میلادی (اکثر کتاب ها) حدود ۳۵۰ میلادی (عهد جدید کامل)	50- 100 میلادی	عهد جدید

* نسخ خطی مهم عهد جدید

در ذیل برخی از مهم ترین کشفیات نسخ خطی را به ترتیب تاریخ نام می بریم. برخی عوامل لازم برای تاریخ گذاری و تعیین قدمت نسخ خطی عبارتند از:

1. مواد به کار رفته

2. اندازه حروف و شکل آنها

3. نقطه گذاري

4. تقسيم بندي متن

5. تذهيب

6. رنگ و مرکب

7. جنس و رنگ پوست

نسخه خطي جان رايلندز (130) [John Rylands] ميلادي) در كتابخانه جان رايلندز در منچستر انگلستان قرار دارد (قديمي ترين قطعه عهد جديد).

«این قطعه از انجيل یوحنا، به خاطر قدمت و محل کشف آن [مصر]، و نیز فاصله اش از محل سنتي نگارشش [آسیاي صغیر]، میتواند دليلي بر تاييد تاريخ نگارش سنتي انجيل یوحنا در اواخر قرن اول ميلادي (Geisler, GIB, 263)».

بروس مِتزگر در مورد بي اعتباري برخي از نقدها مي نويسد: «چنانچه اين قطعه كوچك در اواسط قرن نوزدهم كشف شده بود، آن مكتب نقد عهد جديد كه ملهم از اندیشه هاي استاد برجسته دانشگاه توبينگن، فرديناند كريستيان بائر بود، نمي توانست ادعا كند كه انجيل چهارم امكان نداشته كه تا پيش از سال ۱۶۰ ميلادي نوشته شده باشد (Metzger, TNT, 39)».

بادمر پاپيروس ۲ (Bodmer Papyrus II) در دهه هاي ۵۰ و ۶۰ قرن بيستم از يك تاجر مصري خريداري شد و در كتابخانه ادبيات جهان بادمر نگهداري مي شود.

اين پاپيروس شامل اكثر بخش هاي انجيل يوحنا مي باشد. مهم ترين كشفيات در زمينه پاپيروس هاي عهد جديد از زمان نسخه هاي خطي چستر بيتي (ر.ش.بخش ذيل)، كشف مجموعه بادمر و نگهداري آن در كتابخانه ادبيات جهان در كولاگني در نزديكي ژنو مي باشد.

نسخه p66 متعلق به حدود سال ۲۰۰ ميلادي يا پيش از آن، حاوي ۱۰۴ برگ شامل يوحنا ۱: ۱ تا ۳۵۶: ۱۱، و قطعاتي از ۴۰ صفحه ديگر شامل يوحنا فصل هاي ۴ تا ۲۱ مي باشد. متن موجود در اين نسخه اختلاطي است از نوع اسكندري و عربي، و حاوي حدود بيست اختلاف در خطوط است كه بازتاب تعلق آن به خانواده نسخ عربي مي باشد (Geisler, GIB, 390).

نسخه p72 نيز كه جزئي از همين مجموعه مي باشد، قديمي ترين رونوشت رساله يهودا و دو رساله پطرس است. نسخه p75، يكي ديگر از نسخه هاي خطي و قديمي كتاب مقدس كه توسط بادمر خريداري شده است، گدگسي است تك دوز شامل انجيل هاي لوقا و يوحنا...

ويكتور مارتين و رودولف كاسر، اين نسخه را متعلق به سال هاي ۱۷۵ تا ۲۲۵ ميلادي مي دانند. به اين ترتيب، اين كتاب حاوي قديمي ترين نسخه شناخته شده انجيل لوقا و يكي از قديمي ترين نسخه هاي انجيل يوحنا مي باشد (Metzger, TNT, 41)».

لذا مِتزگر آن را به عنوان [مهم ترين كشف در زمينه نسخ خطي عهد جديد از زمان خريداري پاپيروس هاي چستر بيتي] توصيف مي كند (Metzger, TNT, 39).

پاپيروس هاي چستربيتي (Chester Beatty)، سال ۲۰۰ ميلادي) اين نسخ خطي در سال هاي سي از قرن بيستم از يك تاجر مصري خريداري شد و در موزه چستر بيتي در دوبلين نگهداري مي شود. بخشي از اين نسخ نيز متعلق به دانشگاه ميشيگان مي باشد. اين مجموعه شامل گدگس هاي پاپيروس است كه سه گدگس آن شامل بخش هاي مهمي از عهد جديد مي باشد (Bruce, BP, 182).

سر فردريك كنيون در كتاب خود به نام [كتاب مقدس و پژوهش هاي مدرن] مي نويسد: «نتيجه روشن اين اكتشاف كه قطعاً مهم ترين اكتشاف پس از كشف نسخه سينايي مي باشد، اين بوده كه فاصله زماني ميان قديمي ترين نسخه خطي و تاريخ سنتي نگارش كتب عهد جديد را چنان کاهش دهد كه به هنگام بحث در زمينه درستي و اصالتشان، قابل اغماض مي نمايد. متن هيچ كتاب ديگري از دوران باستان از شهادتي اينچنين قديمي و فراوان برخوردار نيست، و هيچ محقق بي طرفي منكر اين واقعيت نخواهد شد كه متني كه به دست ما رسيده است، استوار و صحيح مي باشد» (Kenyon, BMS, 20).

دياتيسارون (Diatessaron) كه معنای لغوي اش [هر چهارتا] مي باشد، ادغام هر چهار انجيل است. تاتيان در حدود سال ۱۶۰ ميلادي، مطالب هر چهار انجيل را در يك كتاب واحد ادغام نمود. اوزيبوس (Eusebius)، مورخ تاريخ كليسا، قرن ۴) در كتاب [تاريخ كليسا] مي نويسد: «رهبر پيشين ايشان، تاتيان، نوعي تركيب از چهار انجيل تهيه کرده بود و آن را دياتيسارون ناميد و هنوز نيز در بعضي جاها مورد استفاده است.» اعتقاد بر اين است كه تاتيان، يك مسيحي سرياني، نخستين كسي بود كه تركيبی از چهار انجيل تهيه نمود كه فقط بخش كوچكي از آن امروز باقي مانده است. (Geisler, GIB, 318, 319)

گدگس واتيكان (Codex Vaticanus) كه متعلق به سال هاي ۳۲۵ تا ۳۵۰ ميلادي است و در كتابخانه واتيكان نگهداري مي شود، تقريباً حاوي تمام كتاب مقدس مي باشد. پس از يكصد سال نقد نسخ، بسياری از محققين، گدگس واتيكان را يكي از معتبرترين نسخ خطي عهد جديد مي دانند.

گدگس سينايي (Codex Sinaiticus) كه در حدود سال ۳۵۰ ميلادي تهيه شده، در موزه بریتانیا نگهداري مي شود. اين نسخه خطي كه تقريباً شامل تمام عهد جديد و نيمي از عهد عتيق مي باشد، در سال ۱۸۵۹ توسط دكتور گنستانتين فون تيشيندورف در صومعه به تزار روسيه اهدا كرد و بعد ها دولت و مردم بریتانیا آن را در روز كريسمس سال ۱۹۳۳ از اتحاد جماهیر شوروي به مبلغ يكصد هزار پوند خريداري كردند. كشف اين نسخه خطي داستاني شگفت انگيز دارد. بروس مئزگر رویدادهای منجر به كشف آن را اينچنين بيان مي دارد: «در سال 1844، تيشيندورف، كه سي سال بيش نداشت و عضو هيئت علمي دانشگاه لايپزيك بود، دست به سفری طولاني در خاور نزديك زد تا بلكه نسخ خطي كتاب مقدس را بيابد. وقتي كه از صومعه كاترين ديس در كوه سينا بازديد مي كرد، به طور تصادفي به برگ هاي پاپيروس در يك سطل آشغال نگاه كرد كه قرار بود براي تهيه آتش در تنور آشپزي صومعه به كار روند. وقتي آنها را به دقت بررسي كرد، پي برد كه بخشي از ترجمه هفتاد [سپتواجت] عهد عتيق مي باشد كه با حروفي شبیه حروف بزرگ يوناني نوشته شده اند. او توانست از آن سطل آشغال حدود ۴۳ برگ را بيرون آورد. راهبي كه آنجا بود، متوجه شد كه دو سطل حاوي چنين اوراقي را قبلاً به شعله هاي آتش سپرده بودند!

بعداً وقتي به تيشيندورف قسمت هاي ديگر از همين گدگس را نشان دادند [كه شامل تمام اِشعيا و اول و دوم مكابيان بود]، او به راهب ها تذكر داد كه چنين چيزهايي بيش از آن ارزش دارند كه براي تهيه آتش استفاده شوند. آن ۴۳ برگي كه او اجازه يافت نگه دارد، حاوي بخش هايي از اول تواريخ، ارميا، نحميا و استر بود. وقتي به اروپا بازگشت، آنها را در كتابخانه دانشگاه لايپزيك قرار داد كه امروز نيز در همانجا است. در سال 1846 تيشيندورف محتوای آنها را

منتشر ساخت و آن را به افتخار فردريك آگستوس، شاه ساكسوني و حامي او، گُڊگس فردريكو- آگستانوس ناميد. در سال ۱۸۵۳، تيشندورف چون براي دوم به صومعه بازگشت، نتوانست نسخ خطي جديدي بيابد چرا كه راهب ها نسبت به شور و شوق او به اين نسخ خطي در سفر اولش مشكوك شده بودند. او بار سوم در سال ۱۸۵۹ تحت حمايت تزار روسيه، آلكساندر دوم، به آن صومعه سفر كرد. اندكي پيش از ترك آنجا، تيشندورف به سرپرست صومعه يك نسخه چاپي سپتواجينت را كه در لايپزيگ به چاپ رسيده بود، اهدا كرد.

سرپرست صومعه در مقابل اين كار تيشندورف، به او گفت كه او نيز يك نسخه از سپتواجنت را دارد و سپس يك نسخه خطي را كه در پارچه هاي قرمز رنگ پيچيده شده بود، از مخفيگاهي در اتاقش بيرون آورد و به او نشان داد. در آنجا، در مقابل چشمان بهت زده محقق آلماني، گنجي قرار داشت كه آرزوي ديدارش را داشت. تيشندورف كه هيچانش را پنهان مي كرد، با خونسردي اجازه خواست تا آن نسخه را آن شب بيشتر مطالعه كند. اجازه داده شد، و تيشندورف تمام شب را در اتاقش بيدار ماند و با شادي آن نسخه خطي را مطالعه كرد. او در خاطراتش نوشت كه خوابيدن در چنين شرايطي خيانت محض بود! او به زودي دريافت كه اين نسخه حاوي چيزي بيش از تصور او مي باشد؛ زيرا نه فقط تقريباً تمام عهد عتيق در آن يافت مي شد، بلكه عهد جديد نيز دست نخورده و در شرايطي بسيار عالي وجود داشت؛ علاوه بر آن، دو اثر ديگر مسيحي متعلق به قرن دوم نيز در آن بود، يعني رساله برنابا (كه قبلاً فقط ترجمه بسيار ضعيفي از آن در دست بود)، و بخش بزرگي از كتاب شبان هرماس كه تا آن زمان فقط عنوانش شناخته شده بود (Metzger, 43, 44).

گُڊگس اِسكندريه (Codex Alexandrinus) در موزه بريتانيا قرار دارد. طبق دائره المعارف بريتانیکا، اين نسخه به زبان يوناني و در مصر تهيه شده است. اين نسخه خطي تقريباً تمام كتاب مقدس را در بر دارد.

گُڊگس اِفرايمي (Codex Ephraemi)، متعلق، به حدود سال ۴۰۰ ميلادي، در كتابخانه ملي فرانسه نگهداري مي شود. طبق دائره المعارف بريتانیکا، اين نسخه خطي «به خاطر تاريخ تهيه اش در قرن ۵ ميلادي و شواهدی که ارائه می دهد، برای متن برخی از بخش های عهد جديد از اهميتي وافر برخوردار است.» تمامي كتب عهد جديد به استثناي رسالات دوم تسالونيكيان و دوم يوحنا در آن يافت مي شوند. طبق نظر كامفورت (Comfort)، «اين يك سند متعلق به قرن پنجم است كه پاليمپ سيست ناميده مي شود. پاليمپ سيست نسخه خطي اي است كه نوشته اصلي از روي آن پاك شده و مطلب جديدي بر روي آن نوشته شده است. محققين با استفاده از مواد شيميايي و تلاشي توان فرسا، مي توانند نوشته اي را كه زير نوشته نهايي وجود دارد، بخوانند (Comfort, 181).

گُڊگس بزايي (Codex Bezae) در كتابخانه كمبريج نگهداري مي شود و شامل چهار انجيل و كتاب اعمال رسولان است، اما نه فقط به يوناني، بلكه به لاتين نيز.

گُڊگس واشينگتن (Codex Washingtonensis) يا فريريكانوس (Freericanus) متعلق به حدود ۴۵۰ ميلادي، شامل چهار انجيل مي باشد. اين نسخه خطي در مؤسسه اسميتسونيان (Smithsonian) در واشينگتن دي سي نگهداري ميشود.

گُڊگس كلارومونتانوس (Codex Claromontanus) متعلق به حدود ۵۰۰ ميلادي، شامل رسالات پولس است. اين نسخه دو زبانه مي باشد.

* دقت نسخ خطي به شهادت ترجمه هاي مختلف

گواه نیرومند دیگر در مورد دقت و اصالت متن عهد جدید، ترجمه هاي قدیمي این کتاب مي باشد. در اکثر موارد، [نوشته هاي باستان به ندرت به زباني دیگر ترجمه مي شد (Greenlee, INTTC, 45)].

مسیحیت از همان آغاز، ایماني تیشیری بوده است. «قدیمی ترین ترجمه هاي عهد جدید را مبشرین تهیه کردند تا کمکی باشد در تبلیغ ایمان مسیحی شان به مردمانی که زبان مادری شان سریانی، لاتین، یا قطبی بود (Metzger, TNT, 67)».

ترجمه هاي عهد جدید به سریانی و لاتین در حدود سال ۱۵۰ میلادی صورت گرفت. این ترجمه ها به تاریخ نگارش متن اولیه بسیار نزدیکند. امروزه بیش از پانزده هزار نسخه از ترجمه هاي گوناگون در دست می باشد.

1. ترجمه هاي سریانی

ترجمه سریانی قدیمی حاوی چهار انجیل است که در حدود قرن چهارم نسخه برداری شده است. باید توضیح داد که [سریانی نامی است که عموماً به زبان آرامی مسیحی اطلاق می شود. این زبان با الفبایی نوشته می شود که با الفبای آرامی اندکی متفاوت است.] «تئودور اهل موپسوئستیا (قرن پنجم) می نویسد: «این کتاب به زبان سریانی ها ترجمه شده است (Bruce, BP, 193)».

ترجمه پیشینای سریانی. کلمه پیشینا در اصل به معنی [ساده] می باشد. پیشینا ترجمه رسمی و تثبیت شده سریانی زبانان بود که در حدود سال های ۱۵۰ تا ۲۵۰ میلادی تهیه شد. امروزه بیش از 350 نسخه خطی متعلق به سال های ۴۰۰ میلادی در دست می باشد (Geisler, GIB, 317).

ترجمه سریانی فلسطینی. اکثر محققین این ترجمه را به سال های ۴۰۰ تا ۴۵۰ میلادی نسبت می دهند [یعنی قرن پنجم (Metzger, TNT, 68-71)].

ترجمه فیلوگزنا (Philoxenas, 508 میلادی). پولیکارپ عهد جدید را برای فیلوگزنا، اسقف مابوگ به سریانی جدید ترجمه کرد (Greenlee, INTTC, 49).

ترجمه سریانی هارکل (6۱۶ میلادی) به دست توماس اهل هارکل صورت گرفت.

2- ترجمه هاي لاتین

ترجمه هاي لاتین قدیم. طبق احادیثی که از قرن چهارم تا سیزدهم میلادی نقل شده، می دانیم که در قرن سوم [ترجمه ای به لاتین قدیم در شمال آفریقا و اروپا مورد استفاده بوده است].

ترجمه لاتین قدیم آفریقایی (Codex Babbiansis) متعلق به سال ۴۰۰ میلادی. متزگر می نویسد: «ای. لووی (E. A. Lowe) به استناد نشانه های نویسه شناسی نشان میدهد که این نسخه از پاپیروسی متعلق به قرن دوم رونویسی شده است (Metzger, TNT, 72-74)».

کُدِکس کُربی (Codex Corbiensis) متعلق به سال های بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلادی، شامل چهار انجیل می باشد.

کُدِکس وارسِل (Codex Varsellensis)، متعلق به سال ۳۶۰ میلادی.

گِدِکس پالاتین(Codex Palatinus)، متعلق به قرن پنجم میلادی .

ترجمه عامیانه لاتین [وولگات (Latin Vulgate)] [جروم منشی داماسوس، اسقف روم به خواست او این ترجمه را بین سال های ۳۶۶ تا ۳۸۴ میلادی تهیه کرد.

3- ترجمه های قبطی[مصری]

به زعم إف. إف. بروس نخستین ترجمع قِبطی احتمالاً در قرن سوم یا چهارم تهیه شده است.

ترجمه ساهییدی، در اوایل قرن سوم.

ترجمه بو هاری، طبق نظر محقق معروف، روڈلف کاسیر، حدوداً متعلق به قرن چهارم می باشد.

مصری میانی، متعلق به قرن چهارم یا پنجم می باشد.

4- سایر ترجمه های قدیمی

ترجمه ارمنی(متعلق به سال ۴۰۰ به بعد)، ظاهراً از کتاب مقدس یونانی که از قسطنطنیه به دست آمده، تهیه شده است.

ترجمه گوتی، متعلق به قرن چهارم.

ترجمه گرجی، متعلق به قرن پنجم.

ترجمه حبشی، متعلق به قرن ششم.

ترجمه نوبی، متعلق به قرن ششم.

4 . دقت نسخ خطی به شهادت قرائت نامه ها

قرائت نامه ها گرچه در میان نسخ خطی یونانی در مرتبه دوم اهمیت قرار دارند، اما بسیار مورد بی توجهی قرار گرفته اند.

بروس میترگر در مورد قرائت نامه ها اینچنین توضیح می دهد: «در پیروی از سنت کنیسه ها که طبق آن بخش هایی از کتب موسی و انبیا در جلسات عبادتی روز شنبه قرائت می شد، مسیحیان نیز روش قرائت بخش هایی از کتب عهد جدید را در جلسات عبادتی خود در پیش گرفتند. به این منظور، طبق روشی منظم، بخش هایی از انجیل ها و رسالات انتخاب شد و آنها را به گونه ای ثابت میان روزهای یکشنبه سال و سایر روزهای مقدس سال توزیع کردند (Metzger, TNT, 30)».

(30)

بر اساس پژوهش میترگر، تعداد ۲۱۳۵ قرائت نامه فهرست برداری شده است که اکثراً باید مورد تجزیه و تحلیل نقادانه قرار گیرند. [همانطور که در بخش های قبلی این فصل اشاره کردیم، طبق شمارش جدید، این رقم به ۲۳۹۶ افزایش یافته است.]

جی. هارولد گرینلی اظهار می دارد: «قدیمی ترین قطعات یافت شده از قرائت نامه ها متعلق به قرن ششم است، و نسخ خطی کامل آنها متعلق به قرون هشتم به بعد می باشد».

تهیه کنندگان قرائت نامه ها معمولاً افرادی محافظه کار بودند و از متون قدیمی تر استفاده می کردند؛ همین امر باعث می شود که از نظر نقد نسخ از ارزش بسیاری برخوردار باشند. اما باید پذیرفت که قرائت نامه ها در زمینه بازسازی متن عهد جدید فقط ارزشی ثانوی دارند. برای این امر دست کم سه دلیل متصور است :

1. متن عهد جدید در آنها بارها تکرار شده، به استثنای کتاب مکاشفه و بخش هایی از اعمال رسولان.

2. قرائت نامه ها به دنبال پژوهش های اخیر، نقش مهم تری در تعیین متن عهد جدید ایفا می کنند. نوع متن نقل قول شده در قرائت نامه ها به طور غالب بیزانسی است، اما برخی از آنها دارای وجوه مشخصه اسکندری و قیصریه ای می باشند .

3. قرائت نامه ها همچنین بر درك ما از برخی بخش های نظیر یوحنا ۷: ۵۳ تا ۸: ۱۱ و مرقس ۱۶: ۹-۲۰ تأثیر گذارده (Geisler, GIB, 418).

5. دقت نسخ خطی به شهادت پدران اولیه کلیسا

نقل قولهای پدران کلیسا از کتب مقدسه جزو شهادت های درجه یک بر متن عهد جدید به شمار نمی روند، با اینحال دو نقش ثانوی بسیار مهم ایفا می کنند. نخست، وجود بیست و هفت کتاب صاحب حجت کائن، عهد جدید را به گونه ای قاطع تأیید می کنند. درست است که نقل قول آنان اکثراً آزاد صورت گرفته، گرچه بعضی از پدران در این کار دقت بسیار به خرج داده اند، اما دست کم محتوای کامل متن اصلی عهد جدید را عرضه می دارند. دوم، این نقل قول ها چنان بی شمار و فراگیر می باشند که حتی اگر هیچ نسخه خطی از عهد جدید موجود نمی بود، می شد آن را فقط بر اساس نقل قول پدران مجدداً نگاشت (Geisler, GIB, 430).

به طور خلاصه، جی هارولد گرینلی کاملاً محق بود که بنویسد: «این نقل قول ها چنان بی شمارند که می توان عهد جدید را بدون استفاده از نسخ خطی آن، از نو بازسازی کرد (Greenlee, INTTC, 54)».

بروس متزگر در خصوص نقل قول های پدران از عهد جدید نیز همین نظر را ابراز می دارد: «علاوه بر شهادت نسخ خطی و ترجمه های قدیمی از متن عهد جدید، پژوهشگر نقد نسخ، نقل قولهای بی شماری را از این متن در دسترس دارد که در کتب تفسیر، موعظه ها و سایر آثار پدران اولیه کلیسا نهفته اند. اگر همه منابع آگاهی ما از عهد جدید از میان رفته بود، تعداد این نقل قولها چنان زیاد است که می شد تنها بر اساس آنها عملاً تمام عهد جدید را بازسازی کرد.» (Metzger, TNT, 86)

دائر المعارف بریتانیکا می نویسد: «زمانی که نقاد نسخ بررسی خود را بر روی نسخه های خطی و ترجمه های عهد جدید به پایان برد، هنوز به تمامی شواهد مربوط به متن عهد جدید نپرداخته است. نوشته های پدران اولیه کلیسا اغلب شکلی از متن عهد جدید را ارائه می دهند که با یکی از نسخ خطی متفاوت است... شهادت این نوشته ها بر متن عهد جدید، خصوصاً وقتی که شکلی از متن را تأیید می کند که از منبعی متفاوت به دست آمده، نقاد نسخ را بر آن می دارد تا پیش از اخذ نتیجه، حتماً آنها را بررسی و مطالعه کند.»

نقل قول پدران اولیه از عهد جدید

نویسنده	اناجیل	اعمال	رسالات پولس	رسالات عمومی	مکاشفه	جمع
ژوستین شهید	268	10	43	6	3 (266) اشاره)	330
ایرنیوس	1038	194	499	23	65	1819
کلیمنت تسکندریه	1017	44	1127	207	11	2406
اریجن	9231	349	7778	399	165	17922
ترتولیان	3822	502	2609	120	205	7258
هیپولیتوس	734	42	387	27	188	1378
اوزیبوس	3258	211	1592	88	27	5176
جمع کل	19368	1352	14035	870	664	36289

سیر دیوید دالریمپل (Sir David Dalrymple) از وفور آیه های کتاب مقدس در نوشته های اولیه متحیر بود که شخصی این سوال را از او کرد: «فرض کنید که عهد جدید از میان رفته بود، و همه نسخه های خطی آن نیز تا اواخر قرن سوم مفقود شده بود. در اینصورت، آیا می توانستیم آن را از نوشته های پدران متعلق به قرن های دوم و سوم بار دیگر گردآوری کنیم؟» دالریمپل پس از تحقیق زیاد، چنین اظهار داشت: «به این کتاب ها نگاه کن! آیا سوالت درباره عهد جدید و پدران کلیسا را به یاد داری؟ آن سوال کنجکاو می مرا برانگیخت، و چون تمام آثار پدران قرن دوم و سوم را در اختیار داشتم، شروع به تحقیق کردم، و تا به حال توانسته ام تمام عهد جدید را در آنها بیابم، بجز یازده آیه را (Leach, OBHWGL, 35,36) «به نقل از (Dalrymple)

جوزف آنکس (Joseph Angus) در کتاب [راهنمای کتاب مقدس (Bible Handbook)] صفحه ۵۶، این راهنمایی ها را در خصوص نوشته های پدران اولیه کلیسا ارائه می دهد:

1. نقل قول ها گاه بدون دقت لغوی صورت گرفته اند

2. برخی از نسخه برداران مرتکب اشتباه سهوی یا عمدی شده اند .

از میان پدران کلیسا، بعضی از مهم ترین شاهدان بر نسخه های اولیه عهد جدید عبارتند از: کلیمنت اهل روم (Clement ۹۵ میلادی). اریجن (قرن ۲) او را شاگرد رسولان می خواند . ترتولیان (قرن ۲) می نویسد که او را پطرس به خدمت منصوب کرد. ایرنیوس نیز می گوید که [موعظه رسولان هنوز در گوش او طنین انداز بود و تعالیم ایشان در مقابل چشمانش بود.] کلیمنت از این کتاب های عهد جدید نقل قول کرده است :

متی	اول فرنتیان
مرقس	تیطس
لوقا	عبرانیان
اعمال	اول پطرس

ایگناتیوس (Ignatius) م ۷۰-۱۱۰ میلادی) اسقف انطاکیه بود که به شهادت رسید. او شخصاً رسولان را می‌شناخت. هفت رساله او شامل نقل قول هایی است از:

متی	فیلیپیان
یوحنا	کولسیان
اعمال	اول و دوم تسالونیکیان
رومیان	اول و دوم تیموتائوس
اول قرنتیان	یعقوب
غلاطیان	اول پطرس
افسسیان	

پولیکارپ (Polycarp) م ۷۰-۱۵۶ میلادی) که در ۸۶ سالگی شهید شد، اسقف اسمیرنا [از میر امروزی] و شاگرد یوحنا رسول بود. از میان سایر کسانی که از عهد جدید نقل قول کردند، باید از برنابا (سال ۷۰ میلادی)، هرماس (حدود ۹۵ میلادی)، تاتیان (حدود ۱۷۰ میلادی) و ایرنیوس (حدود ۱۷۰ میلادی) نام برد.

کلمنت اهل اسکندریه (۱۵۰-۲۱۲ میلادی). او ۲۴۰۰ نقل قول از عهد جدید کرده است؛ این نقل قول ها از تمام کتاب های عهد جدید است بجز سه کتاب.

ترتولیان (Tertullian)، م ۱۶۰-۲۲۰ میلادی) کشیش کلیسای کارتاژ (واقع در شمال آفریقا) بود، و بیش از هفت هزار بار از عهد جدید نقل قول کرده است که ۳۸۰۰ مورد آن از انجیل هاست.

هیپولیتوس (Hippolytus)، ۱۷۰-۲۳۵ میلادی) ۱۳۰۰ نقل قول دارد.

ژوستین شهید (Justin Martyr)، ۱۳۳ میلادی) علیه بدعت مارسیون مبارزه کرد.

اریجن (Origen)، ۱۸۵-۲۵۴ یا ۲۵۴ میلادی). این نویسنده پرشور بیش از شش هزار اثر تألیف کرده است. او بیش از هجده هزار بار از عهد جدید نقل قول کرده است.

سایپریان (Cyprian)، وفات ۲۵۸ میلادی) اسقف کارتاژ بود. او ۷۴۰ نقل قول از عهد عتیق و ۱۰۳۰ نقل قول از عهد جدید دارد.

گایسلر و نیکس به درستی نتیجه می‌گیرند که «فهرستی کوتاه تا این مرحله نشان می‌دهد که پیش از شورای نیکیه در سال ۳۲۵، ۳۲۰۰۰ نقل قول از عهد جدید به عمل آمده است. این ۳۲۰۰۰ مورد شامل تمام نقل قول ها نیست و حتی نوشته های پدارن قرن چهارم را در بر نمی‌گیرد. فقط اگر اشارات يك نویسنده دیگر را به این فهرست اضافه کنیم، یعنی اوزیوس را که پیش از شورای نیکیه و همزمان با آن فعال بود، تعداد کل این نقل قول ها از عهد جدید به بیش از ۳۶۰۰۰ مورد می‌رسد (Geisler, GIB, 353)».

به تمام این نام‌ها، می‌توان نام کسانی همچون آگوستین، آمابیوس، لایتانتیوس، کریزوستوم، جروم، گایوس رومانوس، آتاناسیوس، امبروز اهل میلان، سیرسیل اهل اسکندریه، افرایم سُرّیانی، هیلاری اهل پواتیه، گریگوری اهل نیسا و بسیاری دیگر را نیز اضافه نمود. لِئو جاگانای (Leo Jaganay) پیش از مرگش، آثار بسیاری را بدون انتشار و گذاشت، خصوصاً فهرست نقل قول‌های پدران کهن کلیسا از عهد جدید را. این فهرست شامل شانزده مجلد ضخیم است که در موزه بریتانیا قرار دارد و حاوی ۸۶۴۸۹ نقل قول می‌باشد (Jaganay, ITCNT, 48).»

آیا عهد جدید از لحاظ تاریخی معتبر است؟ (قسمت دوم)

رنوس مطالب این فصل

معیار شواهد داخلی برای اعتبار عهد جدید

فوائد شك

آیا سند، خالی از تناقض آشکار است؟

آیا نویسندگان از منابع اولیه استفاده کردند؟

* فوائد شك

در خصوص این معیار، جان وارویک مونتگومری می‌نویسد که نقادان ادبی هنوز نیز پیرو آن گفته ارسطو هستند که می‌گویند: «فوائد شك باید نصیب خود سند شود، نه اینکه نقاد آن را نصیب خود سازد.» (Montgomery, EA, 29)

لذا «محقق باید به ادعاهای سند مورد آزمایش گوش بسپارد، و تا زمانی که از نویسنده سند تناقض یا اشتباهی مبتنی بر داده‌های مشخص نیافته باشد، نباید آن را جعلی یا نادرست بخواند» (Montgomery, EA, 29).

هورن (Horn) این نکته را بسط داده، می‌گوید: «برای لحظه‌ای به این فکر کنید که چه چیز لازم است تا از يك [مشکل] در يك سند تاریخی، بتوان استدلالی علیه تعالیم موجود در آن بنا کرد. قطعاً چیزی بس فراتر از تناقضی ظاهری لازم خواهد بود. نخست، باید مطمئن شویم که متن را درست درک کرده ایم، به خصوص معنایی را که کلمات و اعداد در این متن می‌یابند. دوم، باید یقین حاصل کنیم که تمامی آگاهی‌های مورد نیاز در این زمینه را در اختیار داریم. سوم، باید اطمینان بیابیم که آیا پیشرفت علم، تحقیقات گسترده‌تر در مورد نسخ، باستان‌شناسی، و غیره، کمکی به روشن شدن بیشتر متن نخواهد کرد؟

وجود [مشکل] در متن نباید به خودی خود موجب انتقاد از آن شود. مشکلات حل نشده الزاماً به معنی اشتباه نیست. منظور این نیست که مشکل را کوچک نشان دهیم؛ مقصود این است که مشکل را در چارچوب درستش بررسی کنیم. باید کوشید معضلات متن را حل کرد؛ اینها باید ما را به جستجوی راه حل سوق دهند؛ اما تا زمانی که به طور نهایی تمام راه‌ها را نیازموده ایم و تمام تلاشمان را نکرده ایم، در موقعیتی نیستیم که بگوییم: «این يك اشتباه اثبات شده و قطعی در کتاب مقدسی است که ادعای قصور ناپذیری دارد.» همه می‌دانند که از آغاز قرن بیستم به این سو، تعداد بی‌شماری از این [اشتباهات قطعی] حل و برطرف شده اند (Horn, BTISI, 86,87).

* آیا سند، خالی از تناقض آشکار است؟

در دانشگاه او را به عنوان مردی می شناختند که بیش از سی زبان می داند که اکثر آنها زبان های دوران عهد عتیق در جهان خاورمیانه می باشند. این شخص، دکتر ویلسون آرچر (Dr. Gleason Archer) است که بیش از سی سال در مقطع فوق لیسانس در رشته نقد کتاب مقدس تدریس می کرد؛ او در خصوص قابلیت خویش در تشخیص معنای بخش های دشوار کتاب مقدس، توصیف خاضعانه زیر را ارائه می دهد:

«وقتی در دانشگاه هاروارد در مقاطع لیسانس تحصیل می کردم، مسحور دفاعیات کتاب مقدس و شواهد مربوط به آن بودم؛ به همین دلیل، سخت کوشیدم تا در مورد زبان ها و فرهنگ هایی که به پژوهش های کتاب مقدسی مربوط بود، کسب دانش کنم. از آنجا که رشته اصلی تحصیلی ام ادبیات کلاسیک باستان بود، لاتین و یونانی، و نیز فرانسوی و آلمانی آموختم. در دانشگاه الهیات، زبان های عبری و آرامی و عربی را فرا گرفتم؛ در مقطع فوق لیسانس، به فراگیری زبان های سریانی و اکدی پرداختم تا جایی که در دوره های غیر اجباری در این زمینه تدریس می کردم.

قبلاً در دو سال آخر دبیرستان، علاقه بسیاری به مطالعات مربوط به پادشاهی میانه مصر پیدا کرده بودم، و این علاقه بعدها با تدریس این رشته بیشتر شد. در مؤسسه خاورشناسی شیکاگو، در زمینه تاریخ سلسله هجدهم مصر و نیز در زبان های قطبی و سومیری دوره تخصصی گذراندم. همزمان با تحقیقاتم در خصوص زبان های باستانی، در دانشگاه حقوق نیز مشغول تحصیل بودم و در سال 1939 در کانون حقوقی ماساچوست پذیرفته شدم. این باعث شد که من در رشته شواهد و مدارک قانونی از تسلطی کامل و گسترده برخوردار شوم».

دکتر آرچر در مقدمه کتاب خود به نام [دائرةالمعارف مشکلات کتاب مقدس] در مورد انسجام درونی کتاب مقدس اینچنین شهادت می دهد:

«در فرایند بررسی ناسازگاری های ظاهری و تناقضات مورد ادعا میان رویدادهای کتاب مقدس و شواهد زبان شناختی، باستان شناختی، و علمی، اطمینانم نسبت به اعتبار کتاب مقدس مکرراً مُحَقَّق و تقویت گردید، چرا که مشاهده می کردم که هر مشکلی در کتاب مقدس که از قدیمی ترین دوران تا کنون مطرح شده، به گونه ای کاملاً رضایت بخش در خود متن یا توسط داده های باستان شناختی پاسخ یافته است. نتایجی که می توان به یقین از اسناد مصری و سومری و اکدی اخذ کرد، همگی با نوشته های کتاب مقدس سازگارند. هیچ پژوهشگر مؤمن و معتقد نباید از هیچیک از استدلالات و هم آورد خواهی های منطق گرایان اومانیزست یا نظریات گوناگون هراسی به خود راه دهد».

دکتر آرچر گفته خود را اینچنین به پایان می برد: «در خود کتاب مقدس پاسخی خوب و بسنده برای رد هر گونه ادعای وارده بر آن وجود دارد. اما چنین چیزی را فقط از کتابی می توان انتظار داشت که ادعا می کند صورت مکتوب کلام قصور ناپذیر خدای زنده می باشد؛ و کتاب مقدس درست همین ادعا را دارد (Archer, 12) EBD».

دانش پژوهشان کتاب مقدس وقتی بخشی را در آن می یابند که با بخشی دیگر متناقض به نظر می رسد، اغلب دچار هراس می شوند. برای مثال، یکی از همکارانم همیشه می پرسید که چرا میان نحوه مرگ یهودای اسخر یوطی در روایت متی و اعمال اختلاف هست. در متی آمده که یهودا خود را حلق آویز کرد. اما در اعمال گفته شده که یهودا در مزرعه ای با سر بر زمین افتاد و بدنش پاره شد و امعاء و احشایش بیرون ریخت.

دوستم نمی دانست چگونه هر دو روایت می تواند درست باشد. پس این فرضیه را ارائه داد که یهودا خود را در کنار یک بلندی حلق آویز کرد، ولی چون طناب پاره شد، با سر به مزرعه ای که زیر آن بلندی بود افتاد. این تنها راهی است که افتادن در یک مزرعه می تواند باعث ترکیدن بدن شود. سال ها بعد، دوستم در سفری که به سرزمین مقدس داشت، مشاهده کرد که محلی که طبق سنت، مکان مرگ یهودا تلقی می شود، مزرعه ای است در پایین یک صخره مرتفع بیرون اورشلیم. فرضیه او درست بود.

اتهام و ادعای وجود اشتباه در کتاب مقدس معمولاً در اثر عدم آگاهی از اصول بنیادین تفسیر نوشته های باستانی و پذیرش این اصول ناشی می شود. اصول زیر می تواند کمکی باشد برای تشخیص اینکه آیا در یک نوشته کهن – در این مورد، کتاب مقدس- اشتباه یا تناقضی وجود دارد یا خیر:

اصل ۱: آنچه پاسخش را نمی‌دانیم، الزاماً بدون پاسخ نیست. هیچ فرد آگاهی نمی‌تواند ادعا کند که قادر است تمام مشکلات کتاب مقدس را به طور کامل توضیح دهد. اما اشتباه است که منتقد نتیجه بگیرد که چون نکته ای هنوز روشن نشده، هرگز نیز روشن نخواهد شد. دانشمندان وقتی به پدیده ای غیر عادی در طبیعت برخورد می‌کنند، از تحقیق بیشتر دست نمی‌کشند، بلکه از آن پدیده نا شناخته به عنوان انگیزه ای برای کشف پاسخ بهره می‌گیرند. به عنوان مثال، دانشمندان زمانی هیچ توجیهی طبیعی برای سنگ های آسمانی، خسوف و کسوف، گردباد، تندباد، و زمین لرزه نداشتند. تا همین اواخر دانشمندان نمی‌دانستند که زنبور عسل چگونه می‌تواند پرواز کند. اما هیچکس از آنان نگفت که اینها همه تناقض است! همه این اسرار طبیعت راز خود را در مقابل تلاش های خستگی ناپذیر و پژوهش های علمی تسلیم کردند. به همین شکل، پژوهشگر مسیحی نیز به کتاب مقدس با همین پیش فرض نزدیک می‌شود که آنچه که تا کنون بی پاسخ مانده، می‌تواند روزی پاسخ و توضیح داده شود.

او تصور نمی‌کند که اختلاف به معنی تناقض است. هر گاه که به نکته ای بر می‌خورد که برایش توضیحی ندارد، به تحقیق ادامه می‌دهد، با این اعتقاد که سرانجام توضیحی برای آن خواهد یافت. در واقع، اگر چنین باوری نداشته باشد، دست از تحقیق و مطالعه بر میدارد. اگر فرض بر این باشد که پاسخی نیست، چرا دیگر باید به دنبال آن بگردد؟ پژوهشگر کتاب مقدس، به سان همتای دانشمند خود، پاداش امانت و جستجوی خود را یافته است. بسیاری از مشکلات کتاب مقدس که زمانی به زعم محققین پاسخی برایشان متصور نبود، اکنون با تلاش پیگیر دانشمندان رشته های تاریخ، باستان شناسی، زبان شناسی، و سایر قلمرو های علمی، به پاسخ رسیده اند.

برای مثال، نقادان زمانی اظهار می‌داشتند که موسی نمی‌توانسته نویسنده پنج کتاب نخست کتاب مقدس بوده باشد زیرا در روزگار او هنوز کتابت وجود نداشت. امروزه می‌دانیم که کتابت دست کم دوهزاره پیش از دوران موسی وجود داشته است. به همان شکل، نقادان زمانی بر این باور بودند که داده های کتاب مقدس در خصوص وجود قومی به نام «جثی ها» نادرست است زیرا هیچ مورخی در این خصوص چیزی نگفته است. اکنون علمای تاریخ با کشف کتابخانه ای متعلق به جثی ها در ترکیه امروزی، از وجود چنین قومی آگاهند. این امر ما را مطمئن می‌سازد که برای آن دسته از مشکلات کتاب مقدس که هنوز بی پاسخ مانده اند، قطعاً پاسخی وجود دارد، و نباید بپنداریم که کتاب مقدس حاوی اشتباه است.

اصل ۲: تعبیر و تفسیر نادرست از مکاشفه الهی دلیل بر نادرستی مکاشفه نیست. انسان موجودی است محدود و هر موجود محدودی ناگزیر از اشتباه است. از همین روست که برای مداد، پاک کن درست کرده اند و برای کامپیوتر کلید «حذف». تا زمانی که بشر نا کامل وجود دارد، تفسیر های نادرست از کلام خدا و دیدگاه های غلط درباره خلقت او وجود خواهند داشت. نباید پنداشت که دیدگاهی متداول و حاکم در قلمروئی از علم، آخرین کلام در این خصوص می‌باشد. آنچه که زمانی دیدگاه های علمی معتبر انگاشته می‌شد، امروزه از سوی دانشمندان رد شده است. بنابراین، وجود تناقض میان نظرات علمی رایج و تعبیرات مورد قبول کتاب مقدس دور از انتظار نیست. اما این اختلافات دلیل بر این نیست که میان کلام خدا و قوانینی که او برای خلقت خود تعیین کرده است، تناقضی واقعی وجود دارد.

اصل ۳: چارچوب نوشته را باید درک کرد. شاید متداولترین اشتباه نقادان این باشد که نوشته ای را خارج از چارچوب اصلی اش مورد مورد مطالعه قرار می‌دهند. اگر چنین روش نادرستی را در پیش بگیریم، هر چیزی را می‌توانیم بر اساس کتاب مقدس اثبات کنیم. کتاب مقدس می‌گوید: «خدایی نیست» (مزمو ۱۴: ۱). اما این عبارت در چارچوب اصلی اش به این شکل است: «احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست».

ممکن است کسی ادعا کند که عیسی ما را حکم کرده که «با شریر مقاومت نکنیم» (متی ۵: ۳۹)، غافل از اینکه منظور عیسی از «شریر» در این آیه، نه شیطان، بلکه «شخص شرور» است و مقصود عیسی پرهیز از مقابله به مثل با چنین شخصی است. به همین شکل، بسیاری مقصود عیسی از این جمله را درک نمی‌کنند که فرمود: «هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش» (متی ۵: ۴۲). آیا این به آن معناست که اگر کودکی اسلحه ای از ما بخواهد باید به او بدهیم؟ یا اگر دیوانه ای بمب هسته ای بخواهد باید به او داد؟ قصور در توجه به معنای متن در چارچوب اصلی اش شاید اشتباه اصلی آنانی باشد که به دنبال اشکالات کتاب مقدس می‌گردند.

اصل ۴: بخش های دشوار را باید بر اساس بخش های روشن تفسیر کرد. درک بعضی از قسمت های کتاب مقدس دشوار است. گاه این دشواری به علت ابهام در خود متن است. بعضی اوقات نیز محتوای تعلیمی يك

بخش با محتوای بخشی دیگر متناقض می نماید. برای مثال، یعقوب رسول ظاهرأ رستگاری را از کار نیک می داند (یعقوب ۲(14-26) ، در حالی که پولس رسول به روشنی تعلیم می دهد که رستگاری تنها به واسطه فیض خدا حاصل می شود (رومیان ۴: ۵؛ تیطس ۳: ۷-۵؛ افسسیان ۲: ۸-۹). در این مورد، نباید پنداشت یعقوب نظری متناقض با نظر پولس بیان می دارد. پولس درباره عادل شمردگی در حضور خدا سخن می گوید [که تنها از طریق ایمان به دست می آید]، در حالی که یعقوب به عادل بودن در حضور انسان ها اشاره می کند [که می توانند فقط اعمال ما را ببینند، نه ایمان قلبی ما را].

نمونه دیگری از این امر، فیلیپیان ۲: ۱۲ می باشد که در آن پولس رسول می فرماید: «نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید.» در ظاهر منظور این است که رستگاری با کار و کوشش انسان حاصل می شود. اما تعداد زیادی از آیات به روشنی بیان می دارند که «محض فیض نجات یافته اید به وسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست، نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند» (افسسیان ۲: ۸-۹). همچنین در رومیان می خوانیم: «کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود» (رومیان ۴: ۵).

وقتی عبارت دشوار «نجات خود را ... به عمل آورید» را در پرتو این آیه های روشن مد نظر قرار می دهیم، می توانیم نتیجه بگیریم که معنی آن هر چه که باشد، منظورش این نیست که ما به واسطه کارهایمان نجات می یابیم. در واقع، معنی آن را درست در آیه بعدی اش می یابیم: باید نجات خود را به عمل آوریم چرا که خدا قبلاً آن را در قلب ما به عمل آورده است. یا در قالب کلمات خود پولس رسول: «زیرا خداست که در شما بر حسب رضایتمندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می کند» (فیلیپیان ۲: ۳).

اصل ۵: اصول اعتقادی را نباید بر پایه بخش های مبهم بنا کرد. برخی از بخش های کتاب مقدس دشوار است زیرا معنایشان مبهم می باشد. علت آن معمولاً این است که يك واژه کلیدی در آن فقط يك بار [یا به ندرت] به کار رفته، و به همین دلیل درك مقصود نویسنده دشوار است، مگر آنکه معنای آن واژه را بتوان از مضمون متن دریافت. برای مثال، یکی از مشهورترین بخش های کتاب مقدس شامل کلمه ای است که تا زمان نگارش عهد جدید، در هیچ يك از آثار ادبی یونانی مشاهده نشده است. این کلمه در همان بخشی یافت می شود که به [دعای ربانی] مشهور است (متی ۱۱: ۶).

این آیه معمولاً بدین شکل ترجمه می شود: [نان کفاف ما را امروز به ما بده]. کلمه مورد نظر در این آیه، همان است که [کفاف] یا [روزانه] ترجمه شده است [در یونانی: epiousion]. متخصصین زبان یونانی تا کنون در مورد منشأ یا معنای دقیق آن به توافق نرسیده اند. شارحین مختلف کوشیده اند میان این کلمه و کلمات شناخته شده یونانی ارتباطی برقرار سازند، و از این راه، پیشنهادهایی متعددی در خصوص معنای آن ارائه داده اند. از میان این پیشنهادها، به چند مورد زیر اشاره می کنیم:

- نان همیشگی ما را امروز به ما بده .
- نان فوق نیاز (یا فوق طبیعی، آسمانی) ما را امروز به ما بده .
- نان مورد نیاز برای بقایمان را امروز به ما بده .
- نان روزانه [نان کفاف امروز] ما را امروز به ما بده .

هر يك از این موارد پیشنهادی، مدافعین خود را دارد، و هر يك نیز در چارچوب و مضمون متن از معنایی معقول برخوردار است، و هر يك بر اساس اطلاعات محدود و موجود بنا شده است. هیچ دلیل منطقی نیز وجود ندارد که معنایی را که در ترجمه های مورد قبول به کار رفته، کنار بگذاریم. با توجه به این نمونه مناسب، می توان گفت که میتوان گفت که درك برخی از قسمت های کتاب مقدس به این دلیل دشوار است که بعضی از کلمات کلیدی فقط يك بار یا به ندرت به کار رفته و به همین علت، معنایش روشن نیست.

گاه نیز معنی کلمات روشن است، اما مفهوم جمله مشخص نیست زیرا مطمئن نیستیم به چه موضوعی اشاره می کند. در اول قرن نهم ۱۵: ۲۹، پولس به کسانی اشاره می کند که [برای مردگان تعمید می گیرند]. آیا منظور پولس این است که مسیحیان به نیابت از طرف ایماندارانی که بدون تعمید فوت کرده اند، تعمید می گیرند تا نجات ایشان را تضمین کنند [چیزی که مورمونها به آن معتقدند]؟ یا به آنانی اشاره می کند که تعمید می گیرند تا در کلیسا جای کسانی را که فوت کرده اند بگیرند؟ یا به ایماندارانی اشاره می کند که «برای» [یعنی «به خاطر»] مرگ و تدفین خود با مسیح تعمید می گیرند؟ یا به چیز دیگری اشاره می کند؟

چون از مقصود پولس آگاه نیستیم:

۱. نباید يك اصل اعتقادي را بر پایه يك بخش مبهم بنا كنيم. مهم ترين قاعده در تفسير كتاب مقدس اين است كه «موضوعات اصلي موضوعات روشن هستند، و موضوعات روشن موضوعات اصلي مي باشند.» اين را [وضوح] كتاب مقدس مي نامند. اگر موضوعي حائز اهميت باشد، قطعاً در كتاب مقدس به روشني تعليم داده شده است، و احتمالاً در بيش از يك بخش از آن.

2. هر گاه بخشي از كتاب مقدس روشن نباشد، هرگز نپنداريد كه چيزي مخالف با اصل روشن ديگري از كتاب مقدس تعليم مي دهد.

اصل ۶: در كتاب مقدس خصوصيات انساني نيز منعكس است. كتاب مقدس مي فرمايد كه خدا از انسانها استفاده كرد تا حقايق ابدي را آشكار سازد. يكي از خصوصيات انساني، زبان اوست. بنابر اين، صنايع بديع ادبي [نظير استفاده از صنعت مبالغه در تعاليم عيسي] را نبايد به صورت تحت اللفظي و لغوي برداشت كرد و بعد آن را در مقابل بخش ديگري از كتاب مقدس قرار داد.

اصل ۷: ماجرايي كه اگر كامل نقل نشده، دليل بر اين نيست كه اشتباه است. براي مثال، در ماجراي اخراج ارواح پليد، در مرقس ۵: ۱-۲۰ و لوقا ۸: ۲۶-۳۹ فقط به يك ديوزده اشاره شده است، در حالي كه در متي ۸: ۲۸-۳۴ آمده كه در آنجا دو ديوزده بود. مرقس و لوقا كه از همان گزارش دست اول در در مورد اين رويداد استفاده ميكردند، احتمالاً توجه خود را به بخشي از اين ماجرا معطوف ساختند كه مربوط مي شد به يكي از آن دو ديوزده كه شناخته شده تر بود. اين دو روايت متناقض نيستند، بلكه مكمل يكدیگرند، و اگر هر دو در كنار هم گذاشته شوند، اطلاعات بيشتري به دست مي دهند.

اصل ۸: نبايد انتظار داشت كه نقل قولهايي كه در عهد جديد از عهد عتيق به عمل آمده، هميشه دقيق باشند. همانطور كه ما امروزه ترجمه هاي مختلفی از كتاب مقدس در دست داريم، مسيحيان اوليه نيز اغلب از ترجمه سپتواجينت [ترجمه يوناني عهد عتيق] استفاده مي كردند كه شكلي اندك متفاوت از همان متن كتاب مقدس را به دست مي داد.

اصل ۹: كتاب مقدس الزماً تمام آنچه را كه در آن ثبت شده، تاييد نمي كند. اين تصور اشتباه است كه كتاب مقدس تمام آنچه را كه در آن ثبت شده، تاييد و توصيه مي كند. در كتاب مقدس سخنان دروغ افراد ثبت شده است، مثلاً دروغ شيطان [پيدايش ۳: ۴ مقايسه شود با يوحنا ۸: ۴۴] و دروغ راحاب [يوشع ۲: ۴]. كتاب مقدس اين دروغ ها را تاييد نمي كند، بلكه آنها را با دقت و امانت ثبت کرده است. حقايق الهي نه در هر آنچه كه ثبت شده، بلكه در آنچه كه مورد تاييد و توصيه كتاب مقدس مي باشد، مكشوف شده است. اگر به اين تمايز توجه نشود، شخص ممكن است به اشتباه نتيجه بگيرد كه كتاب مقدس با ذكر ماجراي گناه داود، فساد اخلاقي را تاييد مي كند [دوم سموئيل ۱۱: ۴]، يا با اشاره به زنان متعدد سليمان، تعدد زوجات را تشويق مي كند [اول پادشاهان ۱۱: ۳]، يا با نقل سخن نادانان كه مي گویند «خدايي نيست» [مزمور 1: 14]، الحاد را رواج مي دهد.

اصل ۱۰: كتاب مقدس از زبان روزمره و غير تخصصي استفاده مي كند. اگر اصطلاحي در كتاب مقدس غير علمي است، ضرورتاً به اين معني نيست كه اين اصطلاح فاقد دقت است. حقايق علمي نظير گردش زمين را مي توان در قالب اصطلاحات متداول زمان بيان كرد [مانند گردش خورشيد به دور مدارش].

اصل ۱۱: كتاب مقدس هم از اعداد گرد شده استفاده مي كند و هم از اعداد دقيق. اعداد گرد شده هم در ادبيات باستان به كار رفته و هم در ادبيات مدرن. كتاب مقدس نيز اغلب حاوي همين قاعده زبان شناختي است.

اصل ۱۲: كتاب مقدس از صنايع بديع ادبي استفاده مي كند. معمولاً از چارچوب و مضمون متن مي توان تشخيص داد كه آيا بايد يك اصطلاح را به طور لغوي معني كرد يا به صورت مجازي.

اصل ۱۳: اشتباه در نسخه برداري به معني اشتباه در نسخه اصلي نيست. وقتي علماي الهيات درباره مصونيت كتاب مقدس از خطا سخن به ميان مي آورند، به نسخه هاي اصلي كتاب مقدس اشاره مي كنند، يعني به آنچه كه مردان خدا تحت الهام نوشتند، و نه به نسخه هاي رونويسي شده.

اصل ۱۴: گفتارهاي كلي الزاماً به معني وعده هاي جهان شمول نيست. نقادان اغلب اين نتيجه گيري شتاب زده را مطرح مي كنند كه گفتارهاي كلي از هيچ استثنائي برخوردار نيستند. ايشان آيه هايي را كه بيانگر حقايق كلي مي باشند گرفته، ريشخند زنان استثناهاي روشن را به رخ مي كشند. ايشان گويا فراموش مي كنند كه چنين آيه هايي فقط كليات را مطرح مي سازند. كتاب امثال سليمان نمونه خوبي است از اين امر. ضرب المثل هاي اين كتاب به لحاظ ماهيت خود، فقط رهنمودهايي كلي ارائه مي دهند، نه وعده هاي جهان شمول.

انها قواعد كلي زندگي را ارائه مي دهند، قواعدي كه استثنا نيز دارد. براي مثال، به امثال ۱۶: ۷ توجه كنيد. مي فرمايد كه «چون راه هاي شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نيز با وي به مصالحه مي آورد.» بديهي است كه هدف از اين ضرب المثل ارائه حقيقي فراگير نبوده است. عيسي خدا را خشنود ساخت، اما دشمنانش او را به صليب كشيدند! پولس رسول مورد پسند خدا بود، اما مخالفينش سنگسارش كردند (اعمال ۱۴: ۱۹). با اين حال، به طور كلي درست است كه كسي كه مطابق رضاي خدا رفتار مي كند، اغلب دشمنان را نيز به سوي خود جلب مي كند. مگر پولس مجنوب عيسي نشد؟! را

اصل ۱۵: مكاشفه متأخر جايگزين مكاشفه متقدم مي شود. كتاب مقدس شواهد و قرائن فراواني از مكاشفه تدريجي و پيش رونده ارائه مي دهد. يعني اينكه خدا همه حقايق را يكجا بر بشر مكشوف نفرمود، و هميشه همان شرايط را براي دوره هاي مختلف زماني مقرر نكرد. بنابراين، بعضي از مكاشفات متأخر او جايگزين احكام قبلي اش مي گردند. انتقادگران گاه تغيير در مكاشفه را به حساب اشتباه در كتاب مقدس مي گذارند.

به عنوان مثال، والدين به خردسالان اجازه مي دهند كه با انگشت غذا بخورند، اما به موقع به او ياد مي دهند كه از قاشق استفاده كند. اين كار به معني تناقض نيست. همچنين وقتي والدين به فرزند خود مي گویند كه بعضي از خوراك ها را بايد با چنگال خورد، باز مرتكب تناقض نمي شود. اين عمل والدين مانند مكاشفه پيش رونده است؛ هر حكم به مقتضاي شرايط خاص خود داده مي شود.

دوره اي بود كه خدا طبق شريعتي كه به موسي داده بود، از مردم مي خواست كه براي كفاره گناهانشان حيواني قرباني كنند. اما از زماني كه مسيح قرباني كامل گناه را ارائه داد (عبرانيان ۱۰: ۱-۱۱)، اين حكم عهد عتيق ديگر حاكم نيست. به همان شكل، خدا پس از آفرينش بشر، مقرر داشت كه انسان فقط از ميوه درختان و گياهان تغذيه كند (پيدايش ۱: ۲۹). بعدها، وقتي شرايط جهان پس از طوفان نوح تغيير كرد، خدا حكم فرمود كه گوشت نيز بخورند (پيدايش ۹: ۳). اين تغيير درسيوه تغذيه بشر، نمونه اي است از مكاشفه پيش رونده و نه تناقض. در واقع، تمام مكاشفات بعدي صرفاً احكام گوناني هستند براي دوره هاي مختلف در نقشه رستگاري الهي.

كسي كه كتاب مقدس را با جدیت مطالعه مي كند و نمي كوشد اشكالات ظاهري را به گونه اي سطحي رفع و رجوع نمايد، ممكن است با گفته مارك توآين هم عقیده باشد كه گفت: [آنچه مرا بيشتر آزار مي دهد، قسمت هاي غير قابل درك كتاب مقدس نيست، بلكه قسمت هايي است كه درك مي كنم- Geisler/Howe, WCA, 15] [!]

(26)

* آیا نویسندگان از منابع اولیه استفاده کردند؟

نویسندگان کتاب مقدس یا خودشان شاهد عيني ماجراها بودند، يا از اطلاعات دست اول استفاده کردند. بعضي از كتاب هاي عهد جديد، اين مدعا را تاييد مي كنند:

- لوقا ۱: ۳-۱: «تقديم به عاليجناب تئوفيلوس: تا به حال نویسندگان بسياري به نوشتن شرح وقايعي كه در بين ما رخ داده است اقدام کرده اند و آنچه را كه به وسيله شاهدان عيني اوليه و ماموران آن پيام به ما رسیده است، به قلم آورده اند. من نيز به نوبه خود، به عنوان كسي كه جريان كامل اين وقايع را جزء به جزء مطالعه و بررسي کرده است، صلاح ديدم كه اين پيش آمدها را به ترتيب تاريخ وقوع براي تو بنويسم تا به حقيقت همه مطالبتي كه از آن اطلاع يافته اي، پي بيري.» (نقل از ترجمه جديد فارسي-مژده)

- دوم پطروس ۱: ۱۶: «زیرا که در پی افسانه های جعلی نرفتیم چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبريایی او را دیده بودیم.»
 - اول یوحنا: ۱: ۳ از آنچه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نمایم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید و اما شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است.»
 - اعمال ۲: ۲۲: ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصري مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید.»
 - یوحنا ۱۹: ۳۵: و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید.»
 - لوقا ۳: ۱: و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر در وقتی که پنطیوس پیلطس والی یهودیه بود و هیروдіس تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه و دیار تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبلیه.»
 - اعمال ۲۶: ۲۴-۲۶: چون او بدین سخنان حجت خود را می آورد، فسستوس به آواز بلند گفت: ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است! گفت: ای فسستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می گویم. زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می گویم از این امور مطلع است چون که مرا یقین است که هیچ يك از این مقدمات بر او مخفی نیست زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.»
- إف. إف. بروس، استاد نقد کتاب مقدس و علم تفسیر در دانشگاه منچستر، درباره ارزش منابع اولیه در نگارش عهد جدید می گوید:
- «واعظین اولیه پیغام انجیل از ارزش شهادت های دست اول آگاهی داشتند و بارها از آن بهره جستند. آنان همواره با اطمینان اظهار داشتند: "ما شاهدان بر این امور هستیم." بر خلاف آنچه بعضی گمان می برند، در آن زمان که بسیاری از رسولان عیسی زنده بودند و به یاد داشتند که چه رخ داده بود و چه رخ نداده بود، ارائه گفته ها و کرده های ساختگی برای عیسی چندان هم آسان نبود. چنین کسانی نه فقط می بایست به رسولان مسیح پاسخگو باشند، بلکه به آنانی نیز که از خدمت و جانفشانی عیسی دل خوشی نداشتند.
- رسولان عیسی نمی توانستند خطر هیچ نوع اشتباهی را تحمل کنند [چه برسد به تحریف عمدی حقایق]، چرا که مخالفین آن را دست آویز قرار داده، با خوشحالی افشا می کردند. بر عکس، یکی از نقاط قوت موعظه واعظین اولیه، تکیه قاطعانه ایشان به شهادت شاهدان عینی بود؛ آنان نه فقط می گفتند که "ما شاهد بر این امور هستیم"، بلکه همچنین می گفتند: "چنانکه خود می دانید" (اعمال ۲: ۲۲). چنانکه کوچکترین گرایشی به تحریف واقعیات وجود می داشت، حضور احتمالی عناصر متخاصم در میان شنوندگان، خود عاملی دیگر برای اصلاح می بود (Bruce, NTD, 33, 44-46)».
- اما بعضی ممکن است بگویند: «تمام اینها ادعاهای نویسندگان کتاب است. شاید اینها را يك شخص مغرض يك قرن بعد از این وقایع، یا حتی بعد از آن نوشته باشد».
- اما واقعیت این است که کتاب های عهد جدید يك قرن بعد از رویدادهای مذکور در آن یا دیرتر نوشته نشده است، بلکه در طول حیات آنانی که خود درگیر ماجرا بودند. به همین جهت، دانشمندان امروزه باید عهد جدید را همچون سندی معتبر و دست اول متعلق به قرن اول تلقی کنند. در نمودار زیر، تاریخ نگارش کتاب های عهد جدید را بر اساس نظریات دو گروه ارائه می دهیم. گروه نخست، محققین محافظه کار کتاب مقدس می باشند، و گروه دوم، محققین لیبرال. در مورد برخی نوشته ها، دو تاریخ مختلف پیشنهاد شده است.

رسالات پولس	50-66 میلادی
متی	70-80 میلادی
مرقس	50-66 میلادی 58-65 میلادی
لوقا	اوائل دهه ۶۰ قرن اول میلادی
یوحنا	80 - 100 میلادی
نظر محققین لیبرال	
رسالات پولس	50-100 میلادی
متی	80-100 میلادی
مرقس	70 میلادی
لوقا	70-90 میلادی
یوحنا	170 میلادی 90-100 میلادی

ویلیام آلبرایت، یکی از باستان شناسان برجسته کتاب مقدس میگوید: «تاکنون می توانیم با اطمینان بگوییم که هیچ اساس محکمی وجود ندارد که زمان نگارش کتب عهد جدید را به تاریخی بعد از سال ۸۰ میلادی نسبت دهیم، یعنی دو نسل کامل پیش از دوره ۱۳۰ تا ۱۵۰ میلادی که مورد نظر نقادان رادیکال عهد جدید در روزگار ماست» (Albright, RDBL, 136).

او این نکته را در مصاحبه ی با مجله Christianity Today در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۶۳ مورد تأکید قرار داد و گفت: «به نظر من، تمامی کتب عهد جدید را یهودیان تعمید یافته بین سالهای 40 تا ۸۰ قرن اول میلادی نوشته اند [به احتمال قوی در فاصله بین سالهای ۵۰ تا ۷۵۰ میلادی].»

آلبرایت گفته خود را اینچنین پایان می دهد: «به دنبال کشفیات فُمران، ثابت شد که عهد جدید همان چیزی است که قبلاً تصور می شد: یعنی تعالیم مسیح و پیروان بلافصلش بین سال های ۲۵ تا 80 میلادی» (Albright, FSAC, 23).

بسیاری از محققین لیبرال مجبور شده اند تاریخ های متقدم تری را برای کتب عهد جدید مد نظر قرار دهند. دکتر جان رابینسون (Dr. John A. T. Robinson)، که جزو محققین محافظه کار نیست، در کتاب تکان دهنده اش به نام «تاریخ گذاری مجدد عهد جدید»، به همین نتیجه چشمگیر رسیده است. تحقیقات او منجر به این یقین شده است که تمام کتاب های عهد جدید پیش از سقوط اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، نوشته شده است.

معیار شواهد خارجی برای اعتبار عهد جدید

رنوس مطالب این فصل

معیار شواهد خارجی برای اعتبار عهد جدید

شواهد موجود در نوشته های اولیه مسیحی خارج از کتاب

«آیا سایر اسناد تاریخی آن شهادت داخلی را که خود اسناد ارائه می دهند، تأیید می کنند؟ (Montgomery, HC, 31)»
 به عبارت دیگر، بجز خود اسناد مورد مطالعه [عهد جدید]، چه منابع دیگری وجود دارد که درستی و اعتبار و اصالت آن را مورد تأیید قرار می دهد؟

1- * شواهدی موجود در نوشته های اولیه مسیحی خارج از کتاب مقدس

اوزیویوس در کتابش به نام [تاریخ کلیسا] نوشته های پاپیاس، اسقف هیراپولس (۱۳۰ میلادی) را حفظ کرده که طی آن پاپیاس به سخنان [آن پیر] (یعنی یوحنا رسول) اشاره کرده، می گوید:

«آن پیر همچنین چنین گفت: "مرقس که دستیار پطرس رسول بود، تمام گفته های او [پطرس] را به دقت نگاشت، یعنی سخنان و کارهای مسیح را، اما نه به ترتیب. زیرا او نه صدای خداوند را شنیده بود، و نه از همراهان او بود؛ اما بعدها، همانطور که گفتم، همراه پطرس شد؛ پطرس تعالیم خود را با اقتضای شرایط انطباق می داد، البته نه به این معنی که سخنان خداوند را گردآوری و تألیف می کرد. بنابراین، مرقس به هنگام نوشتن آنچه که او [پطرس] گفته بود، هیچ اشتباهی مرتکب نشد؛ زیرا او به این نکته بسیار توجه داشت که هیچ چیز از آنچه شنیده بود از قلم نیندازد، و هیچ نکته جعلی و نادرستی به آنها نیفزاید».

پاپیاس در مورد انجیل متی نیز می گوید: «متی موعظه ها را به زبان عبری [یعنی آرامی] نوشت».

ایرینیوس (Irenaeus)، اسقف لیون (۱۸۰ میلادی) و شاگرد پولیکارپ، اسقف اسمیرنا، بود. پولیکارپ وقتی در سال ۱۵۶ میلادی به شهادت رسید، به مدت هشتاد و شش سال مسیحی بود. او شاگرد یوحنا رسول بود. او می نویسد: «بنیاد این انجیل ها آنچنان استوار است که بدعت گذاران نیز خودشان بر آنها شهادت می دهند و هر يك مي كوشند تعالیم خود را به نوعي بر اينها [این اسناد] بنا کنند».

چهار انجیل آنچنان در جهان مسیحیت جا افتاده بودند که ایرینیوس به آنها [انجیل های چهارگانه] به عنوان واقعیتهایی تثبیت شده و مورد قبول همچون چهار نقطه اصلی قطب نما اشاره می کند و می گوید:

«همانطور که جهان ما چهار گوشه دارد و چهار باد اصلی هست، و کلیسا نیز در تمام نقاط جهان انتشار یافته است، و انجیل نیز ستون و بنیاد کلیسا و دم حیات است، لذا طبیعی است که انجیل چهار ستون داشته باشد و از هر چهار گوشه دم نامیرایی بدمد و زندگی بشر را از نو روشن سازد. بدینسان آشکار است که [کلمه]، معمار و سازنده همه چیز، که بر کرو بیان سوار است و به همه چیز قوام می بخشد، وقتی خود را بر انسان مکشوف ساخت، انجیل را به شکل چهارگانه به ما ارزانی داشت، که گرچه چهارگانه است اما توسط يك روح القدس متحد نگاه داشته می شود».

زمانی که پطرس و پولس انجیل را در روم موعظه می کردند و کلیسا را در آنجا بنیان می گذاشتند، متی انجیل خود را در میان عبرانیان [یعنی یهودیان] به زبان خودشان منتشر ساخت. پس از عزیمت ایشان [یعنی شهادتشان] که طبق سنن استوار، در دوره آزار نرون در سال ۶۴ میلادی رخ داد، مرقس، شاگرد و دستیار پطرس، جوهر موعظه پطرس را خودش برای ما به میراث گذارد. لوقا، دنباله رو پولس، انجیلی را که معلمش موعظه می کرد، در کتابی ثبت کرد. آنگاه یوحنا، شاگرد خداوند، همان که بر سینه او تکیه می زد [اشاره به یوحنا ۲۵: ۲۰ و ۲۱]، خودش زمانی که در آفسس در آسیا می زیست، انجیلی نگاشت».

گلیمنت اهل روم (حدود ۹۵ میلادی)، از عهد جدید همچون منبعی معتبر و موثق استفاده می کند.

ایگناتیوس (۱۱۰-۱۱۷ میلادی). او که اسقف آنطاکیه بود، به خاطر ایمانش به مسیح شهید شد. او همه رسولان را می شناخت و شاگرد پولیکارپ بود که او نیز شاگرد یوحنا رسول بود.

الگین مویر (Elgin Moyer) در دائره المعارف کلیسایی خود می نویسد که ایگناتیوس «خودش گفت که ترجیح می دهم برای مسیح بمیرم تا اینکه بر تمام جهان فرمانروایی کنم. مرا به وحوش بسپارید تا توسط آنان شریک خدا شوم. می گویند که در کولسیوم در روم، او را در مقابل حیوانات درنده انداختند. او رسالات خود را زمانی به نگارش در آورد که از آنطاکیه به محل شهادتش می بردند.» ایگناتیوس ایمان خود را بر پایه درستی کتاب مقدس استوار ساخت و بدینسان اعتبار آن را اعلام داشت. او برای ایمان به اعتبار و اصالت کتب مقدسه شواهد و قرائن بسیاری داشت.

پولیکارپ (۷۰-۱۵۶ میلادی) شاگرد یوحنا رسول بود و در هشتاد و شش سالگی در راه سر سپردگی بی وقفه اش به مسیح و کتب مقدسه به شهادت رسید. مرگ پولیکارپ نشان دهنده اعتماد او به اصالت کتاب مقدس می باشد. الگین مویر در مورد پولیکارپ می نویسد:

«در حدود سال ۱۵۵ میلادی، در حکومت آنتونینوس پیوس، آزاری محلی در اسمیرنا آغاز شد و بسیاری از اعضای کلیسایی او شهید شدند؛ او را نیز به عنوان رهبر کلیسا دستگیر کردند و محکوم به اعدامش نمودند. وقتی به او گفتند که ایمانش را انکار کند و زنده بماند، او این جمله معروف را بر زبان آورد: "هشتاد و شش سال است که او را خدمت کرده ام و هیچگاه از او بدي ندیدم. چگونه می توان به پادشاهی که نجاتم بخشید، بد بگویم؟" او را زنده زنده سوزاندند. او همچون يك قهرمان در راه ایمانش شهید شد.» پولیکارپ قطعاً با افراد بسیاری در تماس بود که می توانستند درستی حقایق را که شنیده بود، تصدیق کنند.

تاتیان (حدود ۱۷۰ میلادی) انجیل ها را برای نخستین بار به صورت يك ترکیب واحد تدوین کرد که [دیاتسارون] (بر اساس چهار) نام گرفت.

2- * شهادت منابع غیر مسیحی در مورد عهد جدید

انتقاد گران کتاب مقدس ادعا می کنند که عهد جدید چون به دست شاگردان عیسی یا مسیحیان بعدی نوشته شده، فاقد اعتبار است. می گویند که در منابع غیر مسیحی هیچ دلیلی بر وجود تاریخی عیسی یا عهد جدید به چشم نمی خورد.

نه فقط این ادعا نادرست است، بلکه به گفته گایسلر، «این انتقاد که این کتاب ها به دست افرادی نوشته شده که گرایش مشخصی داشته اند، این برداشت مهم اما نادرست را به دست می دهد که افرادی که به شخصی نزدیک هستند، شهادتشان در مورد او فاقد اعتبار است. چنین تصویری قطعاً نادرست است. بازماندگان قتل عام یهودیان به رویدادهایی که برای جهانیان توصیف کرده اند، بسیار نزدیک بودند.

درست همین امر است که باعث می شود آگاهی شان در مورد این رویدادها درست باشد. آنها آنجا بودند، و این فجایع بر آنها رفت. همین نکته در مورد شهادت کسی که از يك سوء قصد شرارت آمیز جان سالم به در برده نیز صدق می کند. همچنین در مورد بازماندگان حمله نورماندی در جنگ جهانی دوم یا حمله ۹/۱۱ در جنگ ویتنام نیز صادق است. شاهدان عهد جدید به این دلیل که به رویدادهایی که نقل کرده اند نزدیک بوده اند، فاقد صلاحیت شمرده نمی شوند».

گایسلر چنین ادامه می دهد: «فرض کنید چهار نفر شاهد يك قتل بوده اند. يك شاهد دیگر نیز بعد از وقوع قتل سر رسید و فقط جسد مقتول را دید. يك نفر دیگر خبر دست دوم ماجرا را شنید. در محاکمه، وکیل مدافع می گوید: "به غیر از این چهار شاهد عینی، مدرک کافی برای این پرونده وجود ندارد و به علت کمبود شواهد، باید از متهم رفع اتهام گردد." وکیل مدافع توجه قاضی و هیات منصفه را از شواهدی قوی به طرف شواهد ضعیف منحرف کرد. استدلال او طبعاً اشتباه بود. از آنجا که شاهدان عهد جدید تنها شاهدان عینی و گواهان

همزمان عیسی بودند، گمراه کننده است که توجه ها را معطوف به منابع غیر مسیحی کرد. با اینحال، بسیار آموزنده است که نشان دهیم چه شواهد نیرومندی می توان خارج از عهد جدید در مورد عیسی گرد آورد.» (Geisler, BECA, 381)

1. تاسیتوس

تاسیتوس، که در قرن اول در روم زندگی می کرد، یکی از دقیق ترین نگاران دنیای باستان تلقی می شود. او ماجرای حریق عظیم شهر روم را بازگو می کند، حرقی که بسیاری آن را به امپراتور نرون نسبت می دادند:

«متعاقب آن، نرون برای اینکه از این شایعات خلاص شود، تقصیر را به گردن گروهی نفرت انگیز انداخت که مردم ایشان را مسیحی می خواندند و حیرت انگیزترین شکنجه ها را بر آنان روا داشت. مسیح که این عنوان از نام او می آید، در سلطنت امپراتور طیباریوس و در دوره زمامداری یکی از فرماندارانمان، پُنطیوس پیلاطس، به اشد مجازات رسید، و خرافاتی شرم آور که فعلاً سرکوب شده، بار دیگر شایع شد، اما نه فقط در یهودیه، مرکز این فساد، بلکه حتی در روم نیز که هر امر شنیع و قبیح از هر نقطه جهان در آن کانونی برای خود می یابد و به شهرت می رسد» (Tacitus, A, 15. 44).

[خرافات شرم آور] که تاسیتوس از آن نام می برد، به احتمال قوی به قیام عیسی اشاره دارد. همین امر در مورد اشارات سویتونیوس که ذیلاً می آید، صادق است.

2. سویتونیوس

سویتونیوس منشی اعظم امپراتور هادریان بود که بین سال های ۱۱۷ تا ۱۳۸ فرمانروایی می کرد. او گزارش مذکور در اعمال ۱۸: ۲ را تایید می کند که امپراتور کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان [که پُرسکلا و آکیلا نیز جزویشان بودند]، روم را در سال ۴۹ ترک گویند. دو اشاره در این مورد اهمیت دارد:

«و چون یهودیان به تحریک کِرستوس دائماً بلوا و اختلال ایجاد می کردند، او همگی را از روم اخراج کرد.» (سویتونیوس، زندگی کلودیوس، بخش ۴، ۲۵)

او در مورد حریق عظیم روم نیز گزارش داده، می نویسد: «مسیحیان، گروهی از مردم که معتاد به خرافاتی نو و شرم آور شده اند، متحمل مجازات این رویداد گردیدند.» (سویتونیوس، زندگی نرون، بخش ۱۶) از آنجا که سویتونیوس این رویدادها را حدود ۷۵ سال پس از وقوعشان می نویسد، در مقامی نیست که بداند آیا این آشوب ها را شخصی به نام کِرستوس به راه انداخته، یا اینکه آشوب ها به خاطر او به راه افتاده اند. او احتمالاً به مشاجره یهودیان بر سر هویت عیسی اشاره می کند.

3. یوسفوس

یوسفوس (حدود ۳۷-۱۰۰ میلادی)، یک یهودی فریسی متعلق به نظام کاهنان بود و در ضمن مورخی برجسته نیز بود؛ او تحت حاکمیت رومی ها کار می کرد و مراقب بود که ایشان را نرنجاند. او علاوه بر زندگینامه خودش، دو اثر بزرگ نوشت؛ یکی [جنگ های یهودیان] نام دارد (۷۷-۷۸ میلادی)، و دیگری [دوران باستان یهودیان] (حدود ۹۴ میلادی). او کتاب کوچکی نیز نوشته که یا به گونه ای کلی و عمومی، یا به طور خاص و با جزئیات، ماهیت تاریخی عهد عتیق و عهد جدید را تصدیق می کنند.

شهادت یوسفوس در مورد کائن

یوسفوس در خصوص کاین عهد عتیق مانند پروتستان ها می اندیشد و نه کاتولیک ها که کتب مشکوک الاصل [آپوکریفای] عهد عتیق را نیز می پذیرند. او حتی نام کتاب ها را ذکر می کند که مشابه سی و نه کتاب عهد عتیق و پروتستان ها است. او این سی و نه کتاب را در بیست و دو بخش دسته بندی می کند تا با تعداد حروف الفبای عبری منطبق شود. او می نویسد:

«زیرا ما تعداد بی شماری کتاب در میان خود نداریم که با یکدیگر اختلاف داشته، یا متناقض باشند [همانند کتب یونانیان]، بلکه فقط بیست و دو کتاب داریم که حاوی رویدادهای کهن ماست و آنها را به درستی الهی می خوانیم؛ از میان آنها، پنج کتاب متعلق به موسی است که حاوی شریعت اوست... انبیای یهود که پس از موسی آمدند، آنچه را که در روزگار ایشان به انجام رسید، در سیزده کتاب نگاشتند. چهار کتاب باقی مانده حاوی سرودهای روحانی برای خدا، و احکامی برای رفتار و زندگی آدمی است (Josephus, AA, 1. 8)».

یوسفوس دانیال را نبی ای می داند که در قرن ششم پیش از میلاد می زیسته است. همانطور که گایسلر اظهار داشته، این امر مؤید [ماهیت فوق طبیعی پیشگویی های شگفت انگیز دانیال است، پیشگویی در مورد رویدادهای تاریخی پس از حیات او. برخلاف اظهارات متأخر ثلمود، یوسفوس دانیال را از زمره انبیا می داند، چرا که آن را جزو کتب موسی یا [سرودهای روحانی] نیاورده که شامل مزامیر، امثال، جامعه و غزل غزل هاست. این نکته مؤید تاریخ مقدم برای کتاب دانیال است».

شهادت یوسفوس در مورد عهد جدید

الف. یعقوب برادر عیسی

یوسفوس می گوید که عیسی برادر آن یعقوب بود که شهید شد. او در اشاره به کاهن اعظم حنایا می نویسد: «... او شورای مشایخ را گرد آورد، و برادر عیسی مشهور به مسیح را به میان ایشان آورد که نامش یعقوب بود، و برخی دیگر را نیز. و چون ایشان را متهم به نقض شریعت کرد، دستور داد تا سنگساری شان کنند».

این بخش که در سال ۹۳ نوشته شده است، تصدیق می کند که عیسی یک شخصیت واقعی متعلق به قرن اول بوده و عده ای او را به عنوان مسیحایی موعود قبول داشتند و اینکه برادری به نام یعقوب داشته که به دست کاهن اعظم آلبینوس و شورای مشایخ به قتل رسید.

ب. یحیی تعمید دهنده

یوسفوس همچنین در نوشته هایش زندگی و شهادت یحیی تعمید دهنده را که منادی عیسی بود، تصدیق کرده است. با توجه به روش نگارش این بخش، هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم مسیحیان در آن دست برده اند. او چنین نوشته است: «برخی از یهودیان نابودی سپاه هیرودیس را از جانب خدا و مجازات بر حق او می دانستند به خاطر آنچه که او با یحیی کرده بود که او را تعمید دهنده نیز می نامیدند. هیرودیس او را به قتل رسانده بود. اما او مردی نیک بود و یهودیان را به فضیلت حکم می کرد که هم با یکدیگر عدل و انصاف را به جا آورند و هم نسبت به خدا دین دار باشند. به همین جهت، ایشان را به توبه فرا می خواند».

تفاوت میان روایت انجیل ها در مورد یحیی و روایت یوسفوس در این است که به گفته یوسفوس تعمید یحیی به منظور آمرزش گناهان نبود، در حالی که کتاب مقدس (مرقس ۱: ۴) می گوید که چنین بود. همچنین یوسفوس اظهار داشته که قتل یحیی به علل سیاسی بوده، نه به علت افشای ازدواج نامشروع هیرودیس تصور می کرد که با محبوس کردن یحیی، می تواند با یک سنگ دو نشان بزند.

بروس در مورد اختلاف این گزارش ها بر سر تعمید یحیی، می گوید که انجیل ها ماجرا را از دیدگاه مذهبی-سیاسی نوشته اند؛ در ضمن، آنها قدیمی تر از نوشته های یوسفوس می باشند و در نتیجه، دقیق ترند. اما نکته مهم این است که خطوط اصلی روایت یوسفوس تایید کننده روایت انجیل می باشد (Bruce, NTD, 107).

پ. عیسی

یوسفوس در بخشی از اثرش که مورد بحث و اختلاف نظر است، شرح مختصری درباره عیسی و رسالتش عرضه داشته است: «در این زمان، شخصی بود به نام عیسی. او انسانی بود دانا، اگر درست باشد که او را انسان بنامیم، چرا که او انجام دهنده کارهای شگفت انگیز بود، معلم افرادی که حقیقت را با خرسندی می پذیرند. او بسیاری از یهودیان و غیر یهودیان را به سوی خود جذب نمود. او مسیحایی موعود بود؛ و وقتی پیلطس، به خواست رؤسا و بزرگان ما، او را محکوم به صلیب نمود، آنانی که او را از ابتدا دوست می داشتند، ترکش نگفتند. زیرا او در روز سوم خود را بر ایشان زنده ظاهر ساخت، همانطور که انبیای خدا این را و ده هزار چیز شگفت انگیز دیگر را در مورد او پیشگویی کرده بودند. و طایفه مسیحیان، که نامشان را از او گرفته اند، تا به امروز از میان نرفته اند» (Josephus, AJ, 18,3, 3).

این بخش را اوزبیوس (حدود ۳۲۵ میلادی) در شکل کنونی اش نقل کرده [کتاب تاریخ کلیسا، بخش ۱، ۱۱] و نسخ خطی نیز بر آن به این شکل در تمام نسخ خطی موجود یافت می شود. با اینحال، عموماً نظر بر این است که مسیحیان آن را اندکی تغییر داده اند چرا که احتمال اندکی هست که یوسفوس یهودی تایید کرده باشد که عیسی همان مسیحایی موعود است و پیشگویی ها و معجزات و قیام از مردگان نیز مؤید او هستند. حتی اریجن نیز می گوید که یوسفوس اعتقاد نداشت که عیسی همان مسیح باشد، و چنین چیزی نیز درباره او نگفته است.

اف. اف. بروس معتقد است که عبارت [اگر درست باشد که او را انسان بنامیم] حالتی طعنه آمیز دارد و بیشتر حاکی از آن است که فقط مسیحیان باور داشتند که عیسی پسر خداست (Bruce, NTD, 109).

سایر محققین معتقدند که این متن را باید به گونه ای تغییر داد که ضمن حفظ اصالتش، حاکی از اعتقاد شخصی یوسفوس به مسیح بودن عیسی نباشد. شاید هم متن عربی این نوشته که متعلق به قرن چهارم میلادی است و در نسخه ای خطی متعلق به قرن دهم یافت می شود، منعکس کننده متن اصلی باشد: «در این زمان، شخص دانایی بود که عیسی می نامیدندش. او نیک منش بود و مشهور به فضیلت. بسیاری از یهودیان و از سایر ملل شاگرد او شدند. پیلطس او را محکوم به صلیب و مرگ نمود. آنانی که شاگردان او شده بودند، شاگردی او را رها نکردند. آنان گفتند که او سه روز پس از مرگش بر ایشان ظاهر شده و اینکه زنده است؛ در نتیجه، او شاید همان مسیحایی باشد که در موردش انبیاء اعمال شگفت انگیز پیشگویی کرده اند».

4. تالوس

آثار تالوس (Thallus) مربوط به سال ۵۲ میلادی می شود. هیچیک از آثار او موجود نیست، اما بخش هایی از نوشته هایش را سایر نویسندگان حفظ کرده اند. یکی از آنها یولیوس آفریکانوس می باشد که در حدود سال ۲۲۱ میلادی به هنگام بحث درباره تاریکی ای که متعاقب تصلیب عیسی رخ داد، از تالوس نقل قول کرده، می نویسد:

«ظلمتی هولناک بر تمام جهان حکم فرما شد، و صخره ها در اثر زمین لرزه فرو ریختند، و بسیاری از نقاط یهودیه و سایر نواحی ویران شدند. تالوس در کتاب تاریخ خود می گوید که این تاریکی به علت گرفتگی خورشید بود، اما این علت به نظر من بی اساس می نماید».

آفریکانوس این تاریکی را که تالوس به گرفتگی خورشید نسبت می دهد، همان تاریکی ای می داند که در لوقا ۲۳: ۴۴-۴۵ آمده است. علت مخالفتش با تالوس این است که گرفتگی خورشید نمی تواند به هنگام ماه کامل رخ دهد، در حالی که آن گزارش می گوید که «عیسی به هنگام عید فصیح و ماه کامل جان سپرد».

5- پلینی جوان

مقامات حکومتی در دوران باستان بر خلاف عموم مردم، به اطلاعات رسمی دسترسی داشتند. پلینی جوان (Pliny the Younger)، یا پسر پلینی، یک نویسنده رومی و از صاحب منصبان بود. او در نامه ای به امپراتور تراژن در حدود سال ۱۱۲ میلادی، روش عبادت مسیحیان نخستین را چنین تشریح می کند:

«آنان را عادت بر این بود که در يك روز مشخص پیش از روشنایی گرد هم آیند و برای مسیح همچون يك خدا سرودهایی با حالت متناوب بسر آیند و خود را با سوگندي پرصلايت متعهد سازند که هیچ کار شرورانه نکنند، مرتکب تقلب و دزدي و زنا نشوند، هرگز سخن دروغ بر زبان نرانند، و در امانت خیانت نکنند؛ پس از آن، طبق عادت از یکدیگر جدا می شدند و بار دیگر گرد می آمدند تا خوراك را با یکدیگر بخورند، اما خوراکي عادي و بي آلايش (Pliny the Younger, L, 10:97)».

این متن شهادتي استوار به دست می دهد که مسیحیان عیسی مسیح را از همان دوران نخستین همچون خدا پرستش می کردند و رسم شکستن نان را آنطور که در اعمال ۲: ۴۲ و ۴۶ آمده، ادامه می دادند.

6. امپراتور تراژن

امپراتور تراژن در پاسخ به نامه پلینی، دستورالعمل های زیر را برای مجازات مسیحیان صادر کرد: «در خصوص این افراد نباید هیچ جستجویي صورت گیرد. اما اگر کسی آنان را معرفی کرد و مسیحی بودنشان محرز شد، باید مجازات شوند، اما با این محدودیت که چنانچه مسیحی بودن خود را انکار کردند یعنی با پرستش خدایان ما، باید به خاطر توبه شان بخشوده شوند، حتی اگر قبلاً مورد ظن بوده باشند (Pliny the Younger, L, 10:97)».

7. تلمود

بخش هایی از تلمود که در خصوص عیسای تاریخی بیشترین اهمیت را دارند، آنهایی هستند که بین سالهای ۷۰ تا ۲۰۰ میلادی نوشته شده اند. مهم ترین بخش که معروف به [سُنهَدِرین ۴۳ الف می باشد، چنین می گوید:

«یَسُوع [تلفظ آرامی عیسی] در شب عید فصح به دار آویخته شد. زیرا چهل روز پیش از آنکه اعدام صورت بگیرد، يك منادی بیرون رفته، فریاد می زد: "او به علت انجام جادوگری و تحريك اسرائیل به ارتداد سنگ سار خواهد شد. اگر کسی می تواند مطلبی به نفع او ارائه دهد، جلو باید و از طرف او به دفاع بپردازد." اما از آنجا که کسی به نفع او چیزی نگفت، او را در شب فصح به صلیب آویختند!» (تلمود بابلی)

این متن تایید کننده واقعیت تصلیب عیسی و زمان آن است، و نیز مؤید قصد سران مذهبی یهود است در کشتن عیسی.

8. لوسیان

لوسیان اهل ساموساتا نویسنده یونانی قرن دوم بود که آثارش شامل انتقادات هجوم آمیز از مسیحیان است: «می دانید که مسیحیان تا به امروز مردی را می پرستیدند، یعنی همان فرد متشخص که آیین های جدیدشان را آورد و به همین دلیل نیز مصلوب شد... می ببینید! این مخلوقات گمراه، کار خود را با این یقین کلی آغاز می کنند که تا به ابد فانی خواهد بود.

به همین دلیل است که مرگ را به هیچ می شمارند و داوطلبانه خود را فدا می کنند، و این کار در میانشان بسیار رایج است. همچنین قانون گذار اولیه شان برایشان چنین القا کرده است که ایشان همگی از لحظه گرایش به این آیین برادرند، و خدایان یونان را انکار کرده، آن دانای مصلوب را می پرستیدند و طبق احکام او زندگی می کنند. آنها همه اینها را با ایمان انجام می دهند و نتیجه اش این است که همه اموال دنیوی را حقیر می شمارند و آنها را جزو اموال همگانی می دانند (Lucian of Samosata, DP, 11-13)».

دکتر گری هابرماس، محقق و نویسنده برجسته در رویدادهای تاریخی مربوط به عیسی، از چند واقعیت روشن که می توان از متن فوق استنتاج کرد، نام می برد:

«مسیحان عیسی را می پرستیدند... عیسی تعالیم جدیدی را در فلسطین عرضه داشت ... او به علت اشاعه همین تعالیم مصلوب شد... تعالیمی همچون برادری همه ایمانداران از همان لحظه ای که به این آیین می گروند و خدایان دروغین را منکر می شوند ... این تعالیم شامل پرستش عیسی و زندگی مطابق احکام او می باشد» (Hebermas, HJ, 206-207).

هابرماس می افزاید: «طبق این نوشته، مسیحیان پیروان عیسی هستند و خود را غیر فانی می پندارند ... ایشان تعالیم عیسی را با ایمان پذیرفتند و با بی اعتنایی به مادیات ایمان خود را به عمل می گذاشتند» (Hebermas, HJ, 207).

دکتر گایسلر در مورد لوسیان چنین نتیجه گیری می کند: «لوسیان گرچه یکی از انتقادگران پر سر و صدای کلیسا است، با اینحال با ارزشترین اطلاعات را در مورد عیسی و مسیحیان اولیه خارج از عهد جدید به دست می دهد» (Geisler, BECA, 383).

9- مارابا - سرابیون

مارابا - سرابیون، اهل سوریه، در اواخر قرن دوم و اوئل قرن سوم نامه ای به پسر خود سرابیون نوشت. این نامه حاوی اشاره ای روشن به عیسی است:

«چه نفعی عاید آنتیان شد وقتی سقراط را به مرگ سپردند؟ مگر نه اینکه قحطی و طاعون به عنوان مجازات خطایشان بر آنان نازل شد؟ چه نفعی بردند مردان سامون که فیثاغورث را سوزاندند؟ مگر نه اینکه در يك لحظه شن سرزمینشان را پوشاند؟ چه نفعی عاید یهودیان شد وقتی که پادشاه دانیشان را به قتل سپردند؟ مگر نه اینکه حکومتشان درست پس از آن از میان رفت؟ خدا به حق انتقام این سه مرد دانا را گرفت: آنتیان از گرسنگی هلاک شدند؛ شهر مردم سامون را دریا پوشاند؛ یهودیان کاشانه شان ویران شد و از سرزمین خود رانده، در دنیا پراکنده شده اند. اما سقراط برای همیشه نمرده؛ او در تندیس هیرا زندگی می کند. آن پادشاه دانا نیز برای همیشه نمرده؛ او در تعالیمی که داد زندگی می کند».

10- انجیل راستی

بلافاصله پس از مرگ عیسی، چندین گروه غیر مسیحی بدون وابستگی عمیق به کلیسا، سر بر آوردند. یکی از موفق ترین این گروه ها، گنوسی ها بودند. در قرن دوم کتابی احتمالاً به قلم والنتینوس نوشته شد (۱۳۵ - ۱۶۰ میلادی). در بخش های مختلف این کتاب تایید شده که عیسی شخصیتی تاریخی بوده است:

«زیرا وقتی او را دیدند و شنیدند، او به ایشان عطا کرد که پسر محبوب را بچشند و ببینند و لمس کنند. او ظاهر شد تا ایشان را درباره پدر معرفت بخشد... زیرا او به واسطه ظاهری جسمانی رؤیت شد» (Robinson, NHL, 30:27-33, 31: 4-6).

«عیسی در پذیرش رنج ها و عذاب ها بردبار بود چرا که می دانست مرگش به معنی حیات است برای بسیار... او را به درخت میخکوب کردند؛ او بر صلیب، مشیت پدر را اعلام داشت... او از طریق حیات، خود را تا به مرگ فرو آورد. او جامه فناپذیری را از تن به در کرد و نامیرایی را بر خود گرفت که کسی نمی تواند آن را از او باز ستاند» (Robinson, NHL, 20:11 و ۲۵-۳۴).

علاوه بر منابع مسیحی موجود در خصوص زندگی مسیح، اسناد دیگری نیز وجود داشته که دیگر در دسترس نیست. از میان اینها، کتاب [اعمال پُنطیوس پیلاطس]، گرچه سندی رسمی بود، اما باقی نمانده است. ژوستین شهید در حدود ۱۵۰ میلادی و ترتولیان در حدود سال ۲۰۰ میلادی به این کتاب اشاره کرده اند.

ژوستین می نویسد: «و عبارت "دست ها و پای های مرا سفته اند" به میخ های صلیب اشاره می کنند که به دست ها و پای های او کوفته شد. و پس از آنکه مصلوب شد، برای جامه هایش قرعه انداختند، و مصلوب کنندگانش آنها را میان خود تقسیم کردند. برای اینکه یقین حاصل کنید که همه این رویدادها واقع شد، می توانید به "اعمال پُنطیوس پیلاطس" مراجعه کنید (Martyr, FA, 35)».

ژوستین همچنین ادعا می کند که در این سند معجزات عیسی مورد تایید قرار گرفته است (Martyr, FA, 48).

* خلاصه

دکتر گایسلر این مطالب را اینچنین جمع بندی می کند: «منابع اولیه در خصوص زندگی مسیح را چهار انجیل تشکیل میدهد. با این حال، در منابع غیر مسیحی گزارش های قابل ملاحظه ای وجود دارد که روایات انجیل را تکمیل یا تایید می کنند. اینها اکثراً متعلق به منابع یونانی، رومی، یهودی و سامری در سده نخست مسیحیت می باشند. در آنها به طور خلاصه اطلاعات زیر را به دست می آوریم:

1. عیسی از شهر ناصره بود؛
 2. او دانا و با فضیلت بود؛
 3. او در فلسطین در دوره فرمانداری پُنطیوس پیلاطس و امپراتوری طیباریوس به هنگام عید فصح مصلوب شد، چون می گفتند که پادشاه یهود است؛
 4. شاگردانش ایمان داشتند که سه روز پس از مرگش زنده شد؛
 5. دشمنانش قبول داشتند که او کارهایی غیر عادی می کرد که ایشان آنها را جادوگری می نامیدند؛
 6. گروه کوچک شاگردانش به سرعت زیاد شدند و حتی تا به روم نیز رسیدند؛
 7. شاگردان او منکر تعدد خدایان بودند، زندگی پاک داشتند، و مسیح را همچون خدا می پرستیدند.
- چنین تصویری تایید کننده شخصیت مسیح است که در انجیل های عهد جدید معرفی شده است (Geisler, BECA, 384-385)».

دکتر هابرماس چنین نتیجه گیری کرده، می نویسد:

«منابع کهن و خارج از کتاب مقدس بی شک جزئیات بسیار و چشمگیری در مورد زندگی عیسی و ماهیت مسیحیت اولیه به دست می دهند.» و نکته ای می افزاید که بسیاری آن را نادیده می گیرند: «باید این امر خارق العاده را به خوبی درک کنیم که می توانیم خطوط کلی و اطلاعات عمده مربوط به زندگی عیسی را فقط بر اساس تاریخ غیر مذهبی به دست آوریم. چنین چیزی قطعاً بسیار مهم است (Habermas, HJ, 224)».

إف. إف. بروس توضیح داده، می نویسد: «حیرت انگیز است که حتی این مقدار سند مکتوب از آن سال ها که به سختی انتظار می رود چیزی در مورد مسیح نوشته شده باشد، باقی مانده باشد» [البته به استثنای رسالات پولس و چندین نوشته دیگر عهد جدید] (Bruce, JCO, 17).

میکائیل ویلکینز (Michael Wilkins) و جی. پی. مورلند (J. P. Moreland) می نویسند که حتی اگر هیچیک از نوشته های مسیحی را در اختیار نمی داشتیم، «باز می توانستیم از چنین اسناد غیر مسیحی نظیر نوشته های یوسفوس، تلمود، تاسیتوس، و پلینی جوان نتیجه بگیریم که:

1. عیسی یک معلم یهودی بود؛

2. عده بسیاری باور داشتند که او شفا می داده و ارواح پلید را اخراج می کرده است؛

3. سران یهود با او دشمنی ورزیدند؛

4. در دوره فرمانداری پُنطیوس پیلاطس و امپراتوری طَبِیارِیوس، به صلیبش کشیدند؛

5. علی رغم این مرگ ننگ آور، پیروانش که ایمان داشتند او هنوز زنده است، فراسوی فلسطین پخش شدند طوری که در سال ۶۴ میلادی، تعداد بسیاری از آنها در روم یافت می شدند؛

6. در اوایل قرن دوم میلادی، مردم از همه اقشار، از شهر و روستا، زن و مرد، آزاد و برده، او را همچون خدا پرستش می کردند (Wilkins, JUF, 222).

اعتبار نسخ خطی عهد عتیق

رئوس مطالب فصل

آیا عهد عتیق از لحاظ تاریخی معتبر است؟

اعتبار نسخ خطی عهد عتیق

* انتقال متن: فرایند نسخه برداری تا چه حد دقیق بود؟

* تعداد نسخ خطی

* تاریخچه متن عهد عتیق

* طومارهای دریای مرده

* شواهد مبتنی بر نسخ غیر عبرانی

* خلاصه

اعتبار نسخ خطي عهد عتيق

در این فصل، توجه خود را بر اعتبار و اصالت تاریخی عهد عتیق معطوف خواهیم ساخت، زیرا اکثر شواهد و دلایل مربوط به آن با شواهد عهد جدید تفاوت دارند. هم در فصل ۳ و هم در فصل ۴، موضوع بحث ما اصالت و اعتبار تاریخی کتاب مقدس است، نه الهامی بودن آن. موضوع الهامی بودن کتاب مقدس در بخش دوم همین کتاب مورد بحث قرار گرفته است. اعتبار عهد عتیق دست کم به سه طریق عمده مورد اثبات قرار گرفته است: نخست، از طریق انتقال متن (یعنی دقت فرایند نسخه برداری در طول تاریخ)؛ دوم، تأیید عهد عتیق به واسطه شواهد استواری که باستان شناسی به دست داده است؛ و سوم، شواهد مبتنی بر اسناد و مدارك است که این نیز به وسیله باستان شناسی کشف شده است.

* انتقال متن: فرایند نسخه برداری تا چه حد دقیق بود؟

بخشی از فرایند کشف اعتبار تاریخی عهد عتیق مربوط می شود به بررسی و آزمایش نحوه انتقال متن [یعنی مسیری که متن از نسخه اصلی و اولیه تا نسخ چاپی امروزی طی کرده است]. همانند سایر نوشته های دوران باستان، ما متن اصلی و اولیه عهد عتیق را در دست نداریم. اما دقتی که نسخه برداران عبرانی به کار برده اند، در مقایسه با سایر نوشته های باستانی حیرت انگیز است.

گلیسون آرچر می نویسد: «این نکته را باید به روشنی درک کرد که در زمینه انتقال متن، عهد عتیق با تمام آثار ادبی پیش از مسیحیت که از آنها آگاهی داریم، متفاوت است. آنچه قطعی است، این است که از آثار اقوام بت پرست که مربوط به دوره های زمانی مختلف می شوند، نسخ خطی زیادی در مقایسه با عهد عتیق در دست نداریم. اما هر جا نیز که نسخی باقی مانده، مثلاً در اثر مصریان به نام [کتاب مردگان]، تفاوت متن در نسخ موجود بسیار زیاد و جدی می باشد.

برای مثال، در فصل ۱۵ نسخه پاپیروسی (Ani متعلق به دوره سلسله هجدهم) و پاپیروس Turin (متعلق به دوره سلسله بیست و ششم یا دیرتر)، تفاوت های چشمگیری وجود دارد. گاه جمله ای اضافه یا کم است، و در ستون های مشابه در متن، معانی کاملاً متفاوت است. بجز نظارت الهی بر انتقال متن عهد عتیق عبری، هیچ دلیل دیگری وجود ندارد که توجیه کند چرا چنین تغییرات و اختلافاتی در نسخ عبرانی که در قرون مختلف نسخه برداری شده اند، پدید نیامده است.

به عنوان مثال، دو نسخه از کتاب اِشْعَیَا که در غار شماره ۱ فُمران در نزدیکی دریای مرده در سال ۱۹۴۷ کشف شد، متعلق به هزار سال پیش از قدیمی ترین نسخه خطی موجود (۹۸۰ میلادی) می باشد؛ با اینحال در مقایسه با متن استاندارد عبری موجود، به میزان ۹۵٪ با آن شباهت دارد. آن ۵٪ اختلاف نیز عمدتاً ناشی از اشتباه در نسخه برداری و تفاوت در تلفظ ها است که هیچ تغییری در پیام مکاشفه الهی ایجاد نمی کند (Archer, SOT, 23-25).

رابرت دیک ویلسون (Robert Dick Wilson) مسئله درستی و اعتبار کتب مقدسه را در فرهنگ اسرائیل در دوره عهد عتیق ردیابی کرده، می نویسد: «کتب مقدسه عبرانی حاوی اسامی بیش از ۲۶ پادشاه بیگانه می باشد که نام هایشان در مدارك همان زمان یافت شده است. نام اکثر این پادشاهان در بناهایی که خودشان ساخته اند، یا در اسناد همزمان با سلطنتشان، درست به همان

بر اساس این شواهد، ویلسون چنین نتیجه گیری می کند: «این برهان که رونوشت های اسناد اولیه برای مدت بیش از ۲۰۰۰ سال با صحتی چشمگیر به زمان ما انتقال یافته، واقعیتی است غیر قابل انکار. این امر که نسخه های موجود در ۲۰۰۰ سال پیش به همین شکل از روی نسخه اصلی به دست ما رسیده، امری است کاملاً ممکن، زیرا همانطور که نشان دادیم، با توجه با اسناد بابلی مشابه که هم اصل آنها و هم رونوشتشان اکنون در دست است، تلفظ اسامی افراد و مکان ها بعد از گذشت ۲۰۰۰ سال هنوز همان است که در متن کتاب مقدس عبری آمده است (Wilson, SIOT, 85)».

اِف. اِف. بروس اظهار می دارد که «متن کتاب مقدس عبری که فقط شامل حروف بی صدا بود [یعنی بدون اعراب] و بعدها مورد ویرایش ماسورت ها قرار گرفت، برای مدت يك هزار سال با نهایت دقت و امانت به زمان ایشان انتقال یافته بود (Bruce, BP, 178)».

ویلیام گرین نتیجه گرفته، می گوید: «با اطمینان می توان گفت که هیچ اثری در دوران باستان اینچنین با دقت به دست ما نرسیده است (Green, GIOT, 81)».

آتکینسون (Atkinson) که معاون رئیس کتابخانه دانشگاه کمبریج بود، در خصوص دقت در انتقال متن عبری می گوید: «این چیزی است در حد معجزه!» به مدت چند صد سال، رَبی های یهود انتقال و نسخه برداری متن عبری را با نهایت دقت انجام داده اند. در این فصل نکات مهم نتایج حاصله را عرضه می داریم.

* تعداد نسخ خطی

گرچه تعداد نسخ خطی عهد عتیق به اندازه عهد جدید نیست، با اینحال همان تعدادی که موجود است، قابل توجه می باشد. کمی تعداد نسخ خطی عبرانی می تواند دلایل متعددی داشته باشد. نخستین و روشن ترین دلیل، ترکیبی از مسئله قدمت و آسیب پذیری است، دو تا سه هزار سال مدت زمانی است آنقدر طولانی که نمی توان انتظار داشت که اسناد قدیمی باقی بمانند. با اینحال، شواهد چندی هست تا ما را به این نتیجه برسانند که کیفیت آنها بسیار خوب است.

نخست، مهم است تعداد نسخ خطی موجود را تعیین کنیم. امروزه، چندین مجموعه از فهرست نسخ خطی کتب مقدسه عبرانی در دسترس است. اولین مجموعه از فهرست ها توسط پنجامین کنیکات (Benjamin Kennicott) (1776-1780) تهیه شده که در آن ۶۱۵ نسخه خطی عهد عتیق فهرست شده است.

مدتی بعد، جیووانی دو رُسی (Giovanni de Rossi) (1784-1788) فهرستی از ۷۳۱ نسخه خطی منتشر ساخت. مهمترین کشف نسخ خطی در دوران مدرن، در [انبار بالاخانه کنیسه] در قاهره می باشد (حدود 1890)، و دیگری طومارهای دریای مرده (1947) و سالهای بعدی. (در کنیسه قاهره، geniza انباری از نسخ خطی یافت شد).

چیزی حدود دویست هزار قطعه کوچک از نسخ خطی که حدود ده هزار تایی آن مربوط به کتاب مقدس است، در آنجا یافته شد. «در اواخر قرن نوزدهم، قطعات کوچکی متعلق به قرون ششم تا هشتم میلادی در يك کنیسه قدیمی در قاهره [مصر] کشف شد؛ این کنیسه تا سال ۸۸۲ میلادی، کلیسای میکائیل قدیس بود. این قطعات کوچک نسخ خطی در این انبار کشف شد که در آن نسخ خطی پوسیده یا حاوی اشتباه پنهان شده بود تا به گونه ای مناسب معدوم شوند.

این انبار ظاهراً با دیواری پوشیده شده بود و تا زمان کشفش از یادها رفته بود. در این اتاق، چیزی حدود ۲۰۰۰۰۰ قطعه کوچک دست نویس، از جمله متون کتاب مقدس به زبان عبرانی و آرامی به دست آمد. قطعات مربوط به کتاب مقدس متعلق به قرن پنجم میلادی می باشد.» (Dockery, FBI, 162-163)

تقریباً نیمی از نسخه های یافت شده در کنیسه قاهره اکنون در دانشگاه کمبریج نگهداری می شود. مابقی در سراسر دنیا پخش شده است. پُل کاهل (Kahle)، سرپرست کنیسه قاهره، بیش از ۱۲۰ نسخه بسیار نادر را کشف کرده که توسط کاتبان ماسورتی [بابلی] تهیه شده است. مهم ترین نسخه های خطی عهد عتیق متعلق به قرن سوم قبل از میلاد تا قرن چهاردهم میلادی است. از میان اینها، برجسته ترینشان طومارهای دریای مرده می باشد که متعلق به قرن سوم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی است.

این طومارها شامل يك کتاب کامل از عهد عتیق [یعنی کتاب اِشعیا] و هزاران قطعه کوچک می باشد که مجموعاً تمام کتب عهد عتیق را تشکیل می دهند، بجز کتاب اِستَر [ارش به مبحث (طومارهای دریای مرده) در همین فصل]. طومارهای دریای مرده از اهمیت بسزایی برخوردارند زیرا مؤید صحت سایر نسخ خطی می باشند که در قرون بعدی تهیه شده اند.

برای مثال، نسخه قاهره (Codex Cairensis) متعلق به قرن ۸۹۵ میلادی (تا پیش از کشف طومارهای دریای مرده قدیمی ترین نسخه ماسورتی بود. این کتاب اکنون در موزه بریتانیا قرار دارد. این نسخه توسط خاندان ماسورتی موسی بن آشور تهیه شده و شامل انبیای متاخر و متقدم می باشد. بقیه عهد عتیق در آن وجود ندارد (Bruce, BP, 115-116).

نسخه انبیای اِنینگراد (916 میلادی) (شامل اِشعیا، اِرمیا، حزقیال، و دوازده نبی کوچک می باشد.

قدیمی ترین نسخه خطی کامل عهد عتیق، نسخه بابلی است (Codex Babylonicus) (1008) Petropalitanus میلادی (که در اِنینگراد نگهداری می شود. این نسخه از متن اصلاح شده ربی هارون بن موسی آشور، پیش از سال ۱۰۰۰ میلادی تهیه شده است.

نسخه حَلَب (Aleppo Codex) متعلق به بعد از سال ۹۰۰ میلادی، نسخه ای است که از ارزشی استثنایی برخوردار است. زمانی تصور می شد که آن مفقود شده، اما در سال 1958 مجدداً یافته شد. با اینحال از گزند صدمات محفوظ نماند. بخشی از این کتاب در اغتشاشات ۱۹۴۷ در اسرائیل نابود شد. نسخه حَلَب قدیمی ترین نسخه کامل ماسورتی از عهد عتیق است.

نسخه موزه بریتانیا (950 میلادی) (شامل بخشی از پیدایش تا تثنیه می باشد.

نسخه رویخلین از انبیا) سال ۱۱۰۵ میلادی. (این نسخه به دست ماسورت بن نفتالی تهیه شد. این امر مسئله امانت در انتقال متن کتاب را پیش می کشد. نقادان ممکن است در نسخ قدیمی عهد عتیق اشتباهاتی در رونویسی بیابند. [این نکته در یکی از بخش های بعدی این فصل مورد بحث قرار خواهد گرفت.] آیا ماهیت این اشتباهات آنقدر جدی است که باعث تحریف خود پیام یا معنی آن می گردد؟ اگر اینچنین است، پس هدف خدا باطل شده است، چرا که مکاشفه او طوری منتقل نشده که نسل های بعدی آن را به درستی درک کنند.

اگر او بر کاتبانی که نسخه های استاندارد را تهیه کردند اِعمال نفوذ نکرده، پس ایشان پیام خدا را تحریف نموده، تبدیل به دروغ کردند. و اگر پیام تحریف شده باشد، کُل هدف اِعطای مکاشفه ای مکتوب تماماً مخدوش شده است؛ چرا که چنین کتاب تحریف شده ای چیزی جز ملغمه ای از

حقیقت و اشتباه نخواهد بود که یقیناً تابع قضاوت بشري قرار خواهد گرفت [در حالی که این کتاب باید بر مسند قضاوت بر بشر بنشیند].

* تاریخچه متن عهد عتیق

رَبِّي عَکِیبه در قرن دوم میلادی، از مشتاقان تهیه متنی دقیق از عهد عتیق، گفته است که: «انتقال دقیق [ماسورت] متن همچون حصاري است گرداگرد تورات.» در مذهب یهود، گروه هایی متوالي از علما مسئول تثبیت و حفظ متن عهد عتیق بودند تا امکان ورود هر نوع خطا به متن را از میان ببرند. از میان این گروه ها، می توان موارد زیر را نام برد:

- سوفرها (Sopherim)، کلمه ای عبری به معنی کاتب (علمای یهود و متولیان متن عهد عتیق در دوره زمانی میان قرون پنجم تا سوم قبل از میلاد بودند).

- زوج ها (Zugoth)، يك جفت از علمای متن (عهده دار همان وظیفه در قرون دوم و اول قبل از میلاد بودند).

- تَنَّاها (Tannaim)، تکرار کنندگان یا معلمین (تا حدود سال ۲۰۰ میلادی فعال بودند. بازتاب کار ایشان را علاوه بر حفظ متن عهد عتیق، در میدارش [تفسیر متن]، توسفنا [اضافات]، و تلمود [دستور العمل] مشاهده می کنیم؛ تلمود [دستور العمل ها] مشاهده می کنیم؛ تلمود خودش به دو بخش میشنا [تکرار ها] و گمارا [مطالبی که باید آموخته شود] تقسیم شده است. تلمود به تدریج بین سال های 100 تا ۵۰۰ میلادی تالیف گردید. طبیعی بود که [تنها] متن عهد عتیق عبری را حفظ کنند، زیرا کار ایشان گردآوری تعالیمی بود که رَّبِّي ها بر اساس کتاب مقدس داده بودند.

- علمای تلمود (100) تا ۵۰۰ میلادی. (گایسلر و نیکس در مورد سنت کاتبان و علمای یهود در دوره زمانی بین ۴۰۰ ق.م. تا حدود ۱۰۰۰ میلادی، اینچنین می نویسند :

«به دنبال دوره نخست سنت کاتبان عهد عتیق، یعنی دوره سوفرها (400 ق.م. تا ۲۰۰ میلادی)، دوره دوم یعنی دوره تلمودی ظاهر شد (100 تا ۵۰۰ میلادی)، و پس از آن، دوره یا سنت ماسورتی (حدود ۵۰۰ تا ۹۵۰ میلادی). (عزراً جزء گروه نخست از این گروه ها بود که ایشان را تا دوره بعد از مسیح، متولیان کتاب مقدس تلقی می کردند. بین سالهای ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلادی، تلمود [دستور العمل یا تعالیم] به مثابه احکام مدنی و فقهی یهود بر اساس تورات شکل گرفت. تلمود اساساً بیانگر آراء و عقاید علمای یهود از ۳۰۰ ق.م. تا ۵۰۰ میلادی می باشد و مشتمل است بر دو بخش عمده، یعنی میشنا و گمارا (Geisler, GIB, 306)».

در طول این دوره، وقت زیادی صرف فهرست برداری از احکام مدنی و فقهی یهود گردید. علمای تلمود روش پیچیده و ظریفی برای آوانویسی و نسخه برداری از طومارهای کنیسه داشتند. ساموئل دیویدسون (Samuel Davidson) بعضی از روش های علمای تلمود در زمینه کتب مقدسه را تشریح کرده است. این مقررات دقیق به شرح زیر می باشند [ما در اینجا از شماره گذاری گایسلر استفاده کرده ایم]:

(1) «طومار کنیسه باید روی پوست يك حیوان حلال و پاک نوشته شود، (2) که به دست يك یهودی برای استفاده خاص در کنیسه تهیه شده باشد (3). این پوست ها باید با زه هایی که از حیوانات پاک گرفته شده، به هم بسته شوند (4). هر پوست باید تعداد مشخصی ستون داشته باشد که

در تمام کتاب یکسان و برابر باشد (5). طول هر ستون نباید کمتر از ۴۸ خط و بیشتر از ۶۰ خط باشد؛ عرض هر ستون نیز باید معادل سی حرف باشد.

(6) تمام نسخه باید خط کامل داشته باشد، و اگر سه کلمه بدون خط نوشته شود، بی ارزش است.
(7) مرکب باید سیاه باشد، نه قرمز و نه سبز و نه هیچ رنگ دیگری، و باید مطابق دستور العمل معینی تهیه شده باشد (8). یک نسخه اصیل و درست باید اساس کار قرار گیرد و رونوشت باید بدون کمترین انحرافی از روی آن تهیه شود (9). هیچ کلمه یا حرفی، و نه حتی یک همزه نباید از حفظ نوشته شود، یعنی بدون اینکه کاتب به کتابی که پیش رو دارد، نگاه کند (10) ... بین هر حرف بی صدا باید به اندازه یک تار مو یا نخ فاصله باشد؛

(11) همچنین بین هر بخش جدید، یعنی عرضی معادل نه حرف بی صدا؛ (12) و همچنین بین هر کتاب، یعنی سه خط (13). پنجمین کتاب موسی باید دقیقاً با یک خط تمام شود؛ اما در مورد بقیه کتاب ها لازم نیست چنین باشد (14). علاوه بر این، نسخه بردار باید با جامه ای کاملاً یهودی بنشیند، (15) تمام بدنش را بشوید، (16) و دست به نوشتن نام خدا نبرد مگر اینکه قلم را از نو در مرکب فرو برد، (17) و چنانچه شخص پادشاه نیز او را به هنگام نوشتن این نام مخاطب قرار دهد، نباید توجهی به او بکند (Davidson, HTOT, 89) «.

دیویدسون اضافه می کند که «طومارهایی که این قواعد در آنها به کار نرفته، باید در زمین مدفون یا سوخته شوند؛ یا باید در مکتب خانه ها نگهداری شده، به عنوان کتاب قرائت به کار روند».

علمای تلمود به هنگام پایان نسخه برداری و تهیه نسخه جدید، آنقدر از دقت آن اطمینان داشتند که برای آن نسخه جدید، اعتباری برابر با نسخه قدیمی قائل می شدند.

فردریک کنیون (Frederic Kenyo) در اثر خود به نام [کتاب مقدس ما و نسخ خطی کهن]، نکته فوق را تشریح کرده، در خصوص معدوم ساختن رونوشت های قدیمی تر می نویسد: «همان دقت افراطی که در تهیه نسخ خطی جدید به کار می رفت، در نابود کردن نسخ قدیمی تر نیز رعایت می شد. زمانی که نسخه ای با دقتی که در تلمود تجویز شده بود رونویسی می شد، و طبق موازین مورد تأیید قرار می گرفت، به عنوان نسخه ای معتبر و موثق پذیرفته می شد، و از ارزشی برابر با هر نسخه خطی دیگری برخوردار می گشت .

اگر همه جوانب یک نسخه جدید با نسخه قدیمی برابر می بود، [قدمت یک نسخه امتیازی برای آن به شمار نمی رفت]؛ نه فقط این، بلکه برعکس قدمت یک امتیاز منفی حساب می شد چرا که نسخه خطی در معرض این خطر قرار داشت که در اثر مرور زمان پاک شود یا لطمه ببیند. نسخه های لطمه دیده یا ناکامل بلافاصله فاقد اعتبار و غیر قابل استفاده می شد. چسبیده به هر کنیسه، [گنیزه] یا اشکاف انبار مانند وجود داشت که در آن، نسخ خطی معیوب نگهداری می شد؛ از چنین محفظه هایی است که در دوران معاصر بعضی از نسخ خطی بسیار قدیمی کشف شده و موجود می باشند .

لذا نسخ قدیمی تر کتب مقدسه را نه فقط ارزشمند تر تلقی نمی کردند، بلکه یهودیان را عادت بود که نسخ جدید را ترجیح دهند چرا که آنها را بی عیب ترین و به دور از لطمات می دانستند. نسخ های قدیمی تر وقتی به [گنیزه] سپرده می شدند، به طور طبیعی از میان می رفتند، خواه در اثر غفلت، خواه به دلیل اینکه در اثر کمبود جا در [گنیزه] سوزانده می شدند. بنابراین، فقدان نسخ بسیار قدیمی از کتب مقدسه عبری نباید ما را متعجب یا آشفته سازد. چنانچه به دلایل فوق، آزارها و ستم کاری های مکرر بر یهودیان را اضافه کنیم (که اغلب ویرانی املاک را نیز به دنبال داشت)، از میان رفتن نسخ خطی قدیمی کاملاً قابل قبول خواهد بود، و آن دسته از نسخ را که باقی

مانده اند، یعنی متن ماسورتی را می توان حافظ همان چیزی دانست که ادعایش را می کنند.»
(Kenyon, OBAM, 43)

گرین می نویسد: «احترام برای کتب مقدسه و توجه به خلوص متون آسمانی از زمان سقوط اورشلیم آغاز نشد.»

ماسورت ها علمای یهود بودند که بین سالهای ۵۰۰ تا ۹۵۰ میلادی، متن عهد عتیق را از نظر رسم الخط به شکل نهایی آن در آوردند. ویرانی معبد مقدس اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، و پراکنده شدن یهودیان از زادگاهشان، محرکی بود نیرومند برای (1) تثبیت کردن متن بدون اعراب و (2) تثبیت کردن نقطه گذاری و استفاده از حروف صدادار به منظور حفظ آوازی و تلفظ درست برای قرائت متن.

ایشان را ماسورت می نامیدند زیرا سنن شفاهی (masorah) مربوط به حروف صدادار و تأکیدها، و نیز تعداد دفعات استفاده از کلمات نادر با تلفظ های غیر معمول را به شکل مکتوب حفظ می کردند. متنی که ایشان از سوفرها به میراث برده بودند، متنی بود فقط با حروف بی صدا [مانند فارسی بدون اعراب-م] و ایشان آن را کلمه به کلمه اعراب گذاری کردند تا هر کلمه تلفظ دقیق و شکل درست دستوری خود را بیابد.

آنان حتی به میزان محدودی دست به نقد نسخ می زدند، به این ترتیب که هر جا ظن داشتند که کلمه ای که در متن بدون اعراب اشتباه به کار رفته، آن را به گونه ای بسیار ابتکاری و خلاق اصلاح می کردند. ایشان متن بدون اعراب را دست نخورده باقی گذاردند، درست همانطور که از سوفرها دریافت داشته بودند. اما اعراب مربوط به کلمه جدید را که جایگزین کلمه قدیمی می کردند به آن می افزودند، و بعد حروف بی صدای خود کلمه جدید را با حروف بسیار کوچک در حاشیه می نوشتند (Archer, SOT, 63) «».

برای فعالیت های ماسورتی، دو مکتب یا مرکز عمده وجود داشت، یعنی مکتب بابلی و کتب فلسطینی، که تا حد زیادی از یکدیگر مستقل بودند. مشهورترین ماسورت ها، موسی بن آشیر [و پسران هارون]، و موسی بن نفتالی بودند که در طبریّه در منطقه جلیل در اواخر قرن نهم و قرن دهم زندگی می کردند. متن بن آشیر متن عبری استاندارد امروزی است که در گِگِس لِنینگراد (B19 A (L) و گِگِس حَلَب منعکس می باشد.

ماسورت ها [از کلمه عبری masora یعنی سنت] عهده دار کار دشوار ویرایش متن و تثبیت آن بودند. مرکز آنان در طبریّه بود [شمال فلسطین امروزی]. متنی که ماسورت ها حفظ کردند، متن [ماسورتی] نامیده می شود. این متن شامل اعراب است که برای اطمینان از تلفظ درست کلمات اضافه شده اند. این متن ماسورتی امروزه متن استاندارد عبری است.

«ماسورت ها افرادی بودند بسیار منضبط و کارشان بر روی متن همراه بود با احترامی غیر قابل تصوّر؛ ایشان روشی بسیار پیچیده برای حفظ متن از اشتباهات نسخه برداری ابداع کردند. برای مثال، تعداد دفعاتی را که هر حرف الفبا در هر کتاب تکرار شده، محاسبه می کردند؛ ایشان حرف میانی پنج کتاب موسی و حرف میانی تمام کتب مقدسه عبری را پیدا می کردند، و محاسباتی تفصیلی تر از اینها نیز به عمل می آوردند. به قول ویلر رابینسون، «هر چه که قابل شمارش بود، شمرده می شد»، و یادسپارهایی می ساختند تا به کمک آنها محاسبات مختلف را بتوانند به خاطر بسپارند (Bruce, BP, 117) «».

کاتبان و علمای یهود می توانستند بگویند که آیا یک حرف بی صدا از تمام کتاب اِشعیا یا تمام کتب مقدسه عبری جا افتاده یا نه. ایشان چنان روش های ایمنی ساخته بودند که وقتی کار نسخه برداری به پایان می رسید، می دانستند که نسخه برداری کاملاً معتبر و درست در دست دارند.

سِر فردریک کینیون می گوید: «ماسورت ها علاوه بر ثبت اشکال مختلف یک متن، دست به محاسباتی نیز می زدند که به عرصه نقد نسخ مربوط نمی شود. ایشان آیات و کلمات و حروف هر کتاب را می شمردند و کلمه و حرف میانی هر یک را محاسبه می کردند. آیاتی را که شامل همه یا تعدادی از حروف الفبا بود شمارش می کردند. این اقداماتی که ما ممکن است بی اهمیت تلقی کنیم، ضامن دقت فراوان در انتقال متن بود؛ همچنین بازتاب احترام فوق العاده ای است که برای کتب مقدسه قائل بودند، چیزی که واقعاً تحسن برانگیز است. ماسورت ها نگران این بودند که مبادا نقطه یا همزه یا کوچکترین جزئی از کلمه جا بیفتد» (Kenyon, OBAM, 38).

عاملی که بر تمام مباحث مربوط به نسخ خطی کتب مقدسه عبرانی حاکم است، احترام یهودیان به این نوشته ها است. در این خصوص، ضامن درستی نسخه های خطی فقط دقت کار کاتبان نبود، بلکه احترام و سواس گونه و آمیخته به خرافات را نیز باید به آن افزود. طبق تلمود، نه فقط برای نوع پوست مورد استفاده و اندازه ستون ها قواعد و جود داشت، بلکه کاتبان می بایست پیش از نوشتن نام خدا آیین خاصی را به جا می آوردند. برای مرکب مورد استفاده و فاصله کلمات، قواعد خاصی وجود داشت و هیچ چیز نمی بایست از حفظ نوشته شود.

خطوط و حتی حروف همگی مورد شمارش قرار می گرفتند. اگر کشف می شد که نسخه ای حاوی حتی یک اشتباه است، آن را فاقد اعتبار دانسته، نابودش می ساختند. چنین روش هایی بود که دلیل دقت در نسخه برداری کتب مقدسه بود، یا لافل بخشی از دلایل این امر بود. به همین علت است که تعداد نسخ باقی مانده اندک است [زیرا طبق مقررات، نسخه های معیوب می بایست نابود شود] (Geisler, BECA, 552).

فلاویوس یوسفوس، مورخ یهودی قرن اول میلادی چنین می نویسد: «ما در عمل احترام خود را نسبت به کتب مقدسه مان ثابت کرده ایم. زیرا با اینکه چنین زمان طولانی ای گذشته است، هیچکس حتی جرات نکرده که هجایی به آنها بیفزاید یا بکاهد یا تغییر دهد؛ هر یهودی، از روزی که زاده می شود، این را همچون غریزه همراه خود دارد که این کتب را همچون مشیت الهی بپذیرد، در کنار آنها بماند، و در صورت لزوم، برای آنها بمیرد.

بارها و بارها مردم شاهد بوده اند که چگونه زندانیان یهودی شکنجه و مرگ را در انواع مختلفشان در تماشاخانه ها تحمل کرده اند ولی حتی کلمه ای بر ضد شریعت خدا و نوشته های وابسته به آن بر زبان نیاورده اند (JCW, 179,180) «به نقل از (Josephus, FJAA ,

یوسفوس در ادامه نوشته خود، احترام یهودیان به کتب مقدسه شان را با احترام یونانیان به آثار ادبی شان مقایسه کرده، چنین می نویسد: «یک یونانی برای همین آرمان متحمل چه چیزی خواهد شد؟ او حتی برای نجات تمامی مجموعه آثار ادبی ملتش از نابودی، حاضر نخواهد بود کوچکترین صدمه شخصی را متحمل شود.

برای یک یونانی، این آثار چیزی جز افسانه های ساخته و پرداخته ذهن نویسندگانشان نیست؛ چنین برداشتی حتی نزد قدیمی ترین مورخین ایشان نیز موجه است زیرا ایشان شاهد بوده اند که چگونه معاصریشان رویدادهایی را توصیف کرده اند که نه شاهدشان بوده اند و نه زحمت تحقیق از شاهدان عینی را به خود داده اند (JCW, 181) «به نقل از (Josephus, FJAA ,

اما دقت نسخه هاي خطي قديمي ماسورتي، متعلق به حدود سال ۱۰۰۰ ميلادي و بعد از آن، تا زمان يك كشف حيرت انگيز محلي در كناره هاي دريائي مرده در اسرائيل هنوز به طور قطع به اثبات نرسيده بود .

* طومارهاي دريائي مرده

اگر پيش از كشف طومارهاي دريائي مرده، از يك دانشمند كتاب مقدس مي پرسيديد كه آرزوي كشف چه چيزي را دارد كه اعتبار عهد عتيق را قوياً اثبات كند، در پاسخ مي گفت: [نسخ خطي قديمي تر از آنچه كه موجود است.] چنين سوالي را نخستين بار سير فردريك كنيون مطرح كرد؛ او مي پرسيد: «آيا اين متن عبراني كه ماسورتي اش مي ناميم و ثابت كرده ايم كه از روي نسخه اي متعلق به حدود ۱۰۰ ميلادي تهيه شده، مطابق متن اصلي هست كه به دست نويسندگان كتب عهد عتيق نوشته شده است؟» (Kenyon, OBAM, 47) »

تا پيش از كشف طومارهاي دريائي مرده، سوال اين بود كه [نسخه هايي كه امروزه در دست داريم، در مقايسه با نسخ قرن اول و پيش از آن، تا چه حد دقيق و صحيح است؟] قديمي ترين نسخه خطي كامل عهد عتيق متعلق به قرن دهم ميلادي است. از اينرو، سوال مهم هميشه اين بود: [متن عهد عتيق از آنجا كه بارها و بارها رونويسي شده، تا چه حد قابل اعتماد است؟] طومارهايي دريائي مرده پاسخي حيرت انگيز به اين سوال مي دهد.]

1- طومارهاي دريائي مرده چيست؟

در غارهايي در نزديكي دريائي مرده در اسرائيل، حدود چهل هزار قطعه كوچك حاوي نوشته هايي كشف شد كه وقتي آنها در كنار يكدیگر قرار دادند، پانصد كتاب بازسازي شد. در ميان اين كتاب ها، نوشته هاي غير كتاب مقدسي نيز وجود دارد كه زوايائي زندگي در جامعه مذهبي قمران- از قرن دوم ق.م. تا قرن اول ميلادي - را كه در آن محل قرار داشت، روشن مي سازد. آثاري نظير [اسناد صادوقي]، و [مقررات جامعه]، و [دستور العمل انضباط] كمك كرده اند تا هدف زندگي روزانه جامعه قمران را درك كنيم. در غارهاي مختلف، تفسيرهايي بسيار سودمند از كتب مقدسه يافت شده است. اما مهم ترين اسناد در ميان طومارهاي دريائي مرده، نسخه هايي از متن عهد عتيق است كه متعلق به بيش از يك قرن [پيش] از ميلاد مسيح مي باشد.

2- طومارهاي دريائي مرده چگونه كشف شد؟

رالف ارل (Ralph Earle) به گونه اي پرشور و موجز نحوه كشف اين طومارها را بازگو مي كند و با نقل يك ماجرا، محافظت الهي از آنها را شرح مي دهد: «ماجرای این کشفیات یکی از حیرت انگیزترین داستان های دوران مدرن است. در فوریه یا مارس ۱۹۴۷، پسرک چوپانی به نام محمد، به دنبال بز گمشده اش بود. او به طور اتفاقی، سنگی را به درون سوراخی در شکاف یکی از صخره ها در کناره غربی دريائي مرده، در سيزده كيلومتری جنوب أريحا انداخت. با كمال تعجب، صدای شكستن كوزه اي را شنيد .

وقتي محل صدا را پيدا كرد، با صحنه حيرت آوري روبرو شد. در كف غار، چندين كوزه بزرگ حاوي طومارهايي بود كه در پارچه هاي كتاني پيچيده شده بود. چون كوزه ها به دقت پوشيده شده بودند، طومارها براي مدت ۱۹۰۰ سال در شرايطي بسيار عالي باقي مانده بودند. [احتمالاً آنها را در سال ۶۸ ميلادي در آن محل گذاشته بودند.] پنج طومار از طومارهاي يافته شده در غار شماره ۱ [طبق نامگذاري امروزي] را اسقف اعظم سومعه ارتودكس سوري در اورشليم خريداري نمود. سه طومار ديگر را نيز پرفسور سوكنيك از دانشگاه عبراني اورشليم ايتياع نمود. در آغاز، وقتي طومارها كشف شد، هيچ تبليغي در مورد آنها به عمل نيامد.

پرفسور سوكنيك، در نوامبر ۱۹۴۷، دو روز بعد از آنكه سه طومار و دو كوزه را خريداري نمود، در دفتر يادداشت هاي روزانه خود نوشت: «شايد اين يكي از بزرگترين كشفياتي باشد كه در فلسطين به عمل آمده است، كشفي كه هيچگاه اميدش را نداشتيم.» اما اين گفته مهم در آن زمان انتشار نيافت. خوشبختانه، در فوريه ۱۹۴۸، اسقف اعظم كه قادر به خواندن عبري نبود، به كالچ آمريكايي تحقيقات شرقي در اورشليم تلفن كرد و موضوع طومارها را مطرح نمود. طبق مشيت الهي، مدير كالچ در آن زمان، دانشمند جواني بود به نام جان ثرور (J. Trever) كه در ضمن عكاس آماتور ماهري بود.

او با تلاشي پيگير، از هر ستون از طومار بزرگ اِشْعِيَا كه ۷/۳۰ متر طول و ۲۶ سانتيمتر پهنا داشت، عكس گرفت. او خودش عكس ها را ظاهر كرد و چند نسخه را با پست هوايي براي دكتور آلبرايث از دانشگاه جانز هاپكينز فرستاد، يعني استاد برجسته اي كه رئيس دانشگاه آمريكايي باستان شناسي كتاب مقدس بود. دكتور آلبرايث بلافاصله در پاسخ نوشت: «تبريكات عميق قلبي مرا به خاطر بزرگترين كشف نسخه خطي در دوران مدرن بپذيريد! ... چه كشف باورنكردني اي! در دنيا هيچ ترديدي در خصوص اين نسخه وجود ندارد.» او اين نسخه را به سال ۱۰۰ ق.م.

تاريخگذاري كرد (Earl)، «»، HWBG, 48-49

3- ارزش طومار ها

پيش از كشف طومارهاي دريائي مرده، قديمي ترين نسخه خطي عبري كه در دست بود، به حدود سال 900 ميلادي تعلق داشت. چگونه مي توانستيم از درستي انتقالشان پيش از قرن اول ميلادي مطمئن باشيم؟ به لطف باستان شناسي و طومارهاي دريائي مرده، امروزه اين اطمينان را داريم. يكي از طومارهاي غارهاي دريائي مرده، نسخه خطي كامل از متن عبري كتاب اِشْعِيَا مي باشد. ديرينه شناسان ان را به سال ۱۲۵ ق.م. تاريخگذاري کرده اند.

اين نسخه خطي حدود هزار سال قديمي تر از تمام نسخ خطي بود كه قبل از دسترس قرار داشت. اهميت اين كشف در شباهت بسيار زياد طومار اِشْعِيَا [متعلق به ۱۲۵ ق.م.] به متن ماسورتي اِشْعِيَا [متعلق به ۹۱۶ ميلادي] يعني حدود هزار سال پس از آن مي باشد. اين شباهت حكايت از دقت خارق العاده اي دارد كه در رونويسي كتب مقدسه در طول مدت هزار سال اعمال شده است.

«از ميان ۱۶۶ كلمه" در اِشْعِيَا باب ۵۳، فقط هفده "حرف" مورد سوال است. ده مورد از اين حروف، فقط به تلفظ مربوط مي شود كه بر معنای متن تاثير نمي گذارد. چهار حرف ديگر، تغييراتي اندك در سبك نگارش است، نظير حروف ربط سه حرف باقيمانده كلمه [نور] را مي سازد كه به آيه ۱۱ اضافه شده و تغيير چنداني در معني ايجاد نمي كند.

به علاوه، این کلمه توسط ترجمه هفتاد [LXX] و نسخه [IQ Is] یکی از طومارهای اِشعیا که در غارهای دریای مرده یافته شده] تایید شده است. به این ترتیب، در یک باب متشکل از ۱۶۶ کلمه، فقط یک کلمه سه حرفی هست که بعد از هزار سال نسخه برداری مورد سوال قرار دارد - و این کلمه تغییر مهمی در معنی این بخش به وجود نمی آورد (Burrows, TDSS, 304).

گلیسون آرچر می نویسد که نسخ خطی اِشعیا متعلق به جامعه فُمران «کلمه به کلمه با متن استاندارد عبری موجود به میزان ۹۵ درصد مشابه است. آن ۵ درصد تغییر نیز عمدتاً شامل خطاهای بارز نسخه برداری یا تغییر در تلفظ می باشد (Archer, SOT, 19).

میلار باروز گفته خود را چنین به پایان می رساند: «بسیار تعجب آور است که ظرف مدتی حدود هزار سال، چنین تغییرات اندکی در متن حادث شده باشد. همانطور که در مقاله اولم در مورد طومارها نوشتم، اهمیت آنها در این است که امانت سنت ماسورتی را تایید می کنند (Burrows, TDSS, 304).

4- طومارها شامل چه هستند؟

در اینجا مجال آن نیست که بیش از هشتصد نسخه خطی اخذ شده از این طومارها را از نظر بگذرانیم. اما ذیلاً نمونه هایی از متونی را که طی ۴۰ سال گذشته مورد مطالعه قرار گرفته اند ارائه می دهیم، از جمله قدیمی ترین آثاری که این نسخ بر پایه آنها بوده و نیز متونی که اخیراً از غار شماره ۴ انتشار یافته است. این متون را می توان در این دسته ها طبقه بندی کرد: متون کتب مقدس، تفسیرهای کتب مقدس، متون فرقه ای، نوشته های مجعول منتسب به انبیای بزرگ، متون مکاشفه ای و متون عرفانی یا آیینی (Price, SDSS, 86).

کشف طومارهای دریای مرده: یک پسر عرب غار ۱ را کشف کرد. او از آنجا هفت طومار کم و بیش کامل و مقداری قطعات کوچک برگرفت:

طومار اِشعیا: (A) IQIs a) طومار اِشعیا صومعه مرقس قدیس نسخه ای است معروف، حاوی اصطلاحات متعدد مندرج در بالای متن یا در حواشی. این متقدم ترین نسخه شناخته شده از تمامی کتب کتاب مقدس می باشد.

طومار اِشعیا: (B) IQIs a) طومار اِشعیا دانشگاه عبرانی ناقص است، اما متنش به متن ماسورتی نزدیکتر است تا به اِشعیا A.

سایر قطعات غار ۱: در این غار همچنین قطعاتی از پیدایش، لاویان، تثنیه، داوران، سموئیل، اِشعیا، حزقیال، مزامیر، و چند اثر غیر کتاب مقدسی یافت شد نظیر خنوخ، گفته های موسی [که قبلاً ناشناخته بود]، کتاب یوبیل، کتاب نوح، عهد لاوی، توبیت، و حکمت سلیمان. قطعه جالبی از دانیال که شامل ۲: ۴ می شود [جایی که زبان از عبری به آرامی تغییر می یابد] نیز متعلق به همین غار می شود. قطعاتی از تفسیرهای مزامیر، میکاه، و صَفَیّا نیز در این غار پیدا شد.

غار ۲: غار ۲ نخستین بار توسط بادیه نشینان کشف شد و به تدریج غارت شد. این غار در سال ۱۹۵۲ مورد اکتشاف قرار گرفت. قطعات مربوط به حدود یکصد نسخه خطی از جمله دو قطعه مربوط به خروج، یک قطعه مربوط به لاویان، چهار قطعه از اعداد، دو یا سه قطعه از تثنیه، و یک قطعه از هر یک از کتاب های ارمیا، ایوب، و مزامیر، و دو قطعه از روت یافت شد.

غار 4: غار پارتریج یا غار ۴، بعد از آنکه به دست بادیه نشین ها غارت شد، در سپتامبر ۱۹۵۲ مورد بازدید قرار گرفت و بیش از هر غار دیگری نسخه های خطی در اختیار محققین قرار داد. هزاران قطعه از بادیه نشین ها بازخرید شد یا به دنبال جستجو های دقیق در کف خاکی غار، توسط باستان شناسان کشف شد. از این قطعات کوچک، صدها نسخه خطی به دست آمد، که چهار صد تای آن مورد شناسایی قرار گرفته اند. اینها شامل یکصد نسخه از تمامی کتب عهد عتیق است بجز کتاب اِسْتَر .

یک قطعه از کتاب سَمُوئیل که در غار ۴ کشف شده، به زعم محققین، قدیمی ترین قطعه از کتب مقدسه عبرانی است که آن را متعلق به قرن سوم ق.م. می دانند. همچنین چند قطعه از تفسیر های مَزامیر، اِشْعَیّا، و ناحوم کشف شده است. تصور می رود که مجموعه نسخ غار ۴ حاکی از گسترده گنجینه کتاب های جامعه قُمران می باشد. بر اساس تعداد کتب یافته شده، می توان حدس زد که کتاب های مورد علاقه ایشان به ترتیب عبارت بوده اند از تثنیه، اِشْعَیّا، مَزامیر، انبیای کوچک، و ارمیا. در یک قطعه که شامل دانیال ۷: ۲۸ و ۸: ۱ می باشد، از آرامی به عبرانی تغییر می یابد .

غارهای ۷-۱۰: غارهای ۷-۱۰ که در سال ۱۹۵۵ مورد تحقیق واقع شد، هیچ نسخه مهم از عهد عتیق به دست نداد. اما در غار ۷، چیزهایی جالبی پیدا شد؛ در این غار، قطعاتی از نسخه ای مورد سوال یافت شده که به زعم خوزه اَکالاها، بخشی از عهد جدید می باشد. چنانچه نظر او واثق باشد، این قطعات قدیمی ترین نسخ عهد جدید هستند که مربوط به سال های ۵۰ یا ۶۰ می گردند .

غار 11: این غار در اوائل ده ۱۹۵۶ مورد حفاری قرار گرفت و نسخه ای بسیار خوب از سی و شش مَزْمُور و نیز از مَزْمُور مشکوک الاصل ۱۵۱ به دست داد که قبلاً فقط در متون یونانی یافت می شد. یک طومار بسیار عالی از بخشی از لاویان، و چند بخش یزرگ از [مکاشفه اورشلیم جدید] و یک تارگوم آرامی [یا تفسیر] کتاب ایوب نیز کشف شد .

کشفیات مُرابّعات: بادیه نشینان فلسطین تحت تأثیر یافته های پُرسود قُمران، جستجوی خود را ادامه دادند و در جنوب شرقی بیت لحم غارهایی یافتند که از آنها نسخ خطی تاریخ داری به دست آمد متعلق به شورش دوم یهودیان بود (۱۳۲-۱۳۵ میلادی). کاوش ها و حفاری های سیستماتیک این غارها در ژانویه ۱۹۵۲ آغاز شد. این نسخ خطی متاخرتر به تعیین قدمت طومارهای دریای مرده کمک کرد. از این غارها طومار دیگری از انبیای کوچک، یعنی نیمه دوم یوئیل تا حَجّی یافت شد که مؤید متن ماسورتی بود. قدیمی ترین پاپیروس سامی شناخته شده که برای بار دوم به خط عبری باستان (متعلق به قرون فتم و هشتم ق.م.) نوشته شده، در همین جا یافته شد .

اهمیت اسناد قُمران برای علم نقد نسخ از نظر دانشمندان عهد عتیق در نکات زیر مشاهده می شود: بیش از هر چیز، طومارهای دریای مرده محقق علم نسخ را به هزار سال پیش از تاریخ نسخه های شناخته شده تا آن زمان می برد. پیش از کشفیات قُمران، قدیمی ترین نسخ کامل کتب عهد عتیق مربوط به اوائل قرن نهم میلادی می شگت. قدیمی ترین نسخه کامل تمام عهد عتیق به اوائل قرن یازدهم بود. بدینسان، نسخ دریای مرده شواهدی بس قدیمی تر از آنچه که تا آن زمان در دسترس بود، ارائه می دهد (Brotzman, OTTC, 94-95) .

بعضی از طومارهای دریای مرده که شامل نسخی از اِشْعَیّا، حَبَقُوق، و کتب دیگر می گردد، به سال ۱۲۵ ق.م. بر می گردد؛ این تاریخ، هزار سال قدیمی تر از نسخ موجود است. نتیجه حاصله این بود که طومار اِشْعَیّایی قُمران و متن عبری ماسورتی تفاوت مهمی با یکدیگر نداشتند. این امر اعتبار متن عبری امروز را تأیید می کند (Enns, MHT, 173) .

شکي نیست که طومارهاي دريائي مرده عصر جديدي را در مطالعات کتاب مقدس آغاز کردند و باعث شدند که بسياري از دانسته هايمان تايبید شود، و بسياري از نکات پذيرفته شده نياز به بازبيني بيايند. قطعاً يکي از فوائد آن، تدوين يك متن اصیل از عهد عتيق پيش از ظهور مسيحيت است که سبب خواهد شد کلام خدا براي خوانندگان امروز قابل درك تر شود (Harrison, AOT, 115).

«درنتيجه، بايد ماسورت ها را براي دقت وسواس گونه شان در حفظ متن بدون اعرابِ سوفرها ستود. ايشان و سوفرها در حفظ متون مقدس عبري نهايت جديت و پشتكار را به خرج دادند که در عرصه هاي ادبيات مذهبي و غير مذهبي دنياي باستان نظير ندارد. ايشان آنچنان پاييند حفظ متن بودند که حتي اشتباهات آشکار نسخه برداري را نيز رونويسی مي کردند. امانت ايشان سبب شده که متن عبراني امروز ما هماني باشد که در زمان مسيح و رسولان او، يا حتي يك قرن پيش از آن، در دسترس بود. ما در واقع به متني مي رسيم که به نسخه اصلي کتب عهد عتيق بسيار نزديک است» (Archer, SOT, 65).

نسخه هاي خطي کتب عهد عتيق متعلق به فرمان

تعداد نسخ (علامت؟ به قطعات احتمالي اشاره دارد)	کتاب عهد عتيق طبق متاب مقدس عبري	تقسيم بندي کاتني طبق متاب مقدس عبري
18+3 ؟	پيدایش	کتب پنج گانه عهد عتيق
18	خروج	(تورات)
17	لاويان	
12	اعداد	
31+3 ؟	تثنيه	
2	يوشع	انبيا
3	داوران	انبيا متقدم
4	اول و دوم سموئيل	
4	اول و دوم سموئيل	انبياي متاخر
22	إشعيا	
6	إرميا	
7	حزقيال	
10+1 ؟	12نبي(انبيا كوچك)	نوشته ها
39+2 ؟	مزامير	
2	امثال	
4	أيوب	پنج طومار
4	غزل غزلها	
4	روت	
4	مراثي	
3	جامعه	

0	اِسْتَر	
8+1؟	دانیال	
1	عزرا- نحمیا	
1	اول و دوم تواریخ	
جمع		223 (233)

* شواهد مبتنی بر نسخ غیر عبرانی

ترجمه های متعدد و قدیمی عهد عتیق شواهد ارزشمندی در اختیار محقق علم نسخ قرار می دهد. برای مثال، ترجمه هفتاد[سپتواجنت، LXX]حافظ سنتی متعلق به قرن سوم ق.م. است و تورات سامری نیز حافظ سنتی متعلق به قرن پنجم ق.م. می باشد. این ترجمه ها و متن ماسورتی معرف سه سنت نسخه برداری عهد عتیق است که با یک ارزیابی منتقدانه، قویاً مؤید اصالت متن عهد عتیق می باشد.

1 - ترجمه هفتاد

همانطور که یهودیان مقیم خاور نزدیک زبان آرامی را جایگزین زبان مادری خود یعنی عبری کردند، یهودیان ساکن مراکز هلنی[یونانی] نظیر اسکندریه در مصر نیز زبان یونانی را جایگزین زبان خود کردند. اسکندر کبیر در طول فتوحات خود توجه خاصی به یهودیان معطوف داشت چرا که ایشان او را در محاصره شهر صور یاری داده بودند(۳۳۲ق.م.) حتی گفته می شود که او به اورشلیم رفت تا خدای ایشان را تکریم نماید. با فتح سرزمین های جدید، شهرهای جدیدی ساخت که اغلب شامل یهودیان نیز می شد؛ او این شهرها را نیز اسکندریه می نامید .

از آنجا که یهودیان از زادگاه خود در سرزمین های مختلف پراکنده شده بودند، نیاز به ترجمه کتب مقدسه شان به زبان های آن مناطق را احساس کردند. نام [هفتاد] (به یونانی سپتواجنت که معمولاً با حروف رومی LXX نمایش داده می شود که ارزش آن همان هفتاد است) به ترجمه یونانی کتب مقدسه عبرانی اطلاق می شود که در طی فرمانروایی پتولمه فیلاذلفیه، پادشاه مصر به این زبان برگردانده شد .

بروس شرح جالبی از وجه تسمیه این ترجمه به دست داده است. او در خصوص نامه ای که آریستئاس، یکی از مقامات دربار پتولمه در حدود سال ۲۵۰ ق.م.(یا به طور واقع بینانه تر پیش از سال ۱۰۰ ق.م.) به بردار خود فیلوگراتس نوشت، چنین مرقوم می دارد: «پتولمه به خاطر حمایتش از ادبیات، مشهور بود و در زمان فرمانروایی او بود که کتابخانه بزرگ اسکندریه افتتاح گردید، کتابخانه ای که به مدت ۹۰۰ سال یکی از عجایب فرهنگی جهان بود. این نامه شرح می دهد که چگونه دیمتریوس اهل فالروم، که ظاهراً کتابدار پتولمه بود، توجه پادشاه را به شریعت یهود جلب کرد و او را ترغیب نمود تا هیاتی را نزد العازار، کاهن اعظم در اورشلیم بفرستد .

کاهن اعظم شش شیخ از هر قبیله اسرائیل را به امر ترجمه گماشت و ایشان را همراه با نسخه ای زیبا و صحیح از تورات به اسکندریه گسیل داشت. شیوخ به گونه ای شاهانه مورد استقبال قرار گرفتند و دانش خود را در مباحثات به اثبات رساندند. آنگاه در جزیره فاروس [که به خاطر فانوس دریایی اش شهرت داشت] اقامت گزیدند و ظرف هفتاد و دو روز کار ترجمه تورات را به زبان یونانی به پایان رساندند و پس از مذاکرات و مقایسات، ترجمه را تایید کرده، به حضور پادشاه رساندند (Bruce, BP, 146, 147) «».

ترجمه هفتاد عهد عتیق از نظر کیفیت ترجمه و نیز به لحاظ محتوا و ترتیبش، با کائن عبری تفاوت دارد. در آن، علاوه بر بیست و دو کتاب عهد عتیق عبری، تعدادی کتب دیگر نیز هست که هرگز جزو کائن عبری نبوده است. این دسته از کتب ظاهراً در جهان یونانی زبان در گردش بوده اند و هیچگاه در زمره کائن عبری به شمار نمی رفته اند. در خصوص کیفیت ترجمه هفتاد باید به نکات زیر توجه داشت:

(1) ترجمه هفتاد از کیفیت متنوعی برخوردار است، از ترجمه تحت الفظی محض در تورات موسی گرفته، تا ترجمه آزاد نوشته ها [بخش سوم کائن عبری]. به عنوان مثال، متن ایوب در ترجمه هفتاد، یک ششم کوتاه تر از متن ایوب در ترجمه هفتاد، یک ششم کوتاه تر از متن عبری است. ترجمه کتاب های یوشع، اول سموئیل، اول پادشاهان، امثال، اِسْتَر، و ارمیا اختلاف زیادی با متن عبری دارد؛ در سایر کتاب ها نیز اختلاف هایی به چشم می خورد. علت چنین اختلافاتی خود یکی از معضلات ترجمه هفتاد است.

(2) ترجمه هفتاد به همان منظوری تهیه نشد که از متن اصلی عبری انتظار می رفت؛ این ترجمه قرار بود در عبادات عمومی در کنایس به کار رود، نه برای مطالعات پژوهشی و نسخه برداری.

(3) ترجمه هفتاد ماحصل یک اقدام جدید در امر انتقال متن عهد عتیق بود، و الگویی عالی بود برای چنین تلاشی.

(4) ترجمه هفتاد به طور کلی به متن اصلی عبری وفادار است، گرچه بعضی از محققین معتقدند که مترجمین آن، از دانشمندان برجسته عبرانی نبوده اند.

پُل انس (Paul Enns) در خصوص سیتواجنت چنین اظهار نظر می کند: «این ترجمه یکدست نیست، اما از این جهت مفید است که بر متنی عبری استوار است که هزار سال از نسخه خطی موجود قدیمی تر بوده است. به علاوه، نویسندگان عهد جدید گاه از این ترجمه نقل قول کرده اند؛ این امر بصیرت بیشتری از متن عهد عتیق در اختیار ما می گذارد» (Enns, MHT, 174) «».

ترجمه هفتاد عهد عتیق در حدود سال ۲۵۰ ق.م. آغاز شد و از نظر اهمیت هم ردیف متن ماسورتی است. در عهد جدید از آن بسیار استفاده شده؛ از میان ۲۵۰ نقل قول از عهد عتیق، اکثریت موارد از این ترجمه بوده است؛ همین امر گواه بر اهمیت آن است. در خصوص اختلافات ترجمه هفتاد با متن ماسورتی، بعضی را عقیده بر این بود که مترجمین هفتاد از روش ترجمه آزاد استفاده کرده اند.

اما امروزه بر اساس نسخ فُمران می دانیم که بسیاری از این اختلافات به این علت است که مترجمین از خانواده ای از متن عبری استفاده می کردند که می توان آن را خانواده Proto-Septuagint [نسخه نخستین هفتاد] نامید. ترجمه هفتاد به خاطر قرابتش به متن ماسورتی [متعلق به سال ۹۱۶ میلادی] که امروز در دست داریم، کمک می کند تا اعتبار و اصالت انتقال آن را [متن ماسورتی را] در طول سیزده قرن ثابت نماییم.

گایسلر و نیکس چهار مورد از فوائد ترجمه هفتاد را نام می‌برند: «(۱) این ترجمه شکاف مذهبی میان عبری‌زبانان و یونانی‌زبانان را پرکرد و نیازهای یهودیان اسکندریه را بر آورد؛ (۲) شکاف تاریخی میان عهد عتیق عبری یهودیان و مسیحیان یونانی زبان را که آن را در کنار عهد جدید شان به کار می‌برد، پر کرد؛ (۳) سابقه‌ای برای میسرین مسیحی به دست داد تا کتب مقدسه را به زبان‌ها و گویش‌های محلی برگردانند؛ و (۴) شکاف نقد نسخ را به واسطه شباهتش به متن عبری عهد عتیق پر کرد.» (Geisler, GIB, 308)

بروس دو دلیل ذکر می‌کند تا توجیه کند که چرا یهودیان توجه خود را به ترجمه هفتاد از دست دادند:

۱. «از قرن اول میلادی به بعد، مسیحیان آن را به عنوان ترجمه عهد عتیق خود اختیار کردند و از آن در تبلیغ و دفاع از ایمان خود استفاده می‌کردند.

۲. در حدود سال ۱۰۰ میلادی، یک متن تجدید نظر شده و استاندارد از کتب مقدسه عبری توسط محققین یهودی تهیه و تثبیت شد.»

آنچه که در آغاز برای یهودیان ترجمه‌ای معروف از عهد عتیق بود، نهایتاً جذابیت خود را برای ایشان از دست داد.

2- هگزاپلا

هگزاپلا [Hexapla]، یعنی شش گانه، ترجمه‌ای است که اریجن [متفکر مسیحی] در قرن دوم تهیه کرد و به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر به ترجمه هفتاد وابسته است. هگزاپلا در کنار نوشته‌های یوسیفوس، فیلو، و اسناد صادوقی [نوشته‌های جامعه قمران در کنار دریای مرده]، شاهدی است بر وجود یک متن بسیار مشابه به متن ماسورتی بین سال‌های ۴۰ تا ۱۰۰ میلادی.

«هگزاپلا که بین سال‌های ۲۴۰ تا ۲۵۰ میلادی توسط اریجن تهیه شده است، بیشتر یک کار ویرایشی است تا یک ترجمه، چرا که او اشتباهات نسخه برداری را اصلاح کرده و کوشیده تا متن یونانی را با عبری هماهنگ سازد. هدف این کار، نشان دادن برتری ویراست‌های مختلف عهد عتیق بر ترجمه منحط هفتاد، و ارائه قیاسی میان متن درست عبری و ترجمه منحرف هفتاد می‌باشد. اریجن در این کار، این نظریه را دنبال کرده که متن عبری عهد عتیق به نوعی [متن بی‌خطای] مکاشفه حقایق الهی بر انسان می‌باشد.

هگزاپلا، همانطور که از معنای نامش پیداست، در شش ستون موازی تهیه شده است. ستون اول حاوی متن اصلی عبری بود؛ در ستون دوم، متن اصلی عبری به خط یونانی آوانویسی شده؛ ستون سوم، شامل ترجمه تحت اللفظی اکبلا و ستون چهارم، شامل ویراست سیماخوس، و ستون پنجم شامل ویراست خود اریجن از ترجمه هفتاد بود؛ در ستون ششم نیز ویراست یونانی تئودوسیون ضبط بود (Geisler, GIB, 507-508).

این اثر اریجن گرچه بسیار عظیم است، اما نقاد علم نسخ می‌تواند به وضوح مشاهده کند که اهداف او با اهداف اریجن تا چه حد متفاوت می‌باشد. کنیون این تفاوت را به گونه‌ای موجز چنین بیان می‌دارد: «هدف اریجن این بود که ترجمه‌ای یونانی ارائه دهد که تا حد امکان به متن اصلی عبری نزدیک باشد.

اما برای ما که مایلیم به متن اصلی ترجمه هفتاد دست یابیم تا شاهدهی باشد بر متن اصلی عبری پیش از تهیه متن ماسورتی، اثر اریجن کمک بزرگی به حساب نمی آید، زیرا او متن یونانی را بدون نمادهای نقادانه رونویسی کرده، و الحاقات تئودوسیون را طوری ارائه داده که گویی جزو متن اصلی ترجمه می باشد (Kenuon, OBAM, 59).»

این اثر اریجن سبب شد که به جای ارائه ترجمه هفتاد اصلاح شده و هماهنگ با متن اصلی عبری، یک ترجمه یونانی مُنحط رواج یابد.

3- تورات سامری

سامریان احتمالاً در قرون پنجم یا چهارم ق.م.، بعد از یک دوره طولانی کشمکش مذهبی و فرهنگی، از یهودیان جدا شدند. شاید به هنگام این جدایی بود که سامریان کتب مقدسه را همانطور که بود با خود بردند و ویراست خود را از تورات تهیه کردند. تورات سامری به بیان دقیق، یک ترجمه نیست، بلکه نسخه ای است از خود متن عبری. تورات سامری [پنج کتاب موسی] به خط کهن عبری نگاشته شده است.

بعضی از نسخه های خطی قدیمی کتاب مقدس که در فُمران یافته شده، از همین خط استفاده کرده اند، زیرا این خط در قرون دوم ق.م. به هنگام شورش مکابیان علیه یونانیان احیاء شده بود. فرانک کراس، متخصص نقد متن، معتقد است که تورات سامری احتمالاً متعلق به دوره مکابیان است. به نظر می رسد که شکلی از تورات سامری برای پدران کلیسا، اوزیبوس اهل قیصریه (۲۶۵-۳۳۹ میلادی) و جروم (حدود ۳۴-۴۱۹ میلادی) شناخته شده بوده است.

این کتاب تا سال ۱۶۱۶ میلادی برای محققین غربی شناخته شده نبود؛ اما در این سال، پترو دلّا واله نسخه ای از آن را در دمشق یافت. به دنبال آن، موجی از هیجان در میان محققین کتاب مقدس به پا خاست. ایشان متن آن را برتر از متن ماسورتی تلقی می کردند تا اینکه ویلهلم گسینیوس در سال ۱۸۱۵ آن را برای نقد نسخ بی ارزش اعلام داشت. اما اخیراً محققین برجسته ای نظیر کایجر، کال، و کینیون مجدداً بر ارزش آن تأکید گذارده اند.

هیچیک از نسخ خطی تورات سامری را متعلق به پیش از قرن یازدهم میلادی نمی دانند. جامعه سامریان مدعی است که یک طومار را آیشا، نبیره موسی، در سال سیزدهم فتح کنعان نوشته است، اما چنین ادعایی نمی تواند درست باشد. بر روی قدیمی ترین نسخه تورات سامری یادداشتی هست که تاریخ فروش آن را به سال ۱۱۴۹-۱۱۵۰ نسبت می دهد، اما خود نسخه طبعاً قدیمی تر است. یک نسخه از آن در سال ۱۲۰۴ تهیه شده است. یکی دیگر متعلق به سال های ۱۲۱۱-۱۲۱۲ می باشد که اکنون در کتابخانه جان رایلند در منچستر نگهداری می شود.

نسخه ای دیگر متعلق به حدود سال ۱۲۳۲ است که در کتابخانه عمومی نیویورک قرار دارد. میان تورات سامری و متن ماسورتی حدود شش هزار اختلاف هست که اکثر آنها فاقد اهمیت می باشند. در هزار و نهصد مورد، متن سامری و ترجمه هفتاد با یکدیگر توافق دارند و هر دو در این موارد با متن ماسورتی متفاوتند. بعضی از اختلافات به دست خود سامریان وارد متن شده تا سنت مذهبی و زبانی خود را حفظ کنند. متن ماسورتی تدوام بخش گویش و سنت منطقه یهودا است.

توجه به این نکته جالب است که تورات سامری با خطی قدیمی تر از متن ماسورتی و به طور کلی نوشته های یهودی - عبرانی نوشته شده است. در حدود سال ۲۰۰ ق.م.، خط [مربع شکل] آرامی

جایگزین این خط کهن شد. خط کهن عبری به طور کلی مشابه خطی است که در سنگ نبشته های موآبی، لوح سیلوحا، و نامه های لاکیش یافته شده است؛ اما خط سامری نسبت به این خطوط از تزیین بیشتری برخوردار است. بروس می نویسد: «تفاوت میان تورات سامری و متن ماسورتی (متعلق به سال ۹۱۶ میلادی)، در مقایسه با وجوه تشابه شان، بسیار بی اهمیت است.»

* سایر شواهد مربوط به متن عهد عتیق

1- تارگوم های آرامی

تارگوم ها در شکل مکتوبشان در حدود سال ۵۰۰ میلادی به منصفه ظهور رسیدند. کلمه [تارگوم] در اصل به معنی [تفسیر] است. تارگوم ها تفسیر عهد عتیق هستند به زبان آرامی.

گایسلر و نیکس سرمنشاء تارگوم ها را اینچنین تشریح کرده اند: «طبق شواهد موجود، کاتبان از زمان های دور همچون زمان عزرا، کتب مقدسه عبری را به زبان محلی آرامی تفسیر می کردند (نحمیا ۸: ۱-۸). این تفسیرها دقیقاً ترجمه نبود، بلکه کمکی بود برای درک زبان باستانی تورات... دلیلی نیاز به چنین کمکی این بود که زبان عبری رفته رفته کاربرد خود را به عنوان زبان عامه از دست می داد. در واپسین سده های پیش از میلاد، این فرایند ادامه یافت تا اینکه تقریباً تمام کتاب های عهد عتیق، تفسیر شفاهی [تارگوم] خاص خود را داشت.

در نخستین سده های میلادی، این تارگوم ها به صورت نوشته در آمد و یک متن رسمی به منصفه ظهور رسید، زیرا کائن و متن و تفسیر کتب عبری تا پیش از شورای ربی ها در یامینا (حدود سال ۹۰ میلادی)، و اخراج یهودیان از فلسطین در سال ۱۳۵ میلادی استحکام کامل یافته بود. قدیمی ترین تارگوم ها ظاهراً به آرامی فلسطینی در قرن دوم میلادی نوشته شد؛ اما شواهدی در خصوص وجود تارگوم های آرامی مربوط به پیش از مسیحیت در دست است (Geisler, GIB, 304, 305).

بروس در مورد تارگوم ها چنین توضیح می دهد: «عادت به ارائه تفسیر شفاهی به زبان محلی آرامی در کنار قرائت کتب مقدس در کنایس، در واپسین قرون پیش از میلاد رواج یافت. طبعاً زمانی که زبان عبری رفته رفته کاربرد خود را برای مردم عادی از دست می داد، لازم بود که تفسیر متن به زبانی که برایشان آشنا بود ارائه شود تا قادر به درک آن باشند. شخصی که مسئول ارائه این تفسیر شفاهی بود، [موتارگمان] (مترجم یا مفسر) نام داشت، و خود تفسیر نیز [تارگوم] نامیده می شد. مترجم ...

اجازه نداشت تفسیر خود را از روی طومار بخواند مبادا جماعت به اشتباه فکر کنند که متن کتب مقدسه را قرائت می کند. به دلیل رعایت دقت، مقرر شده بود که در هر بار بیش از یک آیه از تورات و سه آیه از انبیا ترجمه نشود. این تارگوم ها بعد ها به صورت نوشته در آمدند.»

جی. آندرسون (J. Anderson) می نویسد: «اهمیت تارگوم های اولیه در این است که اصالت متن عبری را اثبات می نماید، بدین طریق که نشان می دهد که این متن عبری در زمانی که تارگوم ها صورت می گرفت همان بوده است که امروز در دسترس ما قرار دارد (Anderson, BWG, 17).

کایسلر و نیکس چنین نتیجه گرفته، می نویسند: «هیچیک از این تارگوم ها برای نقد نسخ مهم نیستند، اما اهمیتشان بیشتر در زمینه علم تفسیر آشکار می شود، چرا که نشان می دهند که رَبی ها متون مقدس را چگونه تفسیر می کردند» (Geisler, GIB, 305).

2- میشنا

«میشنا [به معنی تکرار، توضیح، تعلیم] در حدود سال ۲۰۰ میلادی تکمیل گردید، و چکیده ای بود از تمام احکام شفاهی از زمان موسی به بعد. میشنا را [شریعت ثانی] تلقی می کردند، یعنی شریعتی بعد از تورات. این اثر به زبان عبرانی نوشته شد و شامل سنن و نیز توضیحات مربوط به احکام شفاهی بود» (Geisler, GIB, 502).

نقل قولهایی که در آن از کتب مقدسه به عمل آمده، بسیار شبیه به متن ماسورتی است و این امر گواه بر اعتبار آن می باشد.

3- گمارا

«گمارا [به معنی تکمیل کردن، تحقق بخشیدن، آموختن]، نه به عبری بلکه به آرامی نوشته شد و اساساً تفسیر مبسوطی است بر میشنا. این اثر از طریق دو سنت انتقال یافته است: گمارای فلسطینی [حدود ۲۰۰ میلادی]، و گمارای بابلی که از حجم و مرجعیت بیشتری برخوردار است [حدود ۵۰۰ میلادی]» (Geisler, GIB, 502).

این تفسیر ها که به زبان آرامی نوشته شده و بر پایه میشنا استوار است، به اعتبار و اصالت متن ماسورتی دلالت دارد.

میشنا و گمارای بابلی مجموعاً تلمود بابلی را تشکیل می دهند.

میشنا و گمارای فلسطینی مجموعاً تلمود فلسطینی را تشکیل می دهند.

4- میدارش

میدارش (۱۰۰ ق.م.-۳۰۰ میلادی) مشتمل بر مباحث اعتقادی بر روی متن عبرانی عهد عتیق می باشد. نقل قول های میدارش از کتب مقدسه اساساً از متن ماسورتی است. میدارش [به معنی مطالعه متن یا تفسیر متن] در واقع شرح عهد عتیق است به لحاظ اعتقادی و وعظی، و به زبان های عبرانی و آرامی نوشته شده است. میدارشیم [جمع میدارش] مجموعه ای است که بین سال های ۱۰۰ ق.م. و ۳۰۰ میلادی گردآوری شده است. میدارش از دو بخش عمده تشکیل یافته است:

هَلَاخَا] (Halakah) روش]، که شرح بیشتری است فقط بر تورات، و آگادا] (Haggada) اعلام، توضیح]، که شرح و تفسیری است بر تمام عهد عتیق. این میدارشم با تارگوم ها تفاوت داشت؛ میدارشم واقعاً تفسیر هستند، در حالی که تارگوم ها بیشتر حالت ترجمه آزاد را دارند. میدارشم شامل برخی از موعظه های بسیار قدیمی کنایس در مورد عهد عتیق است که شامل ضرب المثل ها و حکایات نیز می باشد.

5 - سایر کشفیات مهم

پاپیروس های نَش (Nash Papyri) در میان قدیمی ترین نسخه های خطی عهد عتیق عبرانی، یک رونوشت از شِماع (تثنیه ۶: ۴-۹) و دو قطعه از ده فرمان (خروج ۲۰: ۲-۱۷؛ تثنیه ۵: ۶-۲۱) موجود است. پاپیروس های نَش متعلق به سده های دوم قرن ق.م. و اول میلادی است.

کُدِکْ قاهره (Codex Cairensis) کُدِکْ نسخه ای است خطی که با صفحاتی به صورت کتاب ساخته شده است. طبق یادداشتی که در پایان این کتاب آمده، کُدِکْ قاهره (C) در سال ۸۹۵ میلادی به دست موسی بن آشیر در طبریه در فلسطین نوشته و اعراب گذاری شده است. این کتاب شامل انبیای متقدم [یوشع، داوران، اول و دوم سموئیل، و اول و دوم پادشاهان]، و انبیای متاخر [اشعیا، ارمیا، حزقیال، و انبیای کوچک] می باشد.

کُدِکْ حَلَب (Aleppo Codex) کُدِکْ حَلَب به دست شلومو بن بَیَعَه نوشته شده، اما طبق یادداشت پایان کتاب، توسط موسی بن آشیر [حدود ۹۳۰ میلادی] اعراب گذاری شده است. این یک کتاب الگو است، گرچه برای مدتی طولانی کسی مجاز به کپی کردن آن نبود و حتی گزارش شد که از بین رفته است. این کتاب از سوریه به اسرائیل قاچاق شد. امروز از آن عکس برداری شده و اساس [کتاب مقدس جدید عبری] گردیده که توسط دانشگاه عبرانی به چاپ رسیده است. این اثر بیانگر مرجعیت مستحکم متن آشیر می باشد.

کُدِکْ لنینگراد (Codex Leningradensis) بر اساس یادداشت پایان کتاب، این کُدِکْ (L) در قاهره به دست سموئیل بن یعقوب در سال ۱۰۰۸ میلادی از یک نسخه خطی رونویسی شده که توسط هارون بن موسی بن آشیر در سال ۱۰۰۰ میلادی تهیه شده بود [این نسخه اخیر امروز در دست نیست]. این کتاب یکی از قدیمی ترین نسخ کامل کتاب مقدس عبری است.

کُدِکْ بابلی از انبیای متاخر. کُدِکْ بابلی (P[ar]V) گاه کُدِکْ لنینگراد انبیا یا کُدِکْ سنت پترزبورگ نیز نامیده شده است. این کتاب شامل اشعیا، ارمیا، و دوازده نبی است. تاریخ آن را ۹۱۶ میلادی تعیین کرده اند، اما اهمیت عمده آن این است که به واسطه آن، نظام نقطه گذاری مکتب ماسورتی بابلی مجدداً کشف شد. کُدِکْ رویخلین متعلق به سال ۱۱۰۵، اکنون در کارلسروهه می باشد. این کُدِکْ نیز مانند نسخه موزه بریتانیا [حدود ۱۱۵۰ میلادی]، شامل ویرایش بن نفتالی، یک ماسورت اهل طبریه می باشد. این دو کتاب اهمیت بسیاری در اثبات اعتبار متن بن آشیر داشته اند.

کُدِکْ های اُفورت (Erfurt Codices) کُدِکْ های اُفورت (E1, E2, E3) در کتابخانه دانشگاه توبینگن می باشد. آنها [خصوصاً E3، بازتابی هستند از متن و علامت گذاری سنت بن نفتالی E1. نسخه ای است متعلق به قرن چهاردهم، و E2 به قرن سیزدهم و E3 که قدیمی تر است، به پیش از سال ۱۱۰۰ تعلق دارد.

1- قواعد نقد نسخ

فهرست ذیل را محققین تهیه کرده اند تا ضابطه ای باشد برای تعیین اینکه کدام نسخه خطی درست یا اصیل است.

1. نسخه قدیمی تر ارجح است، زیرا به نسخه اصلی نزدیک است.

2. نسخه مشکل تر ارجح است، چرا که کاتبان گرایش داشتند که متن را ساده تر کنند.

3. نسخه حاوی متن کوتاه تر ارجح است، زیرا نسخه برداران بیشتر گرایش داشتند که مطالب جدیدی در متن بگنجانند تا اینکه چیزی را حذف کنند.

4. نسخه ای که تغییرات نسخ دیگر را توضیح داده، ارجح است.

5. نسخه ای که از حمایت جغرافیایی گسترده تری برخوردار باشد ارجح است، زیرا چنین نسخه یا ترجمه ای کمتر در معرض تاثیر پذیری از نسخ دیگر بوده است.

6. نسخه ای که بیشتر شبیه به سبک عادی نویسنده باشد ارجح است.

7. نسخه ای که معکس کننده گرایش خاص اعتقادی نباشد، ارجح است.

2- مقایسه بخش های تکراری

دسته دیگری از شواهد در خصوص کیفیت نسخ خطی عهد عتیق را می توان در مقایسه بخش های تکراری خود متن ماسورتی یافت. چند مزمور دو بار آمده اند [نظیر ۱۴ و ۵۳]؛ بخش مهمی از اشعیا ۳۶-۳۹ در دوم پادشاهان ۱۸-۲۰ نیز یافت می شود؛ اشعیا ۲: ۲۴ تقریباً همان میکا ۴: ۱-۳ می باشد؛ ارمیا ۵۲ تکراری است از دوم پادشاهان ۲۵؛ و بخش بزرگی از کتب تواریخ را در کتب سموئیل و پادشاهان می توان یافت. بررسی این بخش ها نشان می دهد که نه فقط میان آنها توافقی وجود دارد، بلکه در بعضی موارد، شباهتی کلمه به کلمه حاکم است. لذا می توان نتیجه گرفت که متن عهد عتیق دستخوش ویرایش بنیادین نشده است، حتی وقتی فرض بر این بوده که این بخش ها مشابه منبعی یکسان داشته اند.

3- تایید باستان شناسی

بخشی اعظمی از دلایل مربوط به اصالت عهد عتیق بر یافته های باستان شناسی استوار است. کشفیات متعدد، دقت تاریخی کتاب های کتاب مقدس را تایید کرده اند، حتی در جزئیاتی نظیر استفاده از نام های قدیمی پادشاهان ملل دیگر. این تاییدات باستان شناسی در مورد صحت کتب مقدسه در آثار متعددی ثبت شده است.

نلسون گلوک، باستان شناس برجسته، می گوید: «می توان با قطع و یقین گفت که هیچیک از یافته های باستان شناسی هرگز با اشارات تاریخی کتاب مقدس در تناقض نبوده است، بلکه همگی به روشنی جزئیات مطالب تاریخی آن را تایید کرده اند.» [در بخشهای بعدی، بیشتر به این مطلب خواهیم پرداخت].

4- ترجمه هفتاد و متن ماسورتی

ترجمه هفتاد، کتاب مقدس عیسی و رسولانش بود. اکثر نقل قول های عهد جدید مستقیماً از آن اخذ شده است، حتی وقتی با متن ماسورتی متفاوت بوده است. ترجمه هفتاد کلاً بسیار نزدیک به متن ماسورتی است و تاییدی است بر امانت متن عبری متعلق به قرن دهم (یعنی متن ماسورتی-م). حتی اگر هیچ شاهد دیگری وجود نمی داشت، امانت و اصالت متن ماسورتی را می شد بر اساس مقایسات نسخ و نیز درک نظام خارق العاده نسخه برداری یهودیان اثبات کرد. اما با کشف طومارهای دریای مرده که در سال ۱۹۴۷ آغاز شد، در اصالت و اعتبار متن ماسورتی دیگر هیچگونه شکي باقی نمانده است.

منتقدین متن ماسورتی قبلاً این ادعا را داشتند که تعداد نسخ موجود برای اثبات امانت آن کافی نیست. اما اکنون با کشف طومارهای دریای مرده و قطعات کوچک متون مقدس، می توان از اصالت تمام عهد عتیق اطمینان حاصل کرد. این طومارها و قطعات یک هزار سال قدیمی تر از متن عظیم ماسورتی متعلق به قرن دهم می باشد. تا پیش از کشف [انبار قاهره] و غارهای دریای مرده، پایروس های نش (قطعه ای حاوی ده فرمان و شماع از تثنیه ۶ (9-4)؛ متعلق به سال های ۱۵۰ تا ۱۰۰ ق.م)، تنها آثار شناخته شده از متن عبرانی متعلق به پیش از ظهور مسیحیت بود.

5- همخوانی با تورات سامری

علیرغم اختلافات ناچیز میان تورات سامری و متن عبری عهد عتیق، میان این دو همخوانی بنیادینی وجود دارد. همانطور که قبلاً گفته شد، شش هزار مورد اختلاف میان این دو، بیشتر تفاوت ها در تلفظ و لغات فرهنگی می باشد. نهصد مورد دیگر از اختلاف تورات سامری با متن عبری، با ترجمه هفتاد همخوانی دارد (برای مثال، در مورد سن پاتریخ ها در فصل های ۵ و ۱۱ پیدایش).

بعضی از اختلافات تورات سامری مربوط به مسائل فرقه ای است، نظیر فرمان بنای معبد بر روی کوه جریزیم به جای اورشلیم (طیق خروج ۲۰: ۱۷). اما باید توجه داشت که اغلب نسخ خطی تورات سامری متاخر هستند [مربوط به قرون سیزدهم و چهاردهم]، و هیچیک متعلق به پیش از قرن دهم نیست. اما تورات سامری در همین شکلش نیز به طور کلی مؤید متنی است که قرن ها پیش از آن نشأت گرفته است.

6- مقایسه با طومارهای دریای مرده

با کشف طومارهای دریای مرده، محققین به نسخ خطی عبرانی ای دست یافتند که هزار سال قدیمی تر از نسخ ماسورتی می باشد؛ بدینسان ایشان قادر شدند امانت متن عبری را مورد تحقیق

قرار دهند. در ۹۵ درصد موارد، این دو نسخه با یکدیگر کلمه به کلمه همسان می باشند، و ۵ درصد اختلافات عمدتاً مربوط به خطای نسخه برداری و تلفظ می شود.

طومار اِشعیا (Qis a) از میان طومارهای فُمران، مترجمین ترجمه انگلیسی Revised Standard Version را بر آن داشت که فقط سیزده تغییر در متن ماسورتی به وجود آوردند؛ هشت مورد از اینها قبلاً از ترجمه های قدیمی مورد شناسایی قرار گرفته بود، و فقط چند مورد حائز اهمیت بود. از ۱۶۶ واژه عبری موجود در فصل ۵۳ اِشعیا، فقط ۱۷ حرف در طومار B اِشعیا با متن ماسورتی فرق دارد.

ده حرف از این میان به تلفظ مربوط می شود، چهار حرف مربوط به تغییرات در سبك نگارش است، و سه حرف باقیمانده کلمه [نور] را تشکیل می دهند (که به آیه ۱۱ اضافه شده)، که این نیز تاثیر چندانی در معنی آیه ندارد. به علاوه، این کلمه را در همین آیه، در ترجمه هفتاد و در طومار A فُمران می یابیم.

7- نتیجه

هزاران نسخه خطی عبری، همراه با تاییدات ترجمه هفتاد و تورات سامری، و محك های متعدد داخل و خارج متن، همگی قویاً مؤید اعتبار متن عهد عتیق می باشند. بنابراین، مناسب است که این بخش از این فصل را با گفته کِنیون به پایان ببریم:

«يك مسیحي مي تواند كتاب مقدس را در دست بگیرد و بدون ترس و تردید بگوید که آن کلام راستین خداست که بدون تغییری عمده در طول قرون از نسلي به نسل دیگر منتقل شده است».

(Kenyon, OBAM, 23)

عهد عتیق از آنجا که به طرقي بس مهم به عهد جدید مربوط است، اعتبارش طبعاً ایمان و اعتقادات مسیحي را تایید می کند. این امر نه فقط در تعیین تاریخ پیشگویی های فوق طبیعی مربوط به مسیحای موعود صدق می کند، بلکه تاریخیت عهد عتیق را که مورد تصدیق عیسی و نویسندگان عهد جدید بود نیز تایید می نماید.

باستان شناسی و تایید عهد عتیق به واسطه تاریخ

رئوس مطالب این بخش

باستان شناسی و تایید عهد عتیق به واسطه تاریخ

مقدمه و تعریف

يك تذکر

تعبیر داده های باستان شناختی

دلایل اساسی در مورد توجه روز افزون به باستان شناسی

سنگ ها به صدا در می آیند: نمونه هایی از شواهد باستان شناسی در مورد نوشته های عهد عتیق

* مقدمه و تعریف باستان شناسی

تحقیقات باستان شناسی مدت طولانی نیست که در میان علوم فیزیکی اهمیت یافته است، اما در بسیاری از عرصه ها، نظیر نقد کتاب مقدس و مباحث مربوط به تعیین اعتبار آن، نقش مهمی ایفا نموده است. کار باستان شناسی این است که بازمانده های یک جامعه باستانی را بیابد و از آنها ماجراهای گذشته را بازسازی کند. فرق باستان شناسی با اکثر علوم مدرن در این است که باستان شناسی می کوشد یک نظریه را به کرسی بنشاند. فرض اساسی در علوم مدرن این است که یک آزمایش علمی باید قابل تکرار باشد، و اگر چنین بود، درست است.

اما باستان شناسی نمی تواند نتایج به دست آمده را تکرار کند، بلکه فقط می تواند در مورد یافته های خود فرضیه هایی به دست دهد، نه نتیجه گیری های قطعی، مگر اینکه اسناد و مدارک دیگری یافت شود که آن فرضیه ها را تایید کند. در اینجا است که باستان شناسی کتاب مقدس نقطه عطف منحصر به فردی می یابد. در سده های نوزدهم و بیستم میلادی، ضربات سنگینی از سوی نقد تاریخی [نقد برتر] بر کتاب مقدس وارد آمد. نقادان می کوشیدند ثابت کنند که کتاب مقدس حاوی اشتباه است و باید به لحاظ داده های باستان شناسی مورد اصلاح واقع شود، و بدینسان سعی داشتند شالوده تاریخت کتاب مقدس را خدشه دار سازند. اما امروز وضعیت کاملاً فرق کرده است.

نلسون گلوک، محقق یهودی اصلاح شده می نویسد: «لازم است تاکید کنیم که هیچیک از یافته های باستان شناسی تا کنون حتی یکی از گفته های کتاب مقدس را نفی نکرده است.»

توجه داشته باشید که این اظهار را یک محقق یهودی اصلاح شده بیان داشته نه یک مسیحی؛ با اینحال او معتقد است که باستان شناسی کتاب مقدس را تایید می کند. در این قسمت [مسئله کتاب مقدس]، شواهد باستان شناسی را به دو دسته تقسیم می کنیم: شواهد مبتنی بر مصنوعات دستی و شواهد مبتنی بر اسناد. که در این بخش به مصنوعات دستی می پردازیم. مصنوعات دستی آن دست از ابزاری هستند مربوط به یکی از جوامع باستانی که مستقیماً بر وقایع کتاب مقدس شهادت می دهند. اما اسناد، آن مدارکی است که خارج از کتاب مقدس نگاشته شده اند و تاریخ عهد عتیق را به طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد تایید قرار می دهند. هر دو دسته از این شواهد، ماهیتاً باستان شناختی هستند.

باستان شناسي گرچه هيچگاه با كتاب مقدس متناقض نبوده است، اما يك نکته را بايد متذكر شويم. خيلي اوقات مي شنويم كه مي گويند: «باستان شناسي كتاب مقدس را تايبيد مي كند.» اگر منظور از تايبيد كردن اين باشد كه ثابت كند كه كتاب مقدس الهامي و وحيايي است، بايد بگويم كه باستان شناسي قادر به چنين كاري نيست. اما اگر منظور اين باشد كه [ثابت كند كه رويداها با مندرجات كتاب مقدس داراي تاريخيت مي باشند] آنگاه بايد گفت كه باستان شناسي چنين كاري مي كند.

براي مثال، فرض كنيم كه روزي لوح هاي سنگي كه ده فرمان روي آنها نوشته شده بودند، كشف شود. باستان شناسي مي تواند تايبيد كند كه اينها همان سنگ هايي هستند كه ده فرمان بر روي آنها نوشته شد، و اينكه اين لوح ها متعلق به دوره موسي مي باشند؛ اما نمي تواند ثابت كند كه آنها را خدا به موسي عطا فرمود. ميلار باروز مي نويسد كه باستان شناسي «مي تواند اطلاعات بسياري درباره توپوگرافي يك نبرد نظامي در اختيار ما قرار دهد. اما چيزي درباره ماهيت خدا نمي تواند بگويد.» باستان شناسي با يك محدوديت روبرو است و آن، كمبود شواهد است.

ادوين يامائوچي مي نويسد: «مورخين دوارن باستان به هنگام كاربرد شواهد باستان شناسي اغلب به اين نکته بي توجه بوده اند كه شواهد موجود چقدر اندك است. آنچه در دسترس است، چيزي جز قطره اي در مقابل اقيانوس نيست.»

جوزف فري (Joseph Free) درباره مسئله باستان شناسي و ارتباط آن با كتاب مقدس چنين مي نويسد: «بيسياري از بخش هاي كتاب مقدس كه مدت ها براي مفسرين موجب اغتشاش فكري بود، اکنون در اثر يافته هاي باستان شناسي معنايي روشن پيدا کرده. به بياني ديگر، باستان شناسي به درك و تفسير روشن تر كتاب مقدس بسيار كمك کرده است. باستان شناسي علاوه بر روشن ساختن معني كتاب مقدس، بسياري از بخش هاي آن را كه قبلاً از سوي منتقدين، غير تاريخي و مغاير با داده هاي شناخته شده اعلام شده بود، مورد تايبيد و تصديق قرار داده است (Free, 1987, AHC, 1).

همچنين بايد به ياد داشت كه باستان شناسي نظرات [منتقدين راديكال] را كاملاً رد نكرده است. اين منتقدين پيش فرض هايي دارند كه مانع مي شود ديدگايي عيني داشته باشند. اما همانطور كه در اين فصل مشاهده خواهيد كرد، باستان شناسي اثبات کرده است كه بسياري از اعتقادات منتقدين راديكال فاقد اعتبارند، و آنچه را كه ايشان [نتايج قطعي نقد تاريخي] معرفي مي كردند، زير سوال برده است. لذا به هنگام برخورد با باستان شناسي، مهم است كه نه فقط به يافته ها توجه كنيم، بلكه به پيش فرض هاي آناني كه آنها را مطرح مي سازند نيز بذل توجه نماييم.

به عنوان مثال، آلبرايت به شواهد مربوط به دوره طولاني سلطنت سليمان اشاره مي كند، يعني همان نکته اي كه مورد ترديد منتقدين راديكال قرار داشت و مي نويسد كه ايشان در اثر اين شواهد، بايد ديدگاه هاي خود را به طور بنيادين تغيير دهند. بعضي نيز ممكن است اين ادعاي نادرست را مطرح كنند كه معتقدين به مافوق طبيعت و منكرين آن، مي توانند يافته هاي باستان شناسي را به گونه هايي كاملاً متفاوت تعبير كنند؛ يعني كشفيات باستان شناسي را هر كس بر اساس ديدگاه خود مورد تعبير قرار مي دهد. جوزف فري در كتابش به نام [باستان شناسي و نقد تاريخي] به اين نکته پاسخي قانع كننده مي دهد:

«طبق اين نظريه، يك كشف باستان شناسي مشخص، براي معتقدين به مافوق طبيعت يك معني مي دهد، و براي منكرين آن معنای ديگري. لذا باستان شناسي تاثيري بسيار تصادفي بر امور جدلي دارد. اما اين نکته بيانگر تمام ماجرا نيست. به عنوان مثال: در قرن نوزدهم، منتقد كتاب مقدس با دلايل كافي مي توانست بگويد كه پادشاهي به نام سرگن وجود نداشته؛ اينكه قومي به نام حثي ها وجود نداشته يا اگر هم داشته چندان مهم نبوده است؛ ماجرای پاتريارخ ها در چارچوبي متاخرتر

رخ داده؛ شمعداني هفت شاخه معبد اندیشه اي متاخر بوده؛ امپراتوري داود آنقدر كه كتاب مقدس مي گويد گسترده نبوده؛ بلشصر ي در بابل نبوده است؛ و اينكه اشتباهات و محالات بسياري در كتاب مقدس وجود دارد .

اما بر خلاف تصور ايشان، كشفيات باستان شناسي ثابت كرد كه پادشاهي سرگن نام بوده و در قصري در بيست كيلومتری شمال نينوا مي زيسته؛ اينكه حتي ها نه فقط وجود داشته اند، بلكه قومي نيرومند نيز بوده اند؛ چارچوب زندگي پاتريارخ ها متناسب با زماني است كه در كتاب مقدس مشخص شده است؛ اندیشه شمعداني هفت شاخه در عصر اوليه آهن وجود داشته است؛ شهر مهمي كه در روايت داود در كتاب مقدس آمده، واقعاً در منطقه اي بسيار شمالي موجود بوده است؛ بلشصر وجود داشته و بر بابل فرمانروايي مي كرده است؛ و اينكه اشتباهات و تناقضات مورد ادعا واقعاً اشتباه نبوده اند .

البته درست است كه در برخي از حوزه ها، الهيات و اعتقادات فرد بر نحوه تعبيرش از يك واقعيت يا يك كشف خاص باستان شناسي تاثير مي گذارد. اما در كليات و نيز در جزئيات، واقعيت واقعيت است، چه توسط معتقدین به مافوق طبيعت كشف شده باشد، چه توسط منكرين آن. نويسنده اين سطور هيچ منكر مافوق طبيعت را نمي شناسد كه هنوز نيز وجود سرگن را منكر باشد، يا فكر كند كه قوم حتي ها هيچگاه وجود نداشته، يا اينكه بلشصر فقط يك افسانه باشد .

نكات بسياري هست كه تمامي محققين واقع بين، صرفنظر از الهياتشان، در موردشان توافق دارند. اما مواردی هست كه ليبرال ها شواهد موجود را، چه به باستان شناسي مربوط باشد و چه نباشد، به اندازه كافي مورد توجه قرار نمي دهند. اين موضوع به طور خاص در مورد حوزه تنوري مدارك، هويت نويسنده، تاريخ نگارش يك كتاب، و يکپارچگي كتاب هاي كتاب مقدس صادق است (Free, AHC, 30, 31) .»

* تعبير داده هاي باستان شناسي

سه نکته زير رهنمود هاي مفيدي است براي بازبيني داده هاي باستان شناسي كه مربوط به مسيحيت مي گردد .

نخست، مفهوم آنها را فقط مي توان از چارچوبشان اخذ كرد . شواهد باستان شناسي وابسته است به چارچوب داده ها، محل، مواد، و سبك. نحوه تعبير آنها بستگي به پيش فرض هاي تعبير كننده دارد. لذا نبايد انتظار داشت كه همه تعبيرات داده ها حالي دوستانه نسبت به مسيحيت داشته باشند. بايد اطمينان حاصل كرد كه پيش فرض هاي شخص پيش از انجام تعبير درست بوده يا نه .

دوم، باستان شناسي نوع خاصي از علم است. دانشمندان فيزيك و شيمي مي توانند دست به هرگونه آزمايشي بزنند تا فرايند مطالعه را مجدداً به وجود آورند و آن را بارها و بارها مورد مشاهده قرار دهند. باستان شناسان قادر به چنين كاري نيستند. تنها شاهدي كه در اختيار دارند، فقط مربوط به آن تمدني است كه تنها يك بار وجود داشته است. ايشان موارد خاص و نادر گذشته را بررسي مي كنند، نه امور دائمي و جاري زمان حال را .

از آنجا كه نمي توانند جوامع مورد مطالعه خود را مجدداً ايجاد كنند، نتايجشان مانند ساير علوم قابل آزمايش نيست. باستان شناسي مي كوشد براي شواهد يافته شده، توضيحاتي معقول و قابل قبول بيايد، اما نمي تواند مانند فيزيك دست به تدوين قاعده و قانون بزند. به همين دليل، نتيجه

گيري هاي آن در معرض تجديد نظر قرار دارد. بهترين تعبير همان است كه توضيح بهتري براي شواهد ارائه دهد.

سوم، شواهد باستان شناسي كامل و جامع نيست، و فقط به بخشي از تمام رويداد و واقعييت مربوط مي شود. به همين جهت، كشف شواهد بيشتر مي تواند تغيير ي چشمگير در كل تصوير به وجود آورد. اين امر به طور خاص زماني صادق است كه نتيجه گيري ها مبتني بر سكوت هستند، يعني در مواقعي كه شاهدي وجود ندارد. بسياري از نگرش هاي انتقادي نسبت به كتاب مقدس در اثر كشفيات باستان شناسي فرو پاشيده اند.

براي مثال، مدت ها تصور مي شد كه اشاره كتاب مقدس به قوم حثي ها نادرست است (پيدايش ۲۳: ۱۰). (اما از زمان كشف يك كتابخانه حثي در تركيه امروزي [به سال ۱۹۰۶]، ديگر چنين تصوري معتبر نيست.

* دلايل اساسي در مورد توجه روزافزون به باستانشناسي

چرا باستان شناسي در سال هاي اخير مورد توجه بيشتري قرار گرفته است؟

ويليام اف. آلبرايث چهار عامل را براي پيشرفت سريع در حوزه باستان شناسي شرح داده، چنين مي نويسد:

1- افزايش سريع در تعداد فعاليت هاي باستان شناسي از سوي كشورهاي مختلف، از جمله ژاين. فضاي موزه ها و تعداد كتب منتشره نيز همگام با اين شتاب افزايش يافته است. بنابر اين، نه فقط تعداد حفاري ها بيشتر شده، بلكه تعداد مقالات در مورد اين حفاري ها نيز افزايش يافته است.

2- پيشرفت در روش هاي باستان شناسي. اين امر، هم در مورد تجزيه و تحليل لايه هاي مسكوني صادق است و هم در مورد طبقه بندي و تاريخ گذاري نسبي اشياء يافته شده.

3- استفاده از تكنيك هاي جديد ساير علوم، از قبيل راديو كربن [كربن ايزوتوپ ۱۴] براي تاريخ گذاري ها پ.

4- كشف رمز خواندن خطوط قديمي كه تا چند دهه پيش نا شناخته بود. کاربرد روش هاي درست زبان شناختي و لغت شناختي در مورد لوح هاي خطوط ميخي و پاپيروس هاي خط هيروگليف سبب شد تا بتوانند اين خطوط را كشف کرده، بخوانند. به كمك مطالعه لايه هاي مناطق باستان شناختي، تجزيه و تحليل علمي، و تحقيقات موزه ها، باستان شناسي اكنون مي تواند با قاطعيتي چشمگير، زندگي روزمره مردم دوران باستان را باسازي كند.

* سنگ ها به صدا در مي آيند: نمونه هايي از شواهد باستان شناسي در مورد نوشته هاي عهد عتيق

باستان شناسي دانش و آگاهي ما را از پيشينه هاي اقتصادي، فرهنگي، اجتماعي، و سياسي مطالب كتاب مقدس افزايش مي بخشد. همچنين ما را در شناخت اديان ملل مجاور اسراييل ياري مي دهد.

1- سدوم و گومورا

ویرانی سدوم و گومورا جزو اکاذیب کتاب مقدس شمرده می‌شد تا اینکه شواهد آشکار ساخت که هر پنج شهر مذکور در کتاب مقدس واقعاً مراکزی تجاری آن منطقه بودند، و از نظر جغرافیایی همان جایی قرار داشتند که در کتاب مقدس ذکر شده است. روایت کتاب مقدس در خصوص ویرانی شان نیز به همان اندازه دقیق است. شواهد حاکی از حدوث زمین لرزه است و اینکه لایه های مختلف زمین بر هم خورده، به هوا پرتاب شده اند.

از آنجا که قیر در این مناطق بسیار است، می‌توان حدس زد که چاه های قیر در اثر فوران، بر شهرهایی که خدا را رد کرده بودند، باریدن گرفته. شواهد نشان می‌دهد که لایه های سنگ های رسوبی در اثر حرارت شدید ذوب، و در یکدیگر مخلوط شده اند. در قله کوه سدوم [جبل السدوم]، قرآینی از چنین حرارتی مشاهده شده است.

این مدرکی است دائمی در خصوص حریق عظیم که در گذشته ای دوردست رخ داده، زمانی که احتمالاً يك چاه نفت در زیر دریای مرده دچار انفجار شد و مواد خود را به بیرون پرتاب کرد. چنین توضیحی به هیچ وجه از حالت معجزه آسای این رویداد نمی‌کاهد، چرا که خدا بر نیرو های طبیعت حاکم است. زمان وقوع این رویداد و هشدارها و ملاقات فرشته ها همگی حکایت از ماهیت معجزه آسای این رویداد دارند.

2- اریحا

در طول حفاری های اریحا (۱۹۳۰-۱۹۳۶)، گارستانگ (Garstang) چیزی کشف کرد که او و دو عضو دیگر از گروهش را واداشت تا بلافاصله صورتجلسه ای را امضا کنند که یافته هایشان را شرح دهند. در این زمینه، گارستانگ می‌نویسد:

«در مورد کل ماجرا هیچ شکی باقی نیست: دیوارها آنچنان کامل به طرف بیرون فرو ریخته اند که مهاجمین توانستند از روی ویرانه های آنها رد شوند و وارد شهر گردند. آیا این غیر عادی است؟ بله، چون دیوارهای شهر به طرف داخل می‌ریزند نه بیرون. اما در یوشع ۶: ۲۰ می‌خوانیم: "حصار شهر به زمین افتاد و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر بر آمد و شهر را گرفتند." دیوارها به گونه ای ساخته شده بودند تا به طرف بیرون فرو ریزند (Carstang, 146)».

FBHJJ, 146)

برایاننت وود فهرستی به شرح زیر تهیه کرده که همخوانی ش شواهد باستان شناسی را با روایت کتاب مقدس شرح می‌دهد:

1. استحکامات شهر بسیار نیرومند بود (یوشع ۲: ۷ و ۱۵؛ ۶: ۵ و ۲۰).

2. حمله درست بعد از درو فصل بهار رخ داد (یوشع ۲: ۱؛ ۳: ۱۵؛ ۵: ۱۶).

3. ساکنان شهر فرصت فرار نداشتند (یوشع ۶: ۱).

4. محاصره شهر کوتاه بود (یوشع ۶: ۱۵).

5. دیوارهای شهر با خاک یکسان شد، شاید بر اثر يك زمین لرزه (یوشع ۶: ۲۰).

6. شهر غارت نشد (یوشع ۶: ۱۷ و ۱۸).

7. شهر به آتش کشیده شد (یوشع ۶: ۲۴).

3- شائول، داود، و سلیمان

شائول نخستین پادشاه اسرائیل بود؛ استحکامات او در جیبه مورد حفاری قرار گرفته است. یکی از مهم ترین کشفیات این بود که فَلَاحُن [قلاب سنگ] یکی از اصلی ترین سلاح های آن روزگار بود. این امر نه فقط به پیروزی داود بر جُلّیات اشاره می کند، بلکه داوران ۲۰: ۱۶ را نیز ثابت می کند که می گوید هفتصد مرد کارآزموده بودند که [هر یکی از آنها مویی را به سنگ فَلَاحُن می زدند و خطا نمی کردند].

به دنبال مرگ شائول، در کتاب سَموئیل آمده که اسلحه او را در معبد عتاروت [الهه حاصلخیزی کنعانیان] در بتْ شان گذاشتند، در حالی که کتاب تواریخ می گوید که سر او را در معبد داجون، خدای ذرت فلسطینیان گذاردند. تصور می شد که این يك تناقض و اشتباه است، چون ممکن نیست که يك ملت در آن واحد، دو معبد در يك محل داشته باشد. اما حفاری ها آشکار ساخت که در این محل واقعاً دو معبد وجود داشت که توسط يك راهرو از هم جدا می شدند: یکی برای داجون و دیگری برای عشتاروت.

فلسطینیان قاعدتاً الهه کنعانیان را نیز می پرستیدند. یکی از کارهای بزرگ داود در طول حکومتش، تسخیر اورشلیم بود. موضوع بحث برانگیز در روایت کتاب مقدس این است که اسرائیلیان از طریق تونلی که منتهی به حوض سیلوحا می شد، وارد شهر شدند. اما تصور بر این بود که این حوض در آن زمان، خارج از دیوارهای شهر واقع بود. اما کشفیات دهه ۱۹۶۰ نشان داد که دیوارهای شهر، این حوض را نیز در بر می گرفته است.

شواهد مربوط به زمان سلیمان نیز به همین اندازه قوی است. محل معبد سلیمان قابل حفاری نیست زیرا در نزدیکی مسجد الاقصی، مکان مقدس مسلمانان قرار دارد. اما آنچه که از معابد فلسطینیان مربوط به این دوره می دانیم، با طرح و تزئینات و مواد ذکر شده در کتاب مقدس همخوانی دارد. تنها شاهد به دست آمده از خود معبد، يك قطعه كوچك تزئینی است شبیه به انار که در انتهای میله ای است که این نوشته را بر خود دارد: [متعلق به معبد يَهُوَه]. این وسیله تزئینی نخستین بار در دکانی در اورشلیم در سال ۱۹۷۹ دیده شد، و در سال ۱۹۸۴ مورد بررسی قرار گرفت، و در سال ۱۹۸۸ توسط موزه اسرائیل خریداری شد.

حفاری های جازر در سال ۱۹۶۹ منجر به کشف لایه ضخیمی از خاکستر شد که قسمت عمده تپه را پوشانده بود. با کند و کاو در میان خاکستر، قطعاتی از مصنوعات عبرانیان، مصریان، و فلسطینیان کشف شد. ظاهراً هر سه تمدن در آن واحد در آنجا حضور داشتند. این امر باعث سردرگمی زیاد محققین شد تا اینکه پی بردند که کتاب مقدس یافته آنان را دقیقاً تایید می کند: «زیرا که فرعون پادشاه مصر بر آمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند، کشته بود و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود، به جهت مهر داده بود» (Geisler, BECA, 51, 52).

آلن نیلارد (Alan Millard) در مورد مقدار معتابه طلا که در اختیار سلیمان قرار داشت می نویسد که این امر برای کسانی که کتاب مقدس را می خوانند، ممکن است مبالغه آمیز بیاید. او می نویسد: «ما هنوز نتوانسته ایم ثابت کنیم که جزئیات مربوط به مقدار طلای سلیمان درست است. اما با بررسی مطالب کتاب مقدس با سایر متون باستانی و یافته های باستان شناسی، می توانیم بگوییم که روایت کتاب مقدس کاملاً منطبق با رسوم جهان باستان می باشد، طوری که نه فقط استفاده از طلا، بلکه مقدار آن نیز امری محتمل می باشد. گرچه این امر درستی روایت کتاب مقدس را ثابت نمی کند، اما احتمال درستی آن را تایید می کند» (Millard, DBEKS, 20).

4- داود

هورن (S. H. Horn)، باستان شناس، نمونه جالبی ارائه می دهد از این که شواهد باستان شناسی چگونه می تواند به مطالعه کتاب مقدس مدد برساند: «اکتشافات باستان شناسی نکات جالبی را در زمینه تسخیر اورشلیم به دست داود روشن ساخته است. شرح ماجرا در کتاب مقدس (دوم سموئیل ۵: ۸ و اول تواریخ ۱۱: ۶) بدون کمک شواهد باستان شناسی مبهم است.

برای مثال، به دوم سموئیل ۵: ۸ توجه کنید که می گوید: "و در آن روز داود گفت: هر که یبوسیان را بزند و به قنات رسیده، لنگان و کوران را که مبعوض جان داود هستند، بزند، سردار و رئیس خواهد شد." به این آیه، اول تواریخ ۱۱: ۶ را نیز اضافه کنید که می گوید: "... پس یوآب بن صرُویَه اول بر آمد و رئیس شد."

تا پیش از کشفیات باستان شناسی، کسی نمی دانست منظور از قنات چیست. بعضی تصور می کردند منظور ناودانی هایی است که بر روی دیوار نصب شده بود. اورشلیم در آن روزگار شهر کوچکی بود بر یک تپه مرتفع که بعد ها شهر بزرگ اورشلیم بر آن بنا شد. موقعیت آن، نقطه قوت طبیعی اش بود، زیرا از سه طرف با دره هایی عمیق محصور بود. به همین علت بود که یبوسیان با افتخار می گفتند که حتی کور و لنگ نیز می توانند شهر را در مقابل حمله دشمن محافظت کنند. اما منبع آب شهر نقطه ضعف آن بود؛ اهالی شهر تماماً وابسته به چشمه ای بودند که بیرون شهر، در سرازیری تپه قرار داشت.

لذا برای اینکه مردم بتوانند به آب دسترسی داشته باشند بدون اینکه مجبور باشند به سر چشمه بروند، یک سیستم پیچیده تونل ساختند که از میان صخره ها می گذشت. ایشان نخست یک تونل افقی حفر کردند که از چشمه آغاز می شد و به طرف مرکز شهر می رفت. وقتی سی متر پیش رفتند، به یک غار طبیعی برخوردند. از آن غار، یک تونل عمودی به ارتفاع ۱۵ متر کردند، و از انتهای آن، یک تونل شیب دار به طول ۴۵ متر حفر کردند با پلکانی که به سطح شهر می رسید، یعنی ۳۸ متر بالاتر از سطح چشمه.

سپس محل را از بیرون پوشاندند طوری که دشمن نتواند آن را پیدا کند زنان یبوسی برای کشیدن آب، از درون تونل بالایی پایین می رفتند و مشک های خود را به غار فرو می فرستادند که آب چشمه از طریق اولین تونل افقی به آنجا می رسید. کشفیات اخیر توسط خانم کاتلین کینون این تونل هل و مدخل آن را در شهر از دل خاک بیرون آورده است.

داود که اهل بیت لحم، واقع در شش کیلومتری جنوب اورشلیم بود،... عهد کرد که نخستین کسی که از تونل عمودی عبور کند و وارد شهر شود، سردار لشکرش خواهد بود. یوآب که سردار لشکر بود و نمی خواست موقعیت خود را از دست بدهد، رهبری حمله را خودش بر عهده گرفت. ظاهراً

جنگ آوران اسرائيلي وارد تونل شدند، از تونل عمودي بالا رفتند، و پيش از آنكه كسي از اهالي شهر حدس بزند كه ممكن است فردي چنين شجاعتي به خرج دهد، قدم به داخل شهر گذاشتند.»
(Horn, RIOT, 15, 16)

آوارهام بيرام از يك كشف جديد در سال ۱۹۹۴ سخن مي گويد و مي نويسد: «سنگ نبشه اي متعلق به قرن نهم ق.م. به خاندان داود و پادشاه اسرائيل اشاره مي كند. اين نخستين باري است كه نام داود در كتيبه هاي باستان، خارج از خود كتاب مقدس، يافت مي شود. نکته مهم اين است كه اين سنگ نبشه نه فقط به شخص داود، بلكه به خاندان داود، يعني سلسله اي كه از اين پادشاه بزرگ اسرائيل باقي ماند، اشاره مي كند... اين احتمالاً قديمي ترين اشاره به اسرائيل خارج از كتاب مقدس و در نوشته هاي سامي مي باشد. كمترين نتيجه اي كه از اين سنگ نبشه مي گيريم، اين است كه هم اسرائيل و هم يهودا، بر خلاف ادعاي برخي از دانشمندان كتاب مقدس، حكومت هاي مهمي در اين دوره از زمان بوده اند.»

* خلاصه و نتيجه گيري

هنري موريس مي نويسد: «گرچه هنوز مسائلي در خصوص تطابق كامل يافته هاي باستان شناسي با كتاب مقدس وجود دارد، اما هيچيك از آنها آنقدر جدي نيست كه اميد حل آن توسط تحقيقات بيشتر نرود. با توجه به حجم عظيم شواهد و تاثيرات در خصوص تاريخ كتاب مقدس مربوط به اين دوره ها، توجه به اين موضوع بسيار مهم است كه تا به امروز هيچيك از يافته هاي باستان شناسي نکته اي خلاف كتاب مقدس را ثابت نكرده است» (Morris, BMS, 95).

«براي هر دوره اي از تاريخ عهد عتيق، باستان شناسي ثابت كرده كه مندرجات آن صحيح مي باشد. در بسياري از موارد، اين متون مقدس حتي اطلاعات دست اولي در مورد روزگار و رسوم آن دوره خاص ارائه مي دهد. با اينكه بسياري به اصالت كتاب مقدس شك كرده اند، اما زمان و تحقيقات پي در پي به گونه اي منسجم ثابت كرده اند كه كلام خدا از اطلاعات بيشترين نسبت به منتقدين خود برخوردار است. در ميان تمام يافته هاي مربوط به دوره هاي باستان كه مؤيد مطالب كتاب مقدس در كليات و جزئيات آن مي باشند، حتي يك يافته هم وجود ندارد كه با كتاب مقدس مغاير باشد» (Geisler, BECA, 52).

هنري موريس مي افزايد: «قدمت بسيار ماجراهاي كتاب مقدس در مقايسه با ساير نوشته ها، در كنار پيش فرض هاي تكاملي حاكم بر تفكر قرن نوزدهم، بسياري از محققين را بر آن داشت تا اصرار ورزند كه ماجراهاي كتاب مقدس نيز چيزي جز افسانه هاي صرف نيست. از آنجا كه براي ارزيابي تاريخ باستان بجز نسخه هاي خطي قديمي چيز ديگري موجود نبود، چنين تصوراتي مي توانست قانع كننده باشد. اما اكنون، در اثر كشفيات چشمگير باستان شناسي، ديگر امكان پذير نيست كه تاريخيت بنيادين ذ كتاب مقدس را، دست كم تا زمان ابراهيم، انكار كرد.»
(Morris, MIP, 300)

تا بيد عهد عتيق به واسطه اسناد و مدارك

تایید عهد عتیق به واسطه اسناد و مدارك

*تایید عهد عتیق به وسیله عهد جدید

*تایید عیسی

*تایید نویسندگان عهد جدید

[تایید عهد عتیق به واسطه اسناد و مدارك]

۱- اعتبار تاریخ عهد عتیق

نه فقط نسخه های موجود عهد عتیق دقیق و صحیح می باشند، بلکه محتوای تاریخی شان نیز معتبر و قابل اعتماد است. ویلیام آلبرایت، باستان شناس مشهور و برجسته می نویسد:

«هیچ تردیدی نیست که باستان شناسی، تاریخت بنیادین سنت عهد عتیق را تایید کرده است.»
(Albright, ARI, 176)

مریل آنگر موضوع را چنین خلاصه می کند: «باستان شناسی عهد عتیق، ملل و اشخاص بسیاری را کشف کرده است و مهم تر از همه، شکاف تاریخی موجود را پر کرده و دانش ما را در مورد پیشینه های کتاب مقدسی بسیار افزایش داده است» (Unger, AOT, 15).

ویلیام آلبرایت چنین اظهار می دارد: «می توانیم مطمئن باشیم که متن بدون اعراب کتب مقدسه عبرانی، گرچه مصون از خطا نیست، اما در مقایسه با سایر آثار خاور نزدیک، با دقتی چشمگیر حفظ شده است»...

او می افزاید: «اکنون همه چیز تغییر کرده است. کشفیات باستان شناسی از سال ۱۹۲۵ به اینسو، همه چیز را دگرگون ساخته است. بجز چند محقق سالخورده و متحجر، حتی يك مورخ کتاب مقدس نیز وجود ندارد که از انباشت سریع اطلاعات در خصوص تاریخت بنیادین سنت پاتریارخ ها شگفت زده نباشد. مطابق سنت کتاب پیدایش، نیاکان بني اسرائيل به گونه ای نزدیک به مردمان نیمه چادر نشین ماوراء اردن، سوریه، دشت فرات و شمال عربستان، در واپسین سده های هزاره اول ق.م.، وابسته اند» (Albright, BPFAE, 176).

میلار باروز نیز چنین اظهار می کند: «برای آنکه موضوع را روشن تر ببینیم، باید میان دو دسته از تاییدات تمایز قائل شویم، تاییدات کلی و تاییدات خاص، تاییدات کلی مربوط می شود به سازگاری و همخوانی کلیت ماجرا بدون وجود تاییدات در مورد موضوعات خاص. تمام آنچه تا به حال به عنوان توضیح و نمونه گفته شد، همه جزء تاییدات کلی می باشند. به عبارت ساده تر، تصویر با قابش متناسب است؛ نغمه موسیقی با ساز های همراهی کننده هارمونی دارد.

قدرت چنین شواهدی انباشتی است. هر چه بیشتر پی ببریم که نکات موجود در تصویر کتاب مقدس از گذشته، با یافته های باستان شناسی همخوان است، بیشتر به اصالت کتاب مقدس پی می

بریم. مطالب کتاب مقدس اگر صرفاً افسانه یا تخیلات بود، قطعاً عدم تاریخت و انسجام خود را خیلی زود برملا می ساخت (Burrows, WMTS, 278) «».

باستان شناسی ثابت نمی کند که کتاب مقدس کلام خداست. تنها کاری که می تواند بکند، این است که تاریخت بنیادین یا اصالت يك ماجرا را تایید کند، یا نشان دهد که واقعه مشخصی سازگار با شرایط زمانی ای است که ادعا می کند در آن روی داده است. جی. ای. رایت می نویسد:

«ممکن است ما هیچگاه نتوانیم ثابت کنیم که ابرام وجود داشته است... آنچه می توانیم ثابت کنیم، این است که زندگی و روزگار او، آنطور که در کتاب مقدس آمده، به طور کامل با شرایط اوایل هزاره دوم ق.م. سازگار است، نه با شرایط هیچ زمان دیگری (Wright, BA, 40) «».

جوزف فری می گوید که يك بار «وقتی کتاب پیدایش را ورق می زد، متوجه شد که هر يك از پنجاه فصل این کتاب به واسطه یکی از کشفیات باستان شناسی یا روشن تر شده یا تایید گردیده است. بنابراین، همین امر در مورد سایر فصل های کتاب مقدس، چه عهد عتیق و چه عهد جدید، صادق می باشد (Free, AB, 340) «».

2- آفرینش

تصور معمولاً بر این بوده که فصل های آغازین کتاب پیدایش (۱ تا ۱۱) اسطوره ای بوده که از داستان های قدیمی تر متداول در خاور نزدیک اخذ شده است. این تصور فقط بر اساس بعضی شباهت هایی است که میان روایت پیدایش و داستان های سایر فرهنگ های باستانی در مورد خلقت وجود دارد. اگر چنین می بود، قطعاً ردپایی از این داستان ها در روایت کتاب مقدس پیدایش می یافتیم. اما مسئله اینجاست که تفاوت چشمگیری میان آنها وجود دارد. طبق افسانه های بابلی و سومری، آفرینش ماحصل کشمکش میان خدایان فانی بوده است.

وقتی یکی از خدایان کشته و از میان دو نیم شد، از يك چشمش رود فرات جاری شد و از چشم دیگر رود دجله. بشر نیز از خون یکی از خدایان تبهکار ساخته شده، خونی که با گل آمیخته شد. این داستان ها حاوی همان تغییرات و تزئیناتی است که در فرایند تبدیل يك روایت تاریخی به اسطوره رخ می دهد. غیر متحمل است که این اسطوره شاخ و برگ دار تبدیل به روایت بی پیرایه فصل اول پیدایش شده باشد. این فرض متداول که این پیدایش شده باشد.

این فرض متداول که این روایت عبرانی چیزی نیست جز نسخه پالایش یافته و ساده شده افسانه های بابلی، مغلطه آمیز است. در خاور نزدیک باستان، قاعده این بود که روایت یا سنتی ساده به تدریج به افسانه ای پیراسته و شاخ و برگ دار تحول می یافت، و نه بالعکس. لذا شواهد حاکی از آنند که روایت پیدایش اسطوره ای نبوده که تبدیل به تاریخ شده باشد، بلکه این افسانه های سایر ملل بوده که از يك روایت تاریخی به اسطوره تبدیل یافته اند (Geisler, BECA, 48,49).

تل مار دیک: کشف ابلا

یکی از بزرگترین یافته های باستان شناسی در قرن بیستم، کشف شهر ابلا است. در سال ۱۹۶۴، پرفسور پائولو ماتیا (Paolo Matthiae)، باستان شناسی از دانشگاه رم، دست به يك رشته حفاری ها زد که منجر به کشف شهری ناشناخته شد. در اثر عزم راسخ و بینش ماتیا، در سال

هاي ۱۹۴۷ و ۱۹۷۵ کاخ سلطنتي عظيمي از دل خاک بيرون آمد و بعد ها از آن بيش از پانزده هزار لوح سنگي و قطعات مصنوع به دست آمد .

جيوواني پتیناتو، کتیبه شناس، از نزديك با ماتیاي همکاري کرد تا اهمیت دیرینه شناختي این یافته ها را تعیین کنند. در حال حاضر، فقط بخش کوچکی از این کتیبه ها ترجمه شده است. اکنون دیگر قطعي است که روزگاري در این محل، شهر پرشکوه ایلا به عنوان پایتخت يك امپراتوري بزرگ، بر خاور نزديك فرمان مي رانده است. ایلا در مجاورت شهر حَلَب واقع در سوریه امروزي قرار دارد .

نقطه اوج شکوه ایلا، هزاره سوم پیش از میلاد است [که پایان آن، همان دوره پاتریارخ ها است]. گرچه تاکنون از الواح ایلا هیچیک از اسامي افراد و رویدادهای کتاب مقدس به دست نیامده [با اینکه در این مورد بحث زیادی وجود دارد]، اما اطلاعات فراواني در مورد شرایط زندگی در آن دوره از زمان و نام مکان ها در اختیار قرار مي دهد که بر اساس آنها مي توان روایات کتاب مقدس را مورد تحقیق و تصدیق قرار داد .

اهمیت ایلا برای تاریخ سوریه حائز اهمیت فراوان است، اما اهمیت آن برای مطالعات کتاب مقدسي غير قابل وصف مي باشد. تا کنون فقط قله این کوه یخ سر از آب برآورده است. گرچه مدتي طول کشید تا شواهد مربوطه به ظهور برسند، اما ذیلاً برخی از مواردی که مؤید روایات کتاب مقدس مي باشند را، مورد بحث قرار مي دهیم.

الف -شهرهاي کتاب مقدسي

کیچن (Kitchen) در خصوص تشخیص شهرهاي کتاب مقدسي به واسطه آرشیو ایلا چنین مي نویسد: «در لوح هاي ایلا، تعداد شهرهایی که مربوط به روایات کتاب مقدس مي شوند کم نیست. این لوح ها حاوي قدیمی ترین اشارات مکتوب به این مکان ها مي باشند. آنچه بالقوه مفید بوده، اشارات الواح ایلا به نام هاي شهرهاي فلسطینی مي باشد، شهرهایی نظیر حاصوره، مجدو، اورشلیم، لاکیش، دُر، غزه، عشتاروت [قرنایم] و غیره، چندین مورد از این شهرها به عنوان

مکان مسکوني در هزاره سوم قبل از میلاد برای باستان شناسان شناخته شده بوده است [اوائل دوره مفرغ سوم و چهارم]، و این الواح مؤید اهمیت آنها به عنوان دولت- شهر در دوران قبل از این مي باشد. و سرانجام، در این لوح ها کنعان از هزاره سوم ق.م. به عنوان يك هویت جغرافیایی ظاهر مي شود، یعنی در تاریخي بسیار پیش از تمامی اشارات خارج از کتاب مقدس؛ و جالب است بدانیم که در متون ایلا چه وسعتی برای کنعان قائل شده اند (Kitchen, BIW, 53, 54) .»

ب -نام هاي کتاب مقدسي

«مهم ترین کمک متون ایلا در مورد این نام ها این است که (1) يك بار دیگر تاکید مي کند که این نام ها برای انسان هاي [واقعی] به کار مي رفت [نه برای خدایان یا يك قبیله از افراد، یا شخصیت هاي تخیلی]، و (2) قدمت این نوع نام ها و خصوصاً نام هاي مورد نظر ما را مشخص مي سازد (Kitchen, BIW, 53, 54) .»

دکتر جیوانی پتیناتوبه طور مشخص اشکال ایلایی نام های عبرانی همچون اسرائیل، اسماعیل، و میکایا را تعیین کرده است (Pettinati, RATME, 50).

پ - جزیه در خاور نزدیک باستان

برخی را باور بر این بود که جزیه ای که سلیمان در اوج قدرت خود از ملل مجاور می گرفت، مبالغات خیال پردازانه است. اما یافته های اِیلا تعبیر متفاوتی از این ماجرا به دست می دهد. «امپراتوری اِیلا در نقطه اوج خود می بایست در آمد هنگفتی داشته باشد. فقط از یکی از پادشاهان مغلوب، یعنی پادشاه ماری، در یک مورد جزیه ای معادل ۵۵۰۰ کیلوگرم نقره و ۴۴۰ کیلوگرم طلا دریافت شد.

این فقط یکی از منابع مختلف در آمد خزانه اِیلا بود. در چنین چارچوب اقتصادی ای، ۶۶۶ وزنه طلا [حدود بیست تَن] به عنوان در آمد پایه از تمام امپراتوری سلیمان، آن هم حدود پانزده قرن بعد از دوران اِیلا [اول پادشاهان ۱۰: ۱۴؛ دوم تواریخ ۹: ۱۳] رنگ مبالغه را می بازد و در مقایسه با ثروت سایر حکومت های جهان کتاب مقدس، بسیار پیش پا افتاده به نظر می رسد.

این مقایسه ثابت نمی کند که سلیمان این مقدار طلا را گرفت یا اینکه حکومتش درست آنطور که در کتاب پادشاهان آمده، سازماندهی شده بوده است. اما به روشنی نشان می دهد که (1) داده های کتاب مقدس باید در چارچوب و شرایط روزگار خود مطالعه شود، نه در انزوا و خلاء و (2) [مقیاس] امور در عهد عتیق، وقتی با معیارهای مشابه خارج از کتاب مقدس سنجیده می شود، نه غیر ممکن است و نه غیر متحمل (Kitchen, BIW, 51, 52).

ت - آیین های مذهبی

الواح اِیلا آشکار ساخته اند که بسیاری از آیین های مذهبی عهد عتیق آنقدرها که بعضی از منتقدین تصور می کردند، [متأخر] نیست. «نظام کهنانت، عبادت و قربانی ها که در اِیلا متداول بود، با آنچه که در سوریه و فلسطین و مصر و بیت النهرین و آناتولی رایج بود، همخوانی کامل دارد. چنین روش های عبادی در سراسر این مناطق تا دوران سلطه یونانی ها و رومی ها روش حاکم بود. بنابراین، دیگر کسی نمی تواند ادعای بی اساس منتقدین قرن نوزدهم را بپذیرد که آداب و مناسک مذهبی عهد عتیق، فقط زائیده تفکرات عبرانی ها بعد از اسارت بابل بوده است.» (Kitchen, BIW, 54)

جیوانی پتیناتو در همین زمینه می نویسد: «در اِیلا شاهد وجود معابد متعددی هستیم. قربانی های آنان شامل نان و شراب و حتی حیوانات می شد. خانواده سلطنتی به طور خاص می بایست حیوانات مختلفی را برای خدایان گوناگون خود قربانی می کردند. از میان جنبه های جالب مذهب در اِیلا، وجود طبقات مختلف کاهنان مرد و زن می باشد؛ از میان خصوصاً دو طبقه از انبیا جلب نظر می کنند: طبقه ماهو و طبقه نبیوتوم. طبقه اخیر در عهد عتیق همثابتی طبیعی دارد. دانشمندان برای توجیه امور عهد عتیق، تا به حال به اسناد و مدارک [ماری] توجه داشته اند؛ اما در آینده نزدیک، اِیلا نیز توجه ایشان را جلب خواهد کرد (Pettinato, RATME, 49).»

ج - لغات عبري

کيچن مي گوید که: «تا چند دهه گذشته، بسياري از محققين ليبرال، خصوصاً دانشمندان آلماني عهد عتيق، بسياري از نام هاي عبراني را متعلق به دوران متاخري مي دانستند. اما بر اساس يافته هاي باستان شناختي، اگر نامي ۲۳۰۰ سال ق.م. در ابلا به کار رفته، يا ۱۳۰۰ ق.م. در اوگريت مورد استفاده قرار گرفته، چرا نبايد عبرانيان از آن استفاده کرده باشند؟ براي مثال، ابلایيان رهبران خود را [ناسه (nase)] مي خواندند، همان کلمه اي که در عبري [ناسي] تلفظ مي شود و براي اشخاصي همچون سلیمان به کار رفته است.

کلمه [جیم] کلمه بسيار نادر و شاعرانه عبري است، مترادف با [ذهب] يعني طلا. محققين ليبرال آن را کلمه اي متاخري مي دانستند. اما اخيراً کشف شده که اين کلمه ۱۲۰۰ سال ق.م. از کنعان به مصر رفته است. به هر حال، اين کلمه در متون ابلا مربوط به ۲۳۰۰ ق.م. در تلفظ کنعاني، [کوتیم] گفته ميشده است. چندین کلمه عبراني ديگر نيز در زبان ابلایي منعکس است که ریشه آنها را به ۲۳۰۰ سال ق.م. عقب مي برد.»

کيچن نتيجه مي گيرد: «درسي که از اين نکات مي گيريم، روشن است يا بايد روشن باشد. موضع کلي دانشمندان در تاريخ گذاري لغات و کاربرد آنها در عبراني کتاب مقدس، وقتي در پرتو دو هزار سال تاريخ و تحول گویش هاي سامي غربي قرار مي گيرد، بايد به کلي مورد بازنگري قرار گيرد. گويا واقعيت اين است که زبان سامي غربي در هزاره سوم و دوم ق.م. فرهنگ لغات گسترده و غني اي داشته که گویش هاي متاخري کنعاني، عبراني، فنيقي، آرامي، و غيره، به ميزاني متفاوت از آن ميراث برده اند.

لغاتي که در يکي از اين زبان ها وارد زبان روزمره شده، در زباني ديگر در سطح ادبي بالايي باقي مانده است. بدینسان، آنچه که تا کنون [لغات متاخري] يا [آرامي] تلقی مي شد، چيزي جز کلمات قديمي سامي غربي نيست که در عبري کاربردي نادر يافته ولي در آرامي بيشتر به کار رفته است (Kitchen, BIW, 51).»

3- طوفان نوح

همانند شرح آفرينش، ماجراي طوفان عظيم در پيدايش از واقع بيني بيشتر و اسطوره نمائي کمتر ي برخوردار است، و اين خود حاكي از اصالت آن مي باشد. تشابهات سطحي به رويدادهاي اصلي و تاريخي اشاره دارد که موجب پيدايي روايت شده، نه به [دزدي ادبي] عبرانيان. نام ها تغيير مي کنند. نوح را سومريان [زيوسودار] مي خواندند و بابلي ها [اوتناپيشتم] . [اما اصل ماجرا يکي است .

مرد ي کشتي اي مي سازد با ابعادي خاص چرا که خدا (يان) طوفاني بر جهان خواهند فرستاد. مرد کشتي را مي سازد، از طوفان رهايي مي يابد، و وقتي از کشتي خارج مي شود، قرباني ها مي گذرانند. خدا (يان) از نابودي حيات نادمند و با بشر ميثاقي مي بندند. اين رويدادهاي اصلي، به بنياد تاريخي ماجرا اشاره دارند. روايت مشابه در مورد طوفان در سراسر جهان وجود دارد .

يونانيان، هندي ها، چيني ها، مکزيکي ها، آگونکوبين ها، و اهالي هاوايي نظير چنين داستاني را بازگو مي کنند. يکي از فهرست هاي پادشاهان سومري، طوفان عظيم را نقطه مرجع مي شمارد. بعد از نام بردن از هشت پادشاه که عمري بس طولاني داشتند (ده ها هزار سال)، اين جمله جريان

فهرست را بر هم می زند: [آنگاه طوفان سراسر زمین را فرو گرفت، و وقتی سلطنت بار دیگر از آسمان نازل شد، سلطنت نخست در قیث پدید آمد.»

به دلایل متعدد، می توان باور داشت که کتاب پیدایش ماجرای اصلی را بازگو می کند. داستان سایر اقوام به خاطر شاخ و برگشان حاکی از انحطاط ماجراست. فقط در کتاب پیدایش است که تاریخ طوفان تعیین شده، همینطور ترتیب سال های زندگی نوح. در واقع، کتاب پیدایش همچون دفتر خاطرات ناخدای کشتی است. کشتی مکعب شکل بابلی قادر به نجات کسی نبود، چرا که امواج آب آن را می غلطانند و ساکنانش را از میان می بُرد.

اما در ماجرای پیدایش، کشتی حالتی مستطیل شکل دارد، یعنی دراز و پهن و کم ارتفاع است تا بتواند بر امواج سوار شود. در داستان های ملل مختلف، طول مدت طوفان آنقدر نیست که بتواند همه چیز را از بین ببرد. برای آنکه آب به ارتفاع بلندترین قله ها برسد، یعنی بالاتر از ۶۰۰۰ متر، معقول تر است که مدت باریدن باران طولانی تر باشد.

همچنین تصور بابلی ها که آب های طوفان ظرف یک روز خشک شد نیز نامعقول می نماید. تفاوت چشمگیر دیگر میان روایت پیدایش و داستان سایر ملل، این است که قهرمان داستان از زندگی جاوید برخوردار می شود و به مقامی رفیع می رسد. اما روایت کتاب مقدس فوراً به گناه نوح اشاره می کند. فقط روایتی که می کوشد حقیقت را بیان کند، می تواند چنین مطلبی را در خود داشته باشد.

4- برج بابل

اکنون شواهد قابل ملاحظه ای در دست است که نشان می دهد زمانی جهان دارای یک زبان واحد بود. آثار سومری بارها به این مسئله اشاره می کنند. زبان شناسان نیز این نظریه را برای طبقه بندی زبان ها مفید تشخیص می دهند. اما در مورد برج بابل و اغتشاشی که در آن در زبان ها پدید آمد، چه می توان گفت (پیدایش فصل ۱۱)؟

باستان شناسی نشان داده است که اور- نامو، پادشاه اور از ۲۰۴۴ تا ۲۰۰۷ ق.م. ظاهراً امر یافت که زیگورات [معبد برج مانند] بزرگی به عنوان پرستش [ناثات]، خدای ماه بنا کند. سنگ یادبودی به عرض ۱/۵ متر و ارتفاع سه متر اقدام اور- نامو را آشکار می سازد. در یکی از تصاویر روی این سنگ، او را می بینیم که سبدي از ملات در دست دارد تا بنای این برج عظیم را آغاز کند؛ او با عمل متواضعانه، وفاداری خود را به خدایان نشان می داد.

یک لوح گلی دیگر بیان می دارد که بنای برج موجب رنجش خدایان گردید؛ لذا ایشان عمارت انسان ها را از میان بردند و ایشان را در نقاط دور دست پراکنده ساخته، و سخن گفتنشان را مختل ساختند. این داستان به طرز چشمگیری به روایت کتاب مقدس شباهت دارد. مطابق کتاب مقدس، پیش از برج بابل «تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود» (پیدایش ۱۱: ۱).

پس از بنای برج و ویرانی آن، خدا زبان مردم جهان را مشوش ساخت (پیدایش ۱۱: ۹). بسیاری از زبان شناسان مدرن شهادت می دهند که احتمال دارد که منشاء تمام زبان های دنیا یکی بوده باشد. آلفردو ترومبیتی ادعا می کند که می تواند منشاء مشترک [تمام] زبان های دنیا را اثبات کند.

ماکس مولر، اتو یسپرسین پا را از این فراتر گذاشته، می گوید که زبان را خدا مستقیماً به انسان اولیه ارزانی داشت (Free, ABH, 47).

۵- پاتریارخ ها

روایت زندگی ابراهیم، اسحاق و یعقوب مشکلات فصل های اول کتاب پیدایش را ندارد، اما با اینحال مدت های طولانی آنها را افسانه می پنداشتند چرا که تصور می رفت روایت زندگی شان با شرایط آن روزگار سازگار نمی باشد. اما با کشفیات روز افزون، واقعی بودن این ماجراها بیشتر ثابت شده است. مقررات قانونی مربوط به زمان ابراهیم نشان می دهد که چرا او در بیرون کردن هاجر مردد بود، زیرا او قانوناً موظف به حمایت از او بود. او فقط زمانی توانست هاجر را بیرون کند که قانونی برتر از جانب خدا بر او نازل شد.

نامه های [ماری] به نام هایی نظیر این اشاره می کند: (آبرام) (آبرام)، یعقوب – ایل، و بنیامی ها. گرچه این اسامی به شخصیت های کتاب مقدس اشاره نمی کنند، اما ثابت می کنند که چنین نام هایی در آن روزگار مستعمل بوده اند. در این نامه ها، واقعه پیدایش ۱۴ مورد تایید قرار گرفته که در آن، پنج پادشاه علیه چهار پادشاه جنگیدند. ۱

سامی این پادشاهان در کتاب مقدس با اسامی متداول آن روزگار سازگار می باشد. برای مثال، پیدایش ۱۴: ۱ به آریوک، پادشاه اموری اشاره می کند؛ اسناد [ماری] نام این پادشاه را آریوک ذکر می کند. تمام این شواهد بر این حقیقت دلالت دارند که منبع مطالب کتاب پیدایش، ماجراهای دست اولی بود که در اختیار شخصی قرار داشت که در زمان ابراهیم می زیست (Geisler, BECA, 50).

کیچن اظهار می دارد که: «از یافته های باستان شناسی، امروزه حتی بهای خرید و فروش بردگان را در دوره زمانی ۲۴۰۰ ق.م تا ۴۰۰ ق.م می دانیم. این بها مطابق است با آنچه که در کتاب مقدس مرقوم است (پیدایش ۳۷: ۲۸؛ خروج ۲۱: ۳۲؛ دوم پادشاهان ۱۵: ۲۰)».

امروزه محرز است که اطلاعات تاریخی کتاب مقدس در تمام طول دوران پاتریارخ ها، خروج از مصر، ورود به کنعان، حکومت متحد، و بعد حکومت تجزیه شده اسرائیل و یهودا، اسارت بابل و بازگشت از آن، همگی صحیح می باشند.

۱- نسب نامه ابراهیم

بر اساس کشفیات باستان شناسی، می دانیم که نسب نامه ابراهیم قطعاً تاریخی است. اما این سوال مطرح است که اسامی مذکور در این نسب نامه آیا اشاره به افراد دارد یا به شهرهای باستان، چرا که در آن روزگاران، شهرها نام بنیانگذاران خود را بر خود داشتند. به هر حال، آنچه قطعی است، این است که ابراهیم یک شخص بود و وجود داشت.

۲- نسب نامه عیسو

در نسب نامه عیسو، نام [حوری] ذکر شده است (پیدایش ۳۶). (20: زمانی تصور می شد که

حوریان [غارنشین] بودند، زیرا میان این کلمه و لغت عبرانی برای [غار] شباهتی وجود دارد. اما امروزه یافته های باستان شناختی ثابت کرده اند که حوریان مردمانی جنگ آور بودند که در روزگار پاتریارخ ها در خاور نزدیک زندگی می کردند (Free, ABH, 72).

۳- اسحاق: ماجرای برکت شفاهی [پیدایش ۲۷]

به گفته جوزف فری، ممکن است گاه فکر کنیم که چرا اسحاق وقتی به فریب یعقوب پی برد، برکت شفاهی خود را باز پس نگرفت. طبق الواح [نوزی]، اظهارات شفاهی در آن روزگار حالتی کاملاً قانونی و تعهدآور داشتند. به همین جهت بود که اسحاق نمی توانست برکت شفاهی خود را پس بگیرد. در یکی از لوح ها به یک قضیه قضایی بر می خوریم که در آن زنی که قرار بود به عقد مردی در آید، به خاطر حسادت برادرانش از این کار منصرف شد. آن مرد در محکمه پیروز شد زیرا پدر دختر شفاهاً او را به آن مرد قول داده بود. در آن زمان، اظهارات شفاهی وزنه ای بس سنگین تر از امروز داشتند. متون [نوزی] به فرهنگی مشابه با فرهنگ کتاب پیدایش متعلقند. (Free, AL, 322, 323)

جی. ارنست رایت، جدیت این عمل را اینچنین توصیف می کند: «برکت های شفاهی یا وصیت های بستر مرگ، هم در مدارک نوزی تصدیق شده، و هم در جامعه پاتریارخ ها. چنین برکاتی بسیار جدی و غیر قابل برگشت بودند، طوری که اسحاق حاضر بود سر حرف خود بایستد با اینکه می دانست که یعقوب برکت را با حيله به دست آورده است. "آنگاه لرزه شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: پس آن که بود که نجیری صید کرده، برایم آورد... فی الواقع او مبارک خواهد بود." (پیدایش ۲۷: ۳۳)

بدینسان، فرهنگی که اطلاعات ناقصی در موردش داشتیم، اکنون روشن تر شده است.

۴- یعقوب

الف- خریدن حق نخست زادگی عیسو

ماجرای فروختن حق نخست زادگی عیسو نیز از ماجراهای است که تا پیش از کشف الواح نوزی برایمان مبهم بود. «و عیسو به یعقوب گفت: "از این آشِ اِدوم [یعنی سرخ] مرا بخوران زیرا که وامانده ام." از این سبب او را اِدوم نامیدند. یعقوب گفت: "امروز نخست زادگی خود را به من بفروش." عیسو گفت: "اینک من به حالت موت رسیده ام؛ پس مرا از نخست زادگی چه فایده ای؟" یعقوب گفت: "امروز برای من قسم بخور." پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. و یعقوب نان و آشِ عدس را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.» (پیدایش ۲۵: ۳۰-۳۴)

فری می نویسد: «در یکی از الواح نوزی، ماجرای مردی آمده به نام توپکیتیل که حق ارث خود را در مورد یک باغ در مقابل سه گوسفند به برادرش، کورپازاه فروخت. عیسو حق ارث خود را با همین روش در مقابل آشِ مورد علاقه اش به برادرانش فروخت.»

ب- ماجراهای یعقوب و لابان [پیدایش ۲۹]

سایروس گوردون می گوید که ماجرای مذکور در فصل ۲۹ پیدایش را می توان بر اساس الواح

نوزی بهتر درک کرد؛ او می نویسد: «لابان موافقت می کند که دخترش را به یعقوب بدهد و او را عضو خانواده خود بسازد. او فکر می کرد که بهتر است دخترش را به یکی از خویشان بدهد تا به یک بیگانه (پیدایش ۲۹: ۹) در مدارک نوزی نیز به شخصی به نام "وولو" بر می خوریم که همین اقدام را کرد.»

پ - ماجرای دزدیدن تمثال ها [پیدایش 31]

سایر مدرک یافته شده در نوزی، این ماجرا را روشن می سازد. فری در این باره می نویسد: «در سال ۱۹۲۵، بیش از ۱۰۰۰ لوح گلی در حفاری های بین النهرین، جایی که امروز یوران تپه نامیده می شود، به دست آمد. در اکتشافات بعدی، 3000 لوح دیگر پیدا شد و کشف شد که آن محل [نوزی] نام داشته است. این لوح ها که 1500 سال پیش از میلاد نوشته شده اند، پیشینه زندگی پاتریارخ های کتاب مقدس، یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب را روشن می سازد.

به یک مورد اشاره می کنیم: وقتی یعقوب و راحیل خانه لابان را ترک گفتند، راحیل تمثال ها یا تیرافیم خانوادگی خود را دزدید. وقتی لابان متوجه ماجرا شد، دختر و داماد خود را تعقیب کرد و پس از سفری طولانی به ایشان رسید (پیدایش ۳۱: ۱۹-۲۳).

مفسرین همیشه تعجب می کردند که لابان چرا می بایست چنین زحمتی به خود بدهد، در حالی که می توانست این تمثال های خدایان خود را از فروشگاه های محلی خریداری کند. الواح نوزی به مردی اشاره می کنند که با در دست داشتن تمثال های پدر زن خود، حق داشت اموال او را تصاحب کند. علت نگرانی لابان نیز همین بود. چنین شواهدی از لوح های نوزی شرایط فرهنگی زمان پاتریارخ ها را بسیار روشن و قابل درک ساخته است (Free, AB, 20).

۵ - یوسف

الف - فروختن یوسف به بردگی

کیچن متذکر می شود که بهایی که در پیدایش ۳۷: 28 برای یک برده تعیین شده، مبلغی است مطابق با کشفیات باستان شناختی. او می نویسد: «مبلغ بیست پاره نقره در پیدایش ۳۷: ۲۸ بهای متوسط یک برده در قرن هجدهم ق.م بوده است. پیش از این زمان، قیمت برده ها کمتر بود (به طور متوسط ده تا پانزده پاره نقره)، و بعد از آن، کمی گران تر شد. این یکی دیگر از جزئیات در مورد فرهنگ آن زمان است که از طریق یافته های باستان شناسی تایید شده است.

ب - یوسف در مصر

بعضی از محققین رفتن یوسف به مصر را مورد سوال قرار داده اند. میلار باروز می نویسد: «عزیمت به مصر در دوران قحطی (پیدایش ۱۲: ۱۰؛ ۴۲: ۲۱) (مطابق است با اشارات اسناد مصری به مردمان آسیایی که به همین منظور به مصر می آمدند. تصویری از سفر سامی ها به مصر را بر روی دیوار یک مقبره در بنی حسن مشاهده می کنیم. این تصویر مربوط به دوران ابراهیم می شود (Burrows, WMTS, 266, 267).»

طبق کشفیات باستان شناختی، در زمانیکه یوسف و خانواده اش به مصر کوچ کردند، یک قبیله سامی به نام [هیکسوس] خاندان سلطنتی مصری را مغلوب کرده، بر این سرزمین فرمان می راند. هاوارد وُس (Howard Vos) در خصوص قبایل هیکسوس و کتاب مقدس نکاتی را به این شرح خاطر نشان می سازد:

(1) «مصری ها میان هیکسوس ها و عبرانیان تفاوت قائل بودند (2). این احتمال وجود دارد که پادشاهای که نسبت به قوم یوسف خصومت داشت (خروج ۱: ۸)، از خاندانی مصری بود که به تازگی حکومت را از دست هیکسوس ها خارج ساخته بود. طبیعتاً چنین تب چنین تب ملی گرایانه ای برای بیگانگان مقیم مصر چندان مساعد نبود.

(3) پیدایش ۴۷: ۱۷ نخستین اشاره به وجود اسب در مصر است. اسب را هیکسوس ها وارد مصر کردند (4). در دوره سلطه هیکسوس ها، بسیاری از زمین ها در اختیار خاندان سلطنتی قرار گرفت؛ این امر با واقعه قحطی ای که یوسف پیشگویی کرده بود و باعث تقویت خاندان سلطنتی شد، سازگار است (Vos, GA, 104)».

پ - ارتقاء مقام یوسف

ارتقاء مقام یوسف به معاونت فرعون همیشه سلاح برنده ای بود در دست منتقدین کتاب مقدس. اما یافته های متعدد باستان شناختی نشان داده اند که چنین امری در دربار مصر بسیار متداول بوده و آنچه که برای یوسف روی داد، از نظر تاریخی کاملاً قابل قبول می باشد.

ت - آرامگاه یوسف

جان اِلدِر می نویسد: «در آخرین آیات کتاب پیدایش گفته شده که یوسف خویشان خود را سوگند داد که زمانی که خدا ایشان را به سرزمین اصلی شان بازگرداند، استخوان هایش را به کنعان ببرند. در یوشع ۲۴: ۳۲ آمده که پیکر او به فلسطین برده شد و در شیکیم دفن گردید. برای قرن ها در شیکیم آرامگاهی بود که مورد تکریم مردم قرار داشت. چند سال پیش این آرامگاه گشوده شد. در آن، پیکری یافت شد که به رسم مصریان مومیایی شده بود؛ در میان سایر اشیاء یک شمشیر که خاص مقامات مصری بود نیز دیده می شد (Elder, PID, 54)».

۶ - شواهد باستان شناختی در مورد پاتریارخ ها

کشفیات نوزی نقشی بسیار مهمی در روشن ساختن رویدادهای این دوره ایفا کرده است. اِچ. هورن شش مورد از این روشن سازی را شرح داده است:

«متون [نوزی] نشان می دهند که معمولاً پدر تصمیم می گرفت که دخترش با چه کسی ازدواج کند، چنانکه در زمان پاتریارخ ها نیز رسم بود؛ مرد می بایست به پدر زن خود مهریه ای بدهد یا در قبال عروس برای پدر زن خود کار کند، چنانکه در مورد یعقوب بیچاره نیز رخ داد؛ وصیت شفاهی پدر پس از آنکه بر زبان رانده شد، قابل برگشت نبود، همانطور که اسحاق نیز حتی وقتی

دانست که فریب خورده است، نتوانست برکت شفاهی خود را باز پس گیرد؛ عروس معمولاً از پدر خود کنیزی دریافت می کرد، چنانکه لیه و راحیل به هنگام ازدواج با یعقوب کنیزی دریافت داشتند؛ دزدیدن اشیاء مذهبی یا خدایان مجازات مرگ داشت، برای همین بود که یعقوب به مرگ کسی که مال دزدی نزد او باشد، رضایت داد؛ میان مرد و عروس پسرش روابط خاصی وجود داشت، چنانکه در مورد یهودا و عروزش می بینیم (Horn, RIOT, 14) .»

۶ - تهاجم آشور

زمانی که باستان شناسان ۲۶ ر ۰۰۰ لوح را در کاخ آشوربانیپال یافتند، نکات بسیاری در مورد آشوریان کشف شد؛ آشوربانیپال همان کسی است که در سال ۷۲۲ ق.م حکومت شمالی را مغلوب ساخت و اسرائیلیان را به اسارت برد. این الواح در مورد فتوحات بی شمار امپراتوری آشور سخن می گویند و مجازات های بی رحمانه و خشنی را بیان می دارند که گریبانگیر کسانی می شد که با ایشان مقاومت میکردند. بسیاری از این گزارش ها بر دقت و اصالت کتاب مقدس شهادت می دهند. درستی تمامی اشارات عهد عتیق به یکی از پادشاهان آشور اثبات شده است .

حتی در مورد سرگن که تا مدتی پیش ناشناخته بود، با کشف قصرش و حفاری آن، نقاشی ای روی دیوار یافت شد که در آن جنگی که در فصل ۲۰ اشعیا آمده، به تصویر کشیده شده است. سنگ یادبود سیاه شلمنصر با نشان دادن ییهو [یا فرستاده اش] که در مقابل پادشاه آشور زانو زده است، آگاهی ما را از شخصیت های کتاب مقدس افزایش می دهد. در میان یافته های بسیار جالب، گزارش سیخاریب از محاصره اورشلیم می باشد .

هنگامی که او قصد داشت شهر را به تصرف خود در آورد، هزاران تن از سپاهیان کشته شدند و بقیه پراکنده شدند، و همانطور که اشعیا پیشگویی کرده بود، او نتوانست شهر را فتح کند. از آنجا که سیخاریب نمی توانست به پیروزی خود ببالد، راهی یافت تا بدون اعتراف به شکست، عمل خود را موجه جلوه دهد (Geisler, BECA, 52) .

«اما حزقیای یهودی، او زیر یوغ من نرفت. من ۴۶ شهر حصاردار و قلعه ها و دهات اطراف حکومت او را تحت محاصره قرار دادم. من از آنها ۱۵۰ ر ۲۰۰ نفر، پیر و جوان، زن و مرد، اسب، قاطر، الاغ، شتر و گاو خارج از شماره بیرون آوردم و به غنیمت گرفتم. و خود او را در اورشلیم، در شهر سلطنتی اش، مانند پرندۀ ای در قفس، همچون محبوس واگذاشتم .»

۷ - اسارت بابل

بسیاری از جنبه های تاریخ عهد عتیق در مورد اسارت بابل مورد تایید قرار گرفته است. گزارش هایی که در باغ های معلق بابل یافت شده، نشان داده که یهوایم و پنج پسرش در قصر پادشاه اقامت داشتند و جیره ای ماهانه دریافت می کردند و در مورد خوش رفتاری قرار داشتند (دوم پادشاهان ۲۵: ۲۷-۳۰). اما نام بلشصر مشکلاتی به وجود آورده بود زیرا نام او نه فقط در هیچ جا ذکر نشده، بلکه هیچگاه از او به عنوان پادشاه بابل نامی برده نشده است؛ اما نبودنیوس

گزارشی از خود به جای گذاشته که در آن ذکر شده که او پسرش بلشَصَر (دانیال ۵) را به مدت چند سال در غیاب خود فرمانروا ساخته است.

لذا زمانی که نبودنیوی هنوز پادشاه بود، بلشَصَر عملاً به جای او در پایتخت سلطنت می کرد. همچنین منشور آزادی کورُش نیز که در عَزْرَا ثبت شده، آنقدر با نبوت های اِشَعِیا همخوانی دارد که باور کردنش مشکل می نمود، تا اینکه استوانه ای حاوی این منشور یافته شد که تمام این جزئیات مهم را تایید می کند (Geisler, BHCA, 52).

۸- نامه های لاکیش [لاخیش]

ویلیام آلبرایت شرح می دهد که چگونه از سال ۱۹۳۵ به اینسو، با کشف نوشته هایی بر روی کوزه ها با مرکب، مجموعه ای از آثار نثر به زبان عبری از دوره ارمیا نبی به دست آمده است. اطلاعات بیشتری نیز در مورد دوران اسارت از فهرست جیره های غذایی از زمان نبوگدنصر به دست آمده است. همچنین، کشف دائمی پاپيروس ها و قطعات مکتوب بر روی کوزه از مصر، تاریخ و ادبیات یهود را در زمان عَزْرَا و نَحْمِیا روشن تر ساخته است (Albright, BATYA, 539).

آر. اس. هاپرت (R. S. Hupert) نیز به نامه های اداری و نظامی اشاره می کند که شخصی هُوشَعِیا نام [یک نام عبری: نَحْمِیا ۱۲: ۳۲؛ ارمیا ۴۲: ۱؛ ۴۳: ۲] برای مافوق خود یائوس نوشته است. این نوشته ها مربوط به یک دوره کوتاه [چند روز یا چند هفته] می شود و نکات جالبی را در مورد زبان عبری در این زمان آشکار می سازد. در ارمیا ۳۴: ۶ و ۷ چنین می خوانیم:

«پس ارمیای نبی تمامی این سخنان را به صِدِّقَا پادشاه یهودا گفت، هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهودا یعنی با لاکیش و عَزِیقَه جنگ می نمودند، زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا فقط باقی مانده بود.»

زمانی که نبوگدنصر در حال تصرف تمامی منطقه خاورمیانه بود، یهودا دست به مقاومتی مذبحانه زد. ارمیا از جانب خدا به روسای مملکت اعلام داشت که باید به حاکمیت بابلی ها گردن بنهند. اما رهبران واقعی به پیام الهی او نمی گذارند و به مقاومت و طغیان خود ادامه می دادند. سرانجام چنین عملی، شکست و نابودی شان بود.

در فرجامین روزهای این مقاومت عبث، دو قرارگاه نظامی، آخرین باقیمانده های نیروی نظامی یهودا بود، یعنی لاکیش و عَزِیقَه، حدود پنجاه کیلومتری جنوب غربی اورشلیم. از لاکیش نامه هایی می رسید که به گونه ای روشن و زنده، شرایط هراس آور آن لحظات را به تصویر می کشید. این نامه ها آگاهی ما را از شرایط آن دوران از عهد عتیق افزایش داده است. این کشفیات را نامه های لاکیش می نامند.

هاپرت در مورد اهمیت این نامه ها چنین می نویسد: «در مورد اهمیت این نامه ها هر چه بگوییم، راه به اغراق نپیموده ایم. هیچ اکتشاف باستان شناختی تا این تاریخ [یعنی تا پیش از کشف طومارهای دریای مرده] چنین تاثیری بر دانش ما در مورد عهد عتیق نداشته است. کاتبانی که این

نامه ها را نوشتند[زیرا بیش از یک کاتب وجود داشت]، از زبان عبری کلاسیک و بسیار ظریفی استفاده کرده اند. در واقع باید گفت که ما به بخش جدیدی از ادبیات عهد عتیقی دسترسی یافته ایم: به الحاقات کتاب ارمیا (Haupt, LFFJ, 32) «».

فری در خاتمه بحثش در این زمینه می نویسد: «به طور خلاصه، کشفیات باستان شناسی به تدریج ثابت کرده است که مندرجات کتاب مقدس معتبر و قابل اعتماد می باشد. این تایید منحصر به چند مورد کلی نیست (Free, AHAS, 225) «».

* تایید عهد عتیق به وسیله عهد جدید

عهد جدید منبع دیگری است که عهد عتیق را تایید می کند. خود عیسی، رسولانش، و سایر شخصیت های عهد جدید بر اعتبار و صحت عهد عتیق شهادت داده اند.

* تایید عیسی مسیح

در عهد جدید تصریح شده که عیسی تورات را از آن موسی می دانست:

مرقس ۷: ۱۰؛ ۱۰: ۳-۵؛ ۱۲: ۲۶
لوقا ۵: ۱۴؛ ۱۶: ۲۹-۳۱؛ ۲۴: ۲۷ و ۴۴
یوحنا ۷: ۱۹ و ۲۳

عیسی در یوحنا ۵: ۴۵-۴۷ صراحتاً اعلام می دارد که تورات را موسی نوشته است:

«گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد؛ کسی هست که مدعی شما می باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او درباره من نوشته است. اما چون نوشته های او را تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخن های مرا قبول خواهید کرد؟ «»

آسفلت (Eissfeldt) می گوید: «عنوانی که به روشنی در عهد جدید در مورد تورات به کار رفته – یعنی کتاب موسی – قطعاً به این معنی است که تورات را موسی نوشته است (Eissfeldt, OTAI, 158) «».

* تایید نویسندگان عهد جدید

نویسندگان عهد جدید نیز اعتقاد راسخ داشتند که تورات یا [شریعت] را موسی نگاشته است:

رسولان معتقد بودند که [موسی نوشت] (مرقس ۱۲: ۱۹).
 یوحنا اطمینان داشت که [شریعت به وسیله موسی عطا شد] (یوحنا ۱: ۱۷).
 پولس به هنگام اشاره به آیه ای از تورات، می گوید که [موسی عدالت شریعت را بیان می کند]
 (رومیان ۱۰: ۵).

سایر تاییدات عهد جدید در این خصوص به شرح زیر می باشند:

لوقا ۲: ۲۲؛ ۲۰: ۲۸
 یوحنا ۱: ۴۵؛ ۸: ۵؛ ۹: ۲۹
 اعمال ۲۲: ۶؛ ۱۴: ۱۳؛ ۳۹: ۱۵؛ ۲۱: ۲۶؛ ۲۲: ۲۸؛ ۲۳: ۲۳
 اول فرنتیان ۹: ۹
 دوم فرنتیان ۳: ۱۵
 عبرانیان ۹: ۱۹
 مکاشفه ۱۵: ۳

گایسلر و نیکس فهرست مفیدی از اشارات عهد جدید به رویدادهای عهد عتیق تهیه کرده اند (ذیلاً ارائه شده است). اعتقاد عمیق من، پس از بررسی تمام شواهد، این است که می توانم کتاب مقدس (هم عهد عتیق و هم عهد جدید) را در دست بگیرم و یقین داشته باشم که کلام معتبر و قابل اعتماد خدا را در اختیار دارم.

اشارات عهد جدید	رویدادهای عهد عتیق
یوحنا ۱: ۳؛ کوئسیان ۱۶۱ :	1-آفرینش عالم هستی (پیدایش ۱)
اول تیموتائوس ۲: ۱۳ و ۱۴	2-آفرینش آدم و حوا (پیدایش ۱ و ۲)
اول تیموتائوس ۱۳۲ :	۳ -ازدواج آدم و حوا (پیدایش ۱ و ۲)
اول تیموتائوس ۱۴۲ :	4-وسوسه شدن حوا (پیدایش ۳)
رومیان ۵: ۱۲؛ اول فرنتیان ۱۵: ۲۲	5-نا اطاعتی و گناه آدم (پیدایش ۳)
عبرانیان ۴۱۱ :	6-قربانی گذراندن قائن و هابیل (پیدایش ۴)
اول یوحنا ۱۲۳ :	7-قتل هابیل به دست قائن (پیدایش ۴)
لوقا ۳۸۳ :	8-ولادت شیث (پیدایش ۴)
عبرانیان ۵۱۱ :	9-ربوده شدن خنوخ (پیدایش ۵)

لوقا 27: 17 :	10- ازدواج پیش از طوفان نوح (پیدایش 6)
متی 39: 24 :	11- طوفان نوح و نابودی بشر (پیدایش 7)
دوم پطرس 52 :	12- نجات نوح و خانواده اش (پیدایش 8 و 9)
لوقا 3: 36 و 35 :	13- نسب نامۀ سام (پیدایش 10)
لوقا 34: 3 :	14- ولادت ابراهیم (پیدایش 12 و 13)
عبرانیان 81: 1 :	15- دعوت خدا از ابراهیم (پیدایش 12 و 13)
عبرانیان 1- 37 :	16- ده یک به ملک‌صدق (پیدایش 14)
رومیان 34 :	17- عادل شمرده شدن ابراهیم (پیدایش 15)
غلاطیان 21- 24 :	18- اسماعیل (پیدایش 16)
عبرانیان 18: 1 :	19- وعده تولد اسحاق (پیدایش 17)
لوقا 29: 17 :	20- لوط و سدوم (پیدایش 18 و 19)
اعمال 97 و 100 :	21- ولادت اسحاق (پیدایش 21)
عبرانیان 17: 1 :	22- تقدیم اسحاق به عنوان قربانی (پیدایش 22)
لوقا 32: 20 :	23- بوطه مشتعل (خروج 3: 6)
اول فرنیثان 110 و 2 :	24- خروج از مصر از طریق دریای سرخ (خروج 14: 22)
اول فرنیثان 3- 510 :	25- اعطای آب و مَنّ (خروج 4: 16 ؛ 17: 6)
یوحنا 14: 3 :	26- برافراشتن مار برنجی در بیابان (اعداد 21: 9)
عبرانیان 30: 1 :	27- سقوط اریحا (یوشع 25- 22)
یعقوب 17: 5 :	28- معجزات ایلیا (اول پادشاهان 17: 1 ؛ 18: 1)
متی 40: 12 :	29- یونس در دل ماهی بزرگ (یونس 2)
عبرانیان 34: 1 :	30- سه جوان یهودی در کوره آتش (دانیال 3)
عبرانیان 33: 1 :	31- دانیال در چاه شیران (دانیال 6)
متی 35: 23 :	32- قتل زکریا (دوم تواریخ 22- 20: 24)

«عیسی، شخصیتی تاریخی»

رنوس مطالب فصل

عیسی، شخصیتی تاریخی

*مقدمه

*اشاره به تاریخت عیسی در منابع غیر مذهبی

*اشاره به تاریخت عیسی در منابع یهودی

* مقدمه

فیلسوف معروف، پرتراند راسل در کتاب خود به نام [چرا مسیحی نیستیم؟] می نویسد: «از دیدگاه تاریخی، هیچ اطمینانی نیست که مسیح هرگز وجود داشته است، و اگر هم وجود داشته چیزی درباره او نمی دانیم».

باعث حیرت فراوان است که امروزه افرادی آگاه با ادعای افراطی راسل هم عقیده اند. برای بسیاری از مردم سوالاتی در مورد عیسی مسیح مطرح است، و بعضی نیز شك دارند که اظهارات کتاب مقدس درباره او درست باشد، اما تعداد آنانی که مدعی اند که او اساساً هرگز وجود نداشته است، و اگر هم داشته است، ما چیزی درباره او نمی دانیم، بسیار اندک است.

حتی شخصی انقلابی چون توماس پین (Thomas Paine) که نظری بسیار منفی در مورد مسیحیت داشت، تاریخی بودن عیسی ناصری را مورد تردید قرار نداد. پین گرچه معتقد بود که اظهارات کتاب مقدس در خصوص الوهیت عیسی اسطوره صرف است، با این حال بر این باور بود که عیسی واقعاً زیسته است.

پین می نویسد: «او (یعنی عیسی مسیح) مردی متقی و مهربان بود. اخلاقیاتی که تعلیم می داد و به آن عمل می کرد، از والاترین نوع آن بود. گرچه گنفوسیوس و برخی از فلاسفه یونان در گذشته، و بعدها کوئیکرها (Quakers)، و نیز مردمان نیک در تمام اعصار، نظام اخلاقیات مشابهی را ترویج داده اند، اما هیچکس نتوانسته اند از اخلاقیات عیسی فراتر روند».

اما گاه به افرادی مانند راسل بر می خورم که با وجود شواهد موجود، با اصرار انکار می کنند که اصلاً عیسی وجود داشته است. یکی از این برخوردها، در طول جلسات مباحثه ای بود که انجمن دانشجویان تشکیل داده بود. طرف مقابل من در این مباحثات، خانمی بود که در گفتار آغازین خود چنین گفت: «امروزه پژوهشگران تاریخ با قاطعیت ثابت کرده اند که عیسی یک شخصیت تاریخی نبوده است.» باورم نمی شد که چنین چیزی شنیده ام. اما خوشحال بودم که این را بیان کرد، چون به من فرصت داد که به دو هزار و پانصد دانشجو ثابت کنم که این خانم درس تاریخش را خوب فرا نگرفته است.

اگر فرا گرفته بود، حتماً به نوشته های ای. اف. بروس، استاد نقد و تفسیر کتاب مقدس در دانشگاه رایلندز در منچستر، بر می خورد که چنین می گوید: «اگر برخی از نویسندگان مسیح را اسطوره جلوه می دهند، کارشان بر شواهد و قرائن تاریخی استوار نیست. برای یک مورخ بی طرف، تاریخت عیسی به اندازه تاریخت ژولیوس سزار بدیهی و مسجل است. فرضیه های مربوط به اسطوره بودن شخصیت عیسی هیچگاه از سوی مورخین مطرح نمی شود».

اتو بتز (Otto Betz) محقق است که بگوید: «هیچ پژوهشگر واقع بینی هرگز این مخاطره را نمیپذیرد که فرضیه ای در زمینه تاریخی نبودن شخصیت عیسی مطرح سازد».

تاریخیت عیسی فقط موضوعی نیست که برای مسیحیان جالب توجه باشد تمام ایمان و اعتقاد مسیحی ریشه در تاریخ دارد. در این فصل، شواهد و قرائنی از منابع مسیحی، یهودی، و غیر مذهبی ارائه خواهیم داد که بر تاریخی بودن زندگی مسیح گواهی می دهند.

* اشاره به تاریخیت عیسی در منابع غیر مذهبی

مقصود ما از [غیر مذهبی] همان منابع غیر مسیحی و غیر یهودی و کلاً ضد مسیحی است. بسیاری از نویسندگان غیر مذهبی در دنیای باستان، به عیسی و نهضتی که او آغازگر آن بود، اشاره می کنند. همین واقعیت که ایشان غالباً نسبت به مسیحیت حالتی خصمانه داشته اند، سبب می شود که شهادت آنان از اعتبار بیشتری برخوردار شود، چرا که ایشان هیچ نفعی ندارند که تاریخیت یک رهبر مذهبی را تایید کنند که مورد انزجارشان می باشد.

- 1 گرنلیوس تاسیتوس

گرنلیوس تاسیتوس (حدود ۵۵-۱۲۵ میلادی)، مورخی رومی بود که در دوران سلطنت چندین امپراتور روم می زیست. او را «برجسته ترین مورخ» روم باستان می نامند و پژوهشگران «صداقت و نیک سرشتی» او را می ستایند. مهم ترین آثار تاسیتوس، یکی «سالنامه های» اوست و دیگری «نوشته های تاریخی». «سالنامه ها» شامل دوره زمانی میان مرگ آگستوس در سال ۱۴ میلادی تا مرگ نرون در سال ۶۸ میلادی است؛ «نوشته های تاریخی» نیز از زمان مرگ نرون آغاز می شود و تا مرگ دومیتیان در سال ۹۶ میلادی ادامه می یابد.

در بخش مربوط به فرمانروایی نرون، تاسیتوس به مرگ مسیح و وجود مسیحیان در روم اشاره می کند. او چنین می نویسد: «هیچیک از تسلیات انسانی، هیچیک از هدایای شاهزادگان، و نه هیچ قربانی که میشد به خدایان تقدیم کرد، نتوانست نرون را از رنج رسوایی ناشی از شایعه دخالت او در آتش سوزی ویرانگر روم تسلی دهد. از اینرو، برای سرکوب این شایعه، او به دروغ افرادی را متهم ساخت که مسیحی خوانده می شدند و به خاطر خطاهای هولناکشان مورد نفرت بودند، و ایشان را با بدیع ترین شکنجه ها مجازات کرد.

کریستوس، بنیانگذار این طریقت، به دست پُنطیوس پِیلاطُس، فرماندار یهودیه در دوره امپراتوری طیباریوس اعدام گردیده بود. اما این خرافه مرگبار که برای مدتی سرکوب شده بود، بار دیگر اشاعه یافت، نه تنها در یهودیه، محل آغاز این بدعت، بلکه در شهر روم نیز».

نورمن آندرسن در این سطور اشاره ای به قیام مسیح را مشاهده کرده، می نویسد: «بسیار احتمال دارد که اشاره تاسیتوس به اینکه این خرافه مرگبار بعد از سرکوب شدن مجدداً اشاعه یافت، دلالت داشته باشد به اعتقاد کلیسای اولیه به اینکه آن مسیح که مصلوب شد، از قبر برخاسته است».

اف.اف. بروس از این نوشته تاسیتوس، به یک نکته جانبی اشاره می کند: «از پِیلاطُس در هیچیک از اسناد غیر مذهبی که به دست ما رسیده نام برده نشده است... شاید بتوان این را یکی از طنزهای تاریخ به شمار آورد که تنها اشاره باقی مانده به او در آثار غیر مسیحی، فقط به خاطر حکم اعدامی است که او برای مسیح صادر کرد. تاسیتوس برای یک لحظه با اعتقادنامه مسیحیان باستان همصدا می شود که می گوید: "...در حکومت پُنطیوس پِیلاطُس الم کشید»."

استاد کمبریج، مارکوس باکموئل (M. Bockmuehl) بر این نکته تاکید می‌گذارد که توضیحات تاسیتوس، این مورخ برجسته رومی، «تاییدی است مستقل بر این واقعیت که عیسی واقعاً وجود داشته و در دوره امپراطوری طیباریوس و فرمانداری پُنطیوس پیلاطس (یا در قالب اصطلاحات فنی، والی یهودیه بین سالهای ۲۶-۳۶ میلادی) رسماً اعدام شد. این امر ممکن است چندان مهم به نظر نرسد، اما در واقع برای رد اعتبار دو فرضیه که هنوز نیز گاه عنوان می‌شوند، بسیار مفید است: یکی این فرضیه که عیسی ناصری هرگز وجود نداشته است و دیگری این فرضیه که مرگ او با روش رسمی رومی‌ها برای اعدام صورت نگرفت».

2- لوسیلن اهل ساموساتا

لوسیان، هجونویس اواخر قرن دوم، مسیح و مسیحیان را به باد استهزا گرفته، اما هیچگاه وجود آنان را غیر واقعی نپنداشته است، او می‌نویسد:

«می‌دانید، مسیحیان تا به امروز مردی را می‌پرستند، آن شخصیت بر جسته را که آیین نوین ایشان را ابداع کرد و به خاطر همین نیز به صلیب کشیده شد... این مخلوقات گمراه آیین خود را با این اعتقاد کلی آغاز می‌کنند که برای همیشه نامیرا هستند؛ در اثر همین اعتقاد است که مرگ را هیچ می‌شمارند و خوشتن را فدا می‌کنند، امری که در میانشان اینچنین رواج دارد. همچنین واضع شریعت ایشان به آنان چنین القا کرده که از آن لحظه که به این طریقت می‌گروند، همگی برادرند؛ ایشان منکر خدایان یونانی اند و آن حکیم مصلوب را می‌پرستند و طبق احکام او زندگی می‌کنند و همه اینها را از روی اعتقادی خالص انجام می‌دهند و نتیجه اش این شده که هر نوع مال دنیایی را حقیر شمرده، آنها را از آن همه می‌دانند».

۳- سوتونیوس

سوتونیوس (Suetonius)، یکی دیگر از مورخان رومی و از مقامات دربار هادریان و نگارنده سالنامه های دربار، در اثر خود به نام «زندگی کلودیوس» چنین می‌نویسد:

«از آنجا که یهودیان در اثر تحریکات کریستوس (Chrestus)، املائی نادرستی از Christus (مسیح)، دائماً بلوا به پا می‌کردند، کلودیوس ایشان را از روم بیرون راند.» لوقا در اعمال ۱۸: ۲ به این واقعه اشاره می‌کند، واقعه ای که در سال ۴۹ میلادی رخ داد. سوتونیوس در اثر دیگری درباره حریقی که روم را در سال ۶۴ میلادی در دوره سلطنت نرون ویران کرد، چنین می‌نویسد: «نرون تقصیر را به گردن مسیحیان انداخت و مجازات را بر آنان وارد آورد؛ ایشان دسته ای از مردمند که پیرو خرافاتی گمراه کننده می‌باشند».

با این فرض که عیسی در اوئل دهه سی از قرن اول مصلوب شد، سوتونیوس که هیچ حالت دوستانه ای نسبت به مسیحیان نداشت، حضور ایشان را در پایتخت امپراطوری بیست سال پس از آن واقع مورد تایید قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد که ایشان به خاطر اعتقادشان به اینکه عیسی مسیح واقعاً زیسته، مُرد و بار دیگر زنده شد شکنجه می‌شوند و می‌میرند.

۴- پلینی جوان

پلینی (Pliny)، والی بیتینیا در آسیای صغیر در سال ۱۱۲ میلادی، نامه ای به امپراطور تراژان نوشت تا از او در خصوص نحوه رفتار با مسیحیان نظر خواهی کند. او در نامه خود توضیح می دهد که دائماً مرد و زن، پسر و دختر را از مسیحیان به قتل می رساند. تعداد کسانی که به این شکل اعدام می شوند، آنقدر زیاد است که او نمی داند آیا باید هر مسیحی را که می یابد بکشد، یا فقط بعضی از آنها را باید اعدام کند. او شرح می دهد که مسیحیان را مجبور ساخته تا در مقابل تمثال تراژان زانو بزنند. در بخشی از نامه اش چنین می نویسد:

«من ایشان را واداشته ام تا مسیح را لعنت کنند، کاری که هیچ مسیحی واقعی را نمی توان به آن واداشت.» در همان نامه، در مورد مسیحیانی که محاکمه می شدند چنین می گوید: «آنان می پذیرفتند که تنها جرم یا خطایشان این بوده، که طبق عادت، در روز معینی پیش از طلوع آفتاب گرد هم می آیند و برای مسیح به سان یک خدا، سرودی با بندهای متناوب می سرایند و خود را با سوگندی سخت متعهد می سازند که هیچ کار بد نکنند و هرگز مرتکب نادرستی و دزدی و زنا نشوند، و گفته های خود را به دروغ تبدیل نکنند، و اگر امانتی بدیشان سپرده شده، از بازگردان آن سر باز نزنند.»

5- تالوس

یکی از نخستین نویسندگان غیر مذهبی که به مسیح اشاره می کند، تالوس (Thallus) می باشد. او احتمالاً در حدود سال ۵۲ میلادی، تاریخ مدیترانه شرقی را از زمان جنگ های تروژان تا روزگار خودش به نگارش در آورد. بدبختانه، نوشته او فقط به شکل نقل قول هایی در آثار سایر نویسندگان باقی مانده است. یکی از این نویسندگان، یولیوس آفریکانوس، یکی مسیحی است که اثر خود را در حدود سال ۲۲۱ میلادی به رشته تحریر در آورد. یکی از بخش های جالب اثر او مربوط می شود به نظرات تالوس درباره تاریکی ای که پیش از مرگ عیسی بر روی صلیب بر زمین حاکم شد. آفریکانوس چنین می نویسد:

«تالوس در سومین کتاب از تاریخ خود، اظهار داشته که این تاریکی در اثر خورشید گرفتگی بوده است، که این امر طبعاً به نظر من غیر منطقی است، زیرا خورشید گرفتگی نمیتواند به هنگام ماه کامل رخ دهد؛ و زمان مرگ عیسی، موعد عید فصیح و ماه کامل بود.»

این اشاره حاکی از این است که روایت اناجیل در خصوص تاریکی حاکم بر زمین به هنگام مصلوب شدن عیسی امری شناخته شده بوده و نیاز به توضیحی طبیعت گرایانه از سوی غیر مسیحیان داشته است. تالوس تردیدی نداشت که عیسی مصلوب شده بود و رویدادی غیر عادی در طبیعت رخ داده بود که نیاز به توضیح داشت. آنچه که فکر او را به خود مشغول می داشت، چگونگی تغییر متفاوت آن بود. اما او تردیدی در خود رویدادها نداشت.

6- فله گون

یکی دیگر از نویسندگان غیر مذهبی، فله گون (Phlegon) است که کتابی به نام «تاریخ وقایع» نوشته است. این کتاب گرچه مفقود شده است، اما یولیوس آفریکانوس بخش کوچکی از آن را در نوشته های خود حفظ کرده است. فله گون مانند تالوس، تایید میکند که به هنگام تصلیب عیسی، تاریکی زمین را فرو گرفت و او نیز معتقد است که این امر در اثر گفتگی خورشید بوده است:

«در دوران سلطنت طیباریوس قیصر کسوفی به هنگام ماه کامل رخ داد.» به غیر از آفریکانوس، نویسنده رسالات دفاعی، ارجین در قرن سوم، و همچنین فیلوپون، نویسنده قرن ششم، اشارات فله گون به این رویداد را نقل کرده اند.

۷- مارا بار-سراپیون

مدتی بعد از سال ۷۰ میلادی، مارا بار-سراپیون، فیلسوف اهل سوریه و احتمالاً پیرو مکتب رواقی، نامه ای از زندان برای پسر خود نوشت و او را تشویق نمود که حکمت را دنبال کند. او در نامه اش، عیسی را با سُقراط و پیتاگوراس مقایسه می کند. او می نویسد:

«چه نفعی عاید آتینان شد وقتی سُقراط را به مرگ سپردند؟ مگر نه اینکه قحطی و طاعون به عنوان مجازاتِ خطایشان بر آنان نازل شد؟ چه نفعی بردند مردان سامون که پیتاگوراس را سوزاندند؟ مگر نه اینکه در يك لحظه شن سرزمینشان را پوشاند؟ چه نفعی عاید یهودیان شد وقتی که پادشاه دانایشان را به قتل رساندند؟ مگر نه اینکه حکومتشان درست پس از آن از میان رفت؟ خدا به حق انتقام این سه مرد دانا را گرفت:

آتینان از گرسنگی هلاک شدند؛ شهر سامون را دریا پوشاند؛ یهودیان کاشانه شان ویران شد و از سرزمین خود رانده، در دنیا پراکنده شده اند. اما سُقراط برای همیشه نمرده؛ او در تندیس هیرا زندگی می کند. آن پادشاه دانا نیز برای همیشه نمرده؛ او در تعالیمی که داد زندگی می کند».

آن شخص قطعاً مسیحی نبوده زیرا عیسی را همدیاف با سُقراط و پیتاگوراس قرار می دهد؛ او معتقد بود که عیسی در تعالیمش زنده است، نه در اثر قیامش؛ و در جای دیگری از نامه اش، اعتقاد به چند خدایی به چشم می خورد. با اینحال اشاراتش به مسیح بیانگر این است که او تردیدی به واقعی بودن شخصیت عیسی نداشته است.

* اشارات به تاریخیت عیسی در منابع یهودی

محققین اشارات متعددی به عیسی در منابع یهودی یافته اند که بر خي از آنها معتبر و برخی دیگر غیر معتبر می باشند. بعضی از منابع نیز که تصور می شد به عیسی اشاره می کنند، عملاً چنین نبودند. در اینجا چند مورد از اشارات مهمتر و معتبر تر را انتخاب کرده ایم تا بر آنها متمرکز شویم. اشارات موجود در منابع قدیمی یهودیان، همچون اشارات منابع غیر مذهبی، نسبت به بنیانگذار مسیحیت و پیروان او و معتقدات ایشان، حالتی خصمانه دارند. به همین جهت اشارات آنها به رویدادهای زندگی عیسی، شهادت معتبری است بر تاریخیت آنها.

الف - رویداد صلیب

در تلمود بابلی چنین می خوانیم: «چنین تعلیم داده شده است: در شب عید فصَح، یسوع را به دار آویختند. و يك منادی برای مدت چهل روز در مقابل او میرفت و می گفت: "او قرار است سنگ سار شود، زیرا مرتکب جادوگری شده، اسرائیل را گمراه کرده است. اگر کسی چیزی دارد که در

دفاع از او بگوید، بیاید و شهادت خود را ارائه دهد." اما چون چیزی به نفع او یافت نشد، او را در شب عید فصَح به دار آویختند.» ویراست دیگری از همین متن، او را «یَشوع ناصري» می خواند.

«یَشوع» تلفظ اصلی نام عیسی در زبان عبری است و اشاره به او تحت عنوان ناصري، ارتباط این شخص را با عیسی مسیح محکم تر می سازد. به علاوه، عبارت [به دار آویختن، اصطلاح دیگری است برای مصلوب کردن (ر.ش. لوقا ۲۳: ۳۹؛ غلاطیان ۳: ۱۳)].

جوزف کلاسنر، محقق یهودی مینویسد: «کتاب تلمود بجای اصطلاح مصلوب کردن، از اصطلاح به دار آویختن استفاده می کند، زیرا این روش هولناک اعدام برای محققین یهودی فقط به واسطه محاکم رومی شناخته شده بود، نه به واسطه نظام قضایی یهود. حتی پولس رسول نیز در غلاطیان 3: 13، لعنت خدا بر به دار آویختگان (تثنیه ۲۱: ۲۳) را در مورد عیسی به کار می برد».

همچنین اشاره به این نکته که تصلیب در شب عید فصَح رخ داد، با یوحنا ۱۹: ۱۴ توافق دارد. بدینسان، این متن به روشنی تاریخت عیسی و مرگ او را تأیید می کند همچنین دست داشتن مقامات یهودی در محکومیت او را مورد تأیید قرار می دهد، اما می گوشت عمل ایشان را توجیه کند. حتی به طور غیر مستقیم بر معجزات عیسی شهادت می دهد، اما آنها را جادوگری و شعبده بازی جلوه می دهد، همان واکنشی که نویسندگان انجیل ها نیز از دیگران ذکر کرده اند (مرقس ۳: ۲۲؛ متی ۹: ۳۴؛ لوقا ۱۲: ۲۴). به موازات این متن، یک نویسنده یهودی در اواخر قرن سوم چنین اظهار می دارد:

«آیا باور کردنی است که برای او با چنین غیرتی به دنبال دفاعیه گشت؟ او یک گمراه کننده بود و خدای رحمان می فرماید: "بر چنین شخصی نباید رحم کرد." فرقی که در مورد عیسی وجود داشت این بود که او به پادشاهی نزدیک بود.» عبارت [به پادشاهی نزدیک بود] ممکن است به شجر نامه عیسی و نسبت آن با داود، پادشاه اسرائیل اشاره داشته باشد؛ یا شاید هم دلالت داشته باشد به واقعه شستن دست های پیلطس قبل از تسلیم کردن او برای شلاق خوردن و مصلوب شدن.

ب - عیسی و شاگردانش

در بخش دیگری از تلمود، در شرح واقعه مصلوب شدن عیسی، تصریح شده که [یَشوع پنج حواری داشت به نامهای مَتای، نَکای، نِتصر، بونی، و توداه.] مَتای را میتوان همان مَتی پنداشت، اما سایر نام ها را نمی توان با هیچیک از شاگردانی که در انجیل نام برده شده اند، یکی دانست. باید توجه داشت که در تلمود تعداد شاگردان سایر علمای دینی نیز همیشه پنج نفر بوده است. به هر حال، آنچه که از این متن تلمود روشن است، این امر است که رَبّی عیسی دارای شاگردانی بوده است.

پ - تولد از باکره؟

در تلمود، القابی که برای عیسی به کار رفته، [بن پاندرا] (یا "بن پانتره) و [یَشوع بن پاندرا] می باشد. بسیاری از محققین معتقدند که پاندرا یک نوع بازی با کلمه یونانی (parthenos یعنی باکره) می باشد.

طبق نظر جوزف کلاسنر، یهودیان از همان ابتدا از مسیحیان که اکثرشان به یونانی سخن می گفتند، می شنیدند که عیسی پسر یک باکره است. بنابراین، یهودیان برای تمسخر ایشان عیسی را Benha-Pantera نامیدند، یعنی [پسر پلنگ]. در بخش های مختلفی از تلمود بابلی، صفات بدی به مریم و عیسی نسبت داده شده است (که ما به خاطر حرمت ایشان، از ترجمه آنها اجتناب می کنیم). چنین اتهاماتی علیه عیسی در مورد نا مشخص بودن هویت پدرش، از سوی کاتبان و فریسیان نیز بطور غیر مستقیم عنوان شده است. این نوع اتهامات گرچه در عهد جدید رد شده، اما خود مؤید این واقعیت است که ولادت معجزه آسای عیسی از همان آغاز جزو اعتقادات کلیسا بوده است؛ غیر مسیحیان می بایست این اعتقاد را به نوعی توجیه و رد می کردند و توجه داشته باشید که توجیهی که غیر مسیحیان ارائه می دادند، نفی موجودیت عیسی نبود، بلکه کوشش برای ارائه علتی متفاوت در مورد آن بود.

۴- شهادت یوسفوس

یوسفوس بن متاتیاس (متولد ۳۷/۳۸ میلادی، مرگ بعد از ۱۰۰ میلادی)، به گفته جان میر، یک اشراف زاده یهودی، کاهن، سیاستمدار، فرمانده "نه چندان راغب" گروه های شورشی در جلیل در طول نخستین قیام یهودیان علیه روم (۶۶-۷۳ میلادی)، فرصت طلبی زیرک، مورخ یهودی در دوره سلطنت فلاویوس ها، و ظاهراً یک فریسی بود. او در سال ۶۷ میلادی به دست وسپازیان اسیر شد و در طول سال های باقیمانده قیام، در مقام میانجی و مترجم به رومی ها خدمت کرد.

وقتی او را به روم بردند، دو اثر بزرگ به نگارش در آورد: یکی جنگ های یهودیان بود که در اوائل دهه هفتاد نوشت، و دیگری که اثری طولانی تر بود دوران باستان یهودیان نام دارد که در حدود سال های ۹۳ یا ۹۴ میلادی تکمیل گردید. فلاویوس یوسفوس عضو اندرونی دربار امپراتور شد. در واقع، او نام امپراتور، یعنی فلاویوس را به عنوان نام رومی اش بر خود نهاد. یوسفوس نیز نام یهودی او بود. در کتاب دوران باستان یهود، قسمتی هست که مباحثات داغی را میان محققین دامن زده است. در این قسمت چنین آمده است:

«در این زمان، شخصی بود به نام عیسی. او انسانی بود دانا، "اگر درست باشد که او را انسان بنامیم"، چرا که او انجام دهنده کارهای شگفت انگیز بود، معلم افرادی که حقیقت را با خرسندی می پذیرند. او بسیاری از یهودیان و غیر یهودیان را به سوی خود جذب نمود. "او مسیحایی موعود بود"؛ و وقتی پیلطس، به خواست رؤسا و بزرگان ما، او را محکوم به صلیب نمود، آنانی که او را از ابتدا دوست می داشتند، ترکش نگفتند. "زیرا او در روز سوم خود را بر ایشان زنده ظاهر ساخت، همانطور که انبیای خدا این را وعده داده، هزار چیز شگفت انگیز دیگر را در مورد او پیشگویی کرده بودند" و طایفه مسیحیان که نام آنها را از او گرفته اند، تا به امروز از میان نرفته اند.»

در اینجا به جزئیات نظرات محققین در خصوص این نوشته یوسفوس نمی پردازم. فقط به این نکته اشاره می کنم که علت این مباحثات این است که یوسفوس که یک یهودی و غیر مسیحی بود، نکاتی درباره عیسی گفته که از یکی یهودی دین دار بعید است. برای مثال، در این نوشته آمده که عیسی، مسیحایی موعود است و اینکه او روز سوم، طبق پیشگویی انبیای عبرانی، از مردگان برخاسته است. وقتی شاهد را برای خودم ارزیابی می کنم، متوجه می شوم که با محققینی که معتقدند برخی از عبارات در پاراگراف فوق توسط مسیحیان به آن اضافه شده، موافقم؛ و مانند آنها بر این باورم که علی رغم این امر، این پاراگراف شامل حقایقی است که قطعاً به دست یوسفوس نوشته شده است.

«اگر این اضافات مسیحیان را حذف کنیم، از نوشته یوسفوس کاملاً آشکار است که او عیسی را يك مرد دانا (در عبري [حکم] یا همان حکیم) مي دانسته که معجزه مي کرده و تعالیم عميقي مي داده است. همین امر باعث شده که در میان یهودیان و غیر یهودیان پیروان زیادی بیابد، و همین موفقیت او ظاهراً سبب شده که رهبران یهود بر او نزد پلاطس اتهام وارد سازند، گرچه این نکته در نوشته یوسفوس تصریح نشده است. با وجود اعدام ننگین عیسی بر روی صلیب، پیروان اولیه او دست از وفاداري به او نمي شویند و بدینسان، طایفه مسیحیان هنوز نیز از میان نرفته است(توجه کنید که روال روایت بدون اشاره به قیام مسیح، روان تر به نظر مي رسد).»

در بخش هایی که به دنبال شهادت فوق آمده، یوسفوس نکاتی درباره آنانوس، کاهن اعظم وقت مي نویسد و شرح مي دهد که او چگونه از شرایط سیاسی موجود سود جسته، برادر عیسی، «آن به اصطلاح مسیحیای موعود» و شماری از پیروان او را محکوم به سنگ سار شدن نمود.

لویس فلدمن، استاد ادبیات کلاسیک در دانشگاه یشیوا در این زمینه چنین اظهار می دارد: «تعداد اندکی از پژوهشگران در خصوص اعتبار این بخش از نوشته یوسفوس ابراز تردید کرده اند.» در این بخش، اشاره به عیسی تحت عنوان «آن به اصطلاح مسیحیای موعود» منطقی به نظر نمی رسد مگر اینکه یوسفوس در بخش های قبلی اثر خود به عیسی اشاره کرده باشد. در اینصورت، واضح است که شهادت یوسفوس در مورد عیسی، صرفنظر از اضافاتی که مسیحیان بر آن وارد ساخته اند، کاملاً اصیل است. بدینسان، یوسفوس، این مورخ بزرگ سده اول که اثر خود را فقط حدود پنجاه سال پس از تصلیب عیسی به نگارش در آورده است، گواهی می دهد که عیسی زائیده تخیلات کلیسا نبوده، بلکه چهره ای واقعی در تاریخ بوده است.

* اشاره به تاریخت عیسی در منابع مسیحی

۱- احضارات عقیدتی پیش از نگارش عهد جدید

مسیحیان اولیه با تاکید اعلام می داشتند که عیسی زندگی کرده؛ جان سپرده، و قیام نموده و به بسیاری ظاهر شده است؛ به خاطر همین اعتراف بود که یا جان خود را می باختند یا به سختی آزار می دیدند. این مسیحیان اولیه نه فقط به خاطر این شهادت خود چیزی بدست نمی آورند، بلکه همه چیز خود را نیز از کف می دادند. به همین دلیل، اظهارات آنان جزو منابع تاریخی بسیار ارزشمند به شمار می رود. دانشمندان کتاب مقدس بر این باورند که در لابه لای صفحات عهد جدید می توان نکاتی را تشخیص داد که دست کم بخش هایی از اظهارات عقیدتی مسیحیت اولیه را تشکیل می دهند که سال ها پیش از نگارش کتاب های عهد جدید، تدوین و شفاهاً انتقال یافته اند.

گری هابرماس (Gary Habermas) در کتاب خود به نام [رأی تاریخ]، چند نمونه از این اظهارات عقیدتی را که در عهد جدید نهفته است، مورد توجه قرار می دهد: لوقا ۲: ۳۴:

• «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»

هابرماس از یوآخیم یرمیاس نقل قول می کند که این جمله لوقا حتی از گفته پولس در اول کورنیتان ۱۵: ۵ نیز قدیمی تر است.

رومیان ۱: ۳ و ۴:

- «در بارهٔ پسر خود که به حسب جسم از نسل داود متولد شد و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان، یعنی خداوند ما عیسی مسیح».

رومیان ۲۴: ۲۵:

- «او که خداوند ما عیسی را از مُردگان برخیزانید، که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانده شد».

حتی منتقدی چون رودلف بولتمان نیز معتقد است که این جمله پیش از نگارش رساله به رومیان موجود بوده و پولس نیز خود آن را همچون قدیمی ترین سنت مسیحیت رسولان [دریافت داشته است].

رومیان ۱۰: ۹ و ۱۰:

- «اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. چونکه به دل ایمان آورده می شود برای عدالت، و به زبان اعتراف می شود به جهت نجات».

چنین اعتراف عقیدتی ای احتمالاً به هنگام غسل تعمید در کلیسای اولیه مرسوم بوده است. این اعتراف در واقع اعتقاد به واقعیت تاریخی قیام (زنده شدن) عیسی را به اعتقاد به او همچون سرور و نجات دهنده مرتبط می سازد.

اول فرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۶:

- « زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: "بگیرید بخورید، این است بدن من که برای شما پاره می شود؛ این را به یادگاری من به جا آرید." و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: "این پیاله عهد جدید است در خون من؛ هر گاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید. زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می نمایید تا هنگامی که باز آید».

هابرماس معتقد است که در این بخش، پولس از نکاتی استفاده می کند که خودش [دریافت داشته بود] و جزو اظهارات عقیدتی کلیسای اولیه بوده است.

اول فرنتیان ۱۵: ۳-۵:

- « زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست، و اینکه خود را بر کیفا ظاهر کرد و سپس بر آن دوازده تن».

دانشمند کتاب مقدس، رالف مارتین معتقد است که این جملات پولس، بازتابی است مستقیم از یک [فرمول عقیدتی] که پیش از پولس وجود داشته است. او می نویسد:

«چهار بار تکرار کلمه "اینکه" معرف چهار عنصر عقیدتی است. خود پولس نیز می گوید که آن را "یافته است". در آیه ۱۱ از همین فصل از رساله، پولس اظهار می دارد که آنچه نوشته است،

اعتقاد تمام رسولان است: "خواه من و خواه ایشان، بدین طریق و عظمی کنیم و به اینطور ایمان آوردید." در ضمن، کاربرد نام [کیفا] به جای [پطرس] می تواند حاکی از این باشد که این جمله یونانی، ترجمه ی یک جمله آرامی بوده است. لذا شاید بتوان گفت که آیات فوق اعتقاد نامه کلیسای اورشلیم بوده و در اصل به زبان آرامی وجود داشته است.»

فیلیپیان ۲: ۱۱-۶ :

- «او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نداشت، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید. پس خدا نیز او را بغایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح «خداوند» است، برای جلال خدای پدر.»

دانشمندان معتقدند این آیه ها سرودی بوده متعلق به دوره ماقبل پولس که اعتقادی به عیسی واقعی را اقرار می کند که هم انسان بود و هم الهی.

اول تیموتائوس: ۱۶: ۳

- «بمقیّن که راز دینداری بس عظیم است: خدا در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان دیدندش، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد.»

این نیز سرود مسیح شناسانه دیگری است که متعلق به زمان پیش از پولس می باشد و احتمالاً در نیایش ها سروده می شده است.

اول تیموتائوس: ۶: ۱۳ :

- «مسیح عیسی که در پیش پُنطیوس پپلاطس اعتراف نیکو نمود.»

هایرماس این آیه را نیز در جزئی از سنتی قدیم میداند، و شاید حتی بخشی از یک اعتقادنامه گسترده تر. هایرماس نظر ورنون نیوفلد را ذکر می کند که معتقد است که شهادت عیسی احتمالاً پاسخ مثبت او به پپلاطس بود در این خصوص که پادشاه یهود می باشد.

دوم تیموتائوس: ۲: ۸:

- «عیسی مسیح را به خاطر دار که از نسل داود بوده از مردگان برخاست بر حسب بشارت من.»

باز در اینجا عیسیای قیام کرده و جلال یافته از نظر جسمانی به نسل داود منتسب شده است، و این بنیانگر توجه مسیحیان نخستین به تاریخی بودن شخصیت مسیح می باشد.

اول پطرس ۳: ۱۸ :

- «زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانه برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد، در حالی که به حسب جسم مُرد، لکن به حسب "روح" زنده گشت.»

این بخش قدیمی از سنت، تاریخت مرگ عیسی را بر روی صلیب در مقام مسیحایی بی گناه، به تاریخت برخاستن او از مردگان همچون وسیله ای برای هدایت گناهکاران به سوی خدا مرتبط می سازد.

اول یوحنا ۴: ۲ :

- «هر روحی که به عیسی مسیح مُجسم شده اقرار نماید از خداست».

این يك اقرار ایمان موجز و روشن است متعلق به دوران پیش از نوشته شدن رسالات یوحنا که مؤید شخصیت تاریخی عیسی است که با جسم و خون ظاهر شد. هامبرماس از لایه لای این اعترافات عقیدتی دیرین، دست کم هفده تایید تاریخی در مورد زندگی عیسی، از زمان ولادتش تا عروجش به آسمان و جلال یافتنش می باید. او می نویسد:

«این اظهارات عقیدتی گرچه به عناصر الهیاتی مسیح شناسی توجه دارند، اما یقیناً نخستین گزارش ها نیز هستند در مورد رویداد های زندگی عیسی. مشاهده می کنیم که (1) : عیسی واقعاً در جسم انسانی (فیلیپیان ۲: ۶؛ اول تیموتائوس ۳: ۱۶؛ اول یوحنا ۴: ۲)، (2) از نسل و خاندان داود ولادت یافت (رومیان ۱: ۳ و ۴؛ دوم تیموتائوس ۲: ۸).

در آنها اشاراتی می یابیم به (3) تعمیدش، (4) و اینکه کلامش موعظه می شده (5) که نتیجه اش ایمان آوردن مردم به پیامش بوده است (اول تیموتائوس ۳: ۱۶). علاوه بر رویدادهای مربوط به زندگی اش، ملاحظه می کنیم که (6) عیسی در شبی که تسلیمش کردند، (7) در يك مجلس شام شرکت جست .

(8) او پیش از شام سپاس گفت و (9) نان و شراب را تقسیم کرد، (10) و آنها را نماد قربانی کفاره کننده قریب الوقوعش برای گناه معرفی نمود (اول فرنیان ۱۱: ۲۳) (11). (کمی بعد، عیسی در حضور پپلاطس ایستاد و اعتراف نیکو نمود، (12) که به احتمال زیاد مربوط میشد به هویت او در مقام پادشاه یهود (اول تیموتائوس ۶: ۱۳) (13). (پس از آن، عیسی در راه گناهان بشر کشته شد (اول پطرس ۳: ۱۸) (15). (پس از مرگش، قیام کرد (زنده شد) (لوقا ۲۴: ۳۴؛ دوم تیموتائوس ۲: ۸).

(16) تصریح شده که این رویداد بر شخصیت و پیام عیسی مُهر تایید زده است (رومیان ۱: ۳ و ۴؛ ۱۰ و ۹: ۱۷). (او پس از قیامش؛ به آسمان عروج فرمود و جلال و عزت یافت (اول تیموتائوس ۳: ۱۶؛ فیلیپیان ۲: ۶) »).

کاملاً روشن است که این اعتقادنامه های مربوط به دوره پیش از نگارش عهد جدید، قدیمی ترین شهادت ها است در مورد اعتقاد کلیسا بر اینکه عیسی، این "خدا_انسان" بی گناه واقعاً زندگی کرد، از مردگان برخاست، و برای نجات آنانی که او را همچون سرور بپذیرند و واقعاً ایمان بیاورند که خدا او را برخیزانده است، به آسمان عروج فرمود. بعلاوه، همانطور که اشاره شد، دست کم اثر بعضی از این اعتقادنامه ها را می توان در گفته های خود عیسی و شهادت خود رسولان یافت. به این ترتیب، این اعتقادنامه ها نه فقط قدیمی هستند، بلکه استوارند بر شهادت شاهدان عینی زندگی عیسی بر زمین.

بیست و هفت کتاب عهد جدید گواه و مؤید تاریخت عیسی مسیح می باشند و اغلب آن را بدیهی می شمارند. از آنجا که قبلاً در زمینه اعتبار تاریخی این کتاب ها بحث کرده ایم، [به فص ۳ و ۴ مربوط به کتاب شواهد جدید مسیحیت که در همین وبلاگ موجود است مراجعه کنید] میتوانم ملاحظه کنیم که مطالب آنها در مورد مسیح، شهادتی مهم و غیر قابل انکار بدست می دهند بر اینکه او واقعاً وجود داشته و هنوز هم دارد.

* نویسندگان دوره بعد از رسولان

از دوره رسولان، منبع مسیحی و مهم دیگر در زمینه ماهیت تاریخی عیسی را می توان در نوشته های آنانی یافت که راه رسولان را ادامه دادند. برخی دیگر معلمین الهیات یا نویسندگان رسالات دفاعی. همگی آنان ایمان داشتند که طبق مکاشفه خدا در کتب مقدس و تعلیم رسولان، عیسی پسر خداست که تن گرفت. اینک به ذکر چند نمونه خوب از نوشته های آنان در مورد تاریخت عیسی مسیح می پردازیم.

1- کَلِمَتِ اهل روم

کَلِمَتِ اُسقف کلیسای روم در اواخر سده نخست میلادی بود. او رساله ای نوشت به نام [فَرَنَتیان] تا مرافعه ای را که میان رهبران کلیسا و اعضاء پیش آمده بود، حل و فصل کند. او در این رساله می نویسد: «رسولان انجیل را برای ما از خداوند عیسی مسیح دریافت داشتند؛ عیسی مسیح از سوی خدا فرستاده شده بود. بنابراین، مسیح از خداست و رسولان از مسیح هستند. پس هر دو، طبق ترتیب مقرر، از اراده خدا آمده اند. لذا این رسولان که رسالتی یافته بودند و به واسطه قیام خداوند ما عیسی مسیح پر از اطمینان بودند و به واسطه روح القدس با اطمینان در کلام خدا تایید شده بودند، این خبر خوش را انتشار دادند که ملکوت خدا باید بیاید. بدینسان، در دهکده ها و شهرها موعظه می کردند و نوبرهای خود را پس از آنکه از سوی روح القدس تایید شدند، به مقام اسقفی و شماسی مقرر کردند برای آنانی که می بایست ایمان بیاورند (فَرَنَتیان، ۴۲).»

یکی از نکاتی که در این نوشته مورد تایید قرار گرفته، این است که پیام انجیل از عیسی تاریخی نشأت یافته، و اینکه پیام او به واسطه برخاستن واقعی اش از مُردگان مورد تصدیق واقع شده است.

۲- ایگناتیوس

ایگناتیوس که اسقف آنطاکیه بود، وقتی که به روم برده می شد تا اعدام شود، هفت رساله نوشت، شش رساله به کلیساهای مختلف، و یکی به دوستش پولیکارپ. ایگناتیوس سه اشاره به عیسی تاریخی می کند که بسیار مهم است و وجه مشخصه سایر اظهارات او می باشد:

«عیسی مسیح که از نسل داود و پسر مریم بود و واقعاً زاده شد و خورد و نوشید، واقعاً در حکومت پُنطیوس پیلاطس شکنجه دید، واقعاً در انظار ساکنان آسمان و زمین و زیر زمین مصلوب شد و جان سپرد. هم او واقعاً از مُردگان برخاست، پدرش او را برخیزانید؛ به همان نحو، او ما را که به او ایمان داریم، بر خواهد خیزاند.» (رساله به ترالی ها، ۹)

«او بر حسب جسم، واقعاً از نسل داود است، اما به واسطه اراده و قدرت الهی، پسر خداست؛ او واقعاً از باکره به دنیا آمد و به دست یحیی غسل تعمید یافت تا تمامی عدالت توسط او به کمال برسد، واقعاً در جسم به خاطر ما در حکومت پُنطیوس پیلاطس و هیرودیس تیتراک به میخ کشیده شد (که ما ثمرات آن هستیم، یعنی ثمرات رنج های مبارک او)؛ تا بدینسان به واسطه قیامش، در فشی به گستره تمامی اعصار بر افرازد.» (نامه به اسمیرنا، ۱)

«در خصوص ولادت و رنج و قیام که در دوره حکومت پُنطیوس پیلاطس رخ داد، یقین کامل داشته باشید؛ چرا که تمام اینها توسط عیسی مسیح، امید ما، به راستی و به یقین انجام شد.»
(رساله به ماگنسی ها، ۱۱)

ایگناتیوس که طبق سنت مسیحیت، شاگرد پطرس و پولس و یوحنا بود، کاملاً متقاعد بود که عیسی واقعاً زیست و همان کسی بود که رسولان گفتند.

۳- کوآدراتوس

کوآدراتوس، شاگرد رسولان و اسقف کلیسای آتن، یکی از نخستین نویسندگان رسالات دفاعی بود. تاریخ نگار کلیسا، اوزیبوس فقط همین چند خط را از دفاعیه کوآدراتوس خطاب به هادریان، امپراطور روم، محفوظ داشته است (حدود ۱۲۵ میلادی) :

«کارهای نجات دهنده ما همواره در مقابل شما بوده است، زیرا آنها به راستی معجزه بودند؛ آنانی که او شفا داد، آنانی که او زنده کرد، آنان دیده شدند، نه فقط زمانی که شفا یافتند و زنده شدند، بلکه آنان همیشه حاضر بودند. آنان مدتی طولانی زنده ماندند، نه فقط وقتی خداوندان بر روی زمین بود، بلکه همچنین وقتی که زمین را ترک گفت. برخی از آنان حتی تا زمان خود ما زنده بوده اند.»

هابرماس اظهار می دارد که کوآدراتوس واقعیت وجود عیسی را از طریق تاریخت معجزاتش تایید می کند (1): «واقعیت معجزات عیسی را می توان از طریق اشخاص ذینفع مورد تحقیق قرار داد، زیرا این معجزات در ملاء عام صورت گرفت. در خصوص نوع معجزات، (2) برخی شفا یافتند، و (3) برخی دیگر زنده شدند (4) به هنگام وقوع معجزات، عده ای شاهد عینی آنها بودند. (5) بسیاری از آنانی که شفا یافتند یا زنده شدند، پس از آنکه عیسی "زمین را ترک گفت"، هنوز زنده بودند، و طبق این نوشته عده ای نیز در زمان خود کوآدراتوس هنوز در قید حیات بود.»

۴- رساله پرنابا

دانشمندان معتقدند که نویسنده این رساله آن پرنابایی که در کتاب اعمال رسولان معرفی شده نیست، بلکه شخصی دیگر احتمالاً بین سال های ۱۳۰ تا ۱۳۸ میلادی آن را نگاشته است. محتوای این رساله نیز گواه است بر زندگی و مرگ و قیام عیسی و مقام او به عنوان پسر خدا. در بخش هفتم این رساله، تایید شده که به عیسی زمانی که بر صلیب بود- سرکه دادند تا بنوشد.

۵- آریستیدس

آریستیدس نویسنده رسالات دفاعی و فیلسوف اهل آتن بود. اثر او مفقود شده بود تا اینکه در سده نوزدهم سه ترجمه از آن، به زبانهای ارمنی، و سُرّیانی و یونانی یافت شد. او دفاعیه خود را از مسیحیت خطاب به آنتونیوس پیوس، امپراطور روم نوشت که بین سالهای ۱۳۸ تا ۱۶۱ فرمانروایی می کرد. او در بخشی از رساله اش درباره عیسی مسیح چنین می نویسد:

«او پسر خدای متعال بود که به واسطه روح القدس مکشوف شد، از آسمان نزول فرمود، و از باکره زاده شد. او تن خود را از باکره گرفت، و خود را در طبیعت انسانی در مقام پسر خدا مکشوف ساخت. او در نیکویی خود که خبر خوش را آورد، تمام دنیا را با موعظه حیات بخش خود تسخیر نموده است... او دوازده رسول برگزید و به واسطه حقیقت نوربخش و شفاعت کننده خود، تمام جهان را تعلیم داد. او مصلوب شد، یهودیان او را میخکوب کردند؛ او از میان مردگان برخاست و به آسمان عروج فرمود. او رسولان را به تمام جهان گسیل داشت و همگان را با معجزات الهی و پر از حکمت هدایت فرمود. موعظه آنان تا به امروز شکوفه و میوه می آورد و تمام دنیا را به تنویر فرا می خواند».

جاستین شهید

6-

دانشمندان به اتفاق آراء معتقدند که ژوستین شهید یکی از بزرگترین و قدیمی ترین نویسندگان رسالات دفاعی است. او در حدود سال ۱۰۰ میلادی چشم به جهان گشود، و در حدود سال ۱۶۷ میلادی شکنجه شد و سرش را از تن جدا کردند. او مردی تحصیل کرده بود و بر فلسفه روزگار خود تسلط داشت، از جمله فلسفه رواقی، ارسطو، فیثاغورث و افلاطون. ژوستین پس از گرویدن به مسیحیت، در مدرسه خصوصی در روم به تدریس فلسفه مسیحی پرداخت. از آنجا که در کسوت روحانیون نبود، احتمالاً مدرسه را در خانه خود تشکیل می داد. همچنین به نظر می رسد که به نقاط مختلف امپراتوری روم سفر می کرده، و وقت خود را به تدریس و بشارت می گذرانده است.

او در آثار بسیارش، دفاع خود را از ایمان بر نوشته های عهد جدید و تحقیق مستقل درباره رویدادهای مندرج در آنها استوار می سازد. در اینجا گزیده هایی از آثار او را در خصوص دقت و صحت ماجراهای مربوط به عیسی ارائه می دهیم :

«در سرزمین یهودیان دهکده ای هست به فاصله یکی فرسنگی اورشلیم، که عیسی مسیح در آن چشم به جهان گشود. این را می توانید از فهرست های مالیاتی زمان کورنیوس، نخستین فرماندارتان در یهودیه مورد تحقیق قرار دهید».

«زیرا که در زمان ولادتش، مجوسیانی از عربستان آمدند تا او را بپرستند. ایشان نخست به پیشگاه هیرودیس رسیدند که در آن زمان حاکم سرزمین شما بود».

«زیرا وقتی او را به صلیب کشیدند، دست ها و پایهایش را میخکوب کردند. آنانی که مصلوبش کردند، جامه اش را در میان خود تقسیم نمودند، و هر يك بر حسب قرعه قسمتی را برد ».

«بدینسان، پس از آنکه مصلوب شد، حتی نزدیکانش نیز او را رها کردند و انکارش نمودند. بعداً چون از میان مردگان برخاست و بر آنان ظاهر گشت، به ایشان تعلیم داد که نبوت ها را بخوانند زیرا در این رویدادها پیشگویی شده بود. آنگاه او را دیدند که به آسمان عروج می کند. پس به او

ایمان آوردند و از او قدرتی را یافتند که او بر ایشان افاضه فرمود و نزد تمامی ملل رفتند و به تعلیم ایشان پرداختند. آنان رسول خوانده می شدند».

«مسیح در میان شما (یهودیان) فرمود که آیت یونس را خواهد داد و شما را اندرز داد که از کارهای بد خود توبه کنید، لاف پس از آنکه از مردگان برخاسته بود... اما شما وقتی دریافتید که او از میان مردگان برخاسته، نه فقط توبه نکردید، بلکه همانطور که قبلاً گفتم، مردان منتخب مقرر را به تمام عالم گسیل داشتید تا اعلام کنند که بدعتی ضد الهی و ضد دین را یک گمراه کننده اهل جلیل به نام عیسی نشأت گرفته که ما او را مصلوب کردیم، اما شاگردانش شبانه او را از قبر زدیدند، همان قبری که وقتی از صلیب باز کرده بودند جسدش را گذارده بودند و اکنون ایشان، با اعلام اینکه او از مردگان برخاسته و به آسمان رفته است، مردم را گمراه می کنند».

حقایق و اطلاعات اساسی در مورد عیسی و تعالیمش توسط رسولان انتقال یافت، و کلیسا آنها را به دقت حفظ کرد و با امانت در همه قرون و اعصار آنها را به نسل های بعدی منتقل ساخت. نویسندگان کلیسای اولیه، با زندگی و کارهای خود، تایید کرده اند که جزئیات تاریخی زندگی عیسی، آنگونه که در انجیل آمده، درست و قابل اعتماد می باشد.

* نتیجه

هاوارد کلارک کی (Howard Clark Kee)، استاد برجسته دانشگاه بوستون، بر پایه اطلاعات موجود در منابع خارج از عهد جدید، چنین نتیجه می گیرد: «ماحصل تحقیقات در مورد منابع خارج از عهد جدید که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به آگاهی ما درباره عیسی مربوط می شود، تایید کننده وجود تاریخی و قدرت خارق العاده او، سرسپردگی مریدانش، تداوم نهضتش پس از اعدامش به دست حاکم رومی در اورشلیم، و نفوذ مسیحیت به طبقات اشراف روم در اواخر سده نخست می باشد».

کی می افزاید: «سنن و احادیث مربوط به عیسی که از طرق مختلف به دست ما رسیده، مجموعه ای از شواهد روشن و قابل توجه در اختیار ما می گذارد تا شخصیتی را که زندگی و تعالیم و مرگش چنین تاثیر عمیقی بر تاریخ بشریت گذارده است، دقیق تر بشناسیم».

در دائرةالمعارف بریتانیکا، چاپ ۱۹۷۴، نویسنده ای که بخش مربوط به عیسی مسیح را نوشته است، بیست هزار کلمه در وصف او به رشته تحریر در آورده است، یعنی بیشتر از آنچه که به آرسطو، سیسرون، اسکندر، ژولیوس سزار، بودا، کنفوسیوس، یا ناپلئون بناپارت اختصاص داده شده است. نویسنده با توجه به شهادت منابع غیر مسیحی و مستقل درباره عیسی مسیح، چنین نتیجه می گیرد:

«این منابع مستقل اثبات می کنند که در دوران باستان حتی مخالفین مسیحیت هیچگاه در خصوص تاریخت عیسی تردید به خود راه نداده اند. در حالی که در اواخر قرن ۱۸ و در طول قرن ۱۹ و در اوئل قرن بیستم، برخی از نویسندگان بر پایه دلایل نابسند برای نخستین بار اظهار داشتند که عیسی مسیح در طول تاریخ نزیسته است».

آی هاوارد مارشال (I. Howard Marshall)، دانشمند برجسته انگلیسی در زمینه عهد جدید، خطاب به آنانی که منکر وجود تاریخی عیسی می باشند، چنین می نویسد: «بدون پذیرش این

واقعیت که بنیانگذار مسیحیت واقعاً وجود داشته است، ممکن نیست بتوان علت پیدایی کلیسا یا نوشته شدن انجیل ها و انبوه سننی را که در پس آنهاست توجیه کرد».

گرچه منابع مسیحی به اندازه عهد جدید جزئیات زیادی درباره عیسی ارائه نمی دهند، اما تایید کننده واقعیت های بنیادینی هستند که کتاب مقدس از چهره عیسی به دست می دهد .

رابرت استاین، استاد عهد جدید می نویسد: «منابع غیر مسیحی بدون هیچ تردید منطقی، حداقل حقایق زیر را اثبات می کنند(1): عیسی واقعاً يك شخصیت تاریخی بود. تأکید بر این امر ممکن است احمقانه به نظر برسد، اما در طول سال ها بعضی منکر این شده اند که عیسی واقعاً وجود داشته است. منابع غیر مسیحی اظهارات احمقانه ای را نفی می کنند(2). عیسی در سده نخست میلادی در فلسطین زیسته است(3). رهبران یهودیان در مرگ عیسی دخیل بوده اند(4). عیسی در حکومت پُنطیوس پِیلاطس به دست رومی ها مصلوب شد(5). خدمت عیسی را همراه دانسته اند با معجزات/جادو گری».

آر.تی.فرانس (R.T.France) می نویسد: «منابع غیر مسیحی واقعیت وجود عیسی، محبوبیتش نزد شاگردان، اعدامش، و تاریخ های تقریبی اینها را اثبات می کنند».

ادوین یامائوچی (Edwin Yamauchi)، استاد تاریخ در دانشگاه میامی، تایید می کند که اسناد تاریخی موجود در مورد عیسی بیشتر و معتبرتر از بنیانگذاران همه ادیان است. او در خصوص شهادت منابع غیر مسیحی بر مسیح چنین نتیجه گیری می کند :

«حتی اگر نوشته های عهد جدید را در دست نمی داشتیم، می توانستیم از آثار غیر مسیحی نظیر نوشته های یوسفوس، تلمود، تاسیتوس، و پلینی جوان نتیجه بگیریم که (1): عیسی يك معلم یهودی بود؛ (2) بسیاری باور داشتند که او معجزات شفا و اخراج ارواح پلید انجام می دهد؛ (3) او از سوی رهبران یهود رد شد؛ (4) و تحت ولایت پُنطیوس پِیلاطس در دوره امپراتوری طِباریوس به صلیب کشیده شد؛ (5) علیرغم مرگ ننگینش، پیروانش که ایمان داشتند او هنوز زنده است، به فراسوی فلسطین پراکنده شدند، طوری که تا سال ۶۴ میلادی مسیحیان بی شماری در شهر روم بودند؛ (6) در اوائل قرن دوم میلادی، مردم از همه اقشار، از شهر و روستا، مرد و زن، برده و آزاد، او را همچون خدا پرستش می کردند».

زندگی عمیق و نیرومند عیسی همچون چهره ای تاریخی، اثر شگرفی بر تاریخ بشر گذارده است.

یاروسلاو پلِیکان، مورخ برجسته دانشگاه ییل می نویسد: «صرفنظر از آنچه که مردم ممکن است درباره عیسی ناصری فکر کنند یا باور داشته باشند، او به مدت تقریباً بیست قرن، چهره برجسته و حاکم بر تاریخ فرهنگ غرب بوده است. اگر می شد با نوعی آهن ربای نیرومند، تمام قطعات فلزی که در این مدت، اثری از نام او بر خود داشته اند جمع آوری کنیم، نمی دانم دیگر چقدر فلز بر روی زمین باقی می ماند.» اثری که او بر سیر تاریخ گذارده، بی همتاست.

وودوارد یکی از نویسندگان مجله [نیوزویک] می نویسد: «بر طبق تمام معیارهای غیر مذهبی، عیسی چهره برجسته فرهنگ غرب نیز می باشد. همچون خود هزاره، بسیاری از آن چیزهایی که ما به عنوان اندیشه و نوآوری و ارزش های غرب می شناسیم، ریشه در مذهبی دارد که خدا را در نام " او " عبادت می کند. هنر و دانش، فرد و جامعه، سیاست و اقتصاد، ازدواج و خانواده، درست و نادرست، تن و روان، همگی تحت تاثیر مسیحیت قرار دارند و اغلب به واسطه آن متحول گردیده اند».

گري هابرماس پس از بررسی شواهد تاریخی دال بر وجود مسیح، چنین می نویسد :

«تعداد دانشمندانی که وجود عیسی را یکسره نفی کرده اند یا کوشیده اند بر زندگی و خدمت او سایه ای از تردید بگسترانند، به طور شگفت انگیزی اندک است. چنین تردید هایی نیز هرگاه که ابراز شده، با فریادهای کم نظیر اعتراض از سوی جامعه اندیشمندان مواجه شده است. مشاهده کردیم که چنین تلاش هایی تقریباً همیشه با توسل به شهادت های اولیه و عینی پولس و سایرین و نیز گواهی انجیل ها نفی شده اند».

شواهد موجود، قوی و مستدل می باشند. عیسی واقعاً در میان ما زیست و کارهای خارق العاده به ظهور رساند، طوری که حتی منابع خصم آلود غیر مسیحی نیز از تایید آن سر باز نمی زنند. آنانی که نسبت به تاریخت عیسی شک دارند، در اشتباهند...

ادعاهای مستقیم عیسی در مورد الوهیت

رئوس مطالب این فصل

ادعاهای مستقیم عیسی در مورد الوهیت

*مقدمه: عیسی کیست؟

*محاكمه او

*سایر ادعاهای او

*او همچون خدا پرستش می شد

*آنچه دیگران گفته اند

*نتیجه: عیسی خداست

* مقدمه: عیسی کیست؟

تیم لاهه (Tim Lahaye) نویسنده چندین کتاب پر فروش، می نویسد: «هر که چیزی درباره عیسی شنیده باشد، قطعاً عقیده ای در مورد او پیدا کرده است. این امر به دور از انتظار نیست، چرا که او نه فقط مشهورترین فرد در تاریخ جهان، بلکه بحث انگیزترین فرد نیز می باشد».

فیلیپ یانسی می نویسد (Yancey) می نویسد: «به نظر من تمام فرضیه های درهم و برهمی که از روز مرگ عیسی درباره او بصورت خالق الساعه به وجود می آید، فقط مؤید مخاطره ای است

که خدا بر خود پذیرفت زمانی که بر تخت تشریح دراز کشید، مخاطره ای که با آغوش باز پذیرفت. گویی می گفت: مرا آزمایش کنید. مرا امتحان کنید. آنگاه تصمیم بگیرید».

نویسندگان کتاب مقدس ما را فرا می خوانند تا این عیسی را شخصاً امتحان کنیم و شخصاً در مورد اهمیت او برای زندگی مان تصمیم بگیریم. به این منظور، ما نمی توانیم بررسی خود را محدود کنیم فقط به تعالیم یا کارهای او. پیش از هر چیز، باید بررسی خود را بر هویت و شخصیت او متمرکز سازیم.

براستی، مسیح کیست؟ او چه نوع شخصیتی است؟ عیسی را قطعاً نمی توان با همان معیاری سنجید که برای سایر رهبران مذهبی به کار می رود.

توماس شولتز می نویسد: «هیچیک از رهبران مذهبی ادعای الوهیت نکرده اند، به استثنای عیسی مسیح. مسیح یگانه رهبر مذهبی است که چنین ادعایی کرده و تنها فردی است که بسیاری از مردم جهان را متقاعد ساخته که از الوهیت بر خوردار می باشد».

چگونه ممکن است [یک انسان] دیگران را بر آن دارد که او را خدا پندارند؟ خصوصاً وقتی پی می بریم که علت اعدام فجیع او دقیقاً همین ادعا بود؛ او که پسر یک نجار بی بضاعت بود و هنوز گرد و خاک اره کارگاه پدرش بر روی جامگانش بود، ادعا می کرد که خدایی است که در جسم ظاهر شده است! ممکن است کسی بگوید که او خودش چنین ادعایی نکرد، بلکه پیروانش او را به مقام خدایی رساندند زیرا می خواستند او را جاودانه سازند. پس لازم است شواهدی را که بیانگر ادعاهای او می باشند از نزدیک بررسی کرده، مورد مذاقه قرار دهیم.

* محاکمه او

«اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی بدو گفت: "هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می آید." آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: "دیگر چه نیاز به شاهد است؟ کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟" آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ است.» (مرقس ۱۴: ۶۱-۶۴ ترجمه هزاره نو).

توجه داشته باشید، در (ترجمه قدیم)، در سایر انجیل ها، اصطلاح «تو گفتی یا تو می گویی» که در ترجمه هزار نو «چنین است که می گویی!» به کار رفته است (متی ۲۶: ۶۴)، در یونانی به همان معنی «آری» است. عیسی هر سه اتهام را می پذیرد، اتهام اینکه او ادعا کرده که مسیح است، پسر انسان است و پسر خداست.

به گفته قاضی گاینور، حقوق دان برجسته نیویورک، «تنها اتهام عیسی که منتهی به اعدامش شد، کفرگویی بود... عیسی مدعی قدرتی مافوق طبیعی بود که برای انسان کفر محسوب می شد. او خود را خدا ساخته بود».

در مقابل چنین پاسخی از سوی عیسی بود که کاهن اعظم جامعه خود را چاک زد. طبق شریعت، کاهن اعظم اجازه نداشت جامعه خود را به هنگام مشکلات شخصی بدرد. اما زمانی که بر مسند قضاوت می نشست و کسی در حضورش کفری هولناک بر زبان می راند، مطابق عرف باید جامعه خود را به نشانه انزجار می درید.

از آنجا که اتهامات شاهدان هیچیک قابل اثبات نبود، لازم بود اتهامی مستند علیه او یافت شود: و درست در همینجاست که متهم خود را مجرم اعلام می کند. اینک کم کم ملاحظه می کنیم که این محاکمه حالتی عادی نداشت.

اروین لینتون، حقوق دان، چنین می نویسد: «آنچه که در محاکمه عیسی منحصر به فرد می باشد، این است که نه اعمال متهم، بلکه هویت او مورد قضاوت قرار دارد. چه در حضور شورای مشایخ یهود، چه در حضور فرماندار رومی، و چه اعلامیه جرم او بر روی صلیب، همه حول یک محور می چرخد: "درباره مسیح چه گمان می برید؟ او پسر کیست؟»

به گفته فرانک موریسون، که زمانی جزو شکاکین بود: «عیسای ناصری به اعدام محکوم شد، اما نه بر اساس اظهارات متهم کنندگان، بلکه بر اساس آنچه که خودش به خاطر سوگند کاهن اعظم بیان داشت.»

سی. جی. مونتیه فیوره در خصوص مفهوم اظهار مسیح اینطور توضیح می دهد: «دو اصطلاح "پسر انسان" (که همیشه بر لبان عیسی بود) و "بر دست راست قوت" (که اصطلاحی عبری بود برای اشاره به الوهیت) نشان می دهد که عیسی واقعاً ادعایی خدایی می کرده است.»

به همین شکل، کریگ بلومبرگ (Craig Blomberg)، دانشمند عهد جدید و نویسنده برجسته مسیحی می نویسد: «شاید عیسی با بیان این نکات، بازجویان خود را به محاکمه می کشید. اما او به همین بسنده نمی کند، بلکه می افزاید: "و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می آید." (مرقس ۱۴: ۶۲)، در این پاسخ، اشاراتی که در "دانیال ۷: ۱۳" و "مزمور ۱۱۰: ۱" آمده، در کنار هم قرار گرفته اند. در این مضمون، اصطلاح «پسر انسان» معرفی می کند که «با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند» و به او قدرت و اختیار بر تمام انسان ها داده شد و همه او را پرستیدند و سلطنتی جاودانی یافت (دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴). این ادعا که او برتر از انسان است، احتمالاً همان دلیلی است که شورای عالی یهود را بر آن داشت تا او را متهم به کفر کنند.»

اف. اف. بروس، استاد دانشگاه منچستر می نویسد: «از رویای دانیال چنین برداشت می کنیم که این شخص بر تخت سلطنت نشست... وقتی کاهن اعظم مُصِراً از عیسی خواست که هویت خود را اعلام کند، او این دو آیه را به یکدیگر مرتبط ساخت.»

بنابراین، کاملاً روشن است که این همان شهادتی است که عیسی قصد داشت در مورد خود بدهد. آنچه که یهودیان نیز درك کردند این بود که او ادعای الوهیت می کند. لذا دو راه در مقابل ایشان وجود داشت: یا ادعای او را کفر محض بینگارند، یا او را براستی همچون خدا تصدیق کنند. برای کسانی که او را محاکمه می کردند، موضوع کاملاً روشن بود، آنقدر روشن که او را مصلوب کردند و سپس طعنه زنان می گفتند: «بر خدا توکل نمود... زیرا گفت پسر خدا هستم» (متی ۲۷: ۴۳).

بدینسان، ملاحظه می کنیم که عیسی به خاطر هویتش مصلوب شد، برای اینکه پسر خدا بود. بررسی شهادتش مؤید این بود که می بایست بر دست راست قوت بنشیند. او همان پسر انسان بود که می بایست در ابرهای آسمان بیاید.

ویلیام چایلدرز رابینسون می گوید که: «هر يك از این تاییدات (سه تایید فوق) مشخصاً مسیحایی است. اثر مسیحایی افزایشی آنها بی نهایت مهم است.»

هر شیل هابز می نویسد: «شورای عالی یهود هر سه نکته را کاملاً درك کردند. ایشان این سه را در يك سوال خلاصه کرده، پرسیدند: "پس تو پسر خدا هستی؟" سوال ایشان مستلزم پاسخی مثبت بود، گویی خودشان آن را تایید می کردند. عیسی نیز خیلی ساده پاسخ داد: "شما می گویید که من هستم." به این ترتیب، پیش از اینکه ایشان رسماً علتی برای محکومیتش بیابند، او ایشان را واداشت تا هویتش را به رسمیت بشناسند.

در واقع عیسی روش زیرکانه ای به کار برد. او نه فقط به خاطر اقرار خودش به الوهیت اعدام می شد، بلکه به خاطر اقرار ایشان نیز. ایشان تشخیص دادند که نیازی به شهادت دیگری وجود ندارد، چرا که آن را از زبان خودش شنیدند. پس با این گفته که "از زبانش شنیدیم"، او را محکوم به مرگ کردند. اما عیسی نیز ایشان را با سخنان خودشان محکوم کرد، زیرا ایشان دیگر نمی توانستند بگویند که پسر خدا را سزاوار مرگ اعلام نداشتند».

رابرت آندرسون چنین اظهار می دارد: «هیچ شاهد و مدرکی به اندازه گفته شاهدان مخالف قانع کننده نیست. واکنش دشمنان عیسی بلامنازع مؤید ادعای او به الوهیت است. نباید فراموش کنیم که یهودیان دسته ای از وحشی ها نادان نبودند، بلکه مردمی با فرهنگ و بسیار مذهبی بودند؛ و بر اساس همین اتهام بود که شورای عالی ایشان، که متشکل از برجسته ترین رهبران ایشان و شامل افرادی در سطح غملائیل و شاگرد بزرگش، شائول طرسوسی بود، عیسی را به اتفاق آراء به مرگ محکوم کرد».

هیلارین فلدر محکومیتی را که فریسیان بر خود وارد آوردند، به گونه ای روشن تر بیان می دارد: «قضات از آنجا که نجات دهنده را بر اساس اقرار خودش متهم به کفرگویی می کنند، رسماً و با قید سوگند تایید می کنند که عیسی نه فقط اقرار کرد که مسیحا و پادشاه زمینی و از نظر انسانی پسر خداست، بلکه اینکه او مسیحای الهی و پسر واقعی خدا است، و اینکه او بر اساس همین اقرار محکوم به مرگ گردید».

بر پایه این بررسی، می توانیم با قطع و یقین نتیجه بگیریم که عیسی به گونه ای ادعای الوهیت کرد که برای تمام مدعیانش روشن و واضح بود. رهبران مذهبی این ادعاها را کفرآمیز تلقی می کردند؛ و چنین شخصی مطابق شریعت و عرف یهودیان، مستوجب مرگ بود. آنان عیسی را به صلیب کشیدند «زیرا خود را پسر خدا ساخته بود» (یوحنا ۱۹: ۷).

* سایر ادعاهای او

۱- برابری با پدر

در مواردی عیسی ادعا کرد که با خدای پدر برابر است.

یوحنا 33-25: 10 ؛

عیسی پاسخ داد: «... "من و پدر یکی هستیم". آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی به ایشان گفت: «کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به شما نمایانده ام. به سبب کدامین یک از آنها می خواهید سنگسارم کنید؟» پاسخ دادند: «به سبب کار نیک سنگسارت نمی کنیم، بلکه از آنرو که کفر می گویی، زیرا انسانی و خود را خدا می خوانی.» (ترجمه هزاره نو)

در این ماجرا، یهودیان کاملاً متوجه شدند که مقصود عیسی، ادعای الوهیت است. واکنش ایشان، همانند قضیه محاکمه، نشان می دهد که مقصودش را کاملاً درک نکردند. وقتی کلمات متن اصلی یعنی یونانی را بررسی میکنیم، تازه متوجه معنی اصلی و جالب این ادعا می شویم. کلمه یونانی «یک»، آنطور که در این آیه به کار رفته، در وجه "مذکر" نیست، بلکه "خنثی" است. لذا منظور عیسی این بود که با خدای پدر دارای «یک ذات» است، نه اینکه با او «یک شخص» باشد.

پدر و پسر از یک ذات الوهی برخوردارند، اما در عین حال دو شخص متمایز در الوهیت می باشند. همین ادعا بود که فریسیان را به اوج خشم رساند. آنان مقصود عیسی را به روشنی درک می کردند. این برای آنان کفر بود، و مجازات کفرگویی سنگ سارشدن بود. ایشان یک بار دیگر بر آن شدند او را سنگسار کنند (ر.ش. یوحنا ۸: ۵۹). تلاش ایشان برای سنگ سار کردن او نشان می دهد که ایشان بدون هیچ تردیدی ادعای الوهیت او را درک می کردند. همچنین نشان می دهد که ایشان تأمل نکردند که ببینند آیا ادعای الوهیت او درست است یا نه.

یوحنا ۱۷ و ۱۸؛

«پاسخ عیسی این بود که "پدر من هنوز کار می کند، من نیز کار می کنم." از همین رو، یهودیان بیش از پیش در صدد قتل او برآمدند، زیرا نه تنها شتبات را می شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می خواند و خود را با خدا برابر می ساخت.» (ترجمه هزاره نو).

مریل سی. یتي، دانشمند برجسته کتاب مقدس در این زمینه اینچنین توضیح می دهد: «یهودیان از اینکه عیسی روز سبت را رعایت نمی کرد خشمگین بودند، اما وقتی عیسی ادعای برابری با پدر را کرد، این دیگر برایشان غیر قابل تحمل بود. این ادعای عیسی شکاف میان او و مخالفتش را عمیق تر ساخت، زیرا ایشان درک می کردند که عیسی با این کار، خود را صاحب الوهیت اعلام می دارد. توضیح عیسی نشان می دهد که او ادعا نمی کرد که با پدر یک شخص را تشکیل می دهد، بلکه تصریح می کرد که اتحادش با پدر، رابطه ای است همچون رابطه پسر با پدرش».

رابرتسون نیز چنین توضیح می دهد: «عیسی مشخصاً فرمود "پدر من" و نه "پدر ما" و بدینسان مدعی رابطه ای خاص با پدر شد. و وقتی فرمود "پدر من تا کنون کار می کند ... " کار خود را با کار خدا برابر می ساخت و با این کار، شفا بخشیدن در سبت را توجیه می کرد».

وقتی عیسی خدا را «پدر من» می خواند، ادعایی می کرد که محال بود علمای یهود مفهوم آن را درک نکنند. او مدعی داشتن رابطه ای منحصر به فرد با خدا بود، رابطه پدر و پسر. همانطور که پسر یک انسان کاملاً انسان است، پسر خدا نیز کاملاً خدا است. هر چه که پدر هست، پسر نیز هست. «یهودیان با درک دقیق ادعای عیسی، نه فقط نفرتشان از عیسی بیشتر شد، بلکه اندیشه قتلش در ایشان قوت گرفت.

۲ [- من هستم]

عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می گویم، "پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم" !» (یوحنا ۸: ۵۸؛ ترجمه هزاره نو)

اسپور (Spurr)، شارح کتاب مقدس می گوید: «در اینجا، خداوند ما با تکرار کلمه "آمین"، با تأکید فراوان نام قدوس خدا را برای خود به کار می برد. یهودیان مفهوم این عمل را درک نکردند، و در حالی که تکان خورده بودند، قصد سنگ سار نمودن او را کردند».

مسیح با به کار بردن عبارت «من هستم» اعلام داشت که پیش از تولدش نیز وجود داشته است. گفته عیسی همان فرمول مطلق و لازمان «من هستم» در عهد عتیق است، یعنی «یهوه». این نام در ترجمه های جدید، «خداوند» ترجمه می شود. با توجه به خروج ۳: ۱۴ و تثنیه ۳۹۲: ۳، و اشعیا ۴۳: ۱۰، روشن است که عیسی مفهوم و اندیشه نوینی را ارائه نمی دهد. یهودیان با این مفهوم آشنا بودند که یهوه عهد عتیق، وجودی ابدی است.

آنچه برای یهودیان تازگی داشت این بود که عیسی این نام را اکنون برای خود بکار می برد. از واکنش یهودیان حاضر، کاملاً مشخص است که ایشان گفته عیسی را ادعایی برای الوهیت مطلق به شمار آوردند. چنین استنباطی باعث شد که بکوشند حکم شریعت موسی را در مورد کفرگویی به جا بیاورند و عیسی را سنگ سار کنند.

پیتر لوئیس اظهار می دارد: «توسط يك عبارت، برترین حقیقت در مورد برترین انسان اعلام می شود: او از پیش وجود داشته؛ او وجودی است مطلق».

گمپل این نکته را برای غیر یهودیان اینچنین تشریح می کند: «ما باید عبارت "من هستم" را همچون ادعایی برای الوهیت کامل مسیح تلقی کنیم. علتش نیز این است که عیسی هیچ تلاشی نکرد که یهودیان را متقاعد سازد که برداشتشان اشتباه بوده است، بلکه همین ادعا را در موارد مختلف بارها تکرار کرد».

رایموند براون، دانشمند مشهور کتاب مقدس این آیه را اینچنین جمع بندی می کند: «در سنت انجیل، هیچ اشاره روشن تر از این به الوهیت وجود ندارد».

۳ - عیسی سزاوار همان حرمتی است که از آن خداست

«تا همه پسر را حرمت گذارند، همان گونه که پدر را حرمت می نهند. زیرا کسی که پسر را حرمت نمی گذارد، به پدری که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است. آمین، آمین، به شما می گویم، هر که کلام مرا به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاویدان دارد و به داوری نمی آید، بلکه از مرگ به حیات منتقل شده است.» (یوحنا ۵: ۲۳ و ۲۴؛ ترجمه هزاره نو)

در این آیات، عیسی به آنانی که او را متهم به کفرگویی می کنند، هشدار می دهد. اگر کسی به او احترام نکند، انگار به خدا بی احترامی کرده است و خدا از این امر غضبناک می گردد. همچنین ملاحظه می کنیم که عیسی خواهان آن است که همچون خدا مورد پرستش واقع شود و همانطور که قبلاً گفتیم، نتیجه این گفته این است که بی حرمتی به عیسی در حکم بی حرمتی به خداست.

۴ - شناختن عیسی

«آنگاه بدو گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید پدرم را نیز می شناختید.» (یوحنا ۸: ۱۹؛ ترجمه هزاره نو) عیسی ادعا کرد که شناختن و دیدن او برابر است با شناختن و دیدن خدا. عیسی عالی ترین و کامل ترین مکاشفه پدر است، زیرا که او از همان جوهر و ذات پدر است و در جایگاه پسر خدا ایستاده است.

۵] -به من ایمان آورید]

«دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید» (یوحنا ۱: ۱)
؛ ترجمه هزاره نو)

میریل تني چنین توضیح می دهد: «برای او مقدر بود که بمیرد، مرگی که به سراغ هر انسانی می آید. اما او به خود این جرأت را داد تا از شاگردانش بخواهد که او را مرکز ایمان خود قرار دهند. او خود را کلید معمای سرنوشت معرفی نمود، و به روشنی اظهار داشت که ابدیت ایشان وابسته به کار اوست. او وعده داد که مکانی برای ایشان مهیا سازد و بازگردد تا آنان را نیز با خود ببرد».

۶] -کسی که مرا دید...]

«فیلیپس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی «پدر را به ما بنما»؟» (یوحنا ۱: ۸ و ۹؛ ترجمه هزاره نو)

۷] -من به شما می‌گویم...]

متی ۵: ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۴۴

در این آیات، عیسی همچون مرجعی مقتدر و صاحب اختیار تعلیم می دهد و سخن می گوید. با این کار، او اقتدار و مرجعیت تعالیم خود را مستقیماً به آسمان مربوط می سازد. بجای اینکه مانند انبیای عهد عتیق بگوید: «خداوند چنین می فرماید»، عیسی مکرراً می فرمود: «اما من به شما می گویم».

کارل شفران و هنری کریسلر می نویسند: «او هیچگاه نه تردید کرد و نه عذر آورد. او نیازی به تغییر سخن خود نداشت. او سخنان صریح و خالی از ابهام خدا را بیان می کرد» (یوحنا ۳: ۳۴). او فرمود: "آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود" (مرقس ۱۳: ۳۱).

* او همچون خدا پرستش می شد

پرستشی که فقط مختص خداست

سجده کردن در برابر خدا برترین عمل پرستشی و عبادتی است که می توان در حق او انجام داد. چنین عملی فقط مختص خداست.

اما عیسی چنین عملی را در حق خود می پذیرفت

در کلام خدا چنین آمده است :

۱. «ناگاه ابرصي (جذامي) آمد و او را پرستش نمود...» (متي ۸: ۲؛ ترجمه قدیم)

۲. «پس اهل کشتي آمده، او را پرستش کرده، گفتند: "في الحقيقت تو پسر خدا هستي."» (متي ۳۱۴: ترجمه قدیم)

۳. «يك كور مادرزاد پس از شفا یافتن، سجدہ كرد و او را پرستيد» (يوحنا ۹: ۳۵-۳۹؛ ترجمه قدیم)

۴. «آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.» توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!» عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشابه‌حال آنان که نادیده، ایمان آورند.» (يوحنا ۲۰: ۲۷-۲۹؛ ترجمه هزاره نو)

* تفاوت عیسی با سایرین

۱. «چون پطرس به خانه درآمد، گرنلیوس به استقبال او شتافت و به پایش درافتاده، او را پرستش کرد. اما پطرس او را بلند کرد و گفت: «برخیز؛ من نیز انسانی بیش نیستم.» (اعمال رسولان ۱۰: ۲۵ و ۲۶؛ ترجمه هزاره نو)

۲. یوحناي رسول به هنگام دریافت مکاشفه خود، بر پاهای فرشته افتاد تا او را "پرستش کند"، اما فرشته به او گفت که او فقط "هم خدمت" وی است و او باید فقط "خدا را سجدہ کند" «" (مکاشفه ۱۹: ۱۰)

آلیستر مک گرات، استاد بر جسته الهیات در دانشگاه آکسفورد، می نویسد: «در فرهنگ یهود که مسیحیت در آغاز در بطن آن عمل می کرد، فقط و فقط خدا مورد پرستش قرار می گرفت. پولس رسول مسیحیان شهر روم را از این خطر آگاه ساخت که انسانها همواره تمایل دارند که مخلوق را به جای خالق عبادت کنند (رومیان ۱: ۲۳). با اینحال، مسیحیان اولیه عیسی را همچون خدا عبادت می کردند، عملی که حتی در عهد جدید نیز منعکس می باشد».

* آنچه دیگران گفته اند

آنچه دیگران گفته اند

[آنچه دیگران گفته اند]

* پولس رسول

الف - رومیان ۹: ۵

«که پدران از آن ایشانند (یعنی از قوم یهود)، و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد. آمین.»

چارلز هاج، عالم بزرگ الهی و دانشمند کتاب مقدس، در مورد این آیات چنین شرحی می دهد: «پولس... اعلام می دارد که مسیح از لحاظ طبیعت انسانی یا به حسب جسم، از قوم اسرائیل بود، از لحاظ دیگر، خدای متعال، یا خدای فوق از همه و متبارک لایزال می باشد. لذا این آیات نشان می دهند که مسیح در اعلی ترین معنای کلمه، خدا می باشد.»

دکتر ام جی. هریس، دانشمند مشهور عهد جدید، پس از بحث مبسوطی که در خصوص متن یونانی این آیات به عمل می آورد، چنین می گوید: «آنچه که پولس رسول در پایان ۹: ۱-۵ تصریح می کند این است: عیسی مسیح، مسیحای موعود، در نقطه مقابل اهانت و طرد از سوی اکثریت قوم خود یعنی اسرائیلیان، به جایگاهی مافوق تمام پدیده های عالم هستی، جاندار و بی جان، از جمله بر یهودیانی که طردش کردند برافراشته شد، چرا که او طبیعتاً خداست و سزاوار عبادت ابدی.»

2- فیلیپیان ۲: ۶-۱۱

«که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد؛ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد. و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت، بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت، خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نام هاست بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است، خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است برای تمجید خدای پدر.»

در آیه های ۶ تا ۸، شرح داده شده که مسیح سرافراز شده دارای دو طبیعت است: طبیعت الهی (آیه ۶)، و طبیعت خادم (آیه ۷). این آیه ها نشان می دهند که عیسی به لحاظ طبیعتش، کاملاً خدا و کاملاً انسان است. همانطور که پیتر تون می نویسد:

«تقابل ماهیت آسمانی و زمینی حاکی از این است که کلمه یونانی (morphe یعنی شکل، که در آیات ۶ و ۷، "صورت خدا" و "صورت غلام" ترجمه شده) به شراکت واقعی عیسی در الوهیت اشاره دارد، همانطور که به شراکت واقعی او در زندگی و تاریخ بشری نیز دلالت می کند.»

در آیات ۹ تا ۱۱ عیسی با خدا برابر شمرده شده است. اف. اف. بروس می نویسد:

«در این سروده، پژواکی از اِشعیا ۵۲: ۱۳... و نیز اِشعیا ۴۵: ۲۳ به گوش می رسد، آنجا که یگانه خدای واقعی به خود سوگند خورده، می گوید: "هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد." اما در این سروده مسیحایی، همان خدا مقدر می فرماید که هر زبانی به نام عیسی خم شود و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است ...

گاه سوال می شود که این نامی که به او داده شد، [عیسی] است یا [خداوند]. به نظر من، هر دو می باشد چرا که طبق مشیت الهی، نام [عیسی] از این پس همان ارزش نام [خداوند] را دارد در اعلی ترین معنایی که آن نام می تواند داشته باشد، همان معنای نام عبری یَهُوَه.»

بنابر این، فیلیپیان ۲: ۶-۱۱ الوهیت مسیح را به دو شکل نشان می دهد، یعنی به واسطه طبیعت دوگانه او، و با برابر ساختن او با نام انحصاری خدا در عهد عتیق، یعنی یَهُوَه یا خداوند.

3- کولسیان ۱: ۱۵-۱۷

«او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان، زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تخت ها و سلطنت ها و قوات؛ همه به وسیله او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.»

در آیه ۱۵، مسیح [صورت خدای نادیده] خوانده شده است. پیتر لوئیس خاطر نشان می سازد که: «اگر عیسی "صورت" کسی است، باید از ذات او نیز برخوردار باشد؛ او وجود واقعی خدا را دقیقاً به تصویر می کشد زیرا که ذات او را داراست. عیسی مسیح همچون صورت خدا، معادل وجود خدا در دنیای انسانهاست (یوحنا ۱: ۹)».

اف. اف. بروس می افزاید: «سخنانی که او بر زبان آورد، کارهایی که او انجام داد، زندگی به آن شیوه که او زیست، همگی آشکار کننده خدای نادیده بود. به گفته پولس، او صورت دیدنی خدای نادیدنی است».

اصطلاح [نخست زاده تمامی آفریدگان] به این معناست که او در مقام پسر ابدی خدا، وارث همه چیزهاست. این مفهوم را در این واقعیت مشاهده می کنیم که او خالق همه چیزهاست. عیسی چه کس دیگری می تواند باشد، جز خدا؟

4- کولسیان ۲: ۹

«در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است.»

این جمله ساده، طبیعت عیسی را بر ما آشکار می سازد و بیان می دارد که او چرا باید برای ما مهم باشد. کارل اف. اچ. هنری چنین شرح می دهد: «اعتقادی که سبب منحصر به فرد بودن اقرار ایمان مسیحی می گردد، یعنی این اعتقاد که در عیسی مسیح "از جهت جسم" تمامی پری الوهیت ساکن است" (کولسیان ۲: ۹)، جزء لاینفک و مُسلم تعلیم عهد جدید است. رسولانی که هم عصر عیسی بودند، این را تایید و تکرار کرده اند.»

5- تیتس ۲: ۱۳

«و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما، عیسی مسیح را انتظار کشیم.»

ترجمه این آیه ممکن است این تصور را ایجاد کند که مسیحیان باید به ظاهر شدن دو شخص امید ببندند، یکی ظهور خدای عظیم و دیگری ظهور عیسی مسیح. اما ساختار متن یونانی به گونه ای

است که هر دو عنوان، یعنی [خدای عظیم] و [نجات دهنده]، به یک شخص اشاره دارد، یعنی به عیسی مسیح.

* یحیی تعمید دهنده

«و روح القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که: "تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم"» (لوقا ۳: ۲۲):

در یوحنا ۲۹۱: ۳ و ۳۴، یحیی تعمید دهنده اعلام داشت: «اینک بره خدا که گناه جهان را بر می دارد!... من دیده، شهادت می دهم این است پسر خدا».

* پطرس رسول

- [شاید مشهورترین اظهار پطرس در متی ۱۶: ۱۵-۱۷ یافت شود:

«ایشان را گفت: شما مرا که می دانید؟» شمعون پطرس در جواب گفت که "تویی مسیح، پسر خدای زنده." عیسی در جواب وی گفت: "خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است».

شفران و کریسلر در خصوص این آیات چنین می نویسند: «عیسی به جای اینکه جسارت پطرس را سرزنش کند...، او را به خاطر اعتراف ایمانش مبارک می خواند. عیسی در سرتاسر خدمتش، دعاها و پرستش های انسان ها را پذیرفت چرا که آنها را به حق سزاوار خود می دانست».

- 2 در اعمال 36: 2، پطرس بار دیگر ایمان خود را مورد تأکید قرار می دهد و می گوید:

«پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است».

- 3 در یکی از رسالاتش نیز می نویسد: «شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانها را به مساوی ما یافته اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده» (دوم پطرس ۱: ۱)

ام. جی. هریس با بررسی متن یونانی آیه فوق، چنین نتیجه می گیرد: «این نتیجه گیری غیر قابل اجتناب است که در دوم پطرس ۱: ۱، عنوان "خدای ما و نجات دهنده" هر دو به عیسی مسیح اشاره دارند».

* تومای رسول

توماى شکاک در یوحنا ۲۰: ۲۸ چنین شهادتى مى دهد: «توما در جواب وی گفت: "ای خداوند من، و ای خدای من»».

جان استات در کتاب [مبانی مسیحیت] (که به فارسی نیز ترجمه شده است- م.) در مورد این فریاد تحیر توما چنین مى نویسد: «در یکشنبه بعد از رستاخیز، هنگامی که عیسی در بالاخانه بر شاگردان ظاهر شد، توماى شکاک نیز در جمع آنان حضور داشت. عیسی به توما گفت که زخم های او را لمس کند و توما که حیران و متعجب گشته بود، فریاد زد، "خداوند من، ای خدای من". عیسی این گفته را پذیرفت و توما را نه به خاطر پرستش، بلکه به واسطه بی ایمانی اش توبیخ نمود.» (مبانی مسیحیت، ترجمه ر. آسریان، ص ۲۱)

همانطور که قبلاً متذکر شدیم، هر بار که انسانی یا فرشته ای مورد پرستش قرار گرفته اند، فوراً پرستش کننده را توبیخ کرده اند و گفته اند که فقط خدا را باید پرستید (اعمال 25۱۰: ۲۶؛ مکاشفه ۱۹: ۱۰). اما عیسی نه فقط این پرستش را از توما مى پذیرد، بلکه آن را ترغیب نیز مى نماید.

* نویسنده رساله عبرانیان

-1 عبرانیان ۱: ۳

«که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده، و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده»...

إف. إف. بروس در خصوص عبارت [خاتم جوهر] چنین توضیح مى دهد: «تصویر و نوشته روی سکه عیناً مطابق است با قالبی که برای ساختن آن به کار رفته است؛ به همان شکل، پسر خدا نیز تصویر کامل جوهر و ذات خداست. در عهد جدید، کلمه یونانی *charakter* که فقط در این آیه به کار رفته، گویاتر از کلمه *eikon* می باشد که در آیه های دیگر استفاده شده، تا تصریح کند که مسیح [صورت] خداست (دوم قرن تیان ۴: ۴؛ کولسیان ۱: ۱۵) ... ذات و ماهیت خدا در مسیح آشکار شده است».

-2 عبرانیان ۱: ۸

«اما در حق پسر (می گوید): ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است».

توماس شولتز مى نویسد: «باز در این آیه از کتاب مقدس، عیسی به صراحت خدا نامیده شده است».

* یوحناى رسول

-1 یوحنا ۱: ۱۴

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی. و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر».

آر. سی اسپرول (R. C. Sproul)، معلم و الهی دان مورد احترام، در مورد یوحنا ۱: ۱ با اشاره به [کلمه (Logos)] چنین توضیح می دهد:

«در این آیه چشمگیر، Logos هم از خدا متمایز شده [کلمه نزد خدا بود] و هم با او یکی انگاشته شده است [کلمه خدا بود]. این جمع اضداد تأثیر بسیاری بر شکل گیری آموزهٔ تثلیث داشت زیرا به موجب آن، Logos به عنوان دومین شخص تثلیث ظاهر می شود. کلمه به لحاظ شخص از پدر متمایز است، اما با او همذات می باشد».

کارل لینی (J. Carl Laney) نیز خاطر نشان می سازد که این آیه تأیید می کند که Logos وجودی است ابدی، دارای شخصیتی است متمایز، و برخوردار از ذاتی الهی می باشد. دکتر دانیل بی. والاس استاد زبان یونانی، در مورد اهمیت ساختار جمله در این آیه چنین می نویسد: «ساختاری که انجیل نگار انتخاب کرده، موجزترین شکل ممکن بود برای بیان این اندیشه که "کلمه" خدا بود، اما متمایز از پدر».

-2-اول یوحنا ۵: ۲۰

«اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم، و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی».

در اینجا نیز مشاهده می کنیم که یوحنا که شاهد زندگی عیسی و خدمات عیسی بود، تردیدی به خود راه نمی دهد که او را [خدا] بخواند.

* نتیجه گیری

ویلیام بیدرولف (W. Biederwolf) از این شواهد نتیجهٔ مناسبی گرفته، می نویسد:

«کسی که بتواند عهد جدید را بخواند اما پی نبرد که عیسی ادعا میکند که شخصی برتر از یک انسان است، مانند کسی است که به هنگام ظهر به آسمان صاف نگاه کند و خورشید را نبیند».

یوحنا، آن شاگرد محبوب نتیجه گیری خود را چنین اعلام می دارد: «و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید) «یوحنا ۲۰: ۳۰ و ۳۱»

ادعاهای غیر مستقیم مسیح در مورد الوهیت

رئوس مطالب فصل

ادعاهای غیر مستقیم عیسی در مورد الوهیت

او گناهان را می بخشد

او ادعا می کند که " حیات " است

در او " حیات " است

او صاحب اقتدار است

* القاب الوهیت

يَهُوَه - خداوند

پسر خدا

پسر انسان

آبا - پدر

در بسیاری از موارد، عیسی الوهیت خود را به طور غیر مستقیم آشکار ساخت، خواه با تعلیمش، خواه با کارهایش. در اینجا به چندین نمونه از این موارد اشاره می کنیم که شامل چند ادعای مستقیم نیز می شود.

عیسی یهوه است

<u>آیه مربوط به عیسی</u>	<u>عنوان یا عمل مشترک</u>	<u>آیه مربوط به یهوه</u>
یوحنا ۱: ۳	خالق	اشعیا ۴۰: ۲۸
یوحنا ۴: ۴۲	نجات دهنده	اشعیا ۴۵: ۲۲ و ۴۳: ۱۱
یوحنا ۵: ۲۱	مردگان را زنده می کند	اول سمونیل ۶: ۲
یوحنا ۵: ۲۷ و متی ۲۵: ۳۱-۴۶	داور	یونیل ۳: ۱۲
یوحنا ۸: ۱۲	نور	اشعیا ۶۰: ۱۹ و ۲۰
یوحنا ۵۸: ۱۸ و ۶۵	من هستم	خروج ۱۴: ۳
یوحنا ۱۱: ۱۱	شبان	مزمور ۲۳: ۱
یوحنا ۱۱۷: ۵	جلال خدا	اشعیا ۸۴: ۸ و ۴۸: ۱۱
مکاشفه ۱۷: ۲ و ۸	اول و آخر	اشعیا ۴۴: ۴ و ۴۴: ۶
مکاشفه ۹: ۵	فدیه دهنده	هوشع ۱۴: ۱۳
مکاشفه ۲۱: ۲ و متی ۲۵: ۱	داماد	اشعیا ۵۶: ۲ و هوشع ۲: ۱۶
اول قرنیتیان ۱۰: ۴	صخره	مزمور ۱۸: ۲
مرقس ۷: ۱۰ و ۱۰	بخشاینده گناه	یرمیا ۳۱: ۳۴
عبرانیان ۱: ۶	مورد پرستش فرشتگان	مزمور ۱۴۸: ۲
اعمال ۵۹۷: ۵	مخاطب در دعاها	تمام عهد عتیق
کولسیان ۱: ۱۶	خالق فرشتگان	مزمور ۱۴۸: ۵

۱ - او گناهان را می بخشد

«عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: "ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد." لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند که: "چرا این شخص کفر می گوید؟ غیر از خدای واحد کیست که بتواند گناهان را ببامرزده؟"» (مرقس ۲: ۵-۷) :

در نظر یهودیان که شریعت خدا را به خوبی آموخته بودند، غیر قابل تصور بود که يك انسان بتواند گناهی را که در حق خدا انجام شده ببخشد. آمرزش گناه فقط در قدرت خداست. جان استات، عالم الهی و دانشمند بزرگ کتاب مقدس می نویسد: «ما می توانیم خطاهایی را که دیگران در حق ما کرده اند ببخشیم؛ اما گناهانی را که در حق خدا انجام می دهیم، فقط خود خدا می تواند ببخشد».

بعضی ممکن است سوال کنند که آیا عیسی واقعا این اختیار الهی را داشت که گناهان را ببخشد یا نه. عیسی که می دانست حضار در آن محفل در این خصوص شك دارند، اختیار خود را به آنان ثابت کرد:

«... بدیشان گفت: "... کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته، بخرام؟ لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» ، مفلوج را گفت: "تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو." او برخاست و بی تأمل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد، به طوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: "مثل این امر هرگز ندیده بودیم."» (مرقس ۲: ۹-۱۲).

در این ماجرا، عیسی می پرسد که کدام آسان تر است، گفتن «گناهانت بخشیده شد» یا گفتن «برخیز و راه برو» گفتن هر دو آسان است. اما برای انجام هر يك نیاز به قدرتی الهی هست. يك انسان شاید قطعا گفتن اولی را انتخاب میکرد چون کسی متوجه نمی شد که آیا او قدرت انجامش را هم دارد یا نه. اما عیسی آن مرد اقلیج را شفا داد تا همه بدانند که او اختیار و اقتدار این را دارد که علت اصلی بیماری را نیز بر طرف سازد. کاتبان و فریسیان عیسی را متهم به کفرگویی کردند چرا که اختیارات خدا را از آن خود می ساخت. او گناهان توبه کاران را با اطمینان و اقتدار می بخشید. خدا فقط قادر است چنین کند، زیرا همه در حق اوست که گناه کرده اند. وقتی مسیح گناهان را می بخشید، این کار را در مقام يك انسان انجام نمی داد. از آنجا که فقط خدا حق بخشایش گناهان را دارد، مسیح با انجام این کار، نشان می داد که خداست، خدای ابدی.

۲ - او ادعا می کند که (حیات) است

در یوحنا ۶۱ :، عیسی می فرماید: «من راه و راستی و حیات هستم».

مریل تینی این آیه را تجزیه و تحلیل کرده، می گوید: «او نگفت راه یا راستی یا حیات را می شناسد؛ او به تعلیم در مورد اینها نپرداخت. او خود را مدافع نظام جدیدی معرفی نکرد. او اعلام کرد که خودش کلید نهایی برای تمامی اسرار می باشد».

۳- در او (حیات) است

«و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات را دارد، و آنکه پسر را ندارد حیات را نیافته است.» (اول یوحنا ۵: ۱۱ و ۱۲)

جان استات در اشاره به این حیات چنین اظهار می دارد: «عیسی وابستگی شاگردان را به خود، به ماده حیاتی تشبیه می کند که از ساقه درخت به شاخه ها انتقال می یابد. او گفت که خدا او را بر هر بشری قدرت داده است تا به تمام کسانی که پدر به او داده است، حیات بخشد».

۴- او صاحب اقتدار است

در عهد عتیق کاملاً روشن است که خدا داور بر تمامی خلقت است (پیدایش ۱۸: ۲۵؛ مزامیر ۵۰: ۴-۶ و ۹۶: ۱۳). اما در عهد جدید، این اختیار داور از جانب پدر به پسر داده شده است:

«و [خدا] بدو [یعنی به عیسی] قدرت بخشیده است که داور می هم بکند، زیرا که پسر انسان است.» (یوحنا ۵: ۲۷)

وقتی عیسی ادعا کرد که جهان را داور خواهد نمود، منظورش این بود که مردگان را در روز قیامت بر خواهد خیزاند، ملت ها را در پیشگاه خود گرد هم خواهد آورد، و بر تخت پر جلال خواهد نشست و جهان را داور خواهد کرد. بر اساس داور می او، بعضی به آسمان خواهند رفت و بعضی به جهنم.

جان استات می نویسد: «عیسی نه فقط داور است، بلکه ضابطه این داور می نیز تصمیم انسان ها در قبال او خواهد بود... این ادعای عظیمی است. فرض کنید، واعظی بالای منبر برود و به جماعت بگوید: "خوب به حرف های من گوش کنید چون ابدیت شما به آن بستگی دارد. من در پایان باز خواهم گشت تا شما را مورد داور می قرار دهم. سرنوشت شما بستگی خواهد داشت به اطاعتتان از من." چنین واعظی خیلی زود یا به دست پلیس خواهد افتاد، یا به دست روانکاران».

القاب الوهیت

*

1- یهوه – خداوند

بسیاری از ترجمه های انگلیسی کتاب مقدس، نام خدا را بصورت LORD تماماً با حروف بزرگ) یا [יְהוָה] ترجمه می کنند. این نام در اصل عبری، با چهار حرف [י ه و ه] نوشته می شود (مانند فارسی: یهوه، بدون هیچ گونه اعرابی). اکثراً این نام را یهوه می خوانند.

الف-نامی مقدس برای یهودیان

هربرت اف. استیونسون می نویسد: «معنی دقیق این نام روشن نیست. در عبری آن را به صورت [يְהוֹه] می نویسند بدون اینکه تلفظش مشخص باشد. بعدها، آن را بر روز آدونای (یعنی خداوند) خواندند، و در نتیجه، تلفظش شد يְהוֹه. در زمان مسیح و مدتی پیش از آن، یهودیان این نام را آنقدر مقدس می شمردند که هرگز آن را بر زبان نمی آوردند. اما به هنگام قرائت کتب مقدس در محافل مذهبی، برای اجتناب از بر زبان آوردنش، کلمه اودنای را به کار می بردند.» (در ترجمه قدیمی فارسی، در بسیاری از موارد، به جای نام يְהוֹه کلمه خداوند با یک خط بر روی آن، یا بصورت ایتالیک نوشته شده است. - م.)

ب - معنی این نام

«محتوای خروج 14: 3 و نیز تحقیقات علمی جدید حاکی از اینند که [يְהוֹه] را باید شکلی از فعل [הָיָה] دانست، به معنی [بودن]. بدینسان، می توانیم در این نام دو معنی مشاهده کنیم. نخست، بر اساس خروج 3: 14 و 15، [يְהوֹه] به عنوان یک نام، انسان را از عمل و کمک و حضور خدا مطمئن می سازد.

آن «من هستم» همیشه همراه با قومی خواهد بود که خدا با آنان میثاق بسته است. خدایی که اکنون حضور دارد، در آینده نیز در کنار قوم حضور خواهد داشت. دوم، بر اساس تثنیه 4: 39، اول پادشاهان 8: 60، و اشعیا 45: 21 و 22، [يְהوֹه] یگانه و تنها خداست که هم مافوق خلقتش است و هم در بطن آن؛ سایر خدایان یا مخلوقند یا بازتابی هستند از تصورات انسان.» (دکتر پیتر تون)

پ - عیسی خود را یهوه معرفی می کند

سرور ما عیسی مسیح خود را با [خداوند] عهد عتیق یکی معرفی کرد. این امر ما را به سوی آموزه صریح الوهیت او هدایت می نماید. «او عهد [يְהוֹه] را از آن خود می دانست. در فصل هشتم انجیل یوحنا این ادعاها را می خوانیم: «اگر باور نکنید که "من هستم" در گناهان خود خواهید مرد.» (آیه ۲۴). «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آنوقت خواهید دانست که "من هستم"» (آیه ۲۸)؛ «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود "من هستم"» (آیه ۵۸).

کاربرد «من هستم» توسط عیسی، ارتباط می یابد به خروج 3: 14 که در آنجا خدا خود را به موسی اینچنین معرفی می کند: "هستم آنکه هستم". و گفت: "به بنی اسرائیل چنین بگو: آهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد." به این ترتیب، نام خدا در عبری [يְהוֹه] یا [هستم] می باشد. در متی 13: 14 و 15، مسیح خود را با «خداوند» (آدونای) عهد عتیق یکی می سازد (اشعیا 6: 8-10).

کلارک پیناک می نویسد: «در تعالیم او پِژواک "من هستم" شنیده میشود که در ساختار و محتوا، حاوی ادعای الوهیت می باشد. (خروج 3: 14؛ یوحنا 4: 26؛ 6: 35؛ 8: 12؛ 10: 11؛ 11: 25). در یوحنا 12: 41، مسیح همان کسی توصیف شده که در اشعیا در آیه (1) از فصل ششم کتابش دید. همین نبی درباره کسی سخن می گوید که باید راه يְהוֹه را آماده سازد (اشعیا 40: 3). عیسی گفته سامریان را تصدیق کرد که او مسیح و نجات دهنده جهان است (یوحنا 4: 42). از عهد عتیق می دانیم که نجات دهنده فقط يְהوֹه می باشد. در هوشع 13: 4 اینچنین تصریح شده است: «من ... يְהوֹه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سوای من نجات دهنده ای نیست.»

عالم الهی و معلم برجسته کتاب مقدس، چارلز رایبری (Ryrie) در خصوص عنوان [پسر خدا] چنین می نویسد: «معنی آن چیست؟ عبارت "پسر کسی" می تواند به معنی "متعلق به فلان نظام یا دسته" باشد. برای مثال، در عهد عتیق "پسر انبیا" به کسانی اشاره داشت که جزو گروه انبیا بودند (اول پادشاهان ۲۰: ۳۵)، و "پسران مغنیان" به گروه سراینندگان (نجمیا ۱۲: ۲۸). عنوان "پسر خدا" وقتی برای خداوند ما به کار می رود، به معنی هم ذاتی با خداست و ادعایی قوی و روشن است در مورد الوهیت کامل.»

استیون (H. F. Stevenson) می نویسد: «درست است که در عهد عتیق، اصطلاح "پسران خدا" برای انسانها (هوشع ۱: ۱۰) و فرشتگان به کار رفته است (پیدایش ۶: ۲؛ آیوب ۱: ۶؛ ۳۸: ۷)، اما در عهد جدید، عنوان "پسر خدا" در مورد خداوند ما و توسط خود او به شکلی کاملاً متفاوت به کار رفته است. در هر مورد از این کاربردها، این عنوان دلالت دارد بر اینکه او یگانه پسر مولود می باشد؛ برابر با پدر و ابدی همچون او.» کاربرد مکرر «پسر» در کنار «پدر» بیانگر ادعای صریح عیسی به برابری با پدر است و حقیقت تثلیث را شکل می بخشد (متی ۲۳: ۹ و ۱۰؛ مرقس ۱۳: ۳۲؛ یوحنا ۳: ۳۵؛ ۵: ۱۹-۲۷؛ ۱۰: ۳۳-۳۸؛ ۱۴: ۱۳).

عیسی در قیصریه فیلیپی، پطرس را ستود چرا که او تصدیق کرده بود که عیسی پسر خدا است. در این مورد چنین می خوانیم: «شمعون پطرس در جواب گفت که "تویی مسیح پسر خدای زنده". عیسی در جواب وی گفت: "خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است."» (متی ۱۶: ۱۷).

فلدر (Felder) در خصوص مقصود عیسی از اینکه خدا «پدرش» می باشد، چنین می نویسد: «هر بار که عیسی درباره رابطه اش با "پدرش" سخن می گوید، همیشه و بدون استثناء از اصطلاح "پدر من" استفاده می کند. و هر بار که درباره رابطه شاگردانش با خدا سخن می گوید، همواره اصطلاح "پدر ما" را به کار می برد. او هرگز خود را با شاگردان و انسان ها یکی نساخت و اصطلاح طبیعی "پدر ما" را به کار نبرد.»

فلدر در ادامه چنین می نویسد: «حتی در مواردی که عیسی در مقابل خدا، خود را با شاگردان متحد میسازد و طبیعتاً انتظار می رود که از عبارت جمع "پدر ما" استفاده می کند، بالعکس عبارت «پدر من» را به کار می برد. به این آیات توجه کنید: «از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم.» (متی ۲۶: ۲۹).

«و اینک من موعود پدر خود را بر شما می فرستم.» (لوقا ۲۴: ۴۹). «بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید» (متی ۲۵: ۳۴). بنابراین، عیسی صریحاً میان مقام خود به عنوان پسر خدا و مقام شاگردان و کلاً انسان ها به عنوان فرزندان خدا تمایز قائل می شود.»

3. پسر انسان

عیسی از عنوان [پسر انسان] به سه طریق متمایز استفاده می کند:

1. در خصوص خدمتش بر روی زمین:

-متي 20^۸ :

-متي 6^۹ :

-متي 19^{۱۱} :

-متي 13^{۱۶} :

-لوقا 10^{۱۹} :

-لوقا 48^{۲۲} :

2. به هنگام پیشگویی رنجش

-متي 40^{۱۲} :

-متي ۱۷: 22 و ۹:

-متي 18^{۲۰} :

3. در تعالیمش در خصوص بازگشت خود :

-متي 41^{۱۳} :

-متي ۲۴: 30 و ۲۷:

-متي 31^{۲۵} :

-لوقا 8^{۱۸} :

-لوقا 36^{۲۱} :

استیونسون اهمیت بسیاری برای عنوان «پسر انسان» قائل می شود و می نویسد: «این لقبی بود که خداوند ما معمولاً برای اشاره به خود به کار می برد. در عهد جدید هیچکس جز او این عنوان را بر زبان نیاورده، مگر زمانی که مخالفینش از کلمات خود او استفاده می کردند) یوحنا ۱۲: ۳۴)، و نیز زمانی که استیفان در لحظه شهادتش اعلام داشت و گفت: "اینک آسمان را گشاده، پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم." (اعمال ۷: 56) :

این عنوان به روشنی عنوانی مسیحایی است و یهودیان نیز همین استنباط را از آن داشتند.

کریسلر و شفران می نویسند که: «عیسی به روشنی خود را تحقق بخشنده پیشگویی هایی می دانست که در عهد عتیق در مورد مسیحا به عمل آمده است. او به هنگام اشاره به خود همواره عنوان "پسر انسان" را از رویای دانیال نبی به کار می بُرد (دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴)».

در مرقس 61-64:، عیسی محتوای دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴ و همچنین مزمور ۱۱۰: ۱ را به خود نسبت می دهد، چنانکه گویی می خواهد موضوع برای شنوندگانش مکتشف شود .

مونته فیوره (C. G. Montefiore) در این زمینه چنین می نویسد: «نحوه بیان عیسی به گونه ای است که نمی توان تصور کرد که عیسی میان خودش، و پسر انسان، و مسیحا تمایز قائل بود. پسر انسان باید همان مسیحا باشد، و هر دو باید خود عیسی باشند».

4- ابا- پدر

مایکل گرین می نویسد که: «مسیح تصریح فرمود که با خدا رابطه ای دارد که هیچکس قبلاً ادعایش را نداشته است. این رابطه در کلمه آرامی [ابا] منعکس است، کلمه ای که عیسی بسیار دوستش می داشت و خصوصاً در دعاها بسیار به کار می برد. پیش از او هیچکس در تاریخ اسرائیل خدا را با این کلمه مخاطب قرار نداده بود.

البته یهودیان عادت داشتند که خدا را در دعا پدر بخوانند؛ اما کلمه ای که ایشان به کار می بردند [آیینو] بود، یعنی شکلی از خطاب که اساساً حالت درخواست از خدا برای رحمت و بخشایش را داشت. اما در نحوه خطاب عیسی در کلمه [ابا] هیچ شکلی از درخواست رحمت از خدا دیده نمی شود. این کلمه بیانگر رابطه ای بسیار صمیمانه می باشد. از اینروست که او میان رابطه خود با خدا در مقام پدر، و رابطه سایر مردم با خدا تفاوت قائل بود».

جالب است که حتی داود با وجود نزدیکی اش به خدا، خدا را پدر خود خطاب نمی کرد بلکه می گفت که «چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤف است، همچنان خداوند بر ترسندگان خود رافت می نماید.» (مزمور ۱۰۳: ۱۳) اما عیسی کلمه [پدر] را اغلب در دعا به کار میبرد .

استیونسون می نویسد: «فریسیان مسلماً مفهوم آن را درک می کردند و از اینرو او را به کفرگویی متهم کردند (یوحنا: ۱۸). او خدا را پدر خود خطاب می کرد و بدینسان خود را با خدا برابر می ساخت. اگر او با خدا برابر نمی بود، گفته اش یقیناً کفرآمیز می بود».

بر سر سه راهی: خداوند، فریبکار، یا مجنون؟

رئوس مطالب فصل

بر سر سه راهی: خداوند، فریبکار، یا مجنون؟

عیسای ناصری کیست؟

* سه راه حل

او فریبکار بود

او مجنون بود

او خداوند است

* عيساي ناصري كيست؟

در تمام طول تاريخ، مردم پاسخ هاي گوناگوني به اين سوال داده اند كه «عيساي ناصري كيست؟» پاسخ هر چه باشد، نمي توان منكر اين واقعيت شد كه عيسي واقعا وجود داشته و اينكه زندگي اش تاريخ بشريت را به گونه اي بنيادين دگرگون كرده است. م

مورخ شهير، ياروسلاو پليكان، اين نكته را اينچنين توضيح مي دهد: «صرفنظر از اينكه مردم درباره عيساي ناصري چه تفكر يا اعتقادي دارند، او براي مدت بيست قرن، چهره حاكم بر فرهنگ غرب بوده است. اگر امكان داشت كه با نوعي آهن رباي نيرومند، هر قطعه كوچك فلزي كه حداقل نشاني از نام او داشته باشد را از دل تاريخ بيرون بکشيم، معلوم نيست چه مقدار فلز باقي مي ماند. از تاريخ ميلاد اوست كه اكثر ملل گاه شمار خود را آغاز مي كنند؛ به نام اوست كه ميليون ها نفر سوگند مي خورند؛ و به واسطه نام اوست كه ميليون ها نفر دعا مي كنند».

تاثير عيسي تا چه حد بوده است؟

جيمز كندي و جري نيو كامب (J.Newcombe) در اثر خود تحت عنوان «اگر عيسي متولد نشده بود؟» به ارائه پاسخي هر چند محدود، به اين سوال بر آمده اند. ابتدا اين نكته را مطرح مي كنند كه كليسا -بدن مسيح - نخستين ميراث عيسي براي جهان بوده است. سپس به بررسي رويدادهائي مي پردازند كه حكايت تأثير و نفوذ كليسا دارند. از اين ميان، مي توان موارد برجسته زير را از اثر ايشان نقل كرد :

- احداث دانشگاه ها كه اين نيز از قرون وسطي آغاز شد. علاوه بر اين، اكثر دانشگاههاي بزرگ جهان را مسيحيان براي اهداف مذهبي به وجود آوردند.

- احداث بیمارستانها كه عمدتا در قرون وسطي آغاز گرديد.

- سوادآموزي به توده هاي مردم.

- حكومت هاي پارلماني، خصوصا به آن شكل كه در آمريكا تجربه شده است.

- جدا شدن قوه هاي سياسي

- آزادي هاي مدني.

- إلغاء نظام برده داري، چه در دوران باستان و چه در دوران معاصر.

- علوم جديد

- كشف دنياي جديد(قاره آمريكا) توسط كولومبوس

- تاسيس انجمن هاي خيريه و نيكوکاري.

- معيارهاي برتر عدالت اجتماعي.

- اعتلای جایگاه انسان.

- اهمیت و توجه به حیات انسان.
- متمدن کردن اقوام بی فرهنگ و بدوی.
- ایجاد خط برای بسیاری از زبان ها یا تثبیت آن.
- کمک به توسعه هنر و موسیقی. الهام بخشیدن به بزرگترین آثار هنری.
- دگرگون کردن زندگی بسیاری از مردم و تبدیل نقاط ضعف آنها به نیروهای مولد برای جامعه.
- نجات ابدی برای تعداد بیشماري از انسان ها.

هر کسی که تاریخ کلیسا را مطالعه کرده باشد، می داند که کلیسا رهبران یا گروه هایی را به جامعه عرضه داشته که کمالات مورد نظر عیسی را زیر پا گذاشته اند و نامش را ننگین ساخته اند. اغلب اوقات، گروه یا فرقه ای در درون مسیحیت پذیرفته شده، روش ها و اعمالی را اشاعه داده اند که برخلاف محبت مسیح بوده است. آزار یک فرقه از مسیحیت به دست فرقه ای دیگر، یکی از نمونه های غم انگیز این واقعیت است. همچنین زمانی که بعضی از نهادهای غیر مذهبی ایجاد تحولی را ضروری تشخیص داده اند، کلیسا بسیاری از اوقات منفعل مانده است. حقوق مدنی برای سیاهان آمریکا یکی از این موارد است، گرچه ایمان مسیحی یکی از مهم ترین انگیزه ها برای قهرمانان اعطای آزادی نژادی بوده است، قهرمانانی نظیر ابراهام لینکن و مارتین لوتر کینگ.

در مجموع، فداکاری های بسیاری برای سبک کردن بار شوربختان از سوی پیروان مسیح صورت گرفته است. عیسی مسیح در طول دو هزاره در حال تبدیل زندگی انسان ها بوده است و در این فرایند، پیشرفت ها و تحولات تاریخ بشریت را بازنویسی می کرده است.

«در قرن نوزدهم، چارلز برادلا (CH. Bradlaugh)، ملحد مشهور، از یک مرد مسیحی خواست تا درباره ادعاهای مسیحیت با او به بحث بنشیند.

مرد مسیحی که هیو پرایس هیوز (Hugh Price Hughes) نام داشت، مبشر فعالی بود که در میان بینوایان لندن خدمت می کرد. هیوز به برادلا گفت که به یک شرط حاضر است با او مباحثه کند. هیوز گفت: (پیشنهاد می کنم که هر یک از ما برای اثبات اعتبار عقایدمان، از میان انسان ها شاهد بیاوریم، انسان هایی که در اثر تعالیم ما از زندگی فلاکت بار و گناه آلود رهایی یافته باشند. من ۱۰۰ نفر از چنین مردان و زنان را می آورم. از تو نیز می خواهم که چنین کنی.) هیوز سپس گفت که اگر برادلا صد نفر پیدا کند، می تواند ۵۰ نفر بیاورد؛ اگر ۵۰ نفر پیدا کند می تواند ۲۰ نفر بیاورد. سرانجام تعداد را به یک نفر رساند.

تنها کاری که برادلا می بایست بکند، این بود که یک نفر را پیدا کند که زندگی اش در اثر اعتقاد به الحاد و بی خدایی بهبود یافته باشد، و هیوز که می باست ۱۰۰ نفر را بیاورد، حاضر بود در این شرایط با او مباحثه کند. برادلا صرفنظر کرد (Kennedy, WIJ, 189).

وقتی واقعیت های بنیادی زندگی عیسی را از نظر می گذرانیم، مشاهده می کنیم که تأثیری که او بر جای گذاشته، باور نکردنی به نظر می رسد.

در قرن نوزدهم، نویسنده ای چنین نوشته است:

«عیسی در دهکده ای ناشناس از زنی روستایی زاده شد. در دهکده ای دیگر بزرگ شد و تا سی سالگی در یک دکان نجاری کار کرد. پس از آن، به مدت سه سال، واعظی سیار بود. هرگز کتابی ننوشت؛ هیچگاه از مقامی برخوردار نبود؛ هرگز خانه و خانواده ای نداشت؛ به مکتب نرفت؛ از هیچ شهر بزرگی دیدن نکرد؛ هیچگاه بیش از سیصد کیلومتر از زادگاه خود دور نشد؛ به کارهایی که لازمه بزرگی است نپرداخت و جز به خودش مرجع دیگری برای اثباتش نداشت. فقط سی و سه سال داشت که افکار عمومی علیه او برانگیخته شد. دوستانش پا به فرار گذاشتند. یکی از ایشان منکر رابطه اش با او شد.

دشمنانش دستگیرش کردند و محاکمه ای تمسخر آمیز را برایش ترتیب دادند. سپس میان دو دزد به صلیب میخکوبش کردند. چون می رفت که چشم از جهان فرو بندد، اعدام کنندگانش بر سر جامه هایش شرط بندی کردند، بر سر تنها دارایی اش. چون جان سپرد، دوستی از سر ترحم، پیکرش را در قبری که برای خود آماده کرده بود، نهاد. نوزده قرن سپری شد، اما او هنوز چهره مرکزی بشریت است. تمام لشکریانی که تا کنون به حرکت آمده اند، تمام ناوگان هایی که تاکنون دریاها را در نور دیده اند، تمام پارلمان هایی که تا کنون تشکیل جلسه داده اند، تمام پادشاهانی که تا کنون فرمان رانده اند، اگر همه یکجا گرد آیند، زندگی بشر را به اندازه این انسان تنها، تحت تاثیر قرار نداده اند».

حال باید ببینیم که عیسی درباره خود چه اعتقادی داشته است. دیگران او را که میپنداشتند؟ این شخصیت تنها که بود؟ عیسای ناصری کیست؟

برای عیسی آنچه که دیگران درباره اش می پنداشتند، بسیار مهم بود. این چیزی نبود که بتوان در مقابلش بی طرف ماند یا شواهدش را مورد توجه قرار نداد. سی. ایس. لوئیس، استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه کمبریج و "لادری گر" سابق، این نکته را در کتاب خود به نام [مسیحیت ناب] بررسی کرده است. او برخی از شواهد مربوط به هویت عیسی را مورد مذاقه قرار داده، می نویسد:

«در اینجا هدفم این است که نگذارم کسی این جمله نابخردانه را تکرار کند که می گوید: "من می توانم عیسی را همچون یک معلم برجسته اخلاق بپذیرم، اما نمی توانم این ادعای او را بپذیرم که او خداست." چنین گفته ای را نباید تکرار کرد. یک انسان عادی که ادعاهایی نظیر ادعاهای عیسی را عنوان کرده باشد، نمی توانسته معلم برجسته اخلاق بوده باشد. چنین شخصی یا دیوانه بوده - به اندازه کسی که خود را یک تخم مرغ گندیده می انگارد - یا یک شرور جهنمی. باید یکی از اینها را انتخاب کرد. عیسی یا پسر خدا بود و هست، یا یک دیوانه یا شاید هم بدتر از آن. یا باید آب دهان به رویش بیندازید و بُکشیدش؛ یا اینکه باید بر پاهایش بیفتید و مولا و خدایش بخوانید. اما اینکه او معلم برجسته ای بوده، چنین اندیشه ای را مطلقاً نباید مطرح کرد. او ما را در این مورد آزاد نگذاشته است. مقصود او از آمدنش این نبود».

هورت (F. J. A. Hort) می گوید که اعتقاد ما درباره عیسی هر چه می خواهد باشد، نمی توانیم هویت او را از گفتارش جدا سازیم. او می نویسد: «سخنان او چنان وابسته به هویتش بود که هرگز نمی توانست به عنوان گفتارهای انتزاعی یک نبی به طور مستقل وجود داشته باشد. اگر هویت او را از سخنانش جدا کنید، همه آنها از هم فرو می پاشد».

لاتورت (Kenneth Scott Latourette)، مورخ برجسته و فقید تاریخ کلیسا در دانشگاه ییل (Yale)، نظر هورت را تایید می کند و می نویسد: «آنچه که عیسی را برجسته می سازد،

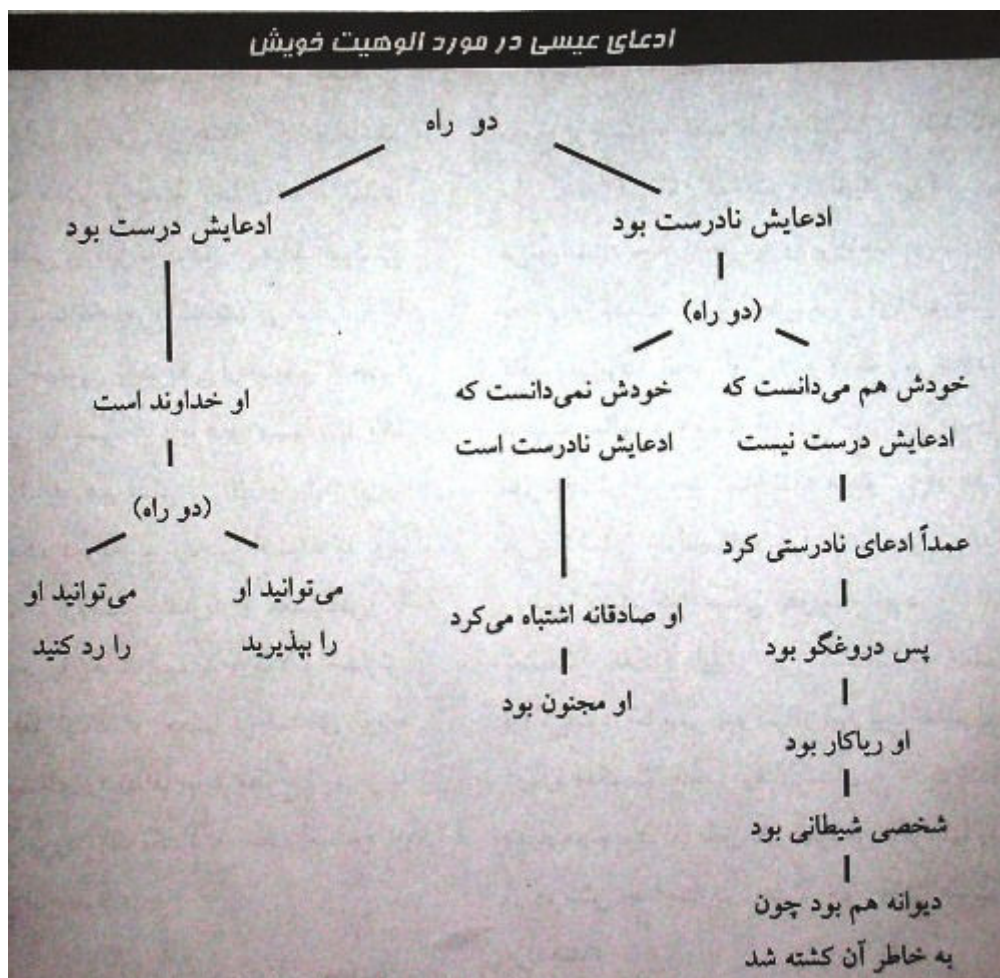
تعالیم او نیست، گرچه تعالیمش برای شهرتش کافی می بود. آنچه او را برجسته می سازد، ترکیب تعالیم و هویت او می باشد. این دو را نمی توان از هم جدا ساخت.»

سپس می افزاید: «برای تمام خوانندگان روایات انجیل باید روشن باشد که عیسی هویت خود را از تعالیمش تفکیک ناپذیر می دانست. او معلم بزرگی بود، اما بسی بزرگتر از این نیز. تعلیم او درباره ملکوت خدا، و رفتار انسان، و خود خدا بسیار مهم بود، اما طبق نظر خودش، اگر آنها را از هویتش جدا سازیم، اعتبار خود را از دست می دهند.»

سه راه حل

*

برخی اعتقاد دارند که عیسی خداست زیرا ایمان دارند که کتاب مقدس الهام خداست، و چون کتاب مقدس تعلیم می دهد که عیسی خداست، پس او قطعاً چنین است. من نیز اعتقاد دارم که کتاب مقدس کاملاً کلام الهام شده الهی است؛ اما تصور نمی کنم لازم باشد کسی چنین اعتقادی داشته باشد تا به این نتیجه برسد که عیسی خداست.



و اینك دليل آن: قبلا دیدیم که کتب عهد جدید از نظر تاریخی دقیق و معتبرند، چنان معتبر که نمی توان وجود عیسی را افسانه پنداشت. [به مقدمه قسمت "زدودن ابهامات" و فصل های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ از کتاب "شواهد جدید مسیحیت که در این وبلاگ موجود است مراجعه کنید] در انجیل ها شرح دقیق کارها و تعلیم عیسی ثبت شده است.

حال، عیسی به طور قطع ادعا کرد که خداست (به مطلبهای موجود در وبلاگ رجوع فرمایید: ادعاهای مستقیم و غیر مستقیم عیسی در مورد الوهیت). لذا هر کس باید به این سوال پاسخ دهد: آیا ادعای الوهیت او درست است یا نادرست؟ این سوال نیاز به بررسی بسیار دقیق دارد. در قرن اول، مردم نظرات متفاوتی در مورد هویت عیسی داشتند. اما عیسی يك روز از شاگردانش پرسید: «شما مرا که می دانید؟» پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده.» (متی ۱۶: ۱۵ و ۱۶)

همه مردم با پاسخ پطرس موافق نیستند، اما هیچکس نیز نمی تواند از سوال عیسی طفره رود. ادعای عیسی در مورد الوهیت خود یا باید درست باشد یا نادرست. اگر درست باشد، پس او خداست و بر ماست که خداوندی او را بپذیریم یا رد کنیم. بهانه ای نیز نداریم. اگر ادعای الوهیت عیسی نادرست باشد، دو راه بیشتر باقی نمی ماند: یا خودش می دانست که ادعایش نادرست است، یا نمی دانست. اینك هر يك از این شقوق را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم و بعد، به شواهد آن خواهیم پرداخت.

* آیا او فریبکار بود؟

وقتی عیسی ادعایش را عنوان می کرد، اگر خودش هم می دانست که خدا نیست، پس دروغ می گفت. اما اگر دروغگو بود، قطعاً ریاکار نیز بود، زیرا دیگران را می گفت که به هر قیمتی صادق باشند، اما خودش در دروغ بزرگی زندگی می کرد و آن را تعلیم می داد. علاوه بر آن، او موجودی شیطانی نیز بود، چرا که دیگران را تعلیم می داد که برای دریافت رستگاری ابدی، به او ایمان بیاورند. اگر می دانست که دروغ می گوید و قادر به اثبات ادعایش نبود، بی تردید فرد شیادی بود. و بالاخره، دیوانه بود چرا که ادعای الوهیتش بود که او را به سوی صلیب کشاند.

• مرقس ۱۴: ۶۱ « 64 - اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» عیسی بدو گفت: "هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می آید." آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: "دیگر چه نیاز به شاهد است؟ کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟" آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ است. (ترجمه هزاره نو)

• یوحنا ۱۹: ۷ «: یهودیان در پاسخ او گفتند: «ما را شریعتی است که بنابر آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می کند پسر خداست.»

اگر عیسی دروغگو و فریبکار بود، و در نتیجه، فردی شیاد و دیوانه، در اینصورت چگونه می توانست چنین تعالیم اخلاقی عمیق و چنین الگوی اخلاقی نیرومندی برای ما بر جای گذاشته باشد، طوری که هیچکس تا کنون نتوانسته نظیرش را ارائه دهد؟ آیا يك فریبکار آن هم در چنین مقیاس هراس انگیزی، می توانسته چنین حقایق اخلاقی ایثارگرانه ای را تعلیم دهد و چنین الگوی اخلاقی بی نظیری را عرضه می کند؟ چنین تصویری فی نفسه باور نکردنی است.

جان استیوارت میل (J. S. Mill)، فیلسوف و شک باور، و مخالف سرسخت مسیحیت، قبول داشت که عیسی یک معلم اخلاق بود که سزاوار توجه و احترامی فوق العاده میباشد. او می نویسد:

«وقتی به زندگی و گفتار عیسی می اندیشم، اصالت شخصیتی آمیخته به ژرفای بصیرتی می بینم که خاص انسان های والا با نبوغی فوق العاده است و نوع بشر می تواند به آنان ببالد. آنگاه که این نبوغ برجسته با خصائل خاص یک اصلاح گر اخلاق و شهید راه این رسالت که تا کنون در این جهان زیسته در می آمیزد، دیگر نمی توان گفت که مذهب در انتخاب این مرد به عنوان نماینده ایده آل و راهنمای بشریت اشتباه کرده است. امروز نیز، حتی برای یک بی ایمان ساده نیست که برای برگردان قاعده فضیلت از عالم انتزاع به دنیای محسوسات، راه بهتری جز تلاش برای زیستن مطابق الگوی مقبول مسیح، بیابد».

در تمام طول تاریخ، عیسی مسیح قلب و فکر میلیونها انسان را که مشتاق پیروی از سرش او بودند، شیفته خود ساخته است. حتی مورخ برجسته ای چون ویلیام لکی (W. Lecky) که مخالف سر سخت مسیحیت و کلیسا بود، این نکته را در کتاب خود تحت عنوان [تاریخ اخلاق در اروپا از آگوستین تا شارلمان] مورد توجه قرار داده و نوشته است:

«این بر مسیحیت بود که خصلتی آرمانی به جهان ارائه دهد که با وجود تحولات هجده قرن، عشق و محبت را به قلب انسان ها دمیده است و ثابت کرده که قادر است در همه دوران ها و در میان همه ملل، و در هر شرایطی عمل کند. مسیحیت نه تنها والاترین الگوی فضیلت بوده، بلکه نیرومندترین انگیزه برای عمل کردن به آن نیز می باشد... گزارش ساده سه سال از زندگی فعال عیسی در دگرگونی و تلطیف روح انسان بیش از تمام نوشته های فیلسوفان و اندرزهای معلمین اخلاق مؤثر بوده است».

محقق تاریخ کلیسا، فیلیپ شاف (Philip Schaff)، وقتی شواهد الوهیت عیسی را مورد توجه قرار داد، خصوصاً در پرتو تعالیم و شیوه زندگی او، چنان از بطالت تلاش های بعضی برای رد این شواهد به حیرت آمد که چنین نوشت:

«این شهادت اگر درست نباشد، قطعاً جز کفر یا جنون چیز دیگری نیست. استدلال برای رد آن، قادر نیست در مقابل پاکی و حرمت عیسی تاب بیاورد، پاکی و حرمتی که در هر گفته و عمل او آشکار شده و مورد پذیرش همگان می باشد. اگر بگوییم که او خود را فریب داده بود، آن هم در مورد چنین موضوع مهمی و با منطقی که همیشه روشن و درست بود، این نیز قابل قبول نمی باشد. او چگونه می توانست مجنون و دیوانه باشد، در حالی که هیچگاه تعادل فکری خود را از دست نداد و با صلابت، مافوق تمام مشکلات و جفاها حرکت میکرد و همیشه به سوالات نیرنگ آمیز، حکیمانه ترین پاسخ ها را می داد، و با آرامش و آگاهی، مرگ خود را بر صلیب و قیامش را در روز سوم، و نزول روح القدس، و تاسیس کلیسا، و ویرانی اورشلیم را پیشگویی کرد، پیشگویی هایی که یک به یک تحقق یافت؟ شخصیتی اینچنین اصیل، اینچنین کامل، اینچنین منسجم، اینچنین انسانی و در عین حال برتر از تمام عظمت های انسانی، نه می تواند دروغین باشد و نه تخیلی. برای ابداع یک عیسی، به یک عیسی نیاز هست».

او در اثر دیگری به نام [شخصیت مسیح] به این نظریه که عیسی یک فریبکار بود حمله کرده می نویسد:

«این فرضیه که عیسی یک شیاد بود، چنان موهن به اخلاقیات و نیز عقل سلیم است که طرح صرف آن به منزله محکومیتش می باشد. هیچ محقق شرافتمندی دیگر جرأت نمی کند چنین نظریه ای را آشکارا ابراز نماید. به خاطر منطق و عقل سلیم و تجربه، چگونه ممکن است که یک شیاد

فریبکار و خودخواه و مُنحط، نابترین و شریف ترین شخصیتی را که تاریخ به خود دیده است با حالتی اینچنین راستین و واقعی ابداع کرده و آن را با نهایت انسجام، از آغاز تا پایان حفظ کرده باشد؟ چگونه امکان دارد که او طرحی خیر خواهانه و اخلاقیاتی متعالی را طرح ریزی کرده و با موفقیت به انتها رسانده باشد و زندگی خود را نیز علیرغم نیرومندترین تعصبات عصر خود و تمام اعصار، فدای آن کرده باشد؟»

پاسخ این است که عیسی نمی توانسته يك فریبکار و دروغگو باشد! کسی که آنطور زیست که عیسی زیست، آنگونه تعلیم داد که عیسی تعلیم داد، و آنچنان مُرد که عیسی جان سپرد، نمی توانسته يك فریبکار بوده باشد.

پس چه راه حل دیگری باقی می ماند؟؟

* آیا او مجنون بود؟

اصلاً قابل تصور نیست که عیسی شخصی فریبکار بوده باشد، آیا امکان دارد که او خود را خدا می دانسته، اما در این مورد اشتباه می کرده است؟ مگر نه اینکه ممکن است، شخصی در عین صداقت و خلوص نیت، در اشتباه نیز باشد؟ اما باید به یاد داشته باشیم که شخصی که خود را خدا می پنداشت، آن هم در فرهنگی که شدیداً یکتاپرست بود، و در ضمن به مردم می گفت که سرنوشت ابدی شان بستگی به ایمان به او دارد، چنین پنداری برای او زاییده خیال پردازی های خوش باورانه نیست، بلکه ناشی از افکار جنون آمیز صرف است. آیا عیسی مسیح چنین شخصی بود؟

فیلسوف مسیحی، پیتر کریفت (P. Kreeft) این راه حل را بررسی می کند و بعد بیان می دارد که به چه دلیل آن را رد می کند:

«مقیاس سنجش جنون فرد، میزان شکافی است که میان تصور فرد از خویشتن و آنچه که واقعاً هست، وجود دارد. اگر کسی فکر کند که بزرگترین فیلسوف جهان است، شخصی نادان و گستاخ می باشد؛ اگر فکر کند که ناپلئون است، جنونش کمی جدی است؛ اگر فکر کند که پروانه است، جنونش بسیار جدی است. اما اگر تصور کند که خدا است، این دیگر چیزی فراتر از جنون است، زیرا اختلاف میان يك چیز محدود و خدای نامحدود و لایتنهایی بسیار زیادتر از اختلاف میان دو چیز محدود می باشد، مثلاً يك انسان و يك پروانه. با این حساب، چرا عیسی نمی توانسته دروغگو یا مجنون باشد؟...»

هر که انجیل ها را خوانده باشد، انصافاً نمی تواند چنین امکانی را به ذهن راه دهد. درایت و فهم و خرد انسانی و جذبه عیسی که از انجیل ها هویداست چنان غیرقابل انکار می باشد که فقط خواننده ای دل سخت و متعصب می تواند منکر آن گردد... عیسی را با دروغگویان و فریبکاران مقایسه کنید ... یا با مجنونی در حال مرگ همچون نیچه. عیسی دقیقاً آن سه خصلتی را دارا بود که برجسته ترین فریبکاران و دیوانگان فاقدش می باشند.

۱ (خرد و حکمت عملی او، توانایی در دیدن قلب انسان؛

2) محبت عمیق و شفقت عظیم او، توانایی اش در جذب افراد و آرامی بخشیدن به ایشان و اطمینان دادن از آمرزش گناهان، و اقتدار او که مشابه اقتدار کاتبان بود؛

3) قابلیت ایجاد شگفتی، غیر قابل پیش بینی بدنش، و خلاقیت او. دروغگویان و دیوانگان بسیار نادان و قابل پیش بینی می باشند! اگر کسی با انجیل ها و نیز با ذات بشر آشنایی داشته باشد، نخواهد توانست این امکان را متصور شود که عیسی فریبکار یا مجنون یا انسان بدی بود.»

حتی ناپلئون بناپارت نیز در مورد مسیح چنین گفته است: «من انسانها را میشناسم؛ برای همین به شما میگویم که عیسی مسیح يك انسان نیست. انسانهایی با اندیشه ای سطحی تشابهی میان مسیح و بنیانگذاران امپراتوری ها و خدایان سایر ادیان مشاهده می کند. چنین تشابهی وجود ندارد. میان مسیحیت و سایر ادیان فاصله ای به اندازه ابدیت وجود دارد... در شخصیت مسیح همه چیز مرا شگفت زده می کند. روح او مرا به لرزه در می آورد، و اراده اش متحیرم می سازد. میان او و هر شخص دیگری در جهان هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. او شخصیتی است منحصر به فرد.

اندیشه و احساس او، حقیقتی که اعلام می دارد، روش متقاعد سازی اش، هیچیک به واسطه نهادهای بشری یا ماهیت اشیاء قابل توجه نیست... هر چه بیشتر از نزدیک می نگرم، هر چه دقیق تر بررسی می کنم، پی میبرم که در او همه چیز بس بالاتر از من است، همه چیز در او عظیم است، عظمتی که مرا در خود فرو می برد. مذهب او مکاشفه ای است از اندیشه های که قطعاً انسانی نیست... نظیر او را فقط در خودش می توان یافت. تمام تاریخ را بیهوده جستجو کردم تا شخصی نظیر عیسی یا چیزی که بتواند به انجیل نزدیک باشد، بیابم. نه تاریخ، نه بشریت، نه قرون و اعصار، نه طبیعت، هیچیک چیزی عرضه نکرد که بتوانم آن را با مسیح و انجیل مقایسه کنم. در او همه چیز خارق العاده است.»

ویلیام چنینگ (W. Channing)، یگانه باور و اومانیزست قرن نوزدهم نیز فرضیه مجنون بودن عیسی را رد میکند و آن را برای توضیح هویت عیسی کاملاً ناپسندیده می خواند و می نویسد: «اتهام جنون و هیجانات توهم آمیز مطلقاً با شخصیت عیسی همخوانی ندارد. در سراسر تعلیمات او آرامشی عمیق و سادگی گفتاری حیرت انگیز حکمفرماست. در هیچ يك از کارهایش، و در هیچ مورد از گفتارش، نشانه ای از هیجان و افراط نمی بینیم. آیا دعایی که او آموخت، نشانی از جنون و هیجان دارد؟ کارهای نیک او همگی همراه بود با آرامش و ثباتی که بیانگر اقتدار و مشیت الهی می باشد.»

حقیقت این است که عیسی نه فقط از سلامت عقل برخوردار بود، بلکه مشورتی که او ارائه داده، موجزترین و دقیق ترین فرمول برای دستیابی به آرامی فکر و دل می باشد. من گفتار جی. تی. فیشر (J. T. Fisher)، روانکاو معروف را در این زمینه بسیار دوست دارم که می نویسد:

«اگر بخواهید چکیده عصاره تمام نوشته های برجسته ترین و حاذق ترین روان شناسان و روانکاوان را در خصوص بهداشت روانی تهیه کنید و آنها را از تمام زوائد بزدايید، آخر الامر نوشته ای با شباهتی ناقص از موعظه بالایی کوه به دست خواهید آورد. اما مسیحیان به مدت دو هزار سال، این مؤثرترین نسخه شفابخش درد نا آرامی و حسرت های سرکوب شده بشری را در دست داشته اند. این بخش از انجیل، طرح نهایی برای سعادت بشر، امید، سلامت فکر و روان، و رضایت درون اوست.»

هیچ مجنون و دیوانه ای نمی تواند سر چشمه چنین بصیرت هوشمندانه و کارآمدی باشد. به قول سی. ایس. لونیس، فقط توضیح مسیحیت می تواند در این مورد کارساز باشد:

«ارائه توجیهی برای زندگی و گفتار و تاثیر عیسی به غیر از توجیه موجود در خود مسیحیت، مشکل بزرگی است. تضاد میان عمق و سلامت عقل حاکم بر تعالیم اخلاقی او و خود بزرگ بینی

که می‌بایست بر تعالیم الهیاتی او حکمفرما باشد، هرگز به گونه‌ای رضایت بخش حل نشده است، مگر آنکه بپذیریم که او برآستی خداست».

* او خداوند است

اگر عیسی ناصری نه فریکار و دروغ‌گوست و نه مجنون و دیوانه، پس باید که برآستی سرور و خداوند باشد.

- پطرس اعلام داشت: «شمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» (متی ۱۶: 16)
- مرتا اهل بیت عتیا و خواهر ایلعازر اعتراف کرده، گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح پسر خدا، همان که باید به جهان می‌آمد.» (یوحنا ۱۱: ۲۷)
- توما یکی از حواریون، وقتی عیسی را پس از زنده شدنش در مقابل خود دید، حیرت زده گفت: «خداوند من و خدای من!» (یوحنا ۲۰: ۲۸)
- مرقس انجیل خود را اینچنین آغاز می‌کند: «آغاز خبر خوش درباره عیسی مسیح، پسر خدا.» (مرقس ۱: 1)
- نویسنده رساله به عبرانیان درباره عیسی چنین اظهار داشته است: «او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست، و همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد» (عبرانیان ۱: 3)
- سایر مدعیان خدایی و رهایی بخشی بر صحنه تاریخ آمدند و رفتند، اما عیسی هنوز آنجا راست قامت ایستاده، برتر از تمامی آنان.
- مورخ معاصر، آرنولد جی. توینبی (A. J. Toynbee) صفحاتی طولانی را به بحث و بررسی [رهایی بخشندگان جامعه] در طول تاریخ اختصاص داده است، آنانی که کوشیدند مظالم اجتماعی یا انحطاط فرهنگی را با توسل به گذشته یا نوید آینده، یا اعلام جنگ یا تلاش در راه صلح، یا عرضه حکمت و ادعای الوهیت از میان بردارند.
- توینبی پس از آنکه حدود هشتاد صفحه از جلد ششم اثر عظیمش به نام [بررسی تاریخ] را به بحث درباره چنین اشخاصی اختصاص می‌دهد، سرانجام به عیسی مسیح می‌رسد و در می‌یابد که او برآستی بی‌همتاست:

«وقتی بررسی خود را آغاز کردیم، خود را در میان لشکری نیرومند و در حال پیشرفت یافتیم؛ اما به تدریج که پیش رفتیم، دیدیم که رژه روندگان یک به یک از صحنه خارج شدند. نخستین افتادگان شمشیر زنان بودند و بعد متوسلین به گذشته و سپس نوید دهندگان آینده، و بعد فیلسوفان، تا سرانجام هیچ رقیب بشری در میدان باقی نماند. در آخرین صحنه، شمار مدعیان رهایی بشر،

از انساني گرفته تا الوهي، به حد خدايان كاهش يافت؛ و حال، مي بايست ديد كداميك عليرغم نيروي فوق بشري شان تا به آخر تاب مي آورند .

اينان وقتي به محك تجربه مرگ رسيدند، شمار بسيار اندكي از آنان حاضر شدند با پريدن در آب يخ زده رودخانه مرگ، عنوان خدائي خود را به محك آزمائش بزنند. اما در همان حال كه ايستاده به كرانه دورتر خيره شده ايم، چهره اي منفرد سر از طوفان بر مي آورد، و خيلي زود تمام افق را پر مي سازد. اين همان رهايي بخش بشريت است: عيسي مسيح؛ " مسرت خداوند در دست او ميسر خواهد بود. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد) "اشعيا ۵۳: ۱۰ و ۱۱).

تصميم شما در اين خصوص كه عيسي كيست، فقط يك بازي فكري عبث نيست. نمي توانيد او را به عنوان يك معلم اخلاق برجسته در قفسه كتابخانه بگذاريد. اين راه درستي نيست. او يا فريبكار است، يا مجنون، يا خداوند. بايد در اين خصوص تصميم بگيريد. اما به گفته يوحناي رسول،

«اينقدر نوشته شد تا ايمان آوريد كه عيسي، مسيح و پسر خداست و تا ايمان آورده ، به اسم او حيات يابيد.» (يوحنا ۲۰: ۳۱)

شواهد همه به نفع خداوندي عيسي است. اما بعضي از مردم اين شواهد روشن را به خاطر نتايج اخلاقي اش رد ميکنند. براي اينكه بر اساس ملاحظات فوق تصميم بگيريم كه عيسي فريبكار بود يا مجنون يا خداوند و خدا، به صداقت اخلاقي نياز داريم.

اثبات الوهيت: تحقق نبوت هاي عهد عتيق در عيسي مسيح(قسمت اول)

رنوس مطالب اين بخش

اثبات الوهيت: تحقق نبوت هاي عهد عتيق در عيسي مسيح

*مقدمه

هدف از نبوت هاي مسيحي

ارجاع به نبوت هاي مسيحي

اهميت نبوت هاي پيشگويي كننده

*گستره نبوت هاي پيشگويي كننده

اعتراض

پاسخ

*اثبات اعتبار عيسي به عنوان مسيح موعود به واسطه نبوت هاي

تحقق یافته

نبوت های مربوط به تولد او

پیشگویی های مربوط به طبیعت او

پیشگوییهای مربوط به خدمت او

پیشگویی های مربوط به رویدادهای بعد از تدفین او

نبوت های انجام شده در يك روز

***تایید عیسی به عنوان مسیح موعود به واسطه تحقق پیشگویی ها**

در سرتاسر عهد جدید، رسولان برای اثبات اینکه مسیح عیسی همان مسیح موعود است، به دو حوزه از زندگی او اشاره کرده اند، یکی قیام او و دیگری تحقق نبوت هایی است که راجع به مسیح موعود شده است. عهد عتیق در دوره ای بیش از ۱۰۰۰ سال نوشته شده است و تقریباً شامل سیصد اشاره به آمدن مسیح موعود است. تمامی این اشارات در عیسی مسیح تحقق یافته اند و تاییدی هستند محکم و استوار بر صلاحیت و اعتبار عیسی به عنوان مسیح موعود.

* مقدمه

۱ - هدف از نبوت های مسیحایی

الف - خدا تنها خدای حقیقی است

معرفت او لایتنهایی است و کلام او هرگز نقض نمی شود.

«خدا انسان نیست که دروغ بگوید، و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ و یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟» (اعداد ۲۳: ۱۹) :

ب - همه چیز مطیع و زیر فرمان اراده الهی خداست

«چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آوردید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست، خدا هستم و نظیر من نی، آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می کند، و می گویم که اراده من برقرار خواهد ماند، و تمامی مسرت خویش را بجا خواهم آورد» (اشعیا ۴۶: ۹ و ۱۰)

پ - مسیحا بر اساس صلاحیت و اعتبارش به طور کامل شناخته خواهد شد

«چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم؛ و از دهان من صادر شده آنها را اعلام نمودم، بگفته(ناگهان) به عمل آوردم و واقع شد. بنابراین تو را از قدیم منجر ساختم، و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم، مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده، و بت تراشیده و صنم ریخته شده من، آنها را امر فرموده است.» (اشعیا ۴۸: ۳ و ۵)

«که سابقاً وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه. درباره پسر خود که به حسب جسم از نسل داود متولد شد و به حسب روح قنوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح.» (رومیان ۱: ۲-۴)

۲ -ارجاع به نبوت های مسیحایی

الف - عیسی

«گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.» (متی ۵: ۱۷)

«پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.» (لوقا ۲۴: ۲۷)

«و به ایشان گفت همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صُحُف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.» (لوقا ۲۴: ۴۴)

«کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می دهد. و نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید. زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او درباره من نوشته است. اما چون نوشته های او تصدیق نمی کنید، پس چگونه سخن های مرا قبول خواهید کرد؟» (یوحنا ۴۷، ۴۶، ۴۰، ۳۹)

«و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام می شود که می گوید به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید.» (متی ۱۳: ۱۴]درباره مثل ها])

«زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: "اینکه من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد."» (متی ۱۱: ۱۰]درباره یحی تعمید دهنده])

«عیسی بدیشان گفت: "مگر در کتب هرگز نخوانده اید اینکه سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است."» (متی ۲۱: ۴۲)

«لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده بگریختند.» (متی ۲۶: ۵۶)

«آنگاه پسر انسان را ببینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می آید.» (مرقس ۱۳: ۲۶ که اشاره دارد به دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴)

«پس کتاب را به هم پیچیده به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می بود. آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوش های شما تمام شد» (لوقا ۴: ۲۰ و ۲۱)

«زیرا به شما میگویم که این نوشته در من می باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.» (لوقا ۲۲: ۳۷)

«بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که مرا بی سبب دشمن داشتند.» (یوحنا ۱: ۲۵)

ب- نویسندگان عهد جدید به نبوت های انجام شده در عیسی مسیح ارجاع می دهند

«و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود پیش گفته بود که مسیح باید زحمت ببیند، همینطور به انجام رسانید.» (اعمال ۳: ۱۸)

«و جمیع انبیا بر او شهادت می دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.» (اعمال ۱۰: ۴۳)

«پس چون آنچه را که درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده به قبر سپردند.» (اعمال ۱۳: ۲۹)

«پس پولس بر حسب عادت خود نزد ایشان داخل شده، در سه سبّت با ایشان از کتاب مباحثه می کرد و واضح و مبین ساخت که "لازم بود مسیح زحمت ببیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می دهم، این مسیح است."» (اعمال ۱۷: ۳ و ۲)

«زیرا که اوّل به شما سپردم آنچه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست.» (اول قرنتیان ۱۵: ۳ و ۴)

«که سابقاً وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدّسه.» (رومان ۱: ۲)

«شما نیز مثل سنگ های زنده بنا کرده می شوید به عمارت روحانی و کهنّات مقدّس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا را به واسطه عیسی مسیح بگذرانید. بنابراین، در کتاب مکتوب است که "اینگ می نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرّم و هر که به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد." (اول پطرس ۲: ۶ و ۵)

«پس همه روسای گهّنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که "مسیح کجا باید متولد شود؟" بدو گفتند: "در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک ترین نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود."» (متی ۲: ۴-۶)

عید (لاویان ۲۳) تحقق آن در مسیح

مرگ مسیح (اول فرنتیان)	فصح (آوریل)
زندگی مقدس (اول فرنتیان)	نان فطیر (آوریل)
قیام (اول فرنتیان ۱۵: ۲۳)	نوبرها (آوریل)
ریزش روح القدس (اعمال ۱: ۵، ۴: ۲)	پنطیکاست (ژوئن)
گرد هم آمدن مجدد اسرائیل (متی ۲۴: ۳۱)	گرناها (سپتامبر)
تطهیر توسط مسیح (رومیان ۱۱: ۲۶)	کفاره (سپتامبر)
آرامش و اتحاد مجدد با مسیح (زکریا ۱: ۱۶-۱۸)	عید خیمه ها (سپتامبر)

۳- اهمیت نبوت های پیشگویی کننده

الف- نتیجه گیری می شود که در عهد عتیق و عهد جدید درایت و خردی الهی قرار دارد

ب- واقعیت وجود خدا را اثبات می کند

پ- الوهیت عیسی را به تحقیق ثابت می کند

ت- الهامی بودن کتاب مقدس را ثابت می کند

* گستره نبوت های پیشگویی کننده

عهد عتیق شامل بیش از سیصد اشاره به مسیح موعود است که همگی در عیسی مسیح به انجام رسیده اند.

-اعتراض: نبوت ها در زمان عیسی یا بعد از او نوشته شده اند بنابراین طبیعی است که درست از آب در بیایند.

-پاسخ: اگر شما با تاریخ ۴۵۰ ق.م. به عنوان تاریخ تکمیل عهد عتیق (و تمامی نبوت های مربوط به مسیح در آن) موافق نیستند به این نکات توجه کنید: سپتواجینت یا ترجمه یونانی کتاب مقدس عبری در زمان فرمانروایی فیلا دلفوس (۲۸۵-۲۴۶ ق.م.) آغاز شد.

تقریباً واضح است که اگر شما يك ترجمه یونانی در سال ۲۵۰ ق.م. داشته باشید، قاعدتاً باید متن عبری وجود می داشته که متن یونانی از روی آن ترجمه شده باشد. این دلیلی کافی است برای اینکه بین نبوت های نوشته شده و انجام آن در شخص عیسی حداقل ۲۵۰ سال فاصله و شکاف وجود داشته باشد.

* اثبات اعتبار عیسی به عنوان مسیح موعود به واسطه نبوت های تحقق یافته

نبوت های مربوط به تولد او

1- از نسل زن

تحقق	پیشگویی
«لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که زن زایید شدو زیر شریعت متولد».	«و عداوت در میان تو و زن، و در میان دُریت تو و دُریت وی می گذارم. او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید».
-غلاطیان ۴: ۴ همچنین متی ۱: را مشاهده کنید ۲۰	-پیدایش ۳: ۱۵

منبع یهودی Targum Onkelos: در مورد پیدایش ۳: ۱۵ می گوید: «و عداوت در میان تو و زن و در میان پسر تو و پسر او می گذارم. او تو را و آنچه را که از ابتدا بر سر او آورده ای به یاد خواهد آورد و تو تا به انتها پیرو او خواهی بود».

منبع یهودی Targum Pseudo Jonathanin: در مورد پیدایش ۳: ۱۵ می گوید: «و عداوت در میان تو و زن و در میان دُریت تو و دُریت اولاد او می گذارم؛ و واقع خواهد شد که اولاد زن فرامین شریعت را نگاه خواهند داشت. آنها منصفانه تو را مورد هدف قرار خواهند داد و سر تو را خواهند کوبید. اما وقتی آنها فرامین شریعت را رها کنند تو بر آنها خواهی تاخت و پاشنه آنها را خواهی کوبید با وجود این، برای آنها راه علاجی وجود خواهد داشت ولی برای تو هیچ علاجی نخواهد بود. و آینده در زمان پادشاهی مسیح موعود آنها صلح را برقرار خواهند کرد. (Bowker, TRL, 122)

David L. Cooper گفته جالبی دارد، او می گوید: «در پیدایش ۳: ۱۵ ما می توانیم اولین پیشگویی مربوط به نجات دهنده عالم را پیدا کنیم که به عنوان [دُریت زن] به او اشاره شده است. در نخستین الهام، خدا در مورد کشمکش طولانی بین دُریت زن و دُریت مار پیشگویی می کند. در این کشمکش سرانجام دُریت زن است که بر دُریت مار غلبه خواهد نمود. این وعده قدیمی نشان می دهد که بین مسیح موعود اسرائیل، به عنوان نجات دهنده جهان از يك طرف و شیطان، دشمن روح و روان انسان از طرف دیگر مبارزه ای واقع خواهد شد.

این وعده پیشگویی می کند که غلبه نهایی و کامل سرانجام از آن مسیح موعود خواهد بود. بعضی از مفسرین بر این باورند که بازتابی از این وعده و برداشت حوا را از آن می توایم در پیدایش ۴: ۱ بیابیم. جمله ای که حوا در زمانی که قائن را به دنیا می آورد بیان می کند. [مردی از یهوه حاصل نمودم] (در انگلیسی مردی همسنگ یهوه حاصل نمودم). او این پیشگویی کهن را درست فهمیده بود، اما آن را اشتباه به کار برد و تصور نمود که قائن فرزند او تحقق آن است.

واضح است که حوا ایمان و اعتقاد دارد که فرزند وعده، خود یهوه خواهد بود. بعضی از مفسرین قدیمی یهودی کلمه [فرشته] را در این متن اضافه می کنند و می گویند که حوا ادعا می کند پسرش [فرشته یهوه] می باشد. ولی هیچ پایه و اساسی برای این مدعا وجود ندارد.»

ترجمه انگلیسی New American Standard پیدایش ۴: ۱ را چنین ترجمه می کند: «به کمک یَهُوَه مردی به دنیا آوردم».

2- تولد از باکره

تحقیق	پیشگویی
...او را از روح القدس حامله یافتند... یوسف زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را شناخت و او را عیسی نام نهاد. -متی ۱: ۱۸ و ۲۴ و ۲۵ (همچون رجوع شود به لوقا ۱: ۲۶-۳۵)	«بنابر این خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» -اشعیا ۷: ۱۴

در زبان عبری کلمه "باکره" دلالت بر دو معنی دارد:

bethulah - 1 به معنی [دختر باکره] است. (پیدایش ۲۴: ۱۶، لاویان ۲۱: ۱۳، تثنیه ۲۲: ۱۴ و ۲۳ و 28؛ داوران ۱۱: ۳۷؛ اول پادشاهان ۱: ۲). در یوئیل ۸: ۱ این کلمه به کار رفته و باز هم از این قاعده مستثنی نیست برای اینکه در اینجا [اشاره به از دست رفتن نامزد می کند نه زن شوهردار].

almah (2-حجاب دار، دارای روبنده): زن جوانی که دم بخت باشد. این کلمه در اشعیا ۷: ۱۴ به کار رفته است. روح القدس از طریق اشعیا کلمه **Bethulah** را به کار نبرده زیرا که هر دو مفهوم دوشیزگی و دم بخت بودن باید در يك کلمه تلفیق شوند تا با " موقعیت تاریخی " و "جنبه نبوتی" متمرکز در مسیحی که می بایست از يك باکره به دنیا آید، مناسب باشد.

[باکره] در یونانی از کلمه **parthenos** مُستفاد می شود. یعنی يك باکره، دختر دم بخت یا زن جوان از دواج کرده، باکره عقیف (متی ۱: ۲۳؛ ۲۵: ۱ و ۷ و ۱۱؛ لوقا ۱: ۲۷؛ اعمال ۲۱: ۹؛ اول قرنیتان ۷: ۲۵ و ۲۸ و ۳۳؛ دوم قرنیتان ۱۱: ۲). هنگامی که مترجمان سپتواجینت، اشعیا ۷: ۱۴ را به یونانی ترجمه نمودند، از کلمه یونانی **parthenos** استفاده کردند. از نظر آنها اشعیا ۷: ۱۴ اشاره دارد به اینکه مسیح موعود از يك باکره به دنیا خواهد آمد.

3- پسر خدا

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه خطابی از آسمان در رسید که "این است پسر»	«فرمان را اعلام می کنم! خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی امروز تو را

حبیب من که از او خشنودم».	تولید کردم» .
متی ۳: ۱۷ (همچنین متی ۱۶: ۱۶؛ مرقس ۹: ۷؛ لوقا 359؛ ۲۲: ۷۰؛ اعمال ۱۳: ۳۰-۳۳؛ یوحنا ۱: ۳۴ و 49.)	-مزمور ۲: ۷ (همچنین اول تواریخ ۱۷: ۱۱-۱۴؛ دوم سموئیل ۷: ۱۲ (16) -

طبق مرقس ۳: ۱۱ ارواح پلید تشخیص دادند که او پسر خداست. متی ۲۶: ۶۳ نشان می دهد که حتی کاهن اعظم نیز مقام فرزندی او را تشخیص داد.

E. W. Hengstenberg می نویسد: «این يك حقیقت مسلم است و حتي مخالفین معاصر به اتفاق آرا پذیرفته اند که مزمور (مزمور ۲) به طور گستره به وسیله یهودیان دوران کهن، نبوتی در مورد مسیح موعود تلقی می شده است.»

در تجسم عیسی، نخست زاده به جهان آورده شد (عبرانیان ۱: ۶). اما تنها در قیام بود که الوهیت او به عنوان یگانه پدر ثابت شد و خدا آن را به طور واضح و روشن تصدیق کرد .

«در باره پسر خود که به حسب جسم از نسل داود متولد شد، و به حسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید. از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح (رومیان ۱: ۳ و 4).

4- از دُریت ابراهیم

تحقیق	پیشگویی
«کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم».	«و از دُریت تو جمیع امت های زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی» .
- متی ۱: ۱	-پیدایش ۲۲: ۱۸ و همچنین ۱۲: 2
«اما وعده ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید "به نسل ها" که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و "به نسل تو" که مسیح است».	
-غلاطیان ۳ 16 :	

اهمیت این رویداد در پیدایش ۲۲: ۱۸ زمانی حس و درك می شود که ملاحظه می کنیم این تنها باری است که خدا در رابطه با پاتریارخ ها به خود سوگند یاد می کند.

مَتیو هنری درباره این قسمت از پیدایش ۲۲: ۱۸ [از دُریت تو] می گوید: «اینجا صحبت از يك شخص خاص است که از او همه سر چشمه خواهند گرفت [چرا که صحبت از تعداد بیشمار نمی کند بلکه يك شخص، همانطور که پولس رسول نیز نتیجه می گیرد (غلاطیان ۳: ۱۶)]، و تمامی ملل جهان برکت خواهند یافت یا همانگونه که در اِشعَیاه ۶: ۱۶ آمده، خویشان را بر روی زمین برکت خواهند داد.»

5-فرزند اسحاق

تحقیق	پیشگویی
«عیسی پسر... ابن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم».	«خدا به ابراهیم گفت: "درباره پسر خود و کنیزت، به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که دُریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد».
لوقا ۳: ۲۳ و ۳۴ و همچنین متی ۱ : 2	پیدایش ۲۱ : ۱۲

ابراهیم دو فرزند پسر داشت: اسحاق و اسماعیل. باید توجه داشت که خدا نصف دودمان ابراهیم را به حساب نمی آورد و آن را از قلم می اندازد.

6-فرزند یعقوب

تحقیق	پیشگویی
«عیسی پسر... ابن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم».	«او را خواهیم دید لیکن نه الان؛ او را مشاهده خواهیم نمود اما نزدیک نی. ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت».
لوقا ۳: ۲۳ و ۳۴ و همچنین متی ۱ : ۲؛ لوقا ۱ : ۳۳	اعداد ۲۴ : ۱۷ (همچنین پیدایش ۳۵) 10- 12 : 10

منبع یهودی Targum Jonathan: درباره پیدایش ۳۵ : ۱۱ و ۱۲ می گوید: «و خدا وی را گفت من خدای قادر مطلق (ال شدای) هستم. بارور و کثیر شو، قومی مقدس و جماعتی از انبیا و کاهنان از تو به وجود آیند و دو پادشاه از تو پدید آیند. زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو دهم و بعد از تو به دُریت این زمین را خواهم داد».

منبع یهودی Targum Onkelos: درباره اعداد ۲۴ : ۱۷ می گوید: «او را خواهیم دید لیکن نه الان، او را نظاره خواهیم نمود اما نه از نزدیک. بلکه وقتی پادشاهی از یعقوب خواهد برخاست و مسیحا اسرائیل تقدیس گردد».

در تارگوم های بالا ملاحظه می کنیم که یهودی ها به این متون معانی مسیحایی می دادند .
Midrash Bamidbar Rabbah نیز به این متن معنی و مفهوم مسیحایی می دهد.

Paul Heinisch آن را به زمان هادریان (۱۳۲ میلادی) مربوط می‌داند. «زمانی یهودیان بر علیه فشار و یوغ رومی‌ها شورش کردند، آنها رهبر خود را بارکوخبا نامیدند به معنی [فرزند ستاره]. چرا که آنها معتقد بودند پیشگویی‌ها و وحی بلعام راجع به ستاره‌ای از یعقوب به انجام رسیده است و از طریق او خدا کاملاً حکومت رومی‌ها را نابود خواهد ساخت».

Hengstenberg در کتاب خود به نام [مسیح شناسی عهد عتیق] اشاره می‌کند که: «یهودیان از گذشته‌های دور این حاکم را چه به طور انحصاری یا به طور کلی، مسیحا در نظر گرفته‌اند، البته با اشاره ثانوی به داود پادشاه. چه ارتباط انحصار اش به مسیح موعود حفظ شود و چه آن را در درجه اول در واقع مربوط به داود بدانیم، ولی در هر صورت آن نبی، داود و فتوحات دنیوی اش را به طور خاص به عنوان نمونه مسیح و پیروزی‌های روحانی او در نظر داشت».

اسحاق دو پسر داشت: یعقوب و عیسو. در اینجا مشاهده می‌کنیم که خدا نصف دودمان اسحاق را رد می‌کند.

7- قبیله یهودا

تحقیق	پیشگویی
«و خود عیسی... پسر یوسف... بن عمیناداب، بن آرام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا».	«عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پای‌های وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود».
لوقا ۲۳: ۳۳ (و همچنین متی ۱: ۲؛ عبرانیان ۷: ۱۴)	-پیدایش ۴۹: ۱۰ و میکاه ۲:

منبع یهودی Targum Janathan: راجع به پیدایش ۴۹: ۱۰ و ۱۱ می‌گوید: «پادشاهی و حکومت هرگز از خاندان یهودا دور نخواهد شد و نه تعلیم شریعت از میان اولاد او تا هنگامی که پادشاه، یعنی مسیح موعود، که جوان‌ترین فرزندان اوست بیاید؛ و مردمان با توجه به وجود او با یکدیگر به خوبی پیش خواهند رفت. چقدر زیبا و دلکش است مسیح موعود پادشاه که از خانواده یهودا می‌آید».

منبع یهودی Targum Janathan: راجع به پیدایش ۴۹: ۱۱ می‌گوید: «چقدر بزرگوار است مسیحایی پادشاه که از خانواده یهودا می‌آید».

یعقوب ۱۲ فرزند پسر داشت که قبایل دوازده گانه ملت یهودا را به وجود آوردند. حال خدا ۱۱ قبیله را حذف می‌کند. یوسف بعد از خود، تحت نام خود سیطی نداشت بلکه دو فرزندش افرایم و منسی بزرگ اسباط خود شدند.

8- شجرنامه یسی

تحقیق	پیشگویی
«و خود عیسی... پسر یوسف... بن یسّی» -لوقا ۳: ۲۳ و ۳۲ (همچنین متی ۱ : ۶)	«و نهالی از تنه یسّی بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت». -اشعیا ۱ : ۱۰

منبع یهودی Targum Isaiah: اظهار می دارد: «پادشاهی از فرزندان یسّی بر خواهد خاست، مسیحایی (مَسح شده ای) از فرزندان فرزندانش رشد خواهد کرد. و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوّت، روح معرفت و ترس خداوند».

[Delitzsch از ریشه یسّی] را چنین تفسیر می کند: «از ریشه یسّی یعنی از باقیمانده خاندان منتخب سلطنتی که به شدت محو و ناچیز شده، شاخه ای جوان و کوچک پدیدار خواهد شد. شاخه ای که قول میدهد جای تنه و تاج سلطنتی را پرکند. و از عمق زمین، از میان ریشه هایی که با خاک پوشانده شده اند، اندکی خود را بیرون کشیده و در آنجا همچون جوانه ای [نَتْضیر natzer] سبز و با طراوت شکوفا خواهد شد .

در متن تاریخی ای که به تحقیق این وعده اشاره می کند، حتی به کلمات این پیشگویی نیز توجه خاص شده است: "شاخه ای چنین بی ادعا، فروتن و بی اهمیت، یک ناصری فقیر و منفور بود." (با توجه به متن متی ۲: ۲۳)

9- خاندان داود

تحقیق	پیشگویی
«و خود عیسی... پسر یوسف... بن داود». -لوقا ۳: ۲۳ و ۳۱ و همچنین متی ۱: ۹؛ ۱: ۲۲؛ ۲۲: ۱۵؛ ۲۰: ۳۰ و ۲۱: ۹ و ۲۲: ۴۱-۴۶؛ مرقس ۹: ۱۰؛ ۱۰: ۴۷ و ۴۸؛ لوقا ۳: ۳۸ و ۳۹؛ اعمال ۲: ۲۲ و ۱۳؛ ۲۳، مکاشفه ۲: ۲۸ و ۲۹	«خداوند می گوید: "اینها ایامی می آید که شاخه ای عادل برای داود برپا می کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مُجرا خواهد داشت». -ارمیا ۲۳: ۵

منابع یهودی: [پسر داود] بودن مسیحا مطلبی است که در سرتاسر کتاب تلمود به چشم می خورد Driver. درباره دوم سَمُوئیل ۱۱۷: ۱۱ چنین می گوید: «در اینجا ناتان نبی به موضوع اصلی

پیشگویی خود می پردازد، یعنی این مطلب که پیشگویی مزبور مربوط به خود داود نیست بلکه به نسل های آینده مربوط می باشد و اعلان این مطلب که این داود نیست که خانه ای برای یَهُوَه می سازد بلکه خود یَهُوَه خانه ای [یا خاندانی] برای داود بنا خواهد کرد».

Jacob Minkin در کتاب خود با عنوان [جهان موسی میمونی]، تصویری از این عالم یهودی ترسیم می کند: «میمونی گمان پردازي هاي عرفاني مربوط به مسیح موعود، اصل و نسب، اعمال و قدرت فوق بشري شگفت انگيزي را که به او نسبت داده شده است، مردود می شمارد. او اصرار دارد که باید وی را به عنوان يك بشر فاني به حساب آورد که فقط برتر، حکیمتر و با شکوه تر از دیگر همנוعان خویش است. او باید از خاندان داود و مانند او باشد و خود را با مطالعه تورات و رعایت فرامین آن مشغول کند».

یَسَّی حداقل هشت پسر داشت (اول سَموئیل ۱۶: ۱ و ۱۱). اکنون خدا همه پسران یَسَّی را بجز یکی از آنها [داود] حذف میکند.

10- متولد بیت لحم

تحقیق	پیشگویی
«و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت»...	«و تو ای بیت لحم آفراته اگر چه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از ایام ازل بوده است».
متی ۲: ۱ و همچنین متی ۲: ۴؛ لوقا ۲: ۴-۷؛ یوحنا ۴۲۷ :	میکاه ۵: ۲

در متی ۲: ۶ کاتبان با اطمینان زیاد به هیروдіس گفتند که مسیح باید در بیت لحم به دنیا بیاید. این مطلب که مسیح می بایست از بیت لحم ظهور کند در میان یهودیان روایتی شناخته شده و متداول بود (یوحنا ۷: ۴۲). واقعاً هم بیت لحم یعنی خانه نان و مناسب ترین مکان برای تولد کسی بود که نان حیات است. اکنون خدا همه شهرهای جهان را حذف کرده و فقط یکی را نگاه می دارد تا زادگاه پسر تجسم یافته او باشد.

11- هدایا نثار او خواهد شد

تحقیق	پیشگویی
«و چون عیسی... تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده... و به خانه در آمده طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخائر خود را گشوده،	«پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شَبَا و سَبَا ارمغان ها خواهند

هدايای طلا و گنڈر و مُر به وي گذرانيدند».	رسانيد».
- متي 12: ۱۱	-مزمور ۷۲: ۱۰ و همچنين اشعيا ۶۰: ۶

کاربرد این بخش از کلام خدا در بُعد تاریخی به سلیمان مربوط میشود. و در بُعد مربوط به مسیحا، در آیات ۱۲-۱۵ مطلب روشن تر می گردد(مزمور ۷۲).

ساکنان شبا و سبا در عربستان زندگی می کردند. متیو هنری در مورد متي ۲: ۱۱ و ۱۱ می گوید که آن سه مرد دانا، «مردانی از شرق بودند که به واسطه پیشگویی های خود شهرت داشته اند(اشعيا ۲: ۶). عربستان، زمین شرقی(پیدایش ۲۵: ۶) و عرب ها، بنی مشرق نامیده شده اند(دوران ۶: ۳). هدایایی که آوردند محصولات آن کشور بود».

12- هیرو دیس کودکان را به قتل می رساند

تحقق	پیشگویی
«چون هیرو دیس دید که مجوسیان او را سُخریه نموده اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمامی نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید».	«خداوند چنین می گوید: "آوازی در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه می کند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند»".
-متي 162 :	-ارمیا ۳۱: ۱۵

ارمیا درباره در ماندگی و استیصال قوم اسرائیل سخن می گوید(ارمیا ۳۱: ۱۷ و ۱۸). به قتل رساندن کودکان بیت لحم به وسیله هیرو دیس چه ربطی به تبعید آنها دارد؟ آیا متی هنگامی که این حادثه را تحقق نبوت ارمیا دانسته، اشتباه کرده است(متي ۲: ۱۷ و ۱۸) یا قتل بیگناهان نمونه ای از در ماندگی اسرائیل یا یهودا می باشد؟

Laetsch می گوید: مطمئناً نه. مطلب کلی باب ۳۱ که از ۳۰: ۲۰ آغاز شده و تا ۳۳: ۲۶ ادامه می یابد، در مورد مسیح موعود می باشد. چهار باب در مورد شیوه دستیابی به نجات خداوند و آمدن مسیح موعود برای برقراری مجدد پادشاهی داود به شکل پیمانی جدید سخن می گوید، که در آن بخشش گناهان پایه و اساس است(۳۱: ۳۱-۳۴)، پادشاهی ای که هر کس خسته و ماتم زده باشد به طور کامل تسلی خواهد یافت(آیات ۱۲-۱۴ و ۲۵). به عنوان نمونه ای برای این تسلی، خداوند از مادران بیت لحم آغاز می کند که به خاطر مسیح، ضایعه بزرگی را تحمل کردند یعنی قتل جانگداز پسران نوزاد خود را».

پیشگویی های مربوط به طبیعت او

13- پیش-موجودیت او

تحقیق	پیشگویی
«و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد».	«و تو ای بیت لحم آفراته اگر چه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است».
-کولسیان 171 و (همچنین یوحنا ۱۷: ۵ و ۲۴؛ مکاشفه ۱: ۱ و ۲: ۱۷؛ ۲: ۸؛ ۸: ۵۸؛ ۲۲: ۱۳)	-میکاه ۵: ۲

منبع یهودی: تارگوم اِشعیا می گوید: «نبی خطاب به خاندان داود می گوید که کودکی برای ما زاییده شده و پسری به ما داده شده و او شریعت را بر دوش خود خواهد داشت تا از آن مراقبت نماید و از ایام قدیم نام او مشاور عجیب، خدای قادر، و کسی که همیشه خواهد زیست، و مسح شده (مسیح موعود) خوانده خواهد شد. در زمان او صلح و سلامتی بر ما افزون خواهد شد.» (اِشعیا ۹: ۶)

منبع یهودی: تارگوم اِشعیا می گوید: «بنابر این خداوند که پادشاه اسرائیل است و نجات دهنده ای که خدای لشکرهاست چنین میگوید: "من [او] هستم، من همان کسی هستم که از قدیم بود. همانا عصرها و دوره های بی پایان از آن من هستند و در برابر من خدایی نیست."» (اِشعیا ۴: ۶)

Hengstenberg در مورد میکاه ۵: ۲ می گوید: «وجود مسیح موعود به طور اعم پیش از تولد او به این جهان در بیت لحم، تصریح شده است. در ضمن به جاودانی بودن او در مقابل گذرا بودن زمان نیز اشاره شده است».

14- او خداوند خوانده خواهد شد

تحقیق	پیشگویی
که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.	يَهُوَهْ به خداوند من گفت: "به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم."
-لوقا ۲: ۱۱	-مزمور ۱۱۰: ۱ و همچنین ۲۳: ۶

ایشان را گفت: "پس چطور داود در روح، او را خداوند می خواند؟ چنانکه می گوید: "خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم." پس هر گاه داود

او را خداوند می خواند، چگونه پسرش می باشد؟" (متی ۲۲: ۴۳-۴۵)

منبع یهودی: میدارش تهیلیم (Midrash Tehillim)، یعنی تفسیر مزامیر که در سال های ۲۰۰-۵۰۰ میلادی نوشته شده، راجع به مزمور ۲۱: ۱ می گوید: «خدا، مسیح موعود پادشاه را به نام خودش می خواند. ولی نام او چیست؟ پاسخ این است که یهوه مرد جنگی است (خروج ۱۵: ۳):

منبع یهودی Echa Rabbathi: مربوط به ۲۰۰-۵۰۰ میلادی است که مرآتی را در کتاب تفسیر عظیمی که بر تورات و پنج طومار نگاشته است بررسی میکند. او راجع به مرآتی ارمیا ۱: ۱۶ چنین می گوید: «نام مسیح موعود چیست؟» R. Abba ben Cahana (میلادی ۲۰۰-۳۰۰) گفته است نام او یهوه می باشد و اثبات این مطلب جمله [این است نام او] (ارمیا ۲۳: ۶) است.»

خداوند به خداوند من گفت. عبارت [یهوه به آدونای گفت] یا [خداوند من] به این معنی است که خداوند داود صرفاً خداوند شخصی داود نیست بلکه خداوند او به عنوان نماینده اسرائیل چه به طور رسمی و چه روحانی می باشد. دلیل آن هم این است که او وی را به عنوان خداوند اسرائیل و کلیسا مخاطب قرار می دهد، همانطور که مسیح نیز در سه انجیل آن را نقل قول می کند. [داود او را خداوند می خواند نه خداوند من].

15- عمانوئیل نامیده خواهد شد [خدا با ما]

تحقیق	پیشگویی
«که اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما».	«بنابر این خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند».
-متی ۱: ۲۳ و همچنین لوقا ۱۶۷:	-اشعیا ۷: ۱۴

منبع یهودی: تارگوم اشعیا دربارۀ اشعیا ۷: ۱۴ می گوید: «بنابر این خداوند خود علامتی به شما می دهد، بنگر که باکره ای حامله شده و پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند».

Delitzsch در مورد اشعیا ۹: ۶ میگوید: «دلیلی وجود ندارد که ما بخواهیم "ئیل" [یا ایل] را در این نام مسیح موعود به مفهوم دیگری غیر از خدا بگیریم. لازم به تذکر نیست که "ایل" در اشعیا همیشه نام خدا می باشد و نبی همواره کاملاً هشیار و متوجه تضاد بین [ئیل] و [آدم] خدا و انسان بوده است (اشعیا ۳۱: ۳) که این مطلب به وضوح در هوشع ۱۱: ۹ نشان داده می شود».

16- نبی خواهد بود

تحقیق	پیشگویی
«آن گروه گفتند: "این است عیسی نبي از ناصر ء جلیل .» -متي ۲۱: ۱۱ و (همچنین لوقا ۷: ۱۶؛ یوحنا ۴: ۱۹؛ ۱۴: ۷؛ ۴۰)	«نبي اي را براي ايشان از میان برادران ايشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ايشان خواهد گفت.» -تثنیه ۱۸: ۱۸

منبع یهودی: عالم و محقق یهودی Maimonides ، در نامه ای به اهالی یمن ادعای مسیح موعود بودن شخصی را رد می کند. او می نویسد:

«مسیح موعود نبي خیلی بزرگی خواهد بود، بزرگتر از تمامی انبیا به استثنای موسی معلم ما. مرتبه و شان او بزرگتر از تمامی انبیا به استثنای موسی خواهد بود. خدای خالق که نام او متبارک باد، او را با خصوصياتی خلق خواهد کرد که متمایز از دیگران حتی موسی خواهد بود. چرا که در مورد او گفته شده که خوشی اش در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود و بر وفق سمع گوش های خود داورى نخواهد کرد.» (اشعیا ۱۱: ۳).

مقایسه مسیح با موسی:

1. در کودکی از مرگ سهمناکی رهایی یافت.

2. او اشتیاق داشت که منجی قوم خود باشد (خروج ۳: ۱۰)

3. او به عنوان میانجی بین یهوه و قوم اسرائیل عمل نمود (خروج ۱۹: ۱۶؛ ۲۰: ۱۸):

4. او برای گناهکاران شفاعت می کرد (خروج ۳۲: ۷-۱۴ و ۳۳: اعداد ۱-۱۱؛ ۲۰: ۱۱).

«آقا میبینم که تو نبي هستی.» (یوحنا ۴: ۱۹)

Kligerman می گوید: «کاربرد عبارت نبي توسط یهودیان زمان عیسی نشان میدهد که نه تنها آنها انتظار داشتند مسیح موعود بر طبق وعده تثنیه ۱۸ يك نبي باشد، بلکه آن کسی که این معجزات را انجام می داد، به درستی که نبي موعود می بود.»

«زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.» (یوحنا ۱: ۱۷)

17- کاهن

تحقیق	پیشگویی

<p>«خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که "تو کاهن هستی تا ابدالآباد به رتبه ملکِصِدِّق»."</p> <p>-مزمور ۱۱۰: ۴</p>	<p>«بنابر این، ای برادران مقدّس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس گهّنه اعتراف ما یعنی عیسی تامل کنید».</p> <p>-عبرانیان ۳: ۱</p> <p>«و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس گهّنه بشود، بلکه او که به وی گفت: "تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمود." چنانکه در مقام دیگر نیز می گوید: "تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکِصِدِّق»."</p> <p>- عبرانیان ۵: ۵ و ۶</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

پیروزی نهایی قوم مسیح موعود بر جهان و شیطان حتمی است. کهانت هارون مانند کهانت ملکِصِدِّق گونه ما، با سوگند و قسم خدا همراه نبود که [بر اساس فرمان جسمانی پایه گذاری نشده بود و تابع قانون جسمانی نبود بلکه نیروی حیاتی پایاین ناپذیر آن را پدید آورد.] [به رتبه ملکِصِدِّق] که در این پیشگویی آن را مشاهده می کنیم همان مطلبی است که در عبرانیان ۷: ۱۵ بیان شده [به مثال ملکِصِدِّق کاهنی به طور دیگر باید ظهور نماید.] سوگندی که پدر در اجرای عهد برای پسر یاد می کند برای تسلی قومی است که به مسیح موعود تعلق دارد.

تنبیه عَزّیا پادشاه به خاطر تصاحب و انجام کار کهانتی، نشان می دهد که داود نمی تواند پادشاه - کاهنی باشد که در اینجا تشریح شده است. (دوم تواریخ ۲۶: ۱۶-۲۱). سوگند و قسم فوق العاده خدا نشان می دهد که پادشاه - کاهن در اینجا چیزی بی نظیر است. داود مُرد، ولی این کاهن ملکِصِدِّق گونه تا به ابد زنده خواهد بود. زکریا ۹: ۹-۱۵ بخصوص آیه ۱۳ هم به همین ترتیب مسیح موعود را توصیف می نماید «و بر کرسی او جلوس نموده حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود» (Fausset, CCE, 347).

18-داور

<p>پیشگویی</p> <p>«زیرا خداوند داور است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد».</p> <p>-[شعیا ۳۳: ۲۲]</p>	<p>تحقق</p> <p>«عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است»</p> <p>-یوحنا ۳۰: ۳ و (همچنین دوم تیموتائوس ۴: ۱)</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

منبع یهودی: تارگوم اشعیا در باره این پیشگویی که از اشعیا ۳۳: ۲۲ نقل شده چنین می گوید: «خدا داور ما است که به قدرت خویش ما را از مصر بیرون آورد؛ خداوند معلم ما است که شریعت

خود را از کوه سینا به ما تعلیم داد. خداوند پادشاه ما است. او ما را نجات خواهد داد و عدالت را به خونخواهی ما بر سپاه جوج اجرا خواهد کرد.»

داور، بخشنده شریعت، پادشاه، یعنی ایده آل کامل تنوکر اسی (حکومت خدا بر مردم) فقط در مسیح دیده می شود، به این مفهوم که ضایف داور، قانونگذاری، و حکومتی به عنوان یک پادشاه، در شخص اوست که به مرحله عمل می رسند.

19- پادشاه

تحقیق	پیشگویی
«و تقصیر نامه او را نوشته، بالایی سرش آویختند که این است عیسی پادشاه یهود.»	«و من پادشاه خود را نصب کرده ام کوه مقدس خود صهیون.»
متی ۲۷: ۳۷ و (همچنین متی ۲۱: ۵؛ یوحنا ۱۸-۳۳: 38)	مزمور ۲: ۶ و (همچنین ارمیا ۲۳: ۵؛ زکریا ۹: ۹)

20- مسح خاص روح القدس

تحقیق	پیشگویی
«اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که "این است پسر حبیب من که از او خشنودم."»	«و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند.»
متی ۳: ۱۶ و ۱۷ و (همچنین متی ۱۲: ۱۷-۲۱؛ مرقس ۱: ۱۰ و ۱۱؛ لوقا ۴: ۱۵-۲۱؛ یوحنا ۱: ۲۳)	- اِشْعَیَا ۱۱: ۲ و (همچنین مزمور ۴۵: ۷؛ اِشْعَیَا ۱۴۲: ۱؛ ۶۱: ۱ و ۲)

منبع یهودی: تارگوم اِشْعَیَا در مورد اِشْعَیَا ۱۱: ۱-۴ می گوید: «و پادشاهی از میان پسران یسعی ظهور خواهد کرد و شخصی که مسح شده [یا مسیح] از میان فرزندان او خواهد رویید. و از حضور خداوند روح حکمت و درک و مشورت و قدرت و دانایی و ترس خداوند بر او قرار خواهد گرفت و خداوند ترس و احترام خود را بر او خواهد نهاد و او بر اساس ظواهر قابل رؤیت، کسی را داور نخواهد کرد و بر اساس عدالت بوده و افراد نیازمند اجتماع را با دقت و از روی وجدان مورد قضاوت قرار خواهد داد.»

منبع يهودي: در تلمود بابلي، [سَنهدرين دوم] مي گويد: «مسيح موعود چنانكه مکتوب است، روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، يعني روح حكمت و درك، روح مشورت و قدرت، روح معرفت و ترس الهي. و موجب خواهد شد كه در ترس خداوند سريع الانتقال [wa-hariho] باشد».

R. Alexandri گفته: «اين تعليم بدان معني است كه او سرشار از اعمال نيكو خواهد بود و همچنان كه سنگ آسياب گرانبار است، او نيز متحمل رنج و درد خواهد گرديد».

21- غيرت و اشتياق او براي خدا

تحقق	پيشگويي
«پس تازيانه اي از ريسمان ساخته، همه را از هيكل بيرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود طرّافان را ريخت و تخت هاي ايشان را واژگون ساخت، و به كبوتر فروشان گفت: "اينها را از اينجا بيرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازيد» "».	«زيرا غيرت خانه تو مرا خورده است و ملامت هاي ملامت كنندگان تو بر من طاري گرديده».
-يوحنا 15: 16 و 17	- مزمور 69: 9

A. R. Fausset مي نويسد: «غيرت خانه تو مرا خورده است يعني مرا مانند شعله اي در حداكثر شدت خود نابود مي كند» (مزمور 119: 139). بسط عبارت [به خاطر تو] (مزمور 69: 7) را مي توان در يوحنا 2: 17 به عنوان نمونه اي از غيرت مسيحا براي احترام گذاشتن به خانه خدا مشاهده كرد. و سرزنش هاي سرزنش كنندگان تو بر من عارض گرديده، بدین معني است كه در نتيجه غيرت درخشان من براي احترام تو، بي احترامی اي كه به سوي تو نشانه رفته بود، به سوي من متوجه شده است».

پيشگوييهاي مربوط به خدمات او

22- پيامبري قبل از او خواهد آمد

تحقق	پيشگويي
«و در آن ايام، يحيي تعميد دهنده در بيابان يهوديه ظاهر شد و موعظه كرده، مي گفت: "توبه كنيد، زيرا ملكوت آسمان نزديك است» "».	صدای نداكننده اي در بيابان، راه خداوند را مهيا سازيد و طريقي براي خدای ما در صحرا راست نماييد.
-متي 3: 1 و 2 (همچنين متي 3: 3؛ 10: 11؛ يوحنا 1: 23؛ لوقا 1: 17)	-اشعيا 34: 3 و (همچنين ملاكي 1: 3)

منبع یهودی: تارگوم اِشعیا در تفسیر اِشعیا ۴۰: ۳ می گوید: «صدای کسی که جار میزند: راهی در بیابان برای قوم خدا باز کنید، تپه ها به بیابان ریخته شود و در برابر جماعت خداوند ما راهی باز گردد».

-23 آغاز خدمت جلیل

تحقیق	پیشگویی
«و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، و ناصره را ترك کرده، آمد و به گفر ناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد. از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: "توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است»».	«لیکن برای او که در تنگی می بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت ها محترم خواهد گردانید.»
متی ۴: ۱۲ و ۱۳ و ۱۷	- اِشعیا ۹: ۱

۲۴ - خدمت معجزات

تحقیق	پیشگویی
«و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می داد.»	آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش های کران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید.
متی ۹: ۳۵ و (همچنین متی ۹: ۳۲ و ۳۳؛ ۱۱: ۴-۶؛ مرقس ۳۵۷-۳۳؛ یوحنا ۵: ۹-۶؛ ۱۱-۱۱؛ ۴۳ و ۴۴ و (47)	- اِشعیا ۳۵: ۶ و همچنین ۳۲: ۳ و 4

-25 با مثل ها تعلیم می داد

تحقیق	پیشگویی
«همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثل	دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی

ها گفت و بدون مَثَل بدیشان هیچ نگفت ».	که از بنای عالم مخفی بود، تَنَطَّق خواهم نمود .
متی ۱۳ : ۳۴	مزمور ۷۸ : ۲

-26 ورود به هیکل

تحقیق	پیشگویی
«پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می کردند، بیرون نمود و تخت های صرّافان و کرسی های کبوتر فروشان را واژگون ساخت.»	«اینک من سول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندي که شما طالب او می باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد.»
متی ۲۱ : ۱۲ و (همچنین یوحنا ۱ : ۱۴-۱۹ : 21)	- ملاکی ۳ : ۱

-27 ورود او به اورشلیم بر روی الاغ

تحقیق	پیشگویی
پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر گِره افکنده، عیسی را سوار کردند. و هنگامی که او می رفت جامه های خود را در راه می گسترده. و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کردند .	«ای دختر صهیون بسیار وجود بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر گِره الاغ سوار است.»
لوقا ۱۹ : ۳۵-۳۷ (همچنین متی ۲۱ (11-6) :	-زکریا ۹ : ۹

-28 سنگ لغزش برای یهودیان

تحقیق	پیشگویی

«پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، "آن سنگی که معماران رد کردند، همان سر زاویه گردید».	«سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است».
-اول پطرس ۲: ۷ و (همچنین رمیان 329: 33)	-مزمور 118: 22 و (همچنین اشعیا 8: 14؛ 28: 1)

-29 نور امت ها

تحقیق	پیشگویی
«زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که "تو را نور امت ها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی". چون امت ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند».	«و امت ها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد».
-اعمال 13: 47 و 48 و (همچنین اعمال 26: 23؛ 28: 28)	-اشعیا 60: 3 و (همچنین اشعیا 49: 6)

پیشگویی های مربوط به رویداد های بعد از تدفین

-30 قیام

تحقیق	پیشگویی
«در باره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند».	«زیرا جانم را در عالم اموات ترك نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند».
-اعمال 2: 31 و (همچنین متی 28: 6؛ مرقس 16: 7؛ لوقا 24: 46؛ اعمال 13: 33)	-مزمور 16: 10

منبع یهودی Friedlaender: می گوید: «ابن عزرا اغلب فرصت را غنیمت می شمارد تا باور راسخ خود را در مورد قیامت مردگان اعلام کند».

منبع یهودی: سَنهدَرین دوم، تلمود بابلی چنین اظهار می دارد: «میشنا. تمامی اسرائیل قسمتی از جهان آینده خواهد داشت، زیرا نوشته شده: "تمامی قوم تو عادل هستند. آنها تا به ابد زمین را به ارث خواهند برد، زیرا که آنها شاخه و ثمره دست من می باشند تا من جلال بیابم." اما بقیه، سهم و قسمتی نخواهند یافت زیرا که بر این باورند که رستخیز مردگان آموزه ای مبتنی بر کتاب مقدس نیست و تورات الهام الهی نمی باشد».

-31 صعود

تحقیق	پیشگویی
«و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.»	«بر اعلی علین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده ای. از آدمیان بخشش ها گرفته ای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تا یَهُوَه خدا در ایشان مسکن گیرد.»
- اعمال 91 :	- مزمور 68 : 18

-32 نشستن بر دست راست خدا

تحقیق	پیشگویی
«که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و... چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علین بنشست.»	«یَهُوَه به خداوند من گفت: "به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم."»
- عبرانیان 1 : 3 و (همچنین مرقس 16 : 19 ؛ اعمال 2 : 34 و 35)	- مزمور 110 : 1

اثبات الوهیت: تحقق نبوت های عهد عتیق در عیسی مسیح (قسمت دوم)

[نبوت های تحقق یافته در يك روز]

بیست و نه نبوت از عهد عتیق که در مورد خیانت، محاکمه، پیروز شدن و تدفین خداوند ما عیسی مسیح صحبت می کنند، توسط افراد مختلف در طی دوره های متفاوت در فاصله زمانی ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ ق.م. بیان شده اند. همه این نبوت ها که در ادامه خواهد آمد، به طور تحت اللفظی در يك روز بیست و چهار ساعته در عیسی مسیح تحقق یافته اند.

33- خیانت توسط يك دوست

تحقیق	پیشگویی
«و یهوداي اسخريوطي که او را تسلیم نمود».	«و آن دوست خالص من که بر او اعتماد مي داشتم که نان مرا نیز مي خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.»
متي ۱۰: ۴ و (همچنین متي ۲۶: ۴۹ و یوحنا ۱۳: ۲۱)	مزمور ۴۱: ۹ و (همچنین ۵۵ (14-12):

مزمور ۴۱: ۹: «آن دوست خالص من!» او که با بوسه اي مرا احترام کرد، آنگونه که یهودا انجام داد.» (متي ۲۶: ۴۹؛ مقایسه شود با نمونه ارمیا ۲۰: ۱۰)

34- فروخته شدن به سي پاره نقره

تحقیق	پیشگویی
«گفت: "مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟" ایشان سي پاره نقره با وي قرار دادند.»	«و به ایشان گفتم: "اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید. پس به جهت مزد من، سي پاره نقره وزن کردند».
متي ۲۶: ۱۵ و (همچنین متي ۲۷: ۳)	زکریا ۱۲: ۱۱

35- انداخته شدن پول در خانه خداوند

تحقیق	پیشگویی
«پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.»	«و خداوند مرا گفت: "ان را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند." پس سي پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختیم»
متي ۲۷: ۵	زکریا ۱۱: ۲۳

36- قیمت پرداخت شده برای مزرعه کوزه گر

تحقیق	پیشگویی
«پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه گر را به جهت مقبره غرباء خریدند.»	«و خداوند مرا گفت: "آن را نزد کوزه گر ببنداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند". پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختیم.»
-متی ۲۷: ۷	-زکریا ۱۱: ۱۳

در چهار پیشگویی قبل، ما هم نبوت را می بینیم و هم تحقق آنها را، به این ترتیب:

1. خیانت

2. توسط يك دوست

3. برای سی پاره (نه بیست و نه)

4. نقره (نه طلا)

5. انداختن (نه گذاشتن)

6. در خانه خدا

7. پول برای خرید مزرعه کوزه گر استفاده شد

37- شاگردانش او را ترك کردند

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه همه او را واگذرد و بگریختند.»	«يَهُوَّهٔ صبايوت مي گوید: "اي شمشیر به ضدّ آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.»
-مرقس ۱۴: ۵۰ و (همچنین متی ۲۶: ۳۱؛ مرقس ۱۴: ۲۷).	-زکریا ۱۳: ۷

Laetsch می نویسد: «زکریا ۱۳: ۷ يك نبوت روشن در مورد لغزش شاگردان است، زمانی که مسیح در هم کوبیده می شود. بنابراین خود مسیح این کلمات را تفسیر می کند) متی ۲۶:

۳۱؛ مرقس ۱۴: ۲۷). همه آنها تحقق یافتند (به متی ۲۶: ۵۶ و مرقس ۱۴: ۵۰ نگاه کنید). اما خداوند گوسفندان را رها نخواهد کرد.

خود خداوند وارد صحنه می شود و به کمک آنانی که ضعیف هستند (یوحنا ۵: ۱۹ قسمت آخر آیه و ۳۰) خواهد شتافت یعنی شاگردان دل مرده و وحشت زده (لوقا ۲۴: ۴ قسمت آخر و ۱۱ و ۱۷ و ۳۷؛ یوحنا ۲۰: ۱ و ۲ قسمت آخر و ۱۹ و ۲۶). این شاگردان ناتوان و رها شده تبدیل به افرادی شجاع خواهند شد، منادیان شگفت انگیز پادشاهی مسیح موعود».

-38 توسط شاهدان دروغین متهم شد

تحقیق	پیشگویی
«پس رؤسای گهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می کردند تا او را به قتل رسانند، لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند.»	«شاهدان کینه ور برخاسته اند. چیز هایی را که نمی دانستم از من می پرسند.»
-متی ۲۶: ۵۹ و 60	-مزمور ۳۵: ۱۱

-39 در برابر متهم کنندگانش ساکت بود

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه برآبا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.»	«او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره ای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است، همچنان دهان خود را نگشود.»
-متی 26: 27	-[شعیا 75: 7]

-40 مجروح و کوفته شد

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه برآبا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.»	«و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم های او ما شفا یافتیم.»
-متی 26:27	-اشعیا ۵۳: ۵ و همچنین زکریا ۶۱۳ :

«نه صرفاً غم و اندوه و ضربه روحی بلکه زخمی جسمانی؛ هنگامی که می گوید mecholal که از ریشه chalal می آید به معنی لغوی سُفَن و سوراخ کردن است؛ وجود او واقعاً سُفته شد، چیزی که دقیقاً به مسیحا اختصاص دارد، که دستها، پاها و پهلوی او سوراخ شد(مزمور ۲۲: ۱۶)».

«از فرق سر او گرفته که تاجی از خار بر آن نهاده بودند نا کف پا که بر صلیب میخکوب گردید، چیز دیگری غیر از زخم و جراحت و کوفتگی مشاهده می کنیم(Henry, MHC, 826)».

-41 کوبیده و میخکوب شد

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طبلانچه می زدند و بعضی سیلی زده، می گفتند...»	«پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.»
-متی ۲۶: ۲۷ و (همچنین لوقا ۲۲: 63) :	-اشعیا ۵۰: ۶ و (همچنین میکاه ۵: ۱) :

منبع یهودی: تارگوم اشعیا در مورد اشعیا ۵۰: ۶ می گوید: «پشت خود را به زندگان و گونه خود را به آنانی که آماده کنند مو بودند دادم. روی خود را از رسوایی[فروتنی] و سرنیزه پنهان نکردم».

هنری اظهار می دارد: «در این تقدیم، او خود را با رضایت تسلیم کرد تا (1) تازیانه بخورد و (۲) کوفته شود[کتک بخورد] و... (۳) سر نیزه به بدنش فرو رود؛ ...مسیح به خاطر ما به همه اینها تن در داد و این کار را داوطلبانه انجام داد تا ما را مطمئن سازد که راغب است ما را نجات دهد».

-42 مسخره شد

تحقیق	پیشگویی
و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی	

<p>به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده... و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می زدند. (متی ۲۷: ۲۹ و همچنین متی ۲۷: ۴۱-۴۳)</p>	<p>«هر که مرا ببند به من استهزاء میکند. لب های خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند و می گویند: "بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چونکه به وی رغبت می دارد."» (مزمور ۲۲: ۸ و ۷)</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

-43 زیر بار صلیب خم شد و به زمین افتاد

<p>تحقیق</p> <p>«و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جُمُله مسمی بود و به عبرانی آن را جُلُتَا می گفتند.»</p> <p>-یوحنا ۱۹: ۱۷</p>	<p>پیشگویی</p> <p>«زانوهایم از روزه داشتن می لرزد و گوشتم از فربهی کاهیده می شود. و من نزد ایشان عار گردیده ام. چون مرا می بینند سر خود را می جنبانند.»</p> <p>-مزمور ۱۰۹: ۲۴ و ۲۵</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و چون او را می بردند، شمعون قیروانی را که از صحرا می آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او
گذارند تا از عقب عیسی ببرد. (لوقا ۲۳: ۲۶ و همچنین متی ۲۷: ۳۱ و ۳۲)

از قرار معلوم عیسی چنان ضعیف بود که در زیر بار صلیب سنگین، زانوهایش در حال خم شدن
بود، به همین دلیل آنها شخص دیگری را مجبور به حمل آن کردند.

-44 دست ها و پاهایش سوراخ شد

<p>تحقیق</p> <p>«و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.»</p> <p>-لوقا ۲۳: ۳۳ و همچنین یوحنا ۱۹: ۲۵</p>	<p>پیشگویی</p> <p>«زیرا سگان دور مرا گرفته اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دست ها و پاهای مرا سُفته اند.»</p> <p>-مزمور ۲۲: ۱۶ و همچنین زکریا ۱۲: ۱۰</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

عیسی به روش معمول رومی ها مصلوب شد، به این ترتیب که دست ها و پاهایش به وسیله میخ
های بلند و سنگین و کند سوراخ شد تا بدنش بر صلیب یا تیر چوبی دوخته شود.

-45 با دزدها مصلوب شد

تحقیق	پیشگویی
«آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.» -متی ۲۷: ۳۸ و (همچنین مرقس ۱۵: ۲۷ و ۲۸).	«بنابر این او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.» -اِشَعِیَا ۵۳: ۱۲

Blinzler می گوید: «در شریعت یهود، مصلوب کردن، مجازاتی شناخته شده نبود. در قوانین یهودی، کسانی را که بت پرستی یا کفر گویی کرده بودند سنگ سار کرده و سپس به دار می آویختند، از این رو به دار آویختن مجازات مرگ به شمار نمی رفت بلکه تنبیه اضافی پس از مرگ بود و به این دلیل در نظر گرفته شده بود که شخص محکوم را به عنوان [ملعون خدا] معرفی کند زیرا طبق تثنیه ۲۱: ۲۳ (ترجمه ۷۰ عهد عتیق) [آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است].»

یهودیان این جمله را برای کسی هم که مصلوب شده بود به کار می بردند. اگر حتی در دنیای بت پرست، به صلیب آویخته شدن شرم آورترن و پست ترین مجازات مرگ بود، پس یهودیان زمان عیسی حق داشتند که شخصی را که به چنین مجازاتی محکوم می شود ملعون خدا بدانند.»

دائر المعارف آمریکانا می نویسد: «تاریخ صلیب به عنوان روشی برای مجازات جنایتکاران را باید به عنوان بخشی از سیستم حقوقی رومیان مطالعه کرد. به طور مثال، یهودیان آن را فقط تحت فشار و اجبار رومی ها پذیرفتند و به عاریت گرفتند. قبل از اینکه فلسطین جزء قلمرو رومی ها در آید، آنها مجازات مرگ را بصورت سنگ سار کردن اجرا می کردند.»

«در سال ۶۳ ق.م. سپاه پیاده نظام پومپه راه خود را به سمت پایتخت یهودیه کج کردند. و با وجودی که ظاهراً خاندان دست نشانده یهودی بر سر کار بود اما در اصل فلسطین یکی از ایالت های رومی شد (Wilson, DDWD, 262).»

از این رو، آن نوع مرگی که اِشَعِیَا ۵۳ و مزمور ۲۲ آن را وصف می کنند، چیزی نبود که تحت سیستم یهودی به اجرا در آید و صد ها سال بعد از نوشته شدن این متن در آن سرزمین معمول شد.

-46 برای شکنجه گران خود شفاعت کرد

تحقیق	پیشگویی
«عیسی گفت: "ای پدر اینها را بیامرزش، زیرا که نمی دانند چه می کنند." پس جامه های او را تقسیم	«بنابر این او در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را

کردند و قرعه افکندند.»	را بر خود گرفت و براي خطاکاران شفاعت نمود.»
لوقا ۲۳: 34	اِسْعٰیّا ۵۳: ۱۲)

«و این خدمت را بر روی صلیب آغاز کرد(لوقا ۲۳: ۳۴) و اکنون آن را در آسمان ادامه می دهد(عبرانیان ۹: ۲۴؛ اول یوحنا ۲: ۱ (Fausset, CCE, 733)).

47- قوم خودش او را رد کردند

تحقیق	پیشگویی
«زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟»	«خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم ها و رنج دیده و مثل کسی که روی ها را از او بپوشانید و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.»
یوحنا ۷: ۵ و ۴۸ و (همچنین متی ۲۱: ۴۳ و ۴۲؛ یوحنا ۱: ۱۱)	اِسْعٰیّا ۵۳: ۳ و (همچنین مزامیر ۸۶۹: ۱۱۸: ۲۲)

«در تحقیق این پیشگویی در مسیح بود که برادرانش به او ایمان نیاوردند(یوحنا ۷: ۵)، به نزد خاصانش آمد و خاصانش او را نپذیرند(یوحنا ۱: ۱۱)، و شاگردانش که آنها را آزاد کرده بود هم مانند برادرانش او را رد کردند(Henry, MHC, 292)».

تذکر: مصداق دیگر در تایید ماهیت نبوتی اِسْعٰیّا باب ۵۳ این است که همگی مفسران یهودی پیش از زمان مسیح متفق القول بودند که در اینجا اِسْعٰیّا در مورد مسیح موعود یهودیان سخن می گوید. فقط بعد از آنکه مسیحیان قرن اول با تمام قدرت شروع به استفاده از این باب برای دفاع از مسیحیت و توجیه آن کردند، تعالیم خاخام ها آن را بیان زحمات قوم یهود جلوه داد.

این برداشت از باب ۵۳ اِسْعٰیّا نامعقول است زیرا سبک و سیاق معمول اِسْعٰیّا این است که به قوم یهود با ضمیر اول شخص جمع[ما-مال ما] اشاره می کند در حالی که همیشه به مسیح موعود با ضمیر سوم شخص مفرد[او-به او-مال او] اشاره می نماید چنانکه در باب ۵۳ آن را می بینیم. (Geisler, BECA, 612)

48- بی دلیل مورد نفرت واقع میشود

تحقیق	پیشگویی
«بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت	«آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از موی های

ایشان مکتوب است که "مرا بی سبب دشمن داشتند».	سرم زیاده اند».
-یوحنا ۲۵: 25۱ :	-مزمور ۶۹: ۴ و همچنین اِشعیا ۴۹ : 7

49-دوستانش فرار کرده و از دور نگاه می کنند

تحقیق	پیشگویی
«و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زناني که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند».	«دوستان و رفیقانم از بلای من بر کنار می ایستند و خویشان من دور ایستاده اند».
-لوقا ۲۳: ۴۹ و (همچنین متی ۲۷: ۵۵ و ۵۶؛ مرقس ۱۵: 40)	-مزمور ۱۱۳: ۸

«در همان زمانی که در مصیبت بودم و تحت آزار، و لازم بود که آنها استوار، و از هر زمان دیگر به من نزدیک تر باشند، از این خطر که ممکن بود شناسایی شوند که از همراهان من هستند ترسیده اند. از این رو همان هنگامی که دشمنان نزدیکند دوستان دورند. درست مانند مسیح موعود.» (متی ۲۶: ۵۶؛ ۲۷: ۵۵؛ لوقا ۲۳: ۴۹؛ یوحنا ۱۶: 32)؛ (Fausset, CCE, 184)

50-مردم سرهای خود را تکان می دهند

تحقیق	پیشگویی
«و راهگذران سرهای خود را جنبانیده، کفرگویان»...	«چون مرا می بینند سر خود را می جنبانند».
-متی ۲۷: ۳۹	-مزمور ۱۰۹: ۲۵ و (همچنین مزمور ۲۲ : 7)

«حرکتی که مفهوم آن این است، [برای شخص تحت شکنجه امیدی نیست؛ کسی که با تمسخر و تحقیر به او نگاه می کنند.]]» (ایوب ۱۶: ۴؛ مزمور ۴۴: ۱۴)؛ (Ethridge, TOJ, 148)

«گویا که همه چیز برای من تمام شده بود. و دیگر کاری از دست کسی برای من بر نمی آمد.» (مزمور ۲۲: ۷؛ متی ۲۷: ۳۹) (Ethridge, TOJ, 345)

-51 به او چشم دوخته اند

<p>پیشگویی</p> <p>همه استخوان های خود را می شمارم . ایشان به من چشم دوخته، می نگرند.</p> <p>-مزمور ۲۲: ۱۷</p>	<p>تحقق</p> <p>و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخر کنان با ایشان می گفتند: "دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می باشد خود را برهاند".</p> <p>-لوقا ۳۵۲۳ :</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

-52 لباس های او را تقسیم کرده و بر آنها قرعه می اندازند

<p>پیشگویی</p> <p>رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.</p> <p>-مزمور ۱۸۲۲ :</p>	<p>تحقق</p> <p>پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را يك قسمت؛ و پیرهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند: "این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود".</p> <p>-یوحنا ۲۳۱۹: ۲۴</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

-53 از تشنگی رنج می بُرد

<p>پیشگویی</p> <p>«مرا برای خوراك زرد آب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند».</p> <p>-مزمور ۲۱۶۹ :</p>	<p>تحقق</p> <p>«و بعد چون عیسی دید که همه چیز به اتمام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: "تشنه ام»».</p> <p>- یوحنا ۲۸۱۹ :</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

-54 به او زرد آب و سرکه دادند

تحقیق	پیشگویی
سرکه ممزوج به مَر به جهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید نخواست که بنوشد.	«مرا برای خوراک زرد آب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند».
-متی: ۲۷: ۳۴ و (همچنین یوحنا ۲۸۱۹: ۲۹)	-مزمور ۶۹: ۲۱

Fausset می نویسد: «انتظار می رفت که درد و رنج سهمناک او قلب دشمنانش را نرم کند، آنان که این درد و رنج را بر او وارد کردند؛ و به جایی اینکه او را تسکین و قوت قلب قلب دهند، به او زرد آب و سرکه دادند. دو بار به منجی بر روی صلیب سرکه داده شد که بار اول با زرد آب (متی: ۲۷: ۳۴) و مَر (مرقس ۱۵: ۲۳) مخلوط شده بود اما وقتی آن را چشید نخواست که بنوشد،

زیرا نمی خواست در حالت گیجی و منگی که جزء تأثیرات مَر است دردها و رنج های خود را تجربه کند. وقتی به تبهکاران سرکه داده می شد، لطفی در حق آنها بود؛ ولی دادن آن به فردی عادل که حامل گناهان بشریت بود توهینی بیش نبود. پس برای اینکه این کلام انجام شود، او فریاد بر آورد: "تشنه ام." آن وقت به او سرکه برای نوشیدن دادند.» (یوحنا ۱۹: ۲۸؛ می: ۲۷: ۴۸) (Fausset, CCE, 246)

-55 فریاد بلند او

تحقیق	پیشگویی
«و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: "ایلی ایلی لما سَبَقْتَنِي" یعنی: الهی الهی مرا چرا ترک کردی »	ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟
-متی: ۲۷: ۴۶	-مزمور ۲۲: ۱

مزمور ۲۲: «فریاد پُر معنی [ای خدای من] که دو بار در آیه ۱ تکرار می شود، به این معنی است که شخص با وجودی که در رنج و عذاب است، علیرغم شرایط ناهنجار خود، بر این حقیقت پای می فشارد که خدا هنوز خدای اوست. این اعتراف، پادزهری بود بر علیه ناامیدی و عهد و پیمانی بود با خدا، بدین معنی که هنوز هم خدا می توانست به عنوان شفیع و نجات دهنده او عمل کند ()» (Fausset, CCE, 148)

این فریاد، توجه مردم را به مزمور ۲۲ جلب کرد. مسیح آیه اول این مزمور را نقل قول می کند و این مزمور است که حاوی پیشگویی واضح و روشن در مورد صلیب است.»

-56 خود را به خدا تسلیم کرد

تحقیق	پیشگویی
«و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: "ای پدر به دست های تو روح خود را می سپارم." این را بگفت و جان را تسلیم نمود.»	«زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیۀ دادی.»
-لوقا ۲۳: ۴۶	-مزمور ۳۱: ۵

-57 استخوانهایش شکسته نشد

تحقیق	پیشگویی
اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساق های او را نشکستند.	همه استخوان های ایشان را نگاه می دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.
-یوحنا ۱۹: ۳۳	-مزمور ۳۴: ۲۰

گرچه در کلام خدا ذکر نشده، لیکن دو پیشگویی دیگر راجع به استخوان های او وجود دارد که بدون شك تحقق روشن و دقیق دارند:

1. [و همه استخوان هایم از هم گسیخته.] (مزمور ۲۲: ۱۴) از هم گسستن استخوانها در حالی که با دست ها و پاها آویزان شده باشد به سادگی می تواند اتفاق بیفتد، مخصوصاً وقتی به این نکته توجه می کنیم که بدن او زمانی بر صلیب میخکوب شد که صلیب هنوز بر روی زمین قرار داشت.

2. [همه استخوانهای خود را می شمارم. ایشان به من چشم دوخته می نگرند.] (مزمور ۲۲: ۱۷) وقتی او بر صلیب بالا کشیده می شد، تمامی استخوانهای او را میشد شمرد. کشیدگی بدن او در زمان مصلوب شدن طوری بود که می شد واضح تر از حالت عادی استخوانهای او را دید.

-58 دل شکسته و محزون شد

تحقیق	پیشگویی

«لكن يكي از لشكريان به پهلوي او نيزه اي زد كه در آن ساعت خون و آب بيرون آمد».	«مثل آب ريخته شده ام و همه استخوانهايم از هم گسيخته؛ دلم مثل موم گرديده، در ميان آحشيام گداخته شده است».
-يوحنا 34۱۹ :	-مزمور ۲۲: ۱۴

-59 پهلوي او سوراخ شد

تحقیق	پیشگویی
«لكن يكي از لشكريان به پهلوي او نيزه اي زد».	«و بر من كه نيزه زده اند خواهند نگرست».
-يوحنا 34۱۹ :	-زكريا ۱۲ : 10

Theodore Laetsch گفته جالبی به نوشته خود اضافه می کند: «خداوند یهوه در مورد خود صحبت می کند و می گوید که پهلویش سوراخ شده و مردم به او خریده شده و برایش نوحه گری می کنند».

«کلمه سَفَتَن یعنی با فشار سوراخ کردن، نه بار به عنوان فرو بردن شمشیر یا نیزه در کلام آمده است (اعداد ۲۵: ۸؛ داوران ۹: ۵۴؛ اول سموئیل ۳۱: ۴؛ اول تواریخ ۱۰: ۴؛ اشعیا ۱۳: ۱۵؛ ارمیا ۳۷: ۱۰، [مجروح]؛ ۵۱: ۴؛ زکریا ۱۲: ۱۰؛ ۱۳: ۳). يك بار هم به عنوان کشتگان گرسنگی در مراثی ۴: ۹ آمده است که درد آن جراحت را از درد شمشیر سهمناک تر می داند».

-60 زمین تاریک شد

تحقیق	پیشگویی
«و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت».	«و خداوند یهوه می گوید: "که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود"».
-متی 2۷45 :	-عاموس ۸: ۹

از آنجایی که یهودیان از طلوع خورشید تا غروب آفتاب را دوازده ساعت محاسبه می کردند، بنابراین ساعت ششم نزدیک ظهر و ساعت نهم حدود ساعت سه بعد از ظهر می شد.

-61 در آرامگاه شخص ثروتمندي دفن شد

تحقیق	پیشگویی
«اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد، و نزد پیلطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود. پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده، او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.	«و قبر او را با شریران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله اي نبود.»
-متي 57-60 : ۲۷	-إِشْعَايَا ۵۳ : ۹

«تأيید عیسی به عنوان مسیح موعود به واسطه تحقق پیشگویی ها»

[تأيید عیسی به عنوان مسیح موعود به واسطه تحقق پیشگویی ها]

-اعتراض : عیسی با طرح و نقشه قبلي کاري کرد که پیشگویی را در زندگی خودش تحقق بخشد.

اسکانفیلد (H. J. Schonfield) در کتاب [توطئه فصیح] که نگرشی افراطی به عهد جدید دارد، معتقد است که عیسی با حسن نیت و در کمال بی گناهی تظاهر می کند که مسیح است و تباری می کند تا پیشگویی ها را تحقق بخشد تا بتواند ادعای خود را ثابت کند .

اولاً این ادعا بر خلاف منش و شخصیت صدیق و شرافتمند عیسی است که در بالا هم به آن اشاره شد . گفته اسکانفیلد بدین معنی است که عیسی یکی از بزرگترین فریبکاران تاریخ بوده است و ثابت می کند که او حتی انسان خوبی هم نبوده چه برسد به اینکه آن انسان کاملی باشد که انجیل ادعا دارند .

دوم اینکه هیچ راهی وجود نداشت که عیسی بتواند کنترل رویدادهای بیشماري را که رخ می داد به دست بگیرد تا بتواند پیشگویی های عهد عتیق را درباره مسیح موعود تحقق بخشد . به طور مثال او امکان انتخاب محل تولد خود را نداشت (میکاه ۵ : ۲)، به دنیا آمدن او از باکره (إِشْعَايَا ۷ : ۱۴)، زمان مرگ (دانیال ۹ : ۲۵)، قبیله ای که در آن زاده می شد (پیدایش ۴۹ : 10) و تبار وی (دوم سَمُوئیل ۷ : ۱۲) و بسیاری از حقایق دیگر از زندگی او، چیزهایی نبودند که او امکان انتخاب و دستکاری آنها را داشته باشد .

سوم اینکه هیچ راه انسانی ای وجود نداشت که عیسی بتواند تمامی رویدادها و مردمی را که در زندگی او بودند با هم به گونه ای جور کند که دقیقاً واکنشی از خود نشان دهند که تحقق پیشگویی های کلام باشد. در این مورد می توان به یحیی تعمید دهنده، منادی عیسی [متی ۳]، واکنش متهم کنندگان او (متی ۲۷ : ۱۲)، قرعه انداختن سربازان بر لباس های او (یوحنا ۱۹ : ۲۳ و 24) و چگونگی شکافتن پهلوی او توسط نیزه (یوحنا ۱۹ : ۳۴) اشاره کرد .

در واقع حتي اسكانفيلد اعتراف مي كند كه وقتي رومي ها پهلوي عيسي را عملاً سوراخ كردند، توطئه شكست خورد. واقعيت اين است كه هر كس كه چنين قدرتي داشته باشد، بايد منشاء الهي داشته باشد، و اين همان چيزي است كه فرضيه [توطئه فصّح] از آن اجتناب مي كند. خلاصه باور كردن [توطئه فصّح] به معجزه بيشتري نياز دارد تا باور كردن اين پيشگويي ها به عنوان حقيقي ماوراءالطبيعه.

-پاسخ: اعتراض بالا شايد محتمل به نظر برسد، تا زماني كه اين واقعيت را دريابيم كه بسياري از پيشگويي هاي مربوط به مسيحا مطلقاً خارج از كنترل انساني عيسي بوده اند.

1. محل تولد) ميكاه ۵: ۲)

2. زمان تولد) دانيال ۹: ۲۵؛ پيدايش ۴۹: ۱۰)

3. طريق تولد) إشعيا ۷: ۱۴)

4. خيانت به او

5. نوع مرگ او) مزمور ۲۲: ۱۶)

6. واكنش مردم) مسخره كردن، سرنيزه فرو بردن، خيره شدن به او) و غيره

7. سوراخ كردن پهلوي او

8. تدفين

-اعتراض: پيشگويي هاي تحقق يافته در عيسي اتفاقي بودند

نظر منتقد: «... چرا كه نه؟ شما مي توانيد تحقق بعضي از اين پيشگويي ها را در مرگ كيدي، مارتين لوتر كينگ، ناصر و ديگر شخصيت هاي برجسته بياييد».

-پاسخ: بله درست است. ما شايد بتوانيم يك يا دو نبوت را پيدا كنيم كه در زندگي افرادي ديگر بجز عيسي تحقق يافته باشند، ولي نه همه شصت و يك پيشگويي برجسته را! در واقع شما اگر بتوانيد كسي را غير از عيسي، زنده يا مرده، پيدا كنيد كه نيمي از اين پيشگويي هاي مسيحياني در مورد او تحقق يافته باشند، از اين انتشارات جايزه اي يك هزار دلاري خواهيد گرفت. مطمئن باشيد در دانشگاه ها عده زيادي وجود دارند كه بدشان نمي آيد اين پول اضافي را خرج كنند!

هارولد هارثزler (H. Harold Hartzler) مي نويسد: «نسخه خطي از نقطه نظر علمي به طور دقيق از طرف محافل معتبر علمي مورد بررسي قرار گرفته و به طور كلي دريافته اند كه از نقطه نظر مطالب علمي ارائه شده، قابل اعتماد و دقيق مي باشند».

احتمالات زير از كتاب [Science Speaks] نوشته پرفسور استونر گرفته شده تا نشان دهد كه علم احتمالات تصادفي اين مطلب را قابل قبول و پذيرفتني نمي داند. استونر مي گويد كه با استفاده از علم احتمالات نوين در اشاره به هشت پيشگويي (۱) شماره ۱۰، (۲) شماره 22، (3) شماره

۲۷، (۴) شمارهای ۳۳ و ۴۴، (۵) شماره ۳۴، (۶) شماره های ۳۵ و ۳۶، (۷) شماره ۳۹، (۸) شماره های ۴۴ و ۴۵ [مصلوب شده]،

[illegible]

حال روي يکي از اين دلارهاي نقره اي علامتي بزنيد و تمامي دلارها را به هم بريزيد و چشمان شخصي را ببنديد و به او بگوييد که هر جا که مي خواهد و تا هر فاصله اي که مي تواند برود . او تنها يك دلار نقره اي مي تواند بردارد و آن هم بايد آن سکه علامت گذاري شده باشد . او چقدر شانس دارد؟ همان شانس که انبيا در نوشتن اين هشت پيشگويي داشته اند، در صورتي که آنها مي توانستند با عقل و خرد خودشان طوري اين پيشگويي ها را بنويسند که همه آنها در يك نفر تحقق يابد آن هم از زمان خودشان تا زمان حاضر !

حال این پیشگویی ها یا الهی بودند یا محصول فکر انبیا که تصور می کردند باید این چیزها را بنویسند. در چنین حالتی انبیا فقط يك احتمال ۱ در ۱۰ به توان ۱۷ داشتند تا آنها را تحقق یافته در شخصي ببینند. ولي همه آنها در مسیح صورت واقعیت به خود گرفتند. این بدان معنی است که تحقق این هشت پیشگویی به تنهایی ثابت می کند که خدا نوشتن آن پیشگویی ها را به قدری واضح الهام بخشیده که دیگر برای تحقق آنها نیاز به چنین احتمال غیر ممکن نیست!»!

استونر چهل و هشت پیشگویی را در نظر می گیرد و می گوید: « اما متوجه می شویم که احتمال اینکه يك نفر بتواند تمامی این چهل و هشت پیشگویی را تحقق بخشد يك در ۱۰ به توان ۱۵۷ می باشد. در واقع این عدد بسیار بزرگی است و نشان دهنده احتمالی بسیار ضعیف است. بیایید آن را محسم کنیم .

دلار نقره ای که یادتان هست؟ این مقیاس برای نشان دادن آنچه می خواهیم بگوییم بسیار بزرگ است. پس الکترون را که تقریباً کوچک ترین چیزی است که می شناسیم انتخاب میکنیم. الکترون آنقدر کوچک است که 10^{15} ضرب ۲/۵ تا از آنها لازم است تا با چیدنشانش کنار هم بتوان خطی به طول یک اینچ درست کرد. اگر بخواهیم الکترون های این خط یک اینچی را بشماریم و در صورتی که بتوانیم در هر دقیقه ۲۵۰ عدد از آنها را شمارش کنیم و اگر روز و شب بی وقفه این کار را ادامه دهیم، چیزی در حدود ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سال طول خواهد کشید تا بتوانیم تنها یک خط یک اینچی از الکترون ها را بشماریم.

اگر ما يك مكعب يك اينچي از اين الكترون ها داشته باشيم و سعي كنيم آنها را بشماريم و بتوانيم تنها بي وقفه در هر دقيقه ۲۵۰ عدد از آنها را شمارش كنيم، ۱۹۰۰۰ر۰۰۰

کشد. با این مقدمه، اجازه دهید برگردیم به شانس و احتمال خودمان یعنی ۱ در 10^{57}

فرض کنیم که ما می‌توانیم این تعداد الکترون را بشماریم، یکی از آنها را علامت گذاری کنیم و آن را با انبوه الکترون‌ها مخلوط کنیم. آنگاه به شخص نابینایی بگوییم برود و آن را پیدا کند. او چه شانس‌هایی برای یافتن الکترون مورد نظر ما خواهد داشت؟ این تعداد الکترون چه کوه عظیمی ایجاد خواهد کرد؟ تصور این تعداد الکترون برای ما غیر قابل درک است.»

اگر فردي بتواند هر ۴۸ پيشگويي مورد نظر را تحقق بخشد، يعني از اين احتمال برخوردار شده است.

-اعتراض: فال بين ها نيز پيشگويي هايي از نوع پيشگويي هاي كتاب مقدس کرده اند

منتقدین معاصر پيشگويي هاي كتاب مقدس، پيشگويي هاي فال بين ها و غيب گويان را در برابر كلام خدا علم کرده اند. بين هر غيب گو و انبياي بي لغزش كتاب مقدس يك اندازه جهش وجود دارد. در واقع يكي از محك هاي اعتبار انبيا اين بود كه آيا آنها تا به حال پيشگويي هايي کرده اند كه هرگز به وقوع نپيوسته باشد(تثنيه ۱۸: ۲۲)؟ انبيايي كه پيشگويي هايشان درست از آب در نمي آمد، سنگ سار مي شدند(تثنيه ۱۸: ۲۰).

اين شيوه بي شك موجب مي شد كه اگر كسي كاملاً مطمئن نيست كه از جانب خدا سخن مي گويد، كمّي تامل و ترديد كند. در ميان صد ها پيشگويي، انبياي كتاب مقدس يك خطا نيز انجام نداده اند. بررسي هايي كه در خصوص پيشگويي هاي غيب گويان از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۱ انجام شده نشان مي دهد كه از ۷۲ پيشگويي انجام شده، تنها ۶ پيشگويي [آن هم بصورت اتفاقي] تحقق يافته اند. دو تا از اين پيشگويي ها نا مشخص بودند و دو تاي ديگر نيز بسيار بديهي بودند[مثلاً اينكه آمريكا و روسيه ابر قدرت هاي جهان باقي خواهند ماند و ديگر جنگ جهاني نخواهد بود].

سال نامه مردم [چاپ ۱۹۷۶] در مورد پيشگويي هاي بيست و پنج غيب گوي مشهور بررسي هايي انجام داده است. نتايج اين بررسي به شرح زير است: از كل ۷۲ پيشگويي، ۶۶ [يعني ۹۲ درصد] كاملاً اشتباه از آب در آمده اند. حدود هشت درصد اين پيشگويي ها تحقق يافته اند كه آنها را نيز به سادگي مي توان شانسي يا اطلاعي عمومي از شرايط دانست. در سال ۱۹۹۳ غيب گويان از اتفاقات غير منتظره اي كه رخ داد غافلگير شدند. اين اتفاقات شامل كناره گيري مايكل جردن، جريان سيل در مركز آمريكا و معاهده صلح اسرائيل با سازمان آزادي بخش فلسطين بود. در بين پيشگويي هاي اشتباه آنها، يكي اين بود كه ملكه انگلستان راهبه خواهد شد!

و اينكه [كتي لي گيفورد] در برنامه تلويزيوني شوي شبانه، جاي [جي لنو] را خواهد گرفت. به همين ترتيب پيشگويي هاي معروف نوستر اداموس نيز چندان شگفت انگيز نبودند. بر خلاف عقیده عموم و شايع، او هرگز مكان و زمان زلزله عظيم كاليفرنيا را پيشگويي نكرد اكثر پيشگويي هاي معروف او مانند ظهور هيتلر مبهم هستند. او نيز همچون ديگر غيب گويان دچار اشتباه و خطا مي شد. طبق معيار هاي كتاب مقدس او يك نبي كاذب است.

* زمان ظهور مسيحا

۱. انتقال سلطنت

«عصا از يهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمايي از ميان پاهاي وي تا شيلو بيايد. و مر او را اطاعت امت ها خواهد بود.» (پيدايش ۴۹: ۱۰)

در اين متن بهترين توضيح براي كلمه [عصا] اين است كه هر يك از دوازده قبيله بني اسرائيل عصاي قبيله اي خاص خود را داشتند كه نام قبيله روي آن حك شده بود. بنابر اين [عصاي قبيله] به

معني هويت قبیله بود. هويت قبیله يهودا قبل از اینکه شیلو بیاید از بین نخواهد رفت. قرن های متمادی مفسرین یهودی و مسیحی متفق القول بودند که شیلو نام مسیحا می باشد .

می دانیم که یهودا از استقلال ملی خود در طی ۷۰ سال اسارت بابل محروم شد. معهذا هرگز [عصای قبیله ای] خود (هویت ملی خود) را در طی این دوره از دست نداد. آنها حتی در دوره اسارت نیز شریعت مداران یا قضات خود را داشتند (عزرا ۱: ۵ و ۸). بنابراین طبق این آیه، دو نشانه می بایست بلافاصله بعد از ظهور مسیحا به وقوع بپیوندد:

1. برداشته شدن عصای هويت يهودا.

2. سرکوبي قدرت قضايي.

اولین نشانه قابل رویت در مورد آغاز انتقال عصا از یهودا، در زمان هیروдіس کبیر اتفاق افتاد. او کسی است که هیچ خون یهودی نداشت و جانشین شاهزاده های مکابی گردید که از قبیله لاوی بودند و همین ها آخرین پادشاهان یهودی بودند که بر اورشلیم سلطنت کردند .

لمان (Le Mann) در کتاب خود به نام [عیسی در مقابل سَنهدرین]، فصل دوم کتاب خود را اینگونه نامگذاری کرده: [قدرت قانونی سَنهدرین بیست و سه سال قبل از محاکمه عیسی محدود شده بود]. این محدودیت شامل از دست دادن قدرت برای صدور حکم مرگ می شد. این اتفاق بعد از عزل آرکلائوس، فرزند و جانشین هیروдіس از مقام سلطنت در سال ۱۱ میلادی رخ داد. والی هایی که تحت فرمان آگستوس مملکت را اداره می کردند، قدرت والای سَنهدرین را از آن گرفتند. دیگر خود این والیان بودند که از اعتبار بالا برخوردار بودند یعنی حق حیات و ممات افراد را به دست خود گرفتند. تمامی ممالکی که مغلوب امپراتوری رم می شدند از صدور حکم مرگ محروم می شدند .

تا سیتوس می نویسد: «رومی ها حق شمشیر را برای خود محفوظ می داشتند و بقیه حقوق را نادیده می گرفتند.» با وجود این، سَنهدرین هنوز از حقوق خاصی بهرمند بود:

1. حق تفکیر کردن (یوحنا ۹: ۲۲)

2. حق زندانی نمودن (اعمال ۵: ۱۷ و ۱۸)

3. حق تنبیه بدنی (اعمال ۱۶: ۲۲)

در تلمود آمده که «کمی بیش از چهل سال قبل از خرابی هیکل، قدرت و حق صادر کردن حکم اعدام از یهودیان گرفته شد.»

رَبّی راجمون می گوید: «وقتی اعضای سَنهدرین دریافتند که از حق خود بر روی مرگ و زندگی مردم محروم شده اند، دلهره و وحشت عمومی آنان را فرا گرفت، بر سر خود خاکستر ریختند و پلاس بر تن کردند و فریاد برآوردند: "وای بر ما چرا که عصا از یهودا دور شد و هنوز مسیحا نیامده است!"»

یوسفوس که خود شاهد این روند انحطاط بود، می نویسد: «بعد از مرگ فستوس والی، وقتی که قرار بود آلبینوس جانشین او شود، حنا کاهن اعظم فرصت را غنیمت شمرد و سَنهدرین را جمع کرد. او یعقوب برادر عیسی و چند نفر دیگر را خواست تا در برابر این گردهمایی شتاب زده شورا حاضر شوند و حکم مرگ آنان را به وسیله سنگ سار شدن صادر کردند .

تمامی افراد حکیم و ناظرین دقیق قانون که در آن زمان در اورشلیم می زیستند، عدم رضایت خود را از این عمل ابراز نمودند. حتی عده ای به نزد آلبینوس شتافتند که به اسکندریه رفته بود تا او را از این تخلف قانونی که جلوی چشمان او رخ می داد خبر دهند و بگویند که حتماً چگونه بصورت غیر قانونی سَنهدرین را بدون اجازه دولت روم جمع کرده است.»

یهودی ها برای اینکه بتوانند آبروی خود را حفظ کنند، دلایل متفاوتی را برای حذف صدور حکم اعدام از خود ساختند. برای مثال تلمود می گوید: «اعضای سَنهدرین متوجه شدند که تعداد قاتلین در اسرائیل آنقدر زیاد شده که نمی شود همه را محکوم به مرگ کرد. پس بین خود به این نتیجه رسیدند که بهتر است محل گردهمایی عادی خود را تغییر دهند تا بتوانند از صدور حکم اعدام صرفنظر کنند.»

در جای دیگر نوشته شده است: «چهل سال قبل از خرابی دومین هیکل، صدور احکام جنایی در اسرائیل متوقف شد، گرچه هیکل هنوز بر پا بود، زیرا اعضای سَنهدرین تالار "سنگ های تراشیده" را رها کردند و جلسات خود را در محل دیگری برگزار نمودند.»

لایت فوت اضافه می کند: «اعضای سَنهدرین تصمیم گرفتند دیگر تا زمانی که سرزمین اسرائیل تحت سلطه رومی ها است و زندگی فرزندان یهودی در معرض خطر است، احکام جنایی صادر نکنند. محکوم کردن فرزند ابراهیم به مرگ آن هم زمانی که یهودا از هر طرف مورد تاخت و تاز سپاه رومی قرار دارد، آیا اهانت به خون آبا و پدران قوم یهود نخواهد بود؟ آیا این باعث تحقیر اسرائیلی ها نخواهد بود، با توجه به این حقیقت که آنها اولاد ابراهیم و برتر از همه امت ها هستند؟ بنابراین، بیایید تالار سنگ های تراشیده را ترک کنیم تا دیگر کسی به مرگ محکوم نشود و در اعتراض به رومی ها با تبعید داوطلبانه و با سکوت در امور قضایی به رومی ها که بر جهان حکومت می کنند نشان دهیم که شما با همه اینها ارباب و صاحب زندگی و شریعت یهودا نیستید.»

در تلمود آمده است: «نظر به اینکه سَنهدرین دیگر برای تخلفات درخور اعدام، محکمه قضایی نداشت، بنابراین دیگر در این هیات حاکمه قدرت هیچ عملی وجود ندارد و تنها در زمان مسیحا است که قدرت و اعتبار مجدداً کسب خواهد شد.» به محض اینکه قدرت قضایی ملغی گردید، سَنهدرین از بودن باز ایستاد. بلکه عصا برچیده شد و یهودا قدرت قانونی و سلطنتی خود را از دست داد. و یهودیان نیز این مطلب را خوب می دانستند! [وای بر ما چرا که عصا از یهودا برداشته شد و مسیحا هنوز نیامده است.] تعداد معدودی از یهودی ها فهمیدند که مسیحا همان ناصری جوان است که در بین آنها می خرامد.

-2- خراب هیکل

«و خداوندی که شما طالب او می باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد.» (ملاکی ۳: ۱) این آیه به همراه چهار آیه دیگر (مزمور ۱۱۸: ۲۶؛ دانیال ۹: ۲۶؛ حَجّی ۲: ۷-۹؛ زکریا ۱۱: ۱۳)، ادعا می کنند که مسیحا هنگامی که هیکل در اورشلیم هنوز پابرجاست خواهد آمد. این نکته حائز اهمیت است، آن هم وقتی که در می یابیم هیکل در سال ۷۰ میلادی خراب شد و هرگز نیز بازسازی نشد! «و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت.» (دانیال ۹: 26)

این گفته بسیار چشمگیر است. از نظر ترتیب زمانی:

1. مسیحا می آید؛

2. مسیحا منقطع خواهد شد (مرگ او)؛

3. خرابی شهر [اورشلیم] و معبد [هیكل]؛

معبد و شهر توسط تیطس و سپاه او در سال ۷۰ میلادی خراب شد. بنابراین یا مسیحا تا قبل از آن زمان آمده بود، یا اینکه نبوت دروغ بوده است.

-3- تحقق یافتن در روز موعود [احتساب دقیق روز]

در دانیال ۹: 24-27: نبوتی در سه قسمت خاص در مورد مسیحا ارائه شده است؛ این نبوت شامل هفتاد هفته [یعنی هفتاد بار هفت سال] یا ۴۹۰ سال است. قسمت اول بیان می کند که در پایان ۶۹ دوره هفت ساله، مسیحا به اورشلیم خواهد آمد. [آن هفت هفته و آن شصت و دو هفته به عنوان ۶۹ دوره هفت ساله تلقی می شود، بر خلاف هفتاد سال مذکور در دانیال ۹: ۲۰]. [نقطه آغازین شصت و نه هفته ضربدر هفت سال برابر با ۴۸۳ سال مصادف است با صدور فرمان جهت تعمیر و بنای اورشلیم که در آیه ۲۵ آمده است. قسمت دوم بیان می کند که مسیحا بعد از آمدن منقطع خواهد شد [اصطلاحی برای مرگ او]. آن وقت رئیسی که خواهد آمد، اورشلیم و معبد را ویران خواهد نمود و هفتاد هفته یا ۴۹۰ سال را با یک دوره هفت ساله نهایی کامل خواهد کرد.

آنچه که در بالا آمد، بر طبق دانیال ۹: ۲۴-۲۶ بعد از ۶۹ هفته سال تحقق خواهد یافت. اما دانیال 24: 9 اشاره می کند به هفتاد هفته (۷+۶۲+۱) و نه ۶۹ هفته. هفته آخر در ۹: ۲۷ توضیح داده شده است. بسیاری از مفسرین بر این باورند که ۹: ۲۷ صحبت از شخص و زمان دیگری به غیر از ۹: ۲۶ میکند. گرچه نویسندگان در این آیه اشاره به رئیس می کنند، احتمالاً این هم رئیس و شخص دیگری است که بعداً در تاریخ ظاهر خواهد شد. [اشاره مضاعف در نبوت امری عادی است. برای مثال یک آیه ممکن است هم اشاره به داود پادشاه داشته باشد و هم بعداً مسیح.] توسط عملکرد آنها می شود آنها را شناخت:

رئیس مورد اشاره در ۹: ۲۷ قربانی و هدایای مربوط به معبد را متوقف می کند. اما رئیس مورد اشاره در ۹: ۲۶ تنها معبد را ویران می سازد. بنابراین، این رئیس احتمالاً بعداً زمانی که معبد باسازی می شود، ظهور خواهد کرد که هنوز اتفاق نیفتاده است و باید اتفاق بیفتد. اهمیت چندانی ندارد که ما هفتادمین هفته را چگونه تفسیر کنیم [آخرین هفت سال نبوت]. دو قسمت اول این نبوت را هنوز هم می توان به لحاظ تاریخی مورد ارزیابی قرار داد.

الف - متن

«هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدس مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفار به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسیح شود. پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا [ظهور] مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و [اورشلیم] با کوچه ها و حصار در زمان های تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.

و بعد از آن شصت و دو هفته ، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهند بود و تا آخر جنگ خرابی ها معین است. و او با اشخاص بسیار در يك هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات، خراب کننده ای خواهد آمد و الی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد) «.دانیال ۹: ۲۴-۲۷)

ب -تفسیر نبوت

1-ویژگی های اصلی این نبوت

راجع به قوم دانیال، اسرائیل و شهر دانیال، اورشلیم(آیه ۲۴). به دو رئیس (شاهزاده) اشاره می شود:

۱. مسیحا) آیه ۲۶)

2. رئیسی که می آید (آیه ۲۶)

دوره زمانی هفتاد هفته(آیه ۲۴)

1. به عنوان يك دوره (آیه ۲۴)

2. به عنوان سه دوره تقسیم شده: هفت هفته، شصت و دو هفته و يك هفته(آیات ۲۵ و ۲۷)

مشخص کردن شروع هفتاد هفته(آیه ۲۵)

خرابی شهر و قدوس توسط نیروها و رئیسی که قرار است بیاید(آیه ۲۶)

عهد و پیمانی بین اسرائیل و رئیسی که می آید در آغاز آخرین هفته منعقد می شود(آیه ۲۷)؛ این عهد و پیمان در میانه این هفته شکسته می شود(آیه ۲۷).

در پایان هفتاد هفته، اسرائیل عدالت جاودانی خواهد داشت(آیه ۲۴).

2-مقیاس زمان به کار رفته در هفتاد هفته

1. کلمه عبری [shabua] یعنی [هفته] به طور تحت اللفظی به معنی [هفت] است. در نتیجه در عبری ایده هفتاد هفته به مفهوم هفتاد مرتبه هفت است.

2. یهودی ها با عبارت [هفت] چه روز و چه هفت سال کاملاً آشنا بودند و کاملاً آن را گرامی می داشتند و برایشان بسیار حائز اهمیت بود.

3. لاویان ۲۵ 4-2: این مطلب را کاملاً روشن می کند. لاویان ۲۵: ۸ نشان می دهد که هفته های متعددی در يك سال وجود دارد.

دلایل چندی وجود دارد که نشان می دهد هفتاد هفته مورد اشاره در دانیال، هفتاد مرتبه هفت سال هستند.

1. دانیال در ابتدای باب ۹ در فکر سال ها و ضریب هفت بود (دانیال ۹: ۲۱).

2. دانیال می دانست که اسارت بابل بر اساس تخلف و زیر پا گذاشتن سال سبّتی رخ داده و از آنجایی که آنها به مدت هفتاد سال در اسارت بودند، ظاهراً سال سبّتی برای مدت ۴۹۰ سال زیر پا گذاشته شده بود (لاویان ۲۶: ۳۲-۳۵؛ دوم تواریخ ۳۶: ۲۱؛ و دانیال ۹: ۲۴):

3. خود متن کاملاً منسجم است و وقتی تلقی ما از هفتاد هفته به عنوان سال است، این متن مفهوم و معنای قابل درکی می یابد.

4. ما کلمه عبری shabua را در دانیال ۱۰: ۲ و ۳ می یابیم. خود متن ایجاب می کند که در اینجا این کلمه به معنی هفت روز هفته باشد. اگر منظور دانیال در ۹: ۲۴-۲۷ [روز] است چرا نباید همان اصطلاح را در باب ۱۰ بیابیم؟ واضح است که در باب ۹ [سال] مورد نظر است.

-3 طول سال نبوتی

سال تقویمی مورد استفاده در کلام خدا را باید از خود کلام مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

1. از نظر تاریخ: پیدایش ۷: ۱۱ را با پیدایش ۸: ۴ مقایسه کنید. آن وقت این دو را با پیدایش ۷: ۲۴ و پیدایش ۸: ۳ مقایسه کنید.

2. از نظر نبوتی: آیات زیادی وجود دارند که به مصیبت عظیم در شرایط گوناگون اشاره می کنند. اما همه آنها يك وجه مشترك دارند و آن سال ۳۶۰ روزه است.

دانیال ۹: ۲۷ [نصف] هفتادمین هفته (به وضوح ۳/۵ سال)

دانیال ۷: ۲۴ و [25 زمانی و دو زمان و نصف زمان] (تحت اللفظی ۳/۵ زمان)

مکاشفه ۱۳: 4-7: [چهل و دو ماه] (۳/۵ سال)

مکاشفه 13۱۲ و ۱۴: [زمانی و دو زمان و نصف زمان]

مکاشفه ۱۲: ۶ [هزار و دویست و شصت زور] (یا ۳/۵ سال)

-4 آغاز هفتاد هفته

در تاریخ قوم بنی اسرائیل چندین حکم و فرمان وجود دارد که به عنوان ابتدای هفتاد هفته در نظر گرفته می شوند. این احکام عبارتند از:

1. حکم کورش، 539 ق.م. (عزرا ۱: ۱-۴)

2. حکم داریوش، ۵۱۹ ق.م. (عزرا ۵: ۳-۷)

3. حکم ارتخشستا به عزرا، ۴۵۷ ق.م. (عزرا ۷: ۱۱-۱۶)

4. حکم ارتخشستا به نجمیا، ۴۴۴ ق.م. (نجمیا ۲: ۱-۸)

با وجود این، موردی که در تاریخ مناسبی به نظر می آید، مورد چهارم است یعنی حکم فرمان ارتخشستا به نجمیا.

ویلسون (J. D. Wilson) درباره نقطه آغازین این پیشگویی اینگونه اظهار نظر کرده است: «حکمی که در نجمیا باب ۲ به آن اشاره شده، مربوط به بیستمین سال سلطنت ارتخشستا است. کلمات حکم ارائه نشده اند، ولی موضوع آن را به سادگی می توان مشخص کرد. نجمیا از وضعیت فلاکت بار اورشلیم خبردار می شود. او شدیداً سوگواری می کند. پادشاه دلیل سوگواری او را می پرسد.

نجمیا پاسخ می دهد: «شهری که مقبره پدرانم در آنجاست ویران شده است و دروازه هایش با آتش سوخته شده.» پادشاه از او می خواهد تقاضایی بکند. نجمیا بی درنگ از پادشاه می خواهد که به یهودا و شهر مقبره های پدرانش فرستاده شود. و کلام خدا می گوید که او فرستاده می شود و اورشلیم را باسازی می نماید. لذا این حکم، فرمان مرمت و باسازی اورشلیم است. حکم و فرمان دیگری وجود ندارد که جواز مرمت شهر را صادر کرده باشد.

این حکم اجازه مرمت شهر را صادر می کند و کتاب نجمیا به ما می گوید که چگونه این کار دنبال شد. به دلیل تئوری های گوناگونی که وجود دارد، عده ای احکام دیگری را برای ابتدای هفتاد هفته در نظر می گیرند. ولی آشکار نیست که چطور کسی می تواند بدون دغدغه برای توجیه تئوری های خود دست به این کار بزند. حکم و فرمان موجود در نجمیا باب ۲ فرمانی است در خصوص مرمت و باسازی اورشلیم. هیچ فرمان دیگری وجود ندارد که چنین اجازه ای برای مرمت شهر داده باشد. تمامی دیگر فرامین فقط و فقط اشاره دارند به باسازی هیکل».

این فرمان در سال ۴۴۴ ق.م. بر اساس نکات زیر صادر شد:

1. در ماه نیشان در سال بیستم ارتخشستا پادشاه (نجمیا ۲: ۱).

2. جلوس ارتخشستا بر تخت پادشاهی در سال ۴۶۵ ق.م. بود.

3. از آنجا که اشاره ای به روز خاصی نمی شود، بنا بر سنت یهود اولین روز ماه نیشان در اینجا در نظر گرفته می شود که برابر است با اول نیشان ۴۴۴ ق.م.

4. تاریخ فوق الذکر مطابق است با تاریخ پنجم مارس ۴۴۴ ق.م.

5-انتهای اولین هفت هفته

49. 1. سال طول می کشد تا شهر مرمت گردد (آه ۲۵).

2. پایان نبوت های مربوط به قوم یهود و نوشته های کائنی عهد عتیق در ملاکی، با توجه به اینکه ۴۵ سال بعد از سال ۴۴۴ ق.م. تعیین شده است، از اهمیت بسزایی برخوردار می باشد.

زمان صدور فرمان مرمت و بازسازی اورشلیم (اول نisan ۴۴۴ ق.م.) تا آمدن مسیحا به اورشلیم ۴۸۳ سال می شود (۶۹ ضرب در ۷). هر سال در اینجا برابر است با سال نبوتی یهود یعنی ۳۶۰ روز (۸۸۰ ر ۱۷۳ روز).

رویداد پایانی شصت و نه هفته شناساندن مسیح به عنوان مسیحا به اسرائیل است، آنگونه که در زکریا ۹: ۹ پیشگویی شده بود.

هوینر (Harold Hoehner) که این نبوت و تاریخ های مربوط به آن را در دانیال دقیقاً مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است، تاریخ این رویداد را اینگونه محاسبه می کند: «با ضرب کردن شصت و نه هفته در هفت سال برای هر هفته با توجه به سال ۳۶۰ روزه کلا ۱۷۳۸۸۰ روز را به دست می آوریم. آنگاه اختلاف بین ۴۴۴ ق.م. و ۳۳ میلادی می شود ۴۷۶ سال شمسی. با ضرب کردن ۴۷۶ در ۳۶۵/۲۴۲۱۹۸۷۹ یعنی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۷/۹۷۵ ثانیه [هر سال برابر است با ۱/۴ روز] به عدد ۱۷۳۸۵۵ روز و ۶ ساعت و ۵۲ دقیقه و ۴۴ ثانیه یا ۱۷۳۸۵۵ روز می رسیم.

در اینجا فقط ۲۵ روز بین سال ۴۴۴ ق.م. و سال ۳۳ میلادی می ماند که باید آن را توضیح دهیم. با اضافه کردن این ۲۵ روز به پنج مارس (۴۴۴ ق.م.) به ۳۰ مارس (۳۳ میلادی) می رسیم که برابر است با دهم ماه نisan سال ۳۳ میلادی. این روز مصادف است با ورود مظفرانه مسیح به اورشلیم.

6- فاصله زمانی بین هفته های شصت و نهم و هفتم

بعد از پایان شصت و نه هفته و قبل از آغاز هفتمین هفته، دو واقعه باید اتفاق می افتاد:

1. منقطع شدن مسیحا (دانیال ۹: ۲۶)

مسیح در تاریخ سوم آوریل سال ۳۳ میلادی، جمعه بعد از ورود مظفرانه به اورشلیم مصلوب شد.

2. خرابی اورشلیم و هیکل (دانیال ۹: ۲۶)

ویلسون این بخش از نبوت را اینگونه مورد بحث قرار میدهد: «بعد از آن، شاهزاده رومی [تیتس] سپاهی می فرستد و تماماً شهر و هیکل اورشلیم را خراب می کند. این خرابی کامل بود. معبد نه تنها آنگونه که در زمان آنتیوخوس ایپیفانس واقع شد، ملوث گردید، بلکه کاملاً ویران شد. از آن موقع تا به حال هنوز معبد اورشلیم مجدداً ساخته نشده و به مراسم یهود خاتمه داده شده و هرگز دیگر به حالت اولیه خود برنگشته و هرگز نیز نخواهد شد.

از زمان سقوط اورشلیم کهنانی وجود نداشته زیرا که تمامی فرزندان هارون قتل عام شدند. دیگر قربانی های کهنانی نخواهد بود و نه کفاره ای توسط کاهن اعظم گذرانده خواهد شد. زیرا که در این مصیبت وحشتناک، عهد قدیمی از بین رفت و نابود شد. وقتی بره خدا در جلجتا تقدیم شد، عهد قدیمی بقا و اعتبار خود را از دست داد، منتها برای چهل سال ظاهر آن باقی ماند. این ظاهر نیز در خرابی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی کاملاً برچیده شد.»

خلاصه

بنابراین، دانیال در نبوت [هفتاد هفته] خود درباره مسیحا پیشگویی میکند. حتی اگر تاریخ 165 ق.م. برای تاریخ نگارش کتاب صحیح باشد، باز هم تمامی این وقایع حداقل دویست سال بعد اتفاق افتاده است. این وقایع عبارتند از:

1. آمدن مسیحا.

2. مرگ مسیحا.

3. خرابی اورشلیم و معبد.

سومین قسمت نبوت مربوط به هفته هفتادم هنوز باید اتفاق بیفتد.

اثبات الوهیت: قیام- گزارش دروغ یا واقعیت تاریخی؟

این بخش قویاً مُسندَل در خصوص شواهد مربوط به قیام عیسی، نظریه هایی را که در نفی این معجزه مطرح می شوند، رد می کند. این موضوع یا یکی از شرورانه ترین، خبیثانه ترین، سنگ دلانه ترین و شرارت آمیزترین دروغ هایی است که بر اذهان بشریت قالب شده یا اینکه عجیب ترین واقعیت تاریخی است که می تواند وجود داشته باشد. به سه دلیل شخصیت و خدمت عیسی دارای اعتبار است: (۱) تاثیر زندگی اش بر تاریخ از طریق معجزات و تعالیم او؛ (۲) تحقق پیشگویی ها در زندگی اش؛ و (۳) قیام او. قیام عیسی مسیح و مسیحیت چه در اوج عزت یا حَضِیض ذُلّت، با هم هستند.

جان لاک، فیلسوف معروف انگلیسی در مورد قیام مسیح گفت: «رستاخیز نجات دهنده ما واقعاً دارای اهمیت زیادی در مسیحیت می باشد، به آن اندازه که مسیح بودن یا نبودن او به آن بستگی دارد. بنابراین دو مطلب غیر قابل تفکیک بوده و یکی هستند. زیرا از آن زمان اگر به یکی ایمان داشته باشید، هر دو را رد کرده اید.»

فیلیپ شاف، مورخ کلیسا چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین قیام مسیح محکی است که به طور قاطع درستی یا کذب مسیحیت به آن بستگی دارد.»

پرفسور میلیگان می گوید: «بنابراین روشن است که کلیسای مسیح از آغاز تاریخ خود نه تنها به قیام خداوند خود ایمان داشته است، بلکه کلاً وجود آن بسته به این اعتقاد بوده است.»

دی. اف. اشتراوس، بی رحم ترین منتقد کلیسا در رابطه با قیام مسیح، اذعان می کند که: "قیام نه تنها سنگ محک زندگی عیسی بلکه سنگ محک خود مسیحیت می

باشد،" که " کل مسیحیت را تحت تأثیر خود قرار می دهد، " و " برای کل دیدگاه مسیحیت سرنوشت ساز می باشد. " اگر این (قیام) نباشد، هر چه که در مسیحیت لازم و ضروری و حیاتی است از دست رفته است و اگر این بماند همه چیز باقی خواهد ماند. و بنابراین در طی قرون، از زمان سلئوس به بعد، قیام مسیح آماج حملات شدید به ایمان مسیحی بوده است.»

چنانکه بی. بی. وارفیلد می گوید: « خود مسیح به طور آگاهانه همه ادعاهای خود را بر سر این شرط گذاشت که انسانها برای قیام او چقدر اعتبار قائلند. هنگامی که از او خواسته شد که آیتی نشان دهد، به این آیت به عنوان شرط لازم و کافی برای اعتبار خود اشاره کرد.»

و...

شواهد را بررسی می کنیم ...

اثبات الوهیت: قیام- گزارش دروغ یا واقعیت تاریخی ۱

اثبات الوهیت: قیام- گزارش دروغ یا واقعیت تاریخی

رئوس مطالب این بخش
مقدمه
اهمیت قیام جسمانی مسیح
اهمیت قیام
ادعاهای مسیح در مورد قیامش
اهمیت این ادعاها
ادعاهای عیسی در مورد قیام

مقدمه

بعد از بیش از هفتصد ساعت مطالعه و بررسی در مورد قیام عیسی مسیح و موشکافی و کند و کاو در مورد پایه و اساس آن، به این نتیجه رسیدم که این موضوع یا یکی از شرورانه ترین، خبیثانه ترین، سنگ دلانه ترین و شرارت آمیزترین دروغ هایی است که بر اذهان بشریت قالب شده یا اینکه عجیب ترین واقعیت تاریخی است که می تواند وجود داشته باشد.

به سه دلیل شخصیت و خدمت عیسی دارای اعتبار است: (۱) تأثیر زندگی اش بر تاریخ از طریق معجزات و تعالیم او؛ (۲) تحقق پیشگویی ها در زندگی اش؛ و (۳) قیام او. قیام عیسی مسیح و مسیحیت چه در اوج عزت یا حَضِیض ذلت، با هم هستند. يك بار دانشجوی دانشگاهی در اروگوئه به من گفت: «پروفسور مك داول چرا مسیحیت را رد نمی کنید؟» به او پاسخ دادم: «به دلیلی بسیار ساده: نمی توانم يك واقعیت تاریخی را کم اهمیت جلوه دهم یعنی قیام عیسی را.»

قیام عیسی چگونه که در متی ۲۸: ۱۱-۱ آمده است (همچنین مرقس ۱۶؛ لوقا ۲۴؛ یوحنا ۲۰ و ۲۱):

۱. و بعد از سَبْت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر به جهت دیدن قبر آمدند.
۲. که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست.
۳. و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.
۴. و از ترس او کشیکچیان به لرزه دز آمده، مثل مرده گردیدند.
۵. اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: «شما ترسان نباشید! می دانم که عیسی مصلوب را می طلبید.
۶. در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،
۷. و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینك پیش از شما به جلیل می رود. در آنجا او را خواهید دید. اینك شما را گفتم.»

۸. پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند.

۹. و در هنگامی که به جهت اخبار شاگردان او می رفتند، ناگ

اه عیسی بدیشان برخورده، گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدم های او چسبیده، او را پرستش کردند.

۱۰. آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

۱۱. و چون ایشان می رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، رؤسای گهنه راز همه این وقایع مطلع ساختند.

اهمیت قیام جسمانی مسیح

از آنجا که عیسی خود به ماهیت جسمانی و مادی بدن قیام کرده خود به عنوان مدرکی دال بر رستاخیزش از مردگان اشاره کرد و این گفته به مفهوم اثبات ادعاهای او به عنوان خدای مجسم است، ادعای منتقدین مبنی بر اینکه بدن او تنها روح بود و نه ماده، الوهیت مسیح را تضعیف می کند. قبر خالی به تنهایی قیام عیسی را ثابت نمی کند، همانطور که گم شدن جسدی از سردخانه ثابت نمی کند که آن فرد زنده شده است. راستی و صحت مسیحیت بر پایه قیام جسمانی عیسی مسیح قرار دارد.

آنگونه که دکتر گایسلر بیان می کند: «اگر مسیح با همان بدن جسمانی خود که در قبر گذاشته شد بر نخاسته بود، قیام ارزش خود را به عنوان دلیلی برای اثبات ادعای او به عنوان خدا از دست می داد (یوحنا ۸: ۵۸؛ ۱۰: ۳۰). قیام نمی تواند ادعای عیسی را مبنی بر خدا بودن او ثابت کند مگر اینکه او با بدنی که مصلوب شد قیام کرده باشد. این بدن یک بدن واقعی و قابل لمس بود. راه دیگری برای اثبات قیام او وجود ندارد بجز اینکه عیسی با یک بدن مادی از میان مردگان برخاسته باشد. به این ترتیب ارزش مجاب کننده تاریخی خود را حفظ می کند.»

اهمیت قیام

همه مذاهب به غیر از چهار مذهب بزرگ جهان صرفاً بر پایه موضوعات فلسفی قرار دارند. از میان این چهار مذهب، که بیش از موضوعات فلسفی به اشخاص وابسته هستند، فقط مسیحیت است که ادعا می کند آرامگاه بنیانگذارش خالی است. ابراهیم، پدر مذهب یهود در حدود سال ۱۹۰۰ ق.م. وفات یافت ولی هرگز ادعا نشده که از میان مردگان قیام کرده باشد.

ویلبر ام. اسمیت می نویسد: «روایات اولیه راجع به بودا هرگز چنین چیزی به او نسبت نمی دهد؛ در حقیقت، در قدیمی ترین روایات راجع به مرگ او به نام "ماهایارینی بانا سوئا" می خوانیم که هنگامی که بودا در گذشت، مرگش آنگونه بود که آه از نهاد همه بر آمد.»

پروفسور چاپلدر می گوید: «در کتب مقدس یا کتب تفسیر به زبان "پالی" [یا تا جایی که من می دانم در هیچیک از کتب پالی] گفته نشده که ساکیا مونی بعد از مرگ به حیات خود ادامه داده یا به شاگردان خود ظاهر شده باشد.» محمد در هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی در سن سصت و یک سالگی در شهر مدینه در گذشت و هر ساله هزاران نفر از مسلمانان متدین به زیارت مقبره او می روند. میلیون ها نفر از یهودیان، بودایی ها و مسلمانان در این مورد توافق دارند که بنیانگذارشان هرگز زنده نشده و از خاک مقبره خود جدا نشده است.

ویلیام لین کریگ می نویسد: «بدون ایمان به رستاخیز مسیح، ایمان مسیحی وجود نمی داشت. شاگردان مسیح، مبدل به مردانی شکست خورده و مغلوب می شدند که هر چند هرگز معلم محبوب خود را از یاد نمی بردند ولی به خاطر مرگ او همیشه هر نوع امیدی به مسیح موعود بودن او را از دست می دادند. و صلیب، پایانی غم انگیز و شرم آور برای زندگی او قلمداد می شد. بنابراین منشاء مسیحیت بر این ایمان و اعتقاد حواریون قرار دارد که خدا عیسی را از مردگان برخیزانیده است.» تئودوزوس هارناک می گوید: «اینکه شما در رابطه با حقیقت رستاخیز چه موضعی دارید به نظر من به الهیات مسیحی مربوط نمی شود. از نظر من مسیحیت با رستاخیز مسیح است که حقانیت می یابد یا ساقط می شود.»

ویلیام میلیگان می گوید: «ضمن صحبت در مورد اسناد بر **له** قیام خداوند ما، ممکن است به این نتیجه برسیم که این واقعیت اگر درست باشد، آنوقت می تواند همه واقعیت های موجود در تاریخ زندگی او را با هم هماهنگ کند.»

ویلیام ام. اسمیت نتیجه گیری کرده، می گوید: «اگر خداوند ما مکرراً و با وضوح و ذکر جزئیات، فرمود که بعد از رفتن به اورشلیم کشته میشود ولی روز سوم دوباره زنده خواهد شد و این پیشگویی به انجام رسید، بنابراین به نظر می رسد که هر چیز دیگری هم که خداوند ما گفته باید حقیقت داشته باشد.»

اسپارو-سیمپسون (Sparrow- J.W. Simpson) در این زمینه می نویسد: «اگر سؤال شود که چگونه قیام مسیح ثابت می کند که او پسر خداست، باید پاسخ داد، اولاً به این دلیل که او به قدرت خویش از میان مردگان قیام کرد. او قدرت داشت که زندگی خود را بدهد و قدرت داشت که آن را پس بگیرد (یوحنا ۱۰: ۱۸). این مطلب با حقیقتی که در بسیاری دیگر از بخش های کلام تعلیم داده شده، یعنی اینکه مسیح با قدرت پدر قیام کرد ناسازگار نیست زیرا هر کاری که پدر می کند، پسر نیز مانند آن را انجام می دهد؛ آفرینش و همه کارهای قابل رؤیت دیگر، به صورت برابر به پدر، به پسر و به روح القدس نسبت داده شده اند. ولی در مرحله دوم، از آنجایی که مسیح به طور واضح ادعا می کرد که پسر خداست، قیام او از مردگان مهری بود از سوی خدا در تایید ادعای او. اگر او در زیر قدرت مرگ مغلوب شده بود، خدا ادعای او را مبنی بر پسر خدا بودن رد می کرد. ولی از آنجایی که او از مردگان برخیزانید، این امر را در ملاء عام تایید کرده، فرمود: "تو پسر من هستی، امروز تو را تایید کردم."»

همچنین مضمون موعظه پطروس در روز پنطیکااست، «به طور کامل و تمام عیار بر اساس قیام مسیح قرار دارد. نه اینکه رستاخیز مسیح موضوع اصلی آن باشد، ولی اگر این آموزه را از آن موعظه بیرون بکشیم، دیگر هیچ آموزه های باقی نخواهد ماند. زیرا رستاخیز مسیح نکات زیر را در مورد او روشن می کند

(۱) روشنگر مرگ مسیح است؛ (۲) به گونه ای پیشگویانه، جزئی از تجربیات

مسیح به شمار آمده است؛ (۳) حواریون شاهدان عینی آن بودند؛ (۴) دلیل ریزش روح القدس بود و از اینرو مبنایی بود برای پدیده های خارق العاده مذهبی که بدون آن غیر قابل توضیح می بودند؛ و (۵) شهادتی بود بر مقام عیسی ناصری به عنوان مسیح موعود و پادشاه. بنابراین همه مدارك و نتیجه گیری ها وابسته به قیام مسیح هستند و استحکام خود را به آن مدیون اند. بدون قیام، مقام عیسی ناصری به عنوان مسیحی موعود و پادشاه، متقاعد کننده نبوده، نمی توان آن را به ثبوت رساند. بدون آن، ریزش جدید روح القدس، يك معمای حل نشده و غیر قابل توضیح باقی می ماند. بدون آن، شهادت عینی حواریون استحکامی نمی داشت... بنابراین موعظه مسیحیان اولیه بر پایه مقام و موضع عیسی قرار دارد که به وسیله قیام او تعیین شد.»

اچ. پی. لیدون می گوید: «ایمان به رستاخیز، سنگ زاویه و اصلی ترین ستون ایمان مسیحی است، طوری که اگر آن را از جی خود منتقل کنیم، فرو ریختن بنا اجتناب ناپذیر است.»

دادگلاس گروتوئیس (Douglas Groothuis) می گوید: «واقعیت رستاخیز عیسی در عهد جدید، ظنین انداز و تابان است. اناجیل تعالیم عیسی را مبني بر اینکه به او خیانت شده، کشته می شود و دوباره بر می خیزد، ثبت می کنند. سپس همه اناجیل شهادت می دهند که قبر او چنانکه از پیش خبر داد، خالی بود و او به شاگردانش ظاهر شد. کتاب اعمال، موعظه درباره عیسی مسیح قیام کرده را به عنوان حقیقت اصلی و محوری خود ثبت می کند. رسالات مختلف عهد جدید و کتاب مکاشفه بدون عیسی قیام کرده بی معنی و فاقد ارزش به نظر می رسند. چهار انجیل مختلف، تاریخ کلیسای اولیه [کتاب اعمال]، رسالات پولس، پطرس، یوحنا، یعقوب، یهوذا و رساله به عبرانیان درباره قیام مسیح گواهی می دهند. شاهدان این امر، هم گوناگون و هم قابل اعتماد هستند، این دلیل اولیه خوبی است برای اینکه رستاخیز را به عنوان يك واقعیت عینی بپذیریم.»

رستاخیز مسیح همیشه به عنوان مطلبي قطعي، پایه اصلي کلیسا بوده است. چنانکه ویلبر اسمیت بیان می‌دارد:

«از اولین روزی که در کلیسای مسیحیان حیات خود را همچون هدیه ای الهی یافت، متفقاً به ایمان خود به مسیح قیام کرده شهادت داده است. این همان چیزی است که شاید ما آن را یکی از آموزه های بنیانی و اعتقاد راسخ کلیسا بنامیم و بنابراین در ادبیات عهد جدید رخنه کرده است به نحوی که اگر هر يك از متونی را که در آنها اشاره به رستاخیز شده است بردارید، مجموعه ای از نوشتجات معیوب باقی خواهد ماند که قابل درك نیستند. قیام مسیح به طور اساسی وارد زندگی مسیحیان اولیه شد، حقیقت آن در مقابر آنان و در طرح هایی که روی دیوارهای کاتاکمب ها یافت شده، دیده می‌شود. رستاخیز مسیح مهم ترین موضوع کتب دفاعی چهار قرن اول مسیحیت بوده و در دوره پیش از شوراي نیقیه و بعد از آن موضوع اصلي موعظه ها بوده است. این موضوع فوراً وارد اعتقادنامه کلیسا شد و در اعتقاد نامه رسولان نیز وجود دارد. همچنین در همه اعتقاد نامه های مهم پس از آن دیده می‌شود.

همه شواهد عهد جدید نشان می‌دهد که موضوع اصلي خبر خوش انجیل نبود که: "از این معلم پیروی کن یا حداکثر تلاشت را در پیروی از او بکن"، بلکه این بوده: "عیسی و رستاخیز از مردگان". شما نمی‌توانید آن را بدون نابود کردن هویت و دستکاری در ماهیت آن، از مسیحیت جدا کنید.»

پروفسور میلیگان می‌گوید: «بنابر این روشن است که کلیسای مسیح از آغاز تاریخ خود نه تنها به قیام خداوند خود ایمان داشته است، بلکه کلاً وجود آن بسته به این اعتقاد بوده است.»

اسپارو-سیمپسون می‌گوید: «اگر رستاخیز يك حقیقت تاریخی نیست، پس قدرت مرگ و تأثیر گناه پابر جا باقی می‌ماند، و اهمیت مرگ مسیح کم می‌شود و از این رو ایمانداران هنوز در گناهان خود هستند درست همان جایی که قبلاً هنگامی که هنوز نام عیسی را نشنیده بودند قرار داشتند.»

R. M'Cheyne Edgar در کتاب خود تحت عنوان «انجيل يك منجي قيام کرده» مي گوید: «در اینجا يك معلم مذهبي را مي بينم که با متانت اقرار مي کند که صحت همه ادعاهاي او منوط به اين است که پس از مرگش دوباره از میان مردگان قيام کند. بايد بپذيريم که قبل يا بعد از او هرگز کسي چنين موضوعي را مطرح نکرده است. مطرح کردن اين نکته که عارفان مدارس غيب گويي اين حرف ها را ابداع کرده و طوري آنها را وارد ماجراي عهد جديد نموده اند، ساده لوحی محض است. او که آماده بود هر چه را که داشت بر سر اين شرط بگذارد که بعد از مرگ قيام خواهد کرد، به عنوان اصیل ترين معلم جلوي چشمان ماست. او کسي است که با زندگي روشن و بديهي خود پرتو مي کند!»

ويليام لين کريگ به مفهومي که قيام براي شاگردان داشت اشاره مي کند و مي نويسد: «مشکل بتوان در نشان دادن اثر ويران کننده اي که مصلوب شدن مسيح بر شاگردان داشت، مبالغه کرد. آنها هيچ پيش فرضي از يك مسيحي مرده که قرار بود قيام کند نداشتند. زيرا مسيحا بايد تا ابد سلطنت مي کرد (يوحنا ۱۲: ۳۴). بدون ايمان به رستاخيز، ايمان به عيسي به عنوان مسيحا در پرتو مرگ او غير ممکن بود. رستاخيز پايان ناگهاني و تلخ را به پيروزي تبديل کرد. او مي توانست اعلام کند که مسيحي موعود است زيرا خدا او را از مرگ برخيزانيده بود (اعمال ۲: ۳۲ و ۳۶). به همين ترتيب براي درک اهميت صليب بايد رستاخيزي وجود داشته باشد تا مرگ شرم آور عيسي را بتوان در مفهوم نجات بخش آن تفسير و تعبير کرد. بدون آن، تنها مفهوم مرگ عيسي، تحقير و لعنت خدا بود ولي در پرتو قيام، صليب عيسي واقعه اي است که به وسيله آن بخشش گناهان فراهم آمده است. بدون قيام، طريق مسيحيت هرگز نمي توانسته به وجود بيايد. حتي اگر شاگردان عيسي را به عنوان معلم محبوب خود به ياد مي آورند، نمي توانستند باور کنند که او مسيح موعود و حتي وجودي الهي بوده است.»

مطالب زير در لغت نامه Apostolic Church يافت مي شود:

«دي. إف. اشتراوس، بي رحم ترين منتقد كليسا در رابطه با قيام مسيح، اذعان مي كند كه: "قيام نه تنها سنگ محك زندگي عيسي بلکه سنگ محك خود مسيحيت مي باشد،" كه "كل مسيحيت را تحت تأثير خود قرار مي دهد،" و "براي كل ديدگاه مسيحيت سرنوشت ساز مي باشد." اگر اين (قيام) نباشد، هر چه كه در مسيحيت لازم و ضروري و حياتي است از دست رفته است و اگر اين بماند همه چيز باقي خواهد ماند. و بنابر اين در طي قرون، از زمان سليوس به بعد، قيام مسيح آماج حملات شديد به ايمان مسيحي بوده است.»

چنانكه بي. بي. وارفيلد مي گويد: «خود مسيح به طور آگاهانه همه ادعاهاي خود را بر سر اين شرط گذاشت كه انسانها براي قيام او چقدر اعتبار قائلند. هنگامي كه از او خواسته شد كه آيتي نشان دهد، به اين آيت به عنوان شرط لازم و كافي براي اعتبار خود اشاره كرد.»

ارنست كوان از جانب البهي دان معروف سوئيسي فرديك گودت در متن سخنراني خود در دفاع از ايمان مسيحي (مربوط به سال ۱۸۸۳، صفحه ۴۱) در مورد اهميت قيام مسيح صحبت کرده و اشاره مي كند كه مسيح در تصديق ادعاها و صلاحيت خود، فقط و فقط به اين معجزه اشاره كرد.

مايكل گرین اين نکته را به خوبي مطرح مي كند و مي نويسد:

«مسيحيت، رستاخيز را به عنوان يكي از مباني ايمان مطرح نمي كند. بدون ايمان به رستاخيز، به طور كلي مسيحييت وجود نمي داشت. كليساي مسيحي هرگز آغاز نمي شد و نهضت عيسي پس از موفقيت اوليه دچار شكست و ناکامي مي شد. مسيحيت بر اساس واقعيت رستاخيز است كه پابرجا مي ماند يا سقوط مي كند. زماني كه آن را رد كنيد، مسيحيت را رد کرده ايد.

مسيحيت يك مذهب تاريخي است. مسيحيت ادعا مي كند كه خدا خطر درگير كردن خود در تاريخ بشريت را به جان خريد و حقيقي را عنوان مي كند كه مي توانيد با نهايت دقت مورد بررسي قرار دهيد. اين حقايق در برابر هر نوع بررسي و تحقيقي پابرجا مي مانند.»

جان لاک، فیلسوف معروف انگلیسی در مورد قیام مسیح گفت: «رستاخیز نجات دهنده ما واقعاً دارای اهمیت زیادی در مسیحیت می باشد، به آن اندازه که مسیح بودن یا نبودن او به آن بستگی دارد. بنابراین دو مطلب غیر قابل تفکیک بوده و یکی هستند. زیرا از آن زمان اگر به یکی ایمان داشته باشید، هر دو را رد کرده اید.»

فیلیپ شاف، مورخ کلیسا چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین قیام مسیح محکمی است که به طور قاطع درستی یا کذب مذهب مسیحیت به آن بستگی دارد.»

ویلبر ام. اسمیت، محقق و معلم زبردست می گوید: [هیچ اسلحه ای تا به حال ساخته هم نخواهد شد که بتواند اعتماد منطقی به اسناد تاریخی این حادثه پیشگویی شده و این نقطه عطف را تحت تاثیر قرار دهد. قیام مسیح همانا سنگر و پناهگاه ایمان مسیحی است. این آموزه ای است که در قرن اول دنیا را زیر و رو کرده است و مسیحیت را به مقامی ممتاز بالاتر از یهودیت و مذاهب بت پرستی دنیای اطراف مدیترانه رسانده است. اگر این آموزه را به کناری نهیم، هر چیز دیگری که در انجیل خداوند عیسی مسیح باقی می ماند و اصیل و حقیقی است، بی ارزش می نماید. "اگر مسیح قیام نکرده است، باطل است ایمان ما." (اول قرنیتان ۱۵: ۱۷)

[(

پیتر کریفت و رونالد تاسلی، تاثیر باورنکردنی قیام مسیح را چنین توصیف می کنند: «رستاخیز عملاً دارای اهمیت بسیار زیادی است، زیرا نجات ما را کامل می کند. عیسی آمد تا ما را از گناه نجات بخشد (رومان ۶: ۲۳). همچنین رستاخیز به طور آشکارا عیسی را از بنیان گذاران همه مذاهب ممتاز م یکنند. استخوان های ابراهیم و بودا و کنفوسیوس و لائو-تسو و زرتشت هنوز در قبر آنها قرار دارند ولی قبر عیسی خالی است. پیامدهای مبتنی بر واقعیت قیام مسیح، منحصر به فرد هستند. قیام مسیح، مدرک واقعی، ملموس و متکی بر تجربه و مشاهده است مبنی بر اینکه زندگی دارای مفهوم امید است: «محبت از مرگ زورآورتر است»؛ نیکی و قدرت نهایتاً با هم همکار و همراه هستند نه دشمن یکدیگر؛ زندگی در نهایت برنده است؛ خدا ما را درست در اینجا، جایی که هستیم و آخرین دشمن خود را مغلوب

نموده ایم، لمس کرده است؛ ما آنچه که جهان بینی مادی مدرن از ما ساخته یعنی «یتیم جهانی» نیستیم. پیامدهای قیام مسیح را می توان با مقایسه شاگردان قبل و بعد از قیام در آنان دید. قبل از قیام آنها فرار کرده، استاد خود را انکار کرده و پشت درهای بسته در ترس و گنجی عزلت گزیده بودند. بعد از قیام، این خرگوش های ترسو تبدیل به مقدسینی بی باک و مطمئن شدند؛ مبشرینی شدند که دنیا را عوض کردند و با شجاعت به شهادت رسیدند و با شادی نمایندگان مسیح در اطراف و اکناف جهان شدند.»

ادعای مسیح در مورد قیامش

اهمیت ادعای او

ویلبر ام. اسمیت، چنین اظهار می دارد: «در میان بسیاری از مطالب بارزی که عیسی عنوان کرد، مطلبی بود که مرتب تکرار می کرد و باعث می شد فوراً مقصر قلمداد شده و حتی به عنوان شخصی خودخواه و مغرور و دیوانه ای خطرناک شناخته شود. اینکه عیسی گفت به اورشلیم می رود تا بمیرد نکته چندان بارزی نیست، هر چند که همه جزئیاتی که از هفته ها و ماهها قبل، درباره مرگ خود می گفت، همه پدیده ای نبوتی بودند. ولی هنگامی که خودش سه روز پس از مصلوب شدن، دوباره زنده خواهد شد، چیزی گفت که فقط يك احمق جرأت می کرد بگوید. اگر او انتظار داشت که شاگردانش به او وفادار باشند، باید حتماً قیام می کرد. هیچ يك از بنیانگذاران ادیان جهان تا به حال جرأت نکرده اند چیزی مثل این بگویند!»

مسیح به روشنی صریح و بدون خطا قیام خود را پیشگویی کرد. هر چند شاگردانش چیزی از آن نمی فهمیدند، ولی سران یهود ادعای او را به طور جدی در نظر داشتند.

در رابطه با نکته بالا، اندرسون (Anderson J. N. D.) چنین اظهار نظر کرده است: «يك مرد جوان انگلیسي به نام فرانك موریسون که وکیل دعاوي یا بهتر بگویم وکیل مدافع بود و ایمانی به مسیح نداشت، سال ها به خود قول داده بود که يك روز کتابي خواهد نوشت و یکباره قیام مسیح را رد خواهد کرد. بالاخره این وقت آزاد به دست او آمد. او مردی صدیق و شرافتمند بود و مطالعه لازم را انجام داد.

سرانجام (بعد از قبول مسیح) کتابي نوشت به نام «سنگ را غلطانید؟» او در این کتاب که از انتقادی ترین دیدگاه ممکن نسبت به اسناد عهد جدید آغاز شده، چنین نتیجه گیری می کند که محاکمه و محکومیت عیسی را فقط بر اساس اینکه او خودش مرگ و قیامش را پیشگویی کرده بود، می توان توجیه کرد.»

اسمیت نیز این را می افزاید که: «اگر شما یا من به دسته ای از دوستان خود بگویم که در زمانی معین، چه به صورت تصادفی یا طبیعی، خواهیم مرد ولی سه روز بعد از آن زنده خواهیم شد، مطمئناً دوستانمان ما را به آسایشگاهی برده، مدتی در آنجا حبس خواهند کرد تا روان ما درمان شود. این مطلب صحیح است زیرا فقط يك احمق به اطرافیان خود چنین چیزی خواهد گفت. فقط يك ساده لوح خواهد گفت که سه روز بعد زنده خواهد شد مگر اینکه بداند که این واقعه حتماً اتفاق خواهد افتاد. هیچکس در این دنیا هرگز در مورد خود چنین کاری نکرده است مگر مسیح، پسر خدا.»

برنارد رام چنین اظهار نظر کرده است: «اگر روایات انجیل را ماجرای تاریخی بدانیم، بدون تردید از آنها این برداشت را می کنیم که خود مسیح مرگ و قیام خود را انتظار داشت و آشکارا آن را به شاگردان اعلام کرد....

نویسندگان اناجیل کاملاً صادقانه اعتراف می کنند که مفهوم این پیشگویی را تا زمانی که اتفاق نیفتاده بود درك نمی کردند (یوحنا ۲۰: ۹). ولی در اناجیل از زبان خداوند ما این شهادت داده شده که او سه روز بعد از مرگ، از میان مردگان بر خواهد خاست. او به ایشان گفت که به دلیل خصومت رهبران یهود، به طور

وحشیانه ای کشته خواهد شد و در روز سوم قیام خواهد کرد. همه اینها اتفاق افتاد.»

جان استات می نویسد: «عیسی هر گاه مرگ خود را پیشگویی می کرد، قیامش را نیز متذکر می شد. او قیام خود را يك [آیت] نامید. پولس در آغاز رساله خود به رومیان نوشت که عیسی به قوت معروف گردید از قیامت از مردگان. و قدیمی ترین موعظه های شاگردان مسیح که در اعمال رسولان درج شده اند، به تأکید و مکرراً اعلام می کنند که به وسیله قیام مسیح، خدا مجازات بشریت را لغو کرده و از پسر خود اعاده حیثیت و رفع اتهام نموده است.»

متی ۱۲: ۳۸-۴۰؛ ۱۶: ۲۱؛ ۱۷: ۹؛ ۱۷: ۲۲ و ۲۳؛ ۲۰: ۱۸ و ۱۹؛ ۲۶: ۳۲؛ ۲۷: ۶۳

مرقس ۸: ۳۱؛ ۹: ۱؛ ۹: ۱۰؛ ۹: ۳۱؛ ۱۰: ۳۲-۳۴؛ ۱۴: ۲۸ و ۵۸
لوقا ۹: ۲۲-۲۷

یوحنا ۲: ۲۲-۱۸؛ ۱۲: ۳۴؛ فصل های ۱۶-۱۴

ادعاهای عیسی در مورد قیام

عیسی نه تنها قیام خود را پیشگویی کرد، بلکه تأکید فرمود که از قیامش از مردگان «آیتی» است در تأیید صحت ادعاهایش مبنی بر اینکه مسیح موعود است (متی ۱۲؛ یوحنا ۲).

متی ۱۶: ۲۱ - «و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای گهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.»

متی ۱۷: ۹ - «و چون ایشان از کوه به زیر می آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که: [تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این رویا را با کسی باز نگویند.]»

متي ۱۷: ۲۲ و ۲۳ - «و چون ايشان در جليل مي گشتند، عيسي بدیشان گفت: [پسر انسان به دست مردم تسليم کرده خواهد شد، و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.] پس بسيار محزون شدند.»

متي ۲۰: ۱۸ و ۱۹ - «اينک به سوي اورشليم مي رويم و پسر انسان به رؤساي گهنه و کاتبان تسليم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، و او را به امت ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازيانه زنند و مصلوب نمايند و در روز سوم خواهد برخاست.»

متي ۲۶: ۳۲ - «ليکن بعد از برخاستنم، پيش از شما به جليل خواهم رفت.»
مرقس ۹: ۱۰ - «و اين سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از يکديگر سوال مي کردند که برخاستن از مردگان چه مي باشد؟»

لوقا ۹: ۲۷-۲۲ - «و گفت: [لازم است که پسر انسان زحمت بسيار بيند و از مشايخ و رؤساي گهنه و کاتبان رد شده، کشته شود و روز سوم برخيزد.] پس به همه گفت: [اگر کسي بخواهد مرا پيروي کند، مي بايد نفس خود را انکار نموده، صليب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند. زيرا هر که بخواهد جان خود را خلاصي دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را به جهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد. زيرا انسان را چه فايده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد يا آن را زيان رساند؟ زيرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نيز وقتي که در جلال خود و پدر و ملائکه مقدسه آيد، از او عار خواهد داشت. ليکن هر آينه به شما مي گويم که بعضي از حاضرين در اينجا هستند که تا ملکوت خدا را نبينند، ذائقه موت را نخواهند چشيد.]»

يوحنا ۲: ۱۸-۲۲ - «پس هيوديان روي به او آورده، گفتند: [به ما چه علامت مي نمايي که اين کارها را مي کنی؟] عيسي در جواب ايشان گفت: [اين قدس را خراب کنيد که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.] آنگاه يهوديان گفتند: [در عرصه چهل و شش سال اين قدس را بنا نموده اند؛ آيا تو در سه روز آن را برپا مي کنی؟] ليکن او در باره قدس جسد خود سخن مي گفت. پس وقتي که از مردگان برخاست،

شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.»

دیدگاه تاریخی

اثبات الوهیت: قیام-گزارش دروغ یا واقعیت تاریخی؟

رئوس مطالب این بخش

دیدگاه تاریخی

- ۱- قیام مسیح به عنوان حادثه ای در بُعد زمان - مکان
- ۲- شهادت تاریخ و قانون
- ۳- شهادت پدران اولیه کلیسا

۱- قیام مسیح به عنوان حادثه ای تاریخی در بُعد

زمان-مکان

قیام مسیح حادثه ای است تاریخی که در آن، خدا در زمان و مکان مشخص و معلوم عمل کرد. در این مورد ویلبر می گوید:

«مفهوم رستاخیز مطلبی الهیاتی است. ولی واقعیت رستاخیز مسیح، مطلبی تاریخی می باشد. شاید ماهیت بدن قیام کرده مسیح يك معما باشد، ولی این حقیقت که جسد او از قبر ناپدید شد چیزی است که باید بامدارك تاریخی در مورد آن تصمیم گرفت. مکان جغرافیایی قبر حتمی و محرز است، مردی که صاحب آن قبر بود در نیمه اول قرن اول میلادی زنده بود و آن قبر را از سنگ، در تپه ای نزدیک اورشلیم ساخته بود. در مورد قبر، ابهام یا افسانه ای وجود نداشت، بلکه از نظر جغرافیایی دارای اهمیت بود. نگهبانانی که در برابر قبر کشیک می دادند موجوداتی تخیلی نبودند که از کوه المپیوس آمده باشند؛ سَنَهدَرین هم مجمعی بود که مکرراً در

اورشليم تشكيل جلسه مي داد. اين شخص يعني عيسي كه مطالب ادبي بسيار وسيعي به او اختصاص داده شده، به عنوان شخصي زنده و مردی كه در میان دیگر انسان ها زندگی مي كرد، معرفي مي شود. و شاگرداني كه درباره خداوند قيام کرده موعظه مي كردند، مرداني معمولي بودند، مرداني كه مي خوردند، مي آشاميدند، مي خوابيدند، رنج مي بردند، كار مي كردند و عاقبت مي مردند. در اینجا چه آموزه و عقيدتي وجود دارد؟ اين يك مسأله تاريخي است.»

ایگناتیوس (۵۰-۱۱۵ میلادی)، اسقف انطاکیه، اهل سوریه و شاگرد یوحناي رسول بود. مي گویند كه او در کولسئوم شهر رُم در برابر حیوانات وحشي انداخته شد. او در خلال سفر خود از انطاکیه به محل شهادتش، رساله اي نوشت. او در کمال سلامت عقل، در مورد مسيح مي گوید:

«او در زمان پُنطیوس پِیلاطُس مصلوب شد و مُرد. او نه به صورت شبیح، بلکه واقعاً در برابر چشم مردمان روي زمین و موجودات آسمان و زیر زمین مصلوب شد و مرد. او همچنین ظرف سه روز دوباره قيام کرد. پس در روز تهیه، در ساعت سوم روز، پِیلاطُس دستور قتل او را داد. در ساعت ششم از روز مصلوب شد، در ساعت نهم جان داد و قبل از غروب آفتاب مدفون شد. در روز سَبْت در قبر ماند، قبری كه يوسف رامه اي براي او تهیه کرده بود. او در مدت زمان معمول در رَجَم زني پرورش یافت، درست مانند ما، و واقعاً متولد شد درست مانند ما و واقعاً شیر خورد و از همان گوشتي كه ما مي خوريم و آشاميدني اي كه ما مي آشاميم تغذيه شد. و سپس طی سي سال در میان مردم زندگی کرد. يحيای تعمید دهنده او را و نه شبحي از او را واقعاً تعمید داد. آنگاه او خبر خوش انجيل را به مدت سه سال موعظه کرد و آیات و معجزات انجام داد. او كه خود داور بود، به وسیله يك دادگاه فرمايشي يهودي داوري شد و به فرمان پِیلاطُس حاكم وقت، شلاق خورد، سيلي به صورتش زدند، به صورتش تف انداختند، بر سرش تاج خار نهادند و به تنش ردایي ارغواني پوشاندند. او محكوم شد: واقعاً مصلوب شد، او شبیح نبود

و این موضوع يك وحم و نیرنگ نبود. او واقعاً مُرد و مدفون شد و از مرگ قیام کرد.»

مورخ معروف، آلفرد ادرشایم، در مورد زمان حقیقی مرگ و قیام مسیح می نویسد:

«روز قیام پس از غروب سُبُت شروع می شد. در کل، شریعت اجازه نمی داد که بدن مجرم بدون تدفین تمامی شب روی صلیب آویزان بماند. شاید در شرایط معمولی یهودیان با این اطمینان به نزد پیلاتس نمی رفتند تا اجازه بگیرند که مدت زمان رنج محکومین روی صلیب را که نه ساعت ها بلکه گاه روزها طول می کشید کوتاه کنند. ولی آن روز، روز خاصی بود. روز سَبَتی که در پیش بود، هم از نظر اهمیت این روز هم از این نظر که دومین روز برگزاری مراسم عید فِصَح بود اهمیت داشت (و همین باعث می شد که از هر نظر به اندازه روز اول عید فِصَح مقدس باشد).»

همانطور که ویلبر اسمیت می گوید: «بگذارید به سادگی بگویم که اطلاعات ما درباره جزئیات ساعات قبل از مرگ عیسی و ساعات مرگ او در اورشلیم و نزدیک آن، خیلی بیشتر از اطلاعاتی است که در مورد هر انسان دیگری در جهان باستان داریم.»

ژوستین شهید (۱۶۵-۱۰۰ میلادی)، فیلسوف، شهید، مدافع مسیحیت، ... جستجوگر غیور حقیقت بود و به هر دری می زد تا حقیقت را بیابد، درهایی چون فلسفه رواقیون، ارسطو، فیثاغورث و افلاطون؛ اما از فلسفه اپیکور (اصالت لذت) متنفر بود... این طرفدار سرسخت افلاطون، بعدها به مسیح ایمان آورد. او گفت: «من تنها این فلسفه را امن و مفید یافتم.» در واقع، ژوستین شهید دریافت هرچند سیستم فلسفی جهان، نظرات منطقی خوبی دارد، ولی تنها مسیحیت است که می گوید خود خدا از طریق عیسی مسیح، وارد زمان و مکان شده است. این شهید به طریقی بسیار صریح اعلام می کند که: «مسیح یکصد و پنجاه سال پیش در زمان کرینیوس و پُنتیوس پیلاتس به دنیا آمد و زندگی کرد.»

ترتولیان (۱۶۰-۲۲۰ میلادی) اهل کارتاژ واقع در شمال آفریقا، می نویسد: «اما سران یهود از تعالیم او بسیار خشمگین بودند چرا که صداقت ایشان را مورد سؤال قرار می داد، و همچنین عده بسیاری را به سوی خود جذب کرده بود. لذا سرانجام او را به حضور پُنطیوس پیلاطس در زمانی که او حاکم بود آوردند و با ایجاد اغتشاش و سر و صدا و به زور، از او حکم اعدامش را به وسیله صلیب گرفتند.»

ترتولیان در مورد صعود مسیح می گوید: «صعود مسیح، واقعیتی استوارتر از اظهارات پُروکلوس شما در مورد روملوس می باشد.» [پُروکلوس يك سناتور رومی بود که ادعا کرد روملوس پس از مرگش بر او ظاهر شده است.]

یوسفوس، مورخ یهودی در اواخر قرن اول میلادی، این مطلب جالب را در کتاب خود به نام [دوران باستان] می نویسد (۳ و ۳ و ۱۸):

«در این زمان، شخصی بود به نام عیسی. او انسانی بود دانا، اگر درست باشد که او را انسان بنامیم، چرا که او انجام دهنده کارهای شگفت انگیز بود، معلم افرادی که حقیقت را با خرسندی می پذیرند. او بسیاری از یهودیان و غیر یهودیان را به سوی خود جذب نمود. او مسیحایی موعود بود؛ و وقتی پیلاطس، به خواست رؤسا و بزرگان ما، او را محکوم به صلیب نمود، آنانی که او را از ابتدا دوست می داشتند، ترکش نگفتند. زیرا او در روز سوم خود را بر ایشان زنده ظاهر ساخت، همانطور که انبیای خدا این را و ده هزار چیز شگفتانگیز دیگر را در مورد او پیشگویی کرده بودند. و طایفه مسیحیان، که نامشان را از او گرفته اند، تا به امروز از میان نرفته اند.»

تلاش هایی شده تا نشان دهد که یوسفوس نمی توانسته نویسنده این مطالب باشد. اما مایکل گرین در این زمینه می نویسد: «وقتی اوزبیوس در قرن چهارم از کتاب یوسفوس استفاده می کرد، این مطلب در آن بود. همچنین در آخرین ویرایش منتقدانه ای که از آثار او منتشر شده، پاراگراف فوق مجدداً در متن کتاب یوسفوس تکرار شده است. نکته مهم تر این است که به یاد آوریم یوسفوس مطلقاً توجهی نسبت به مسیحیان نداشت؛ او يك یهودی بود که برای جلب رضایت رومی ها

تاریخ می نوشت. این داستان مطلقاً نمی توانسته رضایت آنها را جلب کند. اگر این مطلب حقیقت نداشت، او آن را در کتاب خود جا نمی داد.»

لینی در مورد ماهیت تاریخی ایمان کلیسای اولیه می نویسد:

«خود عهد جدید به طور مسلم و قطعی این مطالب را می گوید و آن را نفی نمی کند: عیسی مصلوب شد و مدفون گشت. پیروان وی کاملاً محزون بودند. مدتی کوتاه پس از آن، شادی و چنان اطمینانی به دست آوردند که مبدل به مردان فداکاری شدند که حاضر بودند همه شداً زندگی و مرگ شهادت گونه را تحمل کنند. اگر از طریق مطالبی که مربوط به آنها است بخواهیم پی ببریم که چه چیزی موجب این تغییر شد، پاسخ قطعاً چنین چیزی خواهد بود: «آنها به تدریج متقاعد شدند که شخصی که مرده و دفن شده بود، زنده شده است»؛ پاسخ چنین خواهد بود: «عیسی که مرده بود، پس از مرگ خود به تعدادی از آنها ظاهر شد و بقیه شهادت آنها را باور کردند.» شاید گفتن این مطلب بیهوده باشد که این نحو مطرح کردن مطلب، يك جمله تاریخی می خواهد مانند: «خداوند حقیقتاً برخاسته است»، که مردان و زنان را برای کسب ایمان تحت تاثیر قرار می دهد.»

برنارد رام در صحبت راجع به ماهیت قانونی روایات عهد جدید می نویسد: «در کتاب اعمال فصل ۱، لوقا می گوید که عیسی خود را به وسیله شواهد خطا ناپذیر متعددی زنده نشان داد؛ [... به دلیل های بسیار ...] (اعمال ۱: ۳). این جمله در اصل یونانی، به قانع کننده ترین اسناد و مدارك قانونی اشاره دارد.»

کلارک پیناک نیز می گوید:

«اطمینان رسولان بر پایه تجربه آنها در قلمرو واقعیت بود. عیسی خود را زنده به آنها نشان داد. یعنی همانطور که اعمال ۱: ۳ می گوید: «به وسیله شواهد خطا ناپذیر متعدد.» کلمه ای که لوقا به کار می برد، tekmerion می باشد که مفهوم آن در زبان اصلی [مدرکی آشکار و اثبات پذیر] است. شاگردان چگونه به ایمان رستخیز رسیدند؟ از طریق دلایلی متکی بر مشاهده و تجربه که گریز ناپذیر و برای آنها محرز بوده و از طریق شهادت مکتوب آنها، امروز در دسترس ما نیز

قرار دارد. برای ما مهم است در عصري که برای حفظ و ارائه مسيحيت نیاز به سند و مدرک مي باشد، با نشان دادن تعمق و تأمل بجا در وقایع تاریخي این اسناد را ارائه دهیم. زیرا رستاخیز مسیح در محدوده واقعیت هاي تاریخي قرار دارد و آنقدر به شخص انگیزه مي دهد که به مسیح به عنوان نجات دهنده اعتماد کند.»

ارنست کوان، کیفیت اسناد مزبور را چنین برآورد مي کند:

«کتاب اعمال رسولان، به وسیله لوقا در تاریخي بین سال ۶۳ میلادي و سقوط اورشلیم در سال ۷۰ میلادي نوشته شده است. او در دیباچه کتاب انجیل خود اظهار مي دارد که اطلاعات خود را از شاهدان عيني جمع آوري کرده و شاید بتوان نتیجه گرفت که با همین روش کتاب اعمال را نیز تالیف کرده است. بعدها چنانکه بخش هاي خاص تاریخي کتاب اعمال نشان مي دهند، از ضمیر «ما» استفاده کرده و با این کار خود نشان مي دهد که در برخي از وقایعي که روایت مي کند، خود شرکت و حضور فعال داشته است. او در مرکز اولین موعظات کلیسا حاضر بوده و در اتفاقات روزهاي اول تولد کلیسا شرکت داشته است. از این رو، لوقا را مي توان با شاهدان دست اول معاصر دانست. غیر ممکن است تصور کرد که کلیساي اولیه تاریخ خود را نمي دانسته است. همین که کلیسا این کتاب را پذیرفته است، یکی از مدارک صحت و اعتبار آن مي باشد.»

کوان با نقل قول از يك محقق برجسته مسیحي، چنین ادامه مي دهد: «از آنجایی که کلیسا آنقدر مقدس است که نمي تواند پایه اي برای فساد باشد، بنابراین آنقدر هم واقعي است که نمي تواند محملی برای افسانه باشد. زیرا برای ارزیابی سندی که ادعای تاریخت مي کند، هیچ سندی با ارزشتر از نامه هاي هم عصر آن وجود ندارد.»

پروفسور کوان درباره رسالات عهد جدید مي گوید: «مدارک تردید ناپذیری وجود دارند که همانا نامه هاي پولس رسول مي باشند که همزمان با این وقایع هستند. آیت رسالات متشکل از اسنادي تاریخي با کیفیت بسیار بالا مي باشند. این رسالات خطاب به غلاطیان، فرنیقیان و رومیان نوشته شده اند. در مورد اصالت (غیر جعلی

بودن) و تاریخ آنها، جرو بحث بسیار کمی وجود دارد و مربوط به زمان سفرهای بشارتی پولس و احتمالاً بین سالهای ۵۸-۵۵ میلادی می باشند. همین مدارك حتي به قیام مسیح نزدیک تر هستند و فاصله زمانی بین آنها مدت زمان کوتاه ۲۵ سال است. از آنجایی که خود پولس به صراحت اظهار می دارد که موضوع نامه اش همان مطلبی است که هنگامی که با آنها بود درموردش صحبت کرده است، فاصله زمانی مزبور حتي به مدتی باز هم کوتاه تر کاهش می یابد.»

برنارد رام می گوید: «سطحی ترین بررسی اناجیل این حقیقت را نشان می دهد که اناجیل شرح مرگ و قیام مسیح را با جزئیاتی خیلی بیشتر از هر بخش دیگر از خدمت مسیح بیان می کنند. جزئیات قیام را نباید عمداً از وقایع مربوط به صلیب جدا کرد.» مسیح پس از قیام خود بارها به افراد ظاهر شد. این ظهورها در زمان های خاص و در زندگی افراد خاصی رخ دادند و به محل های خاصی هم محدود می شوند.

وُلْفَهَارْت پاننبرگ (Wolfhart Pannenberg)، پروفیسور الهیات سیستماتیک در دانشگاه مونیخ آلمان، که شاگرد بارت و جاسپر بوده، در ابتدا سوالاتی راجع به ارتباط بین ایمان و تاریخ مطرح می کند. او با گروه کوچکی از الهی دانان در «هایدلبرگ» مبتکر الهیاتی است که اولین وظیفه خود را موشکافی در اطلاعات تاریخی درباره اصل مسیحیت می داند. این محقق برجسته می گوید: «اینکه مسیح قیام کرد یا نکرد يك سؤال تاریخی مزبور در این نقطه گریزناپذیر می باشد. در مورد این سؤال، باید با استدلالات تاریخی اتخاذ تصمیم کرد.»

آندرسون از قول يك استاد دانشگاه کمبریج می گوید:

«از همان ابتدا، اعتقاد به قیام عیسی اهمیت حیاتی برای کلیسا داشته است. موضوع اصلی دیگری که بتواند وجود کلیسا را توجیه کند یا توضیح دهد وجود نداشته است. در هیچ نقطه ای در عهد جدید هیچ مدرکی وجود ندارد از اینکه مسیحیان بر روی يك فلسفه یا نظام عجیب و غریب پافشاری کرده باشند. تنها وظیفه آنها این بوده که به واقعه ای که ادعا می کردند اتفاق افتاده شهادت بدهند،

يعني قيام عيسي از مردگان... تنها عقیده اي که مسيحيان به طور خاص روي آن ايستاده بودند، و آن را اعلام مي کردند اين بود که عيسي بر طبق نقشه خدا از مردگان قيام کرده و در نتيجه او را پسر خدا و نماينده بشریت مي دانستند. تصور آنها از او " راه آشتي با خدا" بود.»

جي. اسپارو-سيمپسون مي نويسد:

«رستاخيز مسيح، پايه "مسيحيت رسولان" است. آگاهي آنها از اين مطلب اساسي، از جايگاهي که در شهادت هايشان دارد مشخص مي شود. شرط انتخاب يك رسول اين بود که شاهد قيام مسيح بوده باشد (اعمال ۱: ۲۲). مطالب تعليمي پولس رسول در آتن نيز "عيسي و قيامت" بود (اعمال ۱۷: ۱۸). در بخش هاي قديمي کتاب اعمال اين جمله تکرار مي شود که: " همان عيسي را خدا برخيزانيد و همه ما شاهد بر آن هستيم." قيام او به عنوان يك حقيقت تاريخي همان چيزي است که موجب شد مردم به عنوان کسي که رسماً برتر از يك انسان معمولي است ايمان آورند. موضوع صرفاً اين نيست که نفوذ معنوي شخصيت، مثل ها و تعليم او موجب برتري او شده است. تسليم آنها به وي به عنوان نجات دهنده، در اثر ايمان بوده است و بدون قيام نمي توان آن را توجيه کرد. در واقع، کساني که قيام او را رد مي کنند، خواه نا خواه الهي بودن او و کار نجات بخش وي را از هر نظر رد کرده اند.

۲- شهادت تاريخ وقانون

هنگامي که حادثه اي تاريخي اتفاق مي افتد و تعدادي از افراد آن را به چشم خود ديده يا در آن شرکت داشته اند، اگر اطلاعات مربوط به آن به چاپ برسند، انسان مي تواند درباره اعتبار و درستي آن تحقيق و اعلام نظر کند (شواهد فرعي).

ويليام ليون فلپس (William Lyon Phelps) که به مدت بيش از چهل سال پروفيسور ممتاز دانشگاه ييل در رشته ادبيات انگليسي و نويسنده حدود بيست جلد کتاب ادبيات و يکي از سخنرانان آن بوده است، مي نويسد:

«در سر تا سر سرگذشت عیسی مسیح، مهم ترین حادثه، رستاخیز او می باشد. ایمان مسیحی به این مطلب بستگی دارد. این مطلب به روشنی به وسیله هر چهار انجیل نگار و پولس گفته شده است. نام افرادی که او را پس از قیام پیروزمندانه اش دیدند ثبت شده است. شاید بتوان گفت که اسناد تاریخی برای قیام، قوی تر از همه معجزاتی است که در هر جای دیگری نقل شده است، زیرا همانطور که پولس گفت، اگر مسیح برنخاسته باطل [بیهوده] است و عظمت او همچنین باطل است ایمان شما.»

امبروز فلمینگ، پروفیسور بازنشسته مهندسی برق در دانشگاه لندن، یکی از همکاران افتخاری کالج سنت جان کمبریج بود. وی مدال فاراده را در سال ۱۹۲۸ دریافت کرد و یکی از دانشمندان برجسته انگلستان به شمار می رفت. وی در مورد روایات عهد جدید می گوید:

«ما باید وجود این اسناد را دلیلی بر غیر جعلی بودن و قدمت آنها بدانیم، درست مانند زمانی که چند ستاره شناس در مورد حقایق ستاره شناسی نظری داده و همدیگر را نفی نکنند. به این ترتیب می توانیم از خودمان پرسیم آیا ممکن است چنین کتابی که حوادث مربوط به سی یا چهل سال قبل را شرح داده و داستان حوادث غیر عادی مشروح در آن نادرست یا ساختگی بوده، تا به این اندازه مورد قبول عموم واقع شده و مورد توجه قرار گیرد؟

چنین چیزی غیر ممکن است زیرا همه افراد مسن حوادثی را که مربوط به سی یا چهل سال پیش هستند، به خوبی یاد دارند. هیچکس نمی تواند اکنون که سی و یک سال از ملکه ویکتوریا گذشته، زندگی نامه ای از او چاپ کند و در آن، حکایات و داستانهای نادرست و جعلی بنویسد. چنین کتابی فوراً تکذیب خواهد شد. مطمئناً چنین کتابی مورد قبول عموم قرار نخواهد گرفت و به عنوان واقعیت از آن نقل قول نخواهد شد. بنابراین غیر ممکن است که شرح داستان قیام که مرقس مطرح می کند و اساساً با آنچه که در بقیه اناجیل داده شده توافق دارد، کاملاً ساختگی و

دروغ باشد. این تئوری را که شرح قیام، اسطوره و افسانه است باید به کلی رها کرد زیرا نمی تواند به سؤالهای موشکافانه پاسخ دهد.»

آمبرو فلمینگ اعلام می کند که در اناجیل هیچ چیز وجود ندارد که موجب شود يك دانشمند با معجزاتی که در آن درج شده، مشکل پیدا کند. او نتیجه گیری می کند که: «باید منطقی صادقانه داشت و اعلام می کند که اگر چنین مطالعه ای با آنچه که وکلای ممتاز آن را "ذهنی راغب" می نامند پیگیری شود، موجب اطمینان عمیق می شود که کلیسای مسیحی بر اساس داستان های جعلی و توهم پایه گذاری نشده یا به قول پطرس رسول به دنبال "افسانه های جعلی" نرفته، بلکه بر اساس حوادث تاریخی و واقعی تأسیس شده است که هر قدر عجیب هم باشند در واقع بزرگترین حوادثی هستند که تا به حال در تاریخ جهان اتفاق افتاده اند.»

فرانک موریسون در کتاب پر فروش خود به نام [سنگ را که غلطانید؟] به عنوان يك حقوقدان، به ما می گوید که: «چگونه در محیطی عقلانی و منطقی پرورش یافت و به این نگرش رسید که رستاخیز مسیح چیزی غیر از يك داستان لطیف با پایان خوش نیست که سرنوشت بی نظیر عیسی را مخدوش کرده است. بنابراین تصمیم گرفت کتابی درباره رویدادهای روزهای آخر و مصایب او بنویسد، و دهشت کامل و خوف این جنایت را نشان دهد و عیسی را قهرمانی درخشان در این روزهای تاریک بنمایاند. او می خواست از هر اشاره ای به معجزه احتراز کند و از اینرو کاملاً رستاخیز را حذف کرد. ولی هنگامی که به دقت به مطالعه حقایق پرداخت، مجبور شد نظر خود را تغییر دهد و کتاب خود را با دیدگاهی دیگر بنویسد. اولین فصل کتاب خود را مخصوصاً "کتابی که نمی خواست نوشته شود"، نامگذاری کرد و در ادامه آن یکی از برنده ترین و جذاب ترین بررسی هایی را که تا به حال خوانده شده نگاشت.»

محقق برجسته، ادوین گوردون سلواین، می گوید: «این حقیقت که مسیح در روز سوم روحاً و جسماً از مردگان قیام کرد، حقیقتی است که به نظر می رسد به اندازه مدارك تاریخی ای که آن را ساخته اند، معتبر و دارای استحکام باشد.»

توماس آرنولد به مدت چهارده سال مدیر معروف مدرسه «راگبی» و نویسنده سه جلد کتاب معروف تاریخ روم و دارای کرسی تاریخ مدرن در آکسفورد بود. وی یقیناً مردی بود آشنا به مدارك و شواهد برای تعیین داده های تاریخی. این محقق بزرگ می گوید: «مدارك مربوط به زندگی و مرگ و قیام خداوند ما، به نظر می رسد که قانع کننده باشند و اغلب همینطور هم بوده است و طبق قواعد معمول برای تشخیص مدارك بد، جزو مدارك خوب به شمار می رود. هزاران و دهها هزار نفر، ذره ذره آن را مورد مطالعه قرار داده و درست مانند قضاتی که شواهد آدله پرونده بسیار مهمی را خلاصه می کنند، آن را بررسی کرده اند. من این کار را خودم بارها انجام داده ام و این کار را نه برای مجاب کردن دیگران، بلکه برای قانع کردن خودم کرده ام. سالها کتب تاریخ مربوط به دوره های دیگر را مطالعه کرده و ارزش مدارك آنها را درباره مطالب متفرقه ارزیابی نموده ام، و تا به حال در تاریخ بشریت، در هیچ کتاب تاریخی، مدارکی نیافته ام که به هر نحو، از معجزه ای که خدا به ما داده یعنی مرگ و قیام مسیح از مردگان، قانع کننده تر و بهتر باشند.»

سایمون گرینلیف (۱۸۵۳-۱۷۸۳)، استاد نامدار حقوق در دانشگاه هاروارد، بعد از مرگ قاضی جوزف استوری در سال ۱۸۴۶ جانشین او شد.

نات (H.W. H. Knott) درباره پختگی و مرجعیت او در علم حقوق می گوید: «به علت تلاشهای این دو نفر است که دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد به این جایگاه رفیع در بین تمامی دانشکده های حقوق آمریکا رسیده است.»

در سال ۱۸۴۶، زمانی که گرینلیف هنوز استاد حقوق در دانشگاه هاروارد بود، کتاب «بررسی شهادت چهار انجیل نگار از نقطه نظر قواعد مربوط به مدارك و شواهد در دادگاه های عمومی» را نوشت. او در این اثر عالی، ارزش شهادت رسولان را در مورد قیام مسیح بررسی و ارزیابی می کند. نکات زیر مشاهدات نقادانه این کارشناس خبره است:

«حقایق بزرگی که رسولان اعلام نمودند، این بود که مسیح از میان مردگان برخاسته و تنها توسط توبه از گناه و ایمان به او می توان امید و نجات و رهایی داشت. همه آنها يك صدا و در هر جا این آموزه را اعلام کردند، نه تنها در زیر شدیدترین ناملایمات بلکه به هنگام روبرو شدن با هولناك ترین لغزش هایی که ممکن بود در ذهن انسان ها به وجود آید. استاد آنها اخیراً به عنوان يك تبهکار در يك دادگاه عمومی محکوم به مرگ شده بود. فکر و آیین او سعی در براندازی و واژگون کردن آیین های تمامی جهان داشت. قوانین تمامی کشورها بر علیه تعالیم شاگردان او بود. همه حاکمان و مردان بزرگ جهان بر علیه آنها بودند. دنیا در برابر آنها ایستاده بود. پراکندن و انتقال این ایمان جدید، حتی در آرامترین و بی آزارترین و صلح آمیزترین روش خود، باز چیزی جز تحقیر، مخالفت، دشنام، جفای شدید، ضربات شلاق، زندان ها، شکنجه ها و مرگ های ظالمانه به همراه نداشت. با وجود این، آنها این ایمان را غیورانه گسترش دادند و تمامی این مصیبت ها را بدون ترس و پاسخ منفي و با شادی تحمل کردند. آنها یکی بعد از دیگری به مرگی فجیع سپرده می شدند؛ ولی بازماندگان، کارشان را با قدرت و توان و عزم بیشتری ادامه می دادند. شرح وقایع جنگ های نظامی به ندرت شاهد نمونه ای اینچنین قهرمانه از پایداری، شکیبایی و شجاعت است. آنها به قدر کافی انگیزه داشتند تا دقیقاً اساس و شالوده های ایمان خود و مدارك مربوط به حقایق بزرگ و واقعیت هایی را که مدعی آنها بودند، مورد تجدید نظر قرار دهند. این جفاها در هول انگیزترین حالت خود مکرراً آنها را تحت فشار قرار می داد.

بنابراین غیر ممکن بود که در تایید حقایقی که نقل می کردند، اینقدر سماجت و پافشاری نمایند. اگر عیسی در واقع از مردگان قیام نکرده بود و آنها این حقیقت را لمس نکرده بودند، اگر فریب خورده بودند، بهترین فرصت بود که اشتباه خود را دریافته و آن را صریحاً اعلام نمایند. پس از اینکه بر آنها روشن می شد که همه این چیزها دروغ بوده، دیگر پافشاری و ایستادگی بر روی چنین دروغ فاحشی نه تنها زندگی آنها را در معرض خطر و مصیبت های فراوان قرار می داد، بلکه باید

درد شدید گناه دروغ عمدي را نیز تحمل مي کردند، آن هم بدون هیچ اميدي به آینده، بدون هیچ شهادت خوبي از جانب وجدانشان و بدون هیچ امید و شادي در زندگي حال و آینده. چنین رفتاري از جانب رسولان ن با توجه به این حقيقت که آنها نیز همچون ما انسان بودند به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. زندگي آنها نشان مي دهد که آنها نیز انسان هايي همچون دیگر افراد نژاد بشري بودند. و توسط همان انگیزه ها تحت تأثیر قرار مي گرفتند. توسط همان امید الهام مي یافتند و توسط همان شاد مي شدند و همان غم ها و غصه ها آنها را از پاي در مي آورد و همان ترس هاي ما را داشتند و همان رنج ها و مصایب و وسوسه ها و ضعف ها را همانند ما متحمل مي شدند. و نوشته هاي آنها نشان مي دهد که آنها انسان هايي با درك و فهم، پرشور و پر توان بودند. اگر شهادت آنها درست نبود، دیگر هیچ انگیزه اي براي ترویج يك دروغ نمي داشتند.»

جان لاک احتمالاً بزرگترین فیلسوف دوران خود بود. این دانشمند بریتانیایی مي نویسد: «نکات خاصی در شرح حال منجي ما وجود دارد که تنها مختص و شایسته مسیح موعود است. این نشانه هاي بي شمار در عيساي ناصري، ما را متقاعد مي کنند که او مسیح موعود است. مهم ترین این نشانه ها که بزرگترین دلیل قابل اثبات بر مسیحا بودن اوست، قیام او از مردگان مي باشد. بنابراین جاي تعجب ندارد که آناني که به قیام او اعتقاد داشتند، پا را از آن فراتر نهاده و همه جا اعلام کردند که او مسیح موعود است. چرا که اعلام قیام او به معني اعلام مسیحا بودن او بود.»

بروك فاس وستات (۱۹۰۱-۱۸۲۵)، دانشمند و محقق انگلیسي که در سال ۱۸۷۰ به عنوان استاد داراي کرسی سلطنتي در دانشگاه کمبریج برگزیده شد، مي گوید: «به درستي که وقتي تمامی شواهد و نشانه ها را کنار هم قرار مي دهیم، اشتباه نیست اگر بگوئیم در هیچ واقعه تاریخي دیگری، دلایلي بیشتر و بهتر از آنهایی که حامي قیام مسیح هستند نمي بینیم. برعکس اگر بخواهیم خلاف آن را ثابت کنیم که مسیح قیام نکرده، کمبودها و کاستي هايي بر سر راه ثابت کردن آن داریم.»

کلیفورد هرشل، استاد دانشگاه هاروارد، چنین می گوید: «مسیحیت منجی و رهاکننده خود را به عنوان یکی از خدایانی که سرگذشت او ریشه اسطوره ای و آمیخته با پایه های غیر دقیق و ابتدایی و زننده دارد نمی شناسد. عیسی وجودی تاریخی است نه اسطوره ای. شما هیچ اسطوره غریب یا قبیح در ایمان يك ایماندار مسیحی نخواهید دید. ایمان او پایه در حقایق مثبت، تاریخی و قابل قبول دارد.»

بنجامین وارفیلد از دانشگاه پرینستون، می نویسد: «تجسم يك خدای ابدی لزوماً يك عقیده آمیخته به تعصب است. چشم هیچ انسانی نمی تواند شاهد فروتن شدن او تا به مقام انسان باشد. هیچ زبان بشری نمی تواند به واقعی بودن آن شهادت دهد. اگر هم این مطلب حقیقت نداشته باشد، ایمان ما باطل و ما هنوز در گناهان خود هستیم. از طرف دیگر، قیام مسیح يك واقعیت است. رویدادی است خارج از ذهن انسان و قابل درك بشر که توسط شواهد دیگر اثبات می شود، و با وجود این، آموزه اساسی کلیساست که همه آموزه های دیگر به آن متکی هستند.»

ویلبر اسمیت، یکی از دانشمندان برجسته این قرن را اینگونه معرفی می کند: «یکی از بزرگترین فیزیولوژیست های قرن ما، دکتر ای. سی. آیوی از بخش علوم شیمیایی دانشگاه ایلی نویز (شیکاگو) می باشد که به عنوان مدیر بخش فیزیولوژی دانشکده حرفه ای فیزیولوژی در سال های ۱۹۵۳-۱۹۴۶ خدمت کرده است. او همچنین در سال های ۱۹۴۹-۱۹۳۹ رئیس انجمن فیزیولوژی آمریکا بوده و نویسنده مقالات علمی بیشمار است؛ از اینرو، می توان به این گفته او اطمینان کرد: [من به قیام جسمی عیسی مسیح ایمان دارم. همانطور که شما می گوئید، این موضوعی شخصی است. اما من خجالت نمی کشم که دنیا بداند که به چه چیزی اعتقاد دارم و از ایمان خود به صورت عقلانی و خردمندانه دفاع می کنم. البته نمی توانم این اعتقاد را آنگونه که در آزمایشگاه خود حقایق علمی خاصی را که صدها سال قبل تقریباً به اندازه قیام مسیح اسرارآمیز بودند، ثابت می کنم به ثبوت برسانم. بر پایه شواهد تاریخی دانش زیست شناسی، دانشمندی که وفادار به فلسفه علم است می تواند به قیام جسمی عیسی مسیح شك کند، اما نمی تواند آن را انکار

نماید چرا که انجام این کار به این معنی است که او می تواند ثابت کند که این اتفاق رخ نداده است. من تنها می توانم این را بگویم که علم زیست شناسی زمان حاضر نمی تواند فردی را که مرده و سه روز دفن شده، دوباره زنده کند. انکار رستاخیز و قیام مسیح بر پایه آنچه که زیست شناسی در حال حاضر می داند از نظر فلسفه علمی صادقانه من کاری غیر علمی است.»

آرماند نیکولی از دانشکده پزشکی هاروارد، در مورد جی. اندرسون می گوید: «او دانشمند معروف بین المللی و متخصص در موضوع "مدرک شناسی" می باشد. وی یکی از مراجع عالیقدر جهان و متخصص در شریعت اسلامی است. او رئیس دانشکده حقوق در دانشگاه لندن می باشد. او رئیس کمیته اداره حقوق مشرق زمین در دانشکده مطالعات شرق و آفریقا است و مدیر مؤسسه مطالعات پیشرفته حقوقی در دانشگاه لندن می باشد.»

این دانشمند برجسته انگلیسی که امروز در رشته و پهنه حقوق بین المللی پر نفوذ و قدرتمند است می گوید: «دلیل پایه و اساس تاریخی ایمان مسیحی، و اعتبار بنیادی عهد جدید که شهادت بر شخص و تعلیم مسیح می دهد، و حقیقت و اهمیت مرگ کفار ای او اصالت تاریخی قبر خالی و شهادت رسولان بر قیام او، به گونه ای است که ما پایه های قابل قبولی برای جسارت و ریسک در ایمان داریم.»

۳- شهادت پدران اولیه کلیسا

جی. اسپارو- سیمپسون می گوید: «در کنار مسیح شناسی، آموزه قیام بدون شک آموزه ای است که جایگاه اصلی را در ادبیات قرن اول دارد. در عصر نزدیک به دوره رسولان، اشاره های زیادی به آن می شود، اما قرن دوم به داستان ها و رسالاتی می پردازد که تنها به قیام اختصاص دارند. به عنوان مثال می توان به

اثر [آتناگوراس] و اثری که به ژوستین شهید نسبت داده می شود، اشاره کرد.»
برنارد رام می گوید: «هم تاریخ کلیسا و هم تاریخ اعتقادات مسیحی، رستاخیز مسیح را از همان اوایل مسیحیت تایید کرده اند. همچنین در رساله به قرنتیان (۹۵ میلادی) نوشته گلیمنت روم که قدیمی ترین اثر مربوط به تاریخ کلیسا است، به آن اشاره شده است. طی دوره پدران کلیسا نیز به طور مداوم به آن اشاره شده است. در تمامی شکل های اعتقادنامه رسولان، این مطلب یعنی قیام مسیح همیشه وجود داشته و هرگز مورد مرافعه و بحث قرار نگرفته است.» اسپارو - سیمپسون می گوید: «محتوا و مفاد انجیل ایگناتوس، عیسی مسیح است و مذهب مسیحیت مبتنی است بر "ایمان به او محبت نسبت به او، در رنج ها و قیام". او به مسیحیان حکم می کند که باید کاملاً تولد، رنج ها و قیام مسیح را بپذیرند. در مورد عیسی مسیح گفته شده: "عیسی امید ماست زیرا قیام کرده." قیام عیسی وعده ما نیز می باشد.»
او اضافه می کند: «در رساله پولیکارپ به فیلیپیان (حدود ۱۱۰ میلادی)، نویسنده در مورد خداوند ما عیسی مسیح صحبت می کند که: "او به خاطر گناهان ما تا به حد مرگ پیش رفت، کسی را که خدا قیام داد و دردهای موت را بی اثر نمود." او می گوید: "خدا خداوند ما عیسی مسیح را از میان مردگان برخیزانید و او را جلال داد و تختی در دست راست خود به او داد و همه چیز خواه در آسمان خواه در زمین مطیع او خواهد بود." عیسای قیام کرده به عنوان داور زندگان و مردگان خواهد آمد. و همان کسی که او را از میان مردگان برخیزانید ما را نیز قیام خواهد داد اگر ما اراده او را انجام دهیم و به احکام او عمل کنیم.» برای پولیکارپ، عیسای قیام کرده [کاهن اعظم ابدی] است. دعای آخر این اسقف مقدس پیش از شهادتش این بود که «او نیز همراه با شهیدان در جام شهادتی که عیسی نوشید سهیم گردد، تا در قیامت حیات جاودانی در جسم و روح در بی فساد روح القدس شریک شود.»

پرفسور اسپارو - سیمپسون در مورد رساله های ژوستین شهید (۱۰۰-۱۶۵ میلادی) در مورد قیام می گوید که: «آنها مشخصاً به آموزه مسیحیت می پردازند. مخالفین ایمان، امروزه ادعا می کنند که قیام غیر ممکن و نامطلوب است چرا که جسم

وسيله گناه است؛ قيام باور نكردني و غير قابل تصور است چرا كه بقا و زنده ماندن اندام هاي موجود معني و مفهومي ندارد. آنها علاوه بر اين مدعي هستند كه قيام مسيح تنها يك ظهور و شبح مادي است و نه در واقعيت عيني. ژوستين شهيد براي اين مخالفت ها و مشكلات پاسخ دارد...» الگين موير در كتاب [شخصيت هاي تاريخ كليسا]، به يكي ديگر از پدران كليسا اشاره مي كند: «"كوينتوس سپتيميوس فلورنز تر توليان" مدافع ايمان كليسا است. او در كارتاژ در شمال آفريقا به دنيا آمد. او در تحرير و نگارش هم به زبان يوناني و هم لاتين، همينطور در سياست، حقوق و فصاحت شيوايي در امور جدلي و مناظره اي، تحصيلات دقيق و كامل داشت. او براي مدت سي يا چهل سال زندگي بي بند و باري را در پيش گرفته بود. ولي در حدود سال ۱۹۰ ميلادي، مسيحيت را با اعتقاد كامل و راسخ و عميق پذيرفت. بقيه زندگي خود را صادقانه وقف دفاع از ايمان مسيح بر عليه خدانشناسان، يهوديان و بدعت گزاران نمود. او يكي از مدافعين قوي ايمان مسيحي بود.»

برنارد رام اينگونه نتيجه گيري مي كند: «بي ايماني بايد تمامي شهادت پدران كليسا را انكار كند. بايد اينگونه پنداشت كه ايت مردان يا انگيزه نداشتند و يا داراي معيار هاي تاريخي براي اينكه به طور دقيق درباره قيام مسيح تحقيق نمايد نبودند. در صورتي كه اين پدران كليسا مورد احترام كليساي جامع ارتودكس شرق، كليساي كاتوليك رومي و كليساي انگليكان، و افرادي قابل اطمينان بودند. اصلاح طلبان آنها را محترم شمرده و تمامي الهي دانان آنها را افرادي مهم و با ارزش پنداشته اند. آنان به الهيات زمان رسولان، يا نزديك به آن زمان، وفادار بوده اند و در نوشته هایشان اثري از بي ايماني يافت نمي شود.»

اثبات الوهيت: راي نهايي»

رنوس مطالب فصل

اثبات الوهيت: رأی نهایی

*مقدمه

*ورود منحصر به فرد به این جهان

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او بی گناه باشد

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او حضور خارق العاده خود را با نشانه ها، یعنی با معجزات ظاهر سازد

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او زندگی اش کامل تر از هر انسان دیگری باشد

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که سخنانش برتر از هر انسان دیگری باشد

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او تأثیری همیشگی و جهانی بر جای بگذارد

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او عطش روحانی انسان را رفع کند

*اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او بزرگترین و مخوفترین دشمن انسان، یعنی مرگ را شکست دهد

*مقدمه

«اگر خدا انسان شود، شبیه چه خواهد بود؟»

یا

«آیا عیسی دارای صفات الهی بود؟»

برای پاسخ به این سوالات، مفید خواهد بود که به سوال دیگری پاسخ دهیم:

«چرا لازم می بود که خدا انسان شود؟»

يك دليلش اين است كه خدا مي خواهد به گونه اي مؤثرتر با انسان ارتباط برقرار كند. فرض كنيد زميني را شخم مي زنيد و ناگهان متوجه صفي از مورچه ها مي شويد كه بر سر راهتان قرار دارند. اگر بخواهيد آنها را از خطري كه متوجه شان هست با خبر سازيد، تنها راه اين است كه خودتان مورچه شويد و با زبان خودشان با آنها سخن گوييد. در سراسر تاريخ بشر، خدا وسايل متعددي را براي برقراري ارتباط با بشر به كار گرفت. سرانجام پسرش را به اين جهان فرستاد. در آغاز رساله به عبرانيان انجپنين مي خوانيم:

«در گذشته، خدا بارها و از راههای گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این زمانهای آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است.» (عبرانیان ۱: ۱-۲):

یوحنا نیز در انجیل خود می نویسد: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ ... خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.» (یوحنا ۱: ۱۴ و ۱۸)

پیامبران یهود کلام خدا را به انسان ها رساندند. اما عیسی خود [کلام خدا] در شکل بشری است، که شخص خدا را بر ما مکشوف می سازد، نه فقط گفتار او را. او خدا را در شکلی به ما نشان داد که بتوانیم او را لمس کنیم، بشنویم، و ببینیم. عیسی خدا را نزد ما آورد و در این فرایند، ما را به نزد او بالا کشید. خدا نه فقط می خواست با ما ارتباط برقرار کند، بلکه مایل بود محبت عظیم خود را نیز به ما نشان دهد. کتاب مقدس می فرماید:

«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان فرستاد تا بر جهان داورى کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶ و ۱۷)

یوحنا ی رسول، پژواک فرمایش عیسی را اینچنین بیان می دارد: «و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم. و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.» (اول یوحنا ۴: ۹ و ۱۰)

فیلیپ یانسی (Ph. Yancey) در کتاب خود به نام [عیسای که هرگز نمی شناختم] این مفهوم را بسیار زیبا اینچنین بیان می دارد: «عبادت یهودیان همراه با ترس بود... خدا با ظاهر شدن به صورت یک طفل در یک آخور، همه را حیرت زده کرد. آیا می توان از یک کودکی که در قنداقه پیچیده شده ترسید؟ خدا از طریق عیسی راهی برای ارتباط با انسان یافت که آمیخته با ترس نبود. من این حقیقت را زمانی درک کردم که در خانه ام آکواریومی نگه می داشتم...

هر بار که سایه من روی آکواریوم می افتاد، ماهی ها خود را زیر نزدیکترین صدف پنهان می کردند. با اینکه من به طور مرتب روزی سه بار به آنها خوراک می دادم، اما آنها هر ملاقات مرا نشانه ای از آزار و اذیت می پنداشتند. من به هیچ وجه نمی توانستم مقصود واقعی ام را به آنها بفهمانم. به تدریج به این فکر افتادم که برای تغییر تفکر آنها، لازم است من هم ماهی شوم. من هم می بایست از طریق تجسم، تبدیل به یکی از آنها شوم و با زبانی که برایشان قابل فهم است، با آنها صحبت کنم. تبدیل انسان به ماهی مطلقاً با تبدیل خدا به یک کودک قابل مقایسه نیست.

با اینحال، این همان چیزی است که طبق کتاب مقدس در بیت لحم اتفاق افتاد. خدایی که ماده را آفریده، در ماده شکل گرفت، مانند اینکه یک نقاش جزئی از نقاشی اش شود، یا یک نمایشنامه نویس خودش یکی از شخصیت های نمایشش گردد. خدا فقط با استفاده از شخصیت های واقعی، داستانی بر روی صفحات واقعی تاریخ نوشت. "کلمه" جسم گردید.»

اما انسان از کجا می تواند یقین حاصل کند که شخصی که ادعای الوهیت دارد، واقعاً خداست؟ یکی از راه ها، تحقق یافتن پیشگویی هاست. خدا می توانست از پیش به انسان ها بگوید که روزی به صورت انسان ظاهر خواهد شد. و وقتی ظاهر شد، همه خواهند فهمید که این امر تحقق همان پیشگویی ها بوده است. خدا عملاً همین کار را کرد. اِشعْیای نبی پیشگویی کرده بود که مسیحایی موعود وجود الهی خواهد بود (اِشعْیای ۹: ۶؛ مزمور ۴۵: ۶؛ اِزرا ۱۱۰: ۱۱؛ مقایسه کنید).

وقتي عيسي ظاهر گرديد، بارها و بارها در مورد او نوشته شد: «تا کلامي که خداوند به زبان نبي گفته بود تمام گردد که...» (رجوع شود به متي ۲: ۲۳، ۱۷، ۱۵؛ ۱۳: ۱۴).

اما اگر قرار بود که خدا به صورت انسان وارد تاريخ شود، انتظار مي داشتيم که چه نشانه هايي از او ببينيم؟ چگونه مي توانستيم بدانيم که او واقعاً به شکل انسان در ميان ما بوده است؟ فکر مي کنم دست کم هشت نشانه [جدول زير] از حضور تاريخي او را مي بايست مي يافتيم. يقين من اين است که اين انتظارات فقط در شخص عيسي مسيح برآورده شد. او جاي هيچ گونه شكي باقي نگذارد که او خدائي است که انسان شده است. او تمام اين هشت انتظار در مورد حضور الهي در تاريخ بشر را برآورده ساخت.

اگر خدا انسان مي شد، انتظار مي داشتيم که او:

1. به گونه اي منحصر به فرد وارد اين جهان شود.
2. بي گناه باشد.
3. حضور خارق العاده خود را با نشانه ها، يعني با معجزات ظاهر سازد.
4. زندگي اش کامل تر از هر انسان ديگري باشد.
5. سخنانش برتر از هر انسان ديگري باشد.
6. تأثيري هميشگي و جهاني بر جاي بگذارد.
7. عطش روحاني انسان را رفع کند.
8. بزرگترين و مخوف ترين دشمن انسان، يعني مرگ را شکست دهد.

۱ - ورود منحصر به فرد به اين جهان

همه پيامبران طبق روال طبيعت از يك پدر و يك مادر به وجود آمدند، اما در مورد عيسي چنين نبود. مادرش زماني به او آبستن شد که هنوز باکره بود. عيسي پدر بشري نداشت. زاده شدن او از يك دختر باکره، امري است کاملاً منحصر به فرد در تاريخ بشري.

بخش اصلي شهادت ها در مورد تولد از باكره در انجيل هاي متي و لوقا آمده است. اما در عهد عتيق، صدها سال پيش از اينكه متي و لوقا انجيل خود را بنويسند، به اين واقعه خارق العاده اشاره شده بود. ولادت عيسي از باكره مي بايست مطابق اين پيشگويي هاي عهد عتيق صورت مي گرفت. يكي از آيات كليدي در اين مورد، اشعيا ۷: ۱۴ مي باشد. در پيدايش ۳: ۱۵ نيز مي توان اشاره اي به تولد از باكره يافت.

1- پيدايش ۳: ۱۵

نخستين پيشگويي در خصوص ظهور مسيح، در پيدايش ۳: ۱۵ يافت مي شود. در اين آيه، خدا وعده مي دهد كه كسي كه از نسل زن زاده مي شود، سر ما را خواهد كوبيد.

كلوس وسترمن (Claus Westermann)، دانشمند عهد عتيق، مي نويسد:

«از زمان ايرنيوس (قرن دوم ميلادي)، سنت مسيحي، اين آيه را پيشگويي اي مربوط به مسيح (و مريم) دانسته است. "نسل زن" اشاره دارد به يك فرد كه سر ما را خواهد كوبيد؛ و نسل ما نيز يك فرد خواهد كه در شخص شيطان متجلي خواهد شد. اين دو نسل با يكدگر به نزاع بر خواهند خاست، و نسل شيطان سر انجام از ميان خواهد رفت. اين تفسير ايرنيوس از آن زمان تا كنون، در سراسر تاريخ تفسير، هم نزد كاتوليك ها و هم نزد محافظه كاران، امري پذيرفته شده مي باشد.»

ساير محققين عهد عتيق نيز بر همين عقیده مي باشند. تحقق غايي پيدايش ۳: ۱۵ با ظهور مسيحي موعود، يعني عيسي مسيح جامه عمل پوشيد، چرا كه او از [نسل زن] يعني مريم باكره بود، نه از نسل هيچ مردی.

2- اشعيا ۷: ۱۴

دو سوال كليدي به تفسير اين آيه كمك ميكنند. سوال اول: معني كلمه عبري almah كه باكره ترجمه شده است، چيست؟ سوال دوم اين است كه [باكره] به چه كسي اشاره مي كند؟

سوال اول معني كلمه almah چيست؟

معني درست كلمه اغلب در مضمون جمله اي كه در آن به كار رفته، مشخص مي شود. به عنوان مثال، در جمله [شير را باز كن]، تا مضمون گفتگو يا متن را ندانيم، نمي توانيم بگويم كلمه [شير] به چه چيزي اشاره دارد. اگر اين جمله را در يك سيرك بگويند، مي فهميم كه منظور اين است كه شير را از قفسش باز كنند تا براي بازي وارد گود شود. اگر يك خانم آن را به فرزندش بگويد، پي مي بريم كه منظورش شير آب است.

در عهد عتيق، كلمه almah هفت بار به كار رفته و هر بار به زني جوان دلالت دارد (پيدايش ۲۴: ۴۳؛ خروج ۲: ۸؛ مزمور ۶۸: ۲۵؛ امثال ۳۰: ۱۹؛ غزل غزل ها ۱: ۳؛ ۶: ۸؛ اشعيا ۷: ۱۴).

ادوارد هيندسون (E. Hindson) مي گويد: «درست است كه كلمه almah واژه متداول براي اشاره به باكره نيست، اما هر بار كه به كار رفته، به دختری باكره دلالت داشته است... دختری كه ازدواج نكرده است.»

این را در آیات کتاب مقدس که این کلمه در آنها مورد استفاده قرار گرفته، مشاهده می‌کنیم.

1- پیدایش 43:۲۴ :

در فصل ۲۴ کتاب پیدایش، ایلعازر، مباشر ابراهیم، به ناحور می‌آید و دعا میکند که خدا او را به سویی زنی مناسب برای اسحاق، پسر ابراهیم هدایت فرماید. در آیه ۱۶ در مورد ریکا [رفقه] می‌گوید که او دختری جوان و بسیار زیبا و باکره [betulah] بود و مردی را نشناخته بود. در آیه ۴۳ در مورد او کلمه almah را به کار می‌برد.

2- خروج ۲:۸ :

در این آیه، برای مریم، خواهر بزرگتر موسی، همین کلمه almah به کار رفته است. می‌دانیم که او هنوز در خانه مادرش زندگی می‌کرده؛ پس هنوز باکره بوده است. در این آیه نیز کلمه almah به معنی باکره می‌باشد.

3- مزمور ۶۸:۲۵ :

در این آیه، از دوشیزگان دَف زن نام برده شده است. بنا به نظر نیسن (Niessen)، طبق رسوم مشرق زمین، دخترانی در مراسم عروسی یا مذهبی می‌توانستند جزو مشایعت کنندگان باشند که باکره بوده باشند.

4- امثال 19:۳ :

در این آیه، نویسنده می‌گوید که چهار چیز برای او حیرانگیز است: طریق عقاب در هوا، طریق مار بر صخره، راه کشتی در میان دریا، و راه مرد با almah. در آیه ۲۰، زن زانیه را با چنین دختری باکره مقایسه می‌کند. همین مقایسه جای شک باقی نمی‌گذارد که کلمه almah به معنی دختر باکره می‌باشد. (در ترجمه قدیمی فارسی نیز همین کلمه به کار رفته است).

5- غزل غزل ۱۵:۳ :

در این آیه، عروس به داماد می‌گوید: «عطرهای تو بوی خوش داد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می‌باشد. بنابراین دوشیزگان [almah]، تو را دوست می‌دارند.» طبق این آیه، داماد از چنین خصوصیات خوشایندی برخوردار بود که بسیاری از دوشیزگانی که هنوز ازدواج نکرده بودند، مشتاق ازدواج با او بودند، اما چنین سعادت نصیبشان نشد. بدیهی است که واژه almah در اینجا به بکارِ این دوشیزگان دلالت می‌کند.

6- غزل غزل ۶۱:۸ :

در این آیه به سه نوع زن اشاره شده است: ملکه، مُتعه همسر صیغه‌ای، و دوشیزگان [almah]. کاملاً روشن است که almah ها در مقابل ملکه و زنان صیغه‌ای قرار داده شده‌اند؛ این بدان معنی است که almah به دختران بارکه اشاره دارد.

7- اشعیا ۷:۱۴ :

طبق تحقیقات دانشمندان مختلف کتاب مقدس، واژه almah هرگز به معنی [زن جوان متاهل] به کار نرفته است. گرچه در زبان عبری، این کلمه به اندازه واژه bethulah به باکرگی اشاره

ندارد، اما آنگونه که در کتاب مقدس به کار رفته، همواره در معنای دختر باکره ای است که به سن ازدواج رسیده است. پیشگویی مذکور در اشعیا ۷: ۱۴ نیز همین معنا را می‌رساند.

و چارچوب تاریخی اشعیا ۷: ۱۴

پیشگویی اشعیا در این آیه، زمانی بیان شد که رصین، پادشاه سوریه، و ففح، پادشاه اسرائیل، به آحاز، پادشاه یهودا اعلام جنگ داده بودند. آحاز برای مقابله با حمله این دو پادشاه، قصد داشت از پادشاه آشور درخواست کمک کند. بهایی که می‌بایست برای این درخواست بپردازد، کاملاً روشن بود: از دست رفتن استقلال حکومت یهودا، و تعاقب آن، استقرار بت‌های آشوری در معبد بزرگ اورشلیم به جای یهوه، خدای واقعی. در اینجا اشعیا وارد صحنه می‌شود و به آحاز پادشاه اعلام می‌دارد که از پادشاهان سوریه و اسرائیل نهراسد چرا که ایشان [دو دُم مشعل دودافشان] می‌باشند و قادر به شکست یهودا نخواهند بود (اشعیا ۷: ۱-۹).

اشعیا برای اینکه ثابت کند که از جانب خدا سخن می‌گوید، آحاز را دعوت کرد که [هر] نشانه‌ای که می‌خواهد از خدا بطلبد. اما آحاز از این کار سرباز زد، چرا که این کار به معنی پذیرفتن حقانیت اشعیا و پیامش بود و به دنبال آن می‌بایست از درخواست کمک از آشور صرف‌نظر کند. آحاز تصمیم خود را گرفته بود و میرفت تا آن را عملی سازد. بنابراین، خدا خودش ابتکار عمل را به دست گرفت و از زبان اشعیا فرمود: «ای خاندان داود بشنوید!... خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک almah حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» (اشعیا ۷: ۱۳ و ۱۴).

حامله شدن يك almah می‌بایست قطعاً امری خارق‌العاده باشد، چرا که در غیر اینصورت، نمی‌توانست نشانه‌ای الهی باشد. اگر قرار بود almah فقط يك دختر جوان و ازدواج کرده باشد و به طریق طبیعی باردار شود، دیگر نشانه‌ای الهی به شمار نمی‌رفت. به علاوه، در متن عبری، عبارت [حامله شده] از نظر دستور زبان، دلالت بر این دارد که آن دختر در زمان حال، باردار [هست] نه اینکه باردار [خواهد شد]. به عبارت دیگر، آن دختر در عین حال که باکره [هست]، باردار نیز می‌باشد.

و نشانه‌ای که خدا به آحاز داد، اینچنین معجزه آسا بود. قصد خدا این بود که خاندان داود را (۷: ۱۳) از خطر نابودی همیشگی نجات دهد. هنگامی که کتاب اشعیا حدود ۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به زبان یونانی ترجمه می‌شد (ترجمه معروف به هفتاد)، مترجمین یهودی و فاضل، کلمه almah در اشعیا ۷: ۱۴ را به یونانی parthenos ترجمه کردند. یعنی [باکره]. متی نیز به هنگام نگارش انجیل خود واژه almah را در همین معنا در یونانی به کار برد.

سوال دوم این almah کیست؟

حال که ثابت کردیم که آن almah که در اشعیا ۷: ۱۴ آمده، به دختری باکره اشاره دارد که به سن ازدواج رسیده، به روشنی مشاهده می‌کنیم که تنها زنی که در طول تاریخ واجد این شرایط بوده، مریم باکره، مادر عیسی مسیح می‌باشد. در زمان آحاز، هیچ زنی دارای این شرایط نبود. برخی از دانشمندان کتاب مقدس اظهار می‌دارند که از آنجا که این پیشگویی نشانه‌ای بوده برای آحاز، پس حتماً می‌بایست در همان زمان تحقق یافته باشد. این نظر گرچه ممکن است برای برخی منطقی جلوه کند، اما اشکالات زیر را دارد.

اول، هیچ شاهد و مدرکی در دست نیست که در طول تاریخ، باکره دیگری بجز مریم، بدون ارتباط با يك مرد، آبستن شده باشد.

دوم، این نظر به مسئله دستور زبانی که در اِشْعَیَا ۷: ۱۴ به کار رفته، توجه نمی کند که این دختر، باید در عین حال که باکره است، آبستن نیز باشد.

سوم، ماهیت نشانه اِشْعَیَا ۷: ۱۴ مستلزم این است که این امر، خارق العاده و فوق طبیعی باشد. چهارم، در چارچوب فصل های ۶ تا ۱۲ کتاب اِشْعَیَا، کودکی که از این باکره به دنیا می آید، باید خدا-انسان باشد. هیچکس در طول تاریخ، جز عیسی ناصری، واجد این شرط نبوده است.

و بالاخره، این پیشگویی خطاب به آحاز و خاندان داود است که در آن زمان بر یهودا سلطنت می کردند. ایشان از این می ترسیدند که در اثر حمله اسرائیل و سوریه، خاندانشان از میان برود. این پیشگویی به ایشان اطمینان می دهد که خود خدا کسی را خواهد گمارد تا همواره بر تخت سلطنت داود تکیه بزنند. لذا نیازی نبود که این پیشگویی در همان زمان صورت گیرد.

در واقع، هر چقدر تحقق آن دیرتر صورت می گرفت، اطمینان از اینکه کسی همواره از خاندان داود باقی خواهد بود، بیشتر می شد. بنابراین، ملاحظه می کنیم که آموزه ولادت مسیح از باکره که در عهد جدید آمده، منطبق است با پیشگویی های عهد عتیق.

3- انجیل های متی و لوقا

دو فصل نخست در هر دو انجیل متی و لوقا اختصاص دارد به ولادت معجزه آسای عیسی از مریم باکره. شرحی که متی از رویدادها می دهد، بر یوسف، پدر شرعی عیسی تأکید دارد، در حالی که شرح لوقا بر رویدادهای مادر عیسی تأکید می ورزد. متکلم برجسته، جیمز بازول (James Buswell) معتقد است که ممکن است این دو انجیل نگار از منابع مختلف استفاده کرده باشند، یعنی متی اطلاعات خود را از یوسف اخذ کرده باشد، و لوقا از مریم:

«شرح ولادت از باکره در انجیل نخست و سوم ذکر شده است. روایت متی (متی ۱: ۱۸-۲۵) از نقطه نظر یوسف، شوهر مریم، نوشته شده... اما روایت لوقا (لوقا ۱: ۲۶-۳۸؛ ۲: ۱-۷) از نقطه نظر مریم. او ممکن است یکی از شاهدان عینی اس باشد که لوقا به عنوان منبع کسب اطلاعات از آنها کمک گرفته است.»

ویترینگتون سوم (Witherington III) می نویسد:

«نمی توان رایحه یهودیت روایات ولادت عیسی و مهارتی را که انجیل نگاران در استفاده از منابع اطلاعاتی شان به کار گرفته اند تا شرحی مهیج و عمیق از خبر خوشی که در عیسی است به دست دهند، نادیده گرفت. با اینحال، با اینکه ایشان از عناصر مشترکی استفاده کرده اند، اما نحوه ارائه شان به طور چشمگیری متفاوت است. این امر به خودی خود نشان می دهد که نویسندگان انجیل های نخست و سوم، فقط ویراستار منابع خود نبودند، بلکه آنها را به گونه ای خلاق شکل داده اند تا اهداف الهیاتی خود را مورد تأکید قرار دهند.»

انجیل های متی و لوقا با وجود این تأکیدات متفاوت، شباهت های قابل توجهی نیز دارند که حاکی از توافق آنها در مورد ولادت عیسی از یک باکره می باشد. جیمز آر (J. Orr)، در کتابش به نام [ولادت عیسی از باکره]، دوازده وجه اشتراک میان این دو انجیل را به شرح زیر نام می برد:

1. عیسی در پایان سلطت هیروдіس ولادت یافت. (متی ۲: ۱ و ۱۳؛ لوقا ۱: ۵)
 2. نطفه او را روح القدس در رحم مریم قرار داد. (متی ۱: ۱۸ و ۲۰؛ لوقا ۱: ۳۵)
 3. مادرش باکره بود. (متی ۱: ۱۸ و ۲۰؛ لوقا ۱: ۲۷ و ۳۴)
 4. او در عقد یوسف بود. (متی ۱: ۱۸؛ لوقا ۱: ۲۷ و ۳۴)
 5. یوسف از خاندان و تبار داود بود. (متی ۱: ۱۶ و ۲۰؛ لوقا ۱: ۲۷؛ ۲: ۴)
 6. عیسی در بیت لحم چشم به جهان گشود. (متی ۲: ۱؛ لوقا ۲: ۴ و ۶)
 7. او به امر الهی عیسی نام گرفت. (متی ۱: ۲۱؛ لوقا ۱: ۳۱)
 8. فرشته او را نجات دهنده خواند. (متی ۱: ۲۱؛ لوقا ۲: ۱۱)
 9. یوسف از پیش، از شرایط مریم و علت آن آگاه بود. (متی ۱: ۱۸-۲۰؛ لوقا ۲: ۵)
 10. علی رغم این، او مریم را به همسری اختیار کرد و مسئولیت کامل پدری را در حق فرزند او به جا آورد. (متی ۱: ۲۰ و ۲۴ و ۲۵؛ لوقا ۲: ۵)
 11. اعلام مژده تولد عیسی و ولادت او همراه با مکاشفات و رویاها بود. (متی ۱: ۲۰ و غیره؛ لوقا ۱: ۲۶ و ۲۷ و غیره)
 12. پس از ولادت عیسی، یوسف و مریم در ناصره سکنی گزیدند. (متی ۲: ۲۳؛ لوقا ۲: ۳۹)
- مسلم است که شهادت افراد مختلف بر این وقایع، می بایست با یکدیگر وفاق داشته باشد. جیمز آر در این زمینه می نویسد: «که روایت های متی و لوقا گرچه از دیدگاه های گوناگون نوشته شده و از منابع مختلف ناشی گردیده اند، اما در چند مورد بسیار مهم با یکدیگر توافق دارند، از جمله در خصوص مهم ترین آنها: "که عیسی از روح القدس در رحم قرار گرفت، از مریم که باکره ای در عقد یوسف بود زاده شده و یوسف از ماجرا به طور کامل آگاهای داشت»».
- از شواهد چنین بر می آید که روایات مربوط به ولادت مسیح در انجیل های متی و لوقا، بر شهادت دست اول اعضای خانواده خود عیسی استوار می باشند.

* پاسخ به ایرادات

برخی از منتقدین معتقدند که روایات مربوط به ولادت عیسی از نظر تاریخی اشکال دارد و اظهار می دارند که در آنها اشتباهات غیر قابل حلی هست. انتقاداتی که بیش از همه مطرح می شود، مربوط می گردد به نسب نامه های متفاوت در متی و لوقا، و اشاره لوقا به کویی رینیوس و یک سر شماری (در فصل ۳ در این مورد بحث شد).

در خصوص تناقض موجود در نسب نامه ها (فصل اول متی و فصل سوم لوقا)، جیمز مونتگومری بویس، مشکل را خوب شرح می دهد:

«نسب نامه متی از ابراهیم آغاز می شود و در مسیر زمان به جلو حرکت کرده، به مسیح می رسد. در این نسب نامه، آخلاف ابراهیم تا داود چهارده نسل می باشند، از داود تا اسارت بابل چهارده نسل، و از اسارت بابل تا یعقوب پدر یوسف، شوهر مریم که عیسی از وی زاده شد نیز چهارده نسل. اما لوقا در زمان به عقب حرکت می کند. او نسب نامه خود را از یوسف آغاز می کند و از طریق داود تا به ابراهیم به عقب می رود، و باز هم عقب تر از ابراهیم، تا به آدم، که او را پسر خدا می نامد.

دو بخش از سه بخش از نسب نامه لوقا هیچ مشکلی به وجود نمی آورد. بخش آخر آن که مربوط به ابراهیم تا آدم است، در انجیل متی نیامده است. لذا اساسی برای مقایسه وجود ندارد. بخش دوم آن که مربوط به داود تا ابراهیم است، حاوی مشکلی نمی باشد زیرا مطابق است با نسب نامه ای که در متی داریم. مشکل در بخش اول نسب نامه لوقا ظاهر می شود، زیرا لوقا نسب یوسف را از طریق ناتان به داود می رساند؛ ناتان یکی از پسران داود بود.

در حالی که متی ظاهراً همان شجرنامه را از طریق سلیمان، پسر دیگه داود، به داود می رساند. لذا در این بخش از نسب نامه، تمامی اسامی متفاوت است. البته هیچ اشکالی در این نیست که داود از طریق دو پسرش، دو نسل متفاوت داشته باشد. اشکال در این است که متی و لوقا هر دو ادعا دارند که یوسف از نسلی است که ایشان در نسب نامه خودشان ذکر کرده اند. لوقا می گوید که یوسف از نسل هالی بود (لوقا ۳: ۲۳)، و متی او را پسر یعقوب می خواند (متی ۱: ۱۶) (و ظاهراً هر دو نمی توانند درست باشند).

دانشمندان راه حل های مختلفی برای این مسئله پیشنهاد کرده اند.

1- یوسف، پسر واقعی یا فرزند خوانده

طبق شریعت موسی (تثنیه ۵۲۵: ۶؛ پیدایش ۳۸: ۸-۱۰؛ کتاب روت)، اگر مردی بدون اولاد فوت می کرد، برادرش می بایست زن او را به همسری بگیرد و فرزندی که از این وصلت به دنیا می آمد، به نام شوهر متوفی نامیده می شد تا نسل او باقی بماند.

والتر لایفلد (W. Liefeld) با استناد به این حکم شریعت می نویسد: «فرزندی که بدینسان به دنیا می آمد، در نسب نامه خانوادگی می توانست یا فرزند پدر واقعی اش نامیده شود یا فرزند شرعی اش. یوسف در انجیل لوقا پسر هالی نامیده شده، و در متی، پسر یعقوب. بر اساس حکم ازدواج با برادر شوهر متوفی، هالی و یعقوب می توانسته اند برادران ناتنی بوده باشند، یعنی از یک مادر اما از دو پدر. شاید هالی در گذشته بود و برادر ناتنی اش یعقوب، زن او را به نکاح خود در آورد.»

2- پدر یا پدر بزرگ

نتلهورست (Nettelhorst) این نظریه را مطرح کرده که انجیل لوقا نسب نامۀ پدری یوسف را ارائه می دهد و انجیل متی، نسب نامه مادری اش را. به این ترتیب، یعقوب در متی ۱: ۱۵ در واقع پدر بزرگ مادری یوسف می باشد، اما نام مادر او ذکر نشده است.

3- نسب نامه یوسف در هر دو انجیل

راه حل دیگری که لرد هروی (Lord A. Hervey) مطرح کرده و در سال های اخیر طرفداران بسیاری یافته، این است که هر دو نسب نامه در متی و لوقا مربوط به یوسف می باشند. متی نسب نامه [قانونی] یوسف را ارائه میکند، یعنی پادشاهانی را که بر تخت نشستند یا در صورت تداوم حکومت خاندان داود، می بایست بر تخت بنشینند. اما لوقا نسب نامه [واقعی و پدری] یوسف را عرضه می دارد.

گرچه این نظریه جالب می نماید، اما صرفاً بر پایه حدسیات استوار است و به هیچ وجه نیم توان آن را اثبات نمود.

4- نسب نامه یوسف و نسب نامه مریم

شاید بهترین راه حل، همان راه حل قدیمی باشد. به نوشته ویتزینگتون، [دست کم از زمان آنیوس اهل ویتزبو در سال ۱۴۹۰، تصور این بوده که متی نسب نامه یوسف را ارائه داده، و لوقا نسب نامه مریم را. به همین جهت است که در انجیل متی، ماجراها از دیدگاه یوسف نقل شده، در حالی که در انجیل لوقا، نقش اصلی را مریم بر عهده دارد. در ضمن، این تصور منطبق است با آن فرض قدیمی که به موجب آن، منبع اطلاعات متی برای نحوه ولادت عیسی، شخص یوسف بوده است، و منبع اطلاعات لوقا، مریم».

گایسلر و هو (Geisler and Howe) خاطر نشان می سازند که: «طبق انجیل لوقا، عیسی "حسب گمان خلق" پسر یوسف بود، نه "حسب واقعیت". لذا لوقا عملاً نسب نامه مریم را ثبت کرده که تنها والد واقعی عیسی بود».

دانشمند کتاب مقدس، گیلسون آرچر نیز این راه حل را می پذیرد و می نویسد: «در متی ۱: ۱-۱۶، نسب نامه عیسی از تبار یوسف ارائه شده است، چرا که او از نسل داود پادشاه بود و بدینسان، عیسی وارث بر حق داود پادشاه می شد. به کلماتی که در آیه ۱۶ به کار رفته توجه کنید: "و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد." این جمله بندی با جمله بندی آیات قبلی تفاوت دارد که در آنها گفته شده: "ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را..." در این آیه گفته نمی شود که "یوسف عیسی را آورد"، بلکه فقط اشاره می شود که او "شوهر مریم" بود و عیسی از این مریم متولد شد.

در لوقا ۳: ۲۳-۳۸، ظاهراً نسب نامه خود مریم ارائه شده است. در این آیات آمده که عیسی "حسب گمان خلق" پسر یوسف بود. لذا طبیعی است که نسب نامه ارائه شده، مربوط به مریم است و هالی در واقع پدرزن یوسف می باشد».

مفسر کتاب مقدس، دونالد گری بارنهایوس (D. Grey Barnhouse)، نکات دیگری به این استدلالات اضافه میکند: «در متی، نسب عیسی به سلیمان پسر داود مربوط شده است، در حالی که در انجیل لوقا، به ناتان، پسر دیگر داود. من نیز معتقدم که نسب نامه متی مربوط به تبار یوسف است و نسب نامه لوقا مربوط به تبار مریم. علت این است که نسل سلیمان تبار سلطنتی است و نسل ناتان، تبار شرعی...»

اگر به نسب نامه متی توجه کنید، در نسل سلیمان به نام یکنیا بر می خوریم. عیسی نمی توانسته از نسل یکنیا باشد، زیرا خدا او را لعنت کرده و گفته بود که از نسل او هیچکس پادشاه اسرائیل نخواهد شد. در ارمیا ۲۲: ۳۰ چنین آمده:

«خداوند چنین می فرماید: این شخص را بی اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از دُریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

در اول تواریخ ۳: ۱۷ و ۱۸ نیز همین امر تکرار شده است. این امر ثابت می کند که عیسی نمی توانسته پسر یوسف از تبار یکنیا باشد. اما طبق نسب نامه لوقا، عیسی از تبار ناتان پسر دیگر داود می باشد که لعنتی بر او قرار نداشت؛ ناتان نیز از خاندان سلطنتی بود و می توانست در صورت نیاز، بر تخت سلطنت بنشیند. طبق این نسب نامه، هالی [پدر یوسف] از نسل ناتان می باشد.

لذا زمانی که خدای روح القدس نطفه خداوند عیسی را بدون استفاده از پدری بشری در بطن مریم باکره قرار داد، پسر می که متولد شد، به حسب جسم از تبار داود بود. و زمانی که یوسف مریم را به همسری اختیار کرد و فرزند تولد نیافته او را تحت مراقبت خود گرفت و عنوانی را که از نیای بزرگش سلیمان به او رسیده بود به او منتقل ساخت، خداوند عیسی همان مسیحای شرعی شد، مسیحای سلطنتی و بری از لعنت، مسیحای واقعی، یگانه مسیحای ممکن. هیچکس دیگری نتوانسته اینچنین از هر دو نسل باشد.»

گرچه تمام این راه حل ها مشکل را با قطع و یقین حل نمی کند، اما دست کم نشان می دهد که این تفاوت ها به نحوی از انحاء قابل حل می باشند و تناقضی در روایت کتاب مقدس در مورد ولادت عیسی از باکره به شمار نمی آید.

4- شهادت های مرقس و یوحنا و پولس

منتقدین اغلب ایراد گرفته، می گویند که چون ماجرای ولادت عیسی از باکره فقط در انجیل های متی و لوقا آمده و در جای دیگری از عهد جدید به آن اشاره نشده است، لذا این امر اهمیت چندانی در پیام کلیسای اولیه نداشته است. اول اینکه این ادعا درست نیست که وضوح ولادت از باکره در جای دیگری از عهد جدید مورد اشاره قرار نگرفته است. در این مورد اندکی بعد بحث خواهیم کرد. اما این استدلال اساساً یک اشکال بنیادین دارد. به گفته ویلیام چاپلنز رابینسون، «آنچه که در متی و لوقا صریحاً بیان شده، در یوحنا و رسالات پولس تلویحاً مطرح گردیده است.»

رابرت گروماکی (R. Gromacki) می نویسد: «قابل قبول نیست که سکوت را دلیلی برای بی ایمانی قرار دهیم، یا آن را نشانه ناآگاهی از یک آموزه قلمداد کنیم. رسولان تمامی اعتقادات را به رشته تحریر در نیاوردند (یوحنا ۲۰: ۳۰). استدلال لیبرال ها بر اساس سکوت، می تواند به ضرر خود ایشان باشد. مثلاً اگر پولس ذکری از پدر بشری عیسی به میان نیاورده، آیا این دلیل بر آن است که عیسی پدر جسمانی نداشته است؟

بسیاری از متفکرین سکوت را علامت رضا می دانند. اگر پولس و سایر رسولان به ولادت عیسی از باکره ایمان نداشتند، آیا نمی بایست روایات مربوط به آن را اصلاح کنند؟ استدلال بر

اساس سکوت را می توان در هر دو سو به کار برد. به همین جهت، بر اساس سکوت نه می توان امری را بدیهی دانست و نه آن را انکار کرد.»

کِلْمَنَت راجرز می نویسد: «درست است که روایت ولادت عیسی از باکره در انجیل مرقس نیامده است، اما این دلیل بر آن نیست که مرقس از آن بی خبر بوده است. او [مفسر] (یا "مترجم") پطرس بود. او ماجرای زندگی عیسی را بارها از دهان او شنیده بوده است. اما نیازی ندیده چگونگی ولادت او را در انجیلش بنویسد، شاید به خاطر اینکه مادر عیسی در آن زمان زنده بوده و شنوندگانش شخصاً او را می شناخته اند. آنچه برای مرقس بیشترین اهمیت را داشت، تعالیم و معجزات او، و برتر از همه، ماجرای رنج های او بود.»

میلارد اریکسون نیز چنین می گوید: «گرچه مرقس ماجرای ولادت عیسی را از مریم باکره ذکر نکرده است، اما نکته ظریفی در انجیل او هست که می تواند اشاره ای باشد به اینکه او از این حقیقت آگاه بود و آن را مفروض داشته است. در متی ۱۳: ۵۵ و لوقا ۴: ۲۲، از قول مردم نوشته شده که ایشان با تعجب از خود می پرسیدند که:

«آیا این همان پسر یوسف نجار نیست؟» اما در بخش مشابه این آیات در مرقس (مرقس ۶: ۳)، همین سوال مردم به این شکل ثبت شده است: «مگر این نیست نجار، پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟» به نظر می رسد که مرقس نمی خواهد حتی اشاره بکند به اینکه عیسی در نظر مردم پسر یوسف بوده است. خوانندگان انجیل های متی و لوقا، چون در فصل های اولیه این کتاب ها از ولادت معجزه آسای عیسی آگاه شده بودند، خواندن آیات فوق برایشان مشکلی به وجود نمی آورد.

اما برای خوانندگان انجیل مرقس چنین نبود. از اینرو، او می بایست سوال فوق را به نحوی ثبت می کرد که برای خوانندگان خودش سوءتفاهمی پیش نیآورد. در مجموع، در انجیل مرقس هیچ شاهد و قرینه ای نیست دال بر اینکه یوسف پدر عیسی بوده باشد. بدینسان، مرقس گرچه ماجرای ولادت از باکره را ذکر نمی کند، آن را نفی نیز نمی کند.»

به اعتقاد من، یوحنا رسول نیز با استفاده از عبارت [یگانه پسر مولود] در یوحنا ۳: ۱۶، به نوعی به تولد عیسی از باکره اشاره می کند (در ترجمه فارسی فقط "پسر یگانه" ترجمه شده است- م.م). مفسر کتاب مقدس، جان رایس (J. Rice)، در این مورد اینچنین اظهار نظر می کند: «عیسی بارها خود را "یگانه پسر مولود" خدا می خواند. کلمه "مولود یگانه" (monogenes)، کلمه ای است انسانی و به تولید فرزند توسط پدری بشری اشاره دارد. این کلمه به تولد جسمانی دلالت دارد.

عیسی با تأکید می گفت که از خدا مولود شده است، نه از یوسف. همین کلمه monogenes شش بار در عهد جدید در مورد عیسی به کار رفته است. دو بار نیز عیسی خودش آن را برای خود به کار برد. عیسی نمی گوید که یکی از فرزندان مولود خداست، بلکه مدعی است که [یگانه] مولود خداست. هیچکس دیگری همچون او از باکره به دنیا نیامده است. درست است که همه مسیحیان می توانند بگویند که از خدا برای امیدی زنده تولد یافته اند (اول پطرس ۱: ۳)، اما در آن معنایی که عیسی از پدر مولود شد، هیچکس دیگر از خدا مولود نشده است.

عیسی به روشنی اعلام می داشت که از نظر جسمانی به گونه ای از خدا مولود شده است که در مورد هیچ انسان دیگری صدق نمی کند. «نسب نامه یوحنا رسول اساساً از دیدگاه ابدیت الهی نوشته شده است: [در ابتدا]؛ لذا به مسئله ولادت از باکره نمی پردازد. «در ابتدا کلمه بود... و کلمه جسم گردید» (یوحنا ۱: ۱۴).

راجرز در مورد پولس رسول نیز می نویسد: «پولس، لوقا را به خوبی می شناخت. لوقا در بسیاری از سفرهایش، مُلّازم او بود؛ در روم نیز با او بود. لوقا یکی از منابع مهم ما درباره ولادت عیسی از مریم باکره می باشد. پس پولس نیز بی گمان از این حقیقت آگاه بود. و اگر آگاه بود، حتماً به آن اشاره کرده است آنگاه که می گوید:

«لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد...» (غلاطیان ۴: ۴)، نه از مرد. چه جای شگفتی است که مردم هر سال کریسمس را جشن می گیرند بدون آنکه بدانند آن را به مناسبت چه رویداد منحصر به فردی برگزار می کنند، این رویداد که کودکی از یک دختر باکره زاده شد!

* شواهد خارج از کتاب مقدس در مورد تولد از باکره

1- زمان

نکته مهمی که در خصوص روایات انجیل وجود دارد، زمان نگارششان می باشد. تاریخ نگارش انجیل ها آنقدر به زمان وقوع رویدادها نزدیک است که امکان آن نبوده که مسیحیان وقت آن را داشته باشند که اسطوره ای بسازند و بپردازند و بعد از آن را وارد انجیل ها نمایند. موضوع ولادت عیسی از باکره، دست کم از قرن دوم میلادی در اعتراف نامه ها و اعتقادنامه های کلیسایی وجود داشته است. مهم ترین آنها اعتقاد نامه های رسولان است که اصل و ریشه اش باز می گردد به يك اقرار نامه ایمان که مسیحیان در کلیسایی در شهر روم در قدیمی ترین دوران ها به هنگام تعمید تکرار می کرده اند.

در کلیسای اولیه، عده بسیار کمی اعتقاد به تولد از باکره را نفی می کردند. برخی از این گروه های بدعت گزار متعلق به فرقه ای از مسیحیان یهودی نژاد بودند که [ایبونی] نامیده می شدند. اما همه ایبونی ها منکر ولادت از باکره نبودند. گروه دیگر، مسیحیان گنوستیکی بودند که تولد از باکره را از این جهت رد می کردند که اساساً جسم و ماده را ناپاک می شمردند و لذا هر گونه ارتباط کلمه خدا را با جسم انکار می کردند.

آریستیدس (Aristides) در مورد کلیسای اولیه می نویسد: «هر آنچه که درباره اصول اعتقادات مربوط به اوائل قرن دوم میلادی می دانیم، حاکی از آن است که در این دوره، بکارت مریم جزء باورهای مسیحیت بوده است».

2- شهادت پدران اولیه کلیسا

نکته مهم در تاریخ اعتقادات اولیه کلیسا در مورد تولد از باکره، شهادت پدران اولیه کلیساست. در سال ۱۱۰ میلادی، ایگناتیوس، اسقف آنطاکیه سوریه، در [رساله اش به افسسیان] نوشته است: «زیرا خدای ما عیسی مسیح ... به واسطه روح القدس در رحم مریم قرار گرفت». همچنین می نویسد: «اما درباره بکارت مریم و آن کسی که از او به دنیا آمد ... اینها رازهایی هستند که در جهان مورد گفتگوی بسیار است، با اینکه خدا آنها را در خفا به انجام رساند».

ایگناتیوس اطلاعات خود را از معلمش، یوحنا رسول دریافت کرده بود. اریکسون می نویسد که ایگناتیوس علیه بدعت [دوستیزم] مطالبی نوشته است. ایشان معتقد بودند که عیسی وجودی الهی

بود و انسانیت و جسمش واقعی نبود. او برای مبارزه با این بدعت، اثری نوشت به نام [خلاصه ای از داده های مهم درباره مسیح] و در آن اظهار داشته که بکارت مریم یکی از رازهایی است که باید با صدای بلند اعلام شود. اریکسون در این زمینه چنین اظهار نظر می کند:

«چند ملاحظه، این گفته ایگناتیوس را بسیار شایان توجه می سازد (1): از آنجا که ایگناتیوس مطالبش را علیه بدعت [دوستیزم] نوشته، به نفعش بود که از اصطلاح [از یک زن زاده شد] استفاده می کند (مانند غلاطیان ۴: ۴)، تا اصطلاح [از یک باکره زاده شد]؛ (2) این مطالب را یک تازه کار ننوشته، بلکه اسقف کلیسایی که مادر کلیساهای غیر یهودیان بود؛ (3) تاریخ نگارش مطالبش قبل از سال ۱۱۷ میلادی می باشد.

همانطور که گرشام ماخن (J. Gresham Machen) خاطر نشان ساخته، "وقتی می بینیم که ایگناتیوس بر ولادت از باکره گواهی می دهد، آن هم نه به عنوان یک آموزه جدید، بلکه به عنوان واقعیتی پذیرفته شده در مورد مسیح، مشخص می شود که اعتقاد به ولادت مسیح از باکره، مدت ها پیش از پایان سده نخست، مورد قبول همه مسیحیان بوده است».

3- شهادت یهودیان دوران باستان

همانطور که انتظار می رود، شهادتی که یهودیان در خصوص ولادت عیسی از باکره داده اند، حالتی کاملاً منفی دارد. از همان آغاز گسترش مسیحیت در فلسطین، سران یهود در این زمینه مناقشاتی ایجاد کردند. اگر کلیسا در خصوص تولد معجزه آسای عیسی تعلیمی نمی داد، طبعاً مناقشه ای نیز در نمی گرفت.

اتلبرت استوفر (Ethelbert Stauffer) می نویسد که: «نسب نامه ای در میان یهودیان در گردش بود متعلق به پیش از سال ۷۰ میلادی که در آن، عیسی پسر نامشروع زنی در متاهل معرفی شده که پدر واقعی اش، یک نظامی رومی بوده به نام پائترا».

اگر اعتقاد راسخ به تولد معجزه آسای عیسی از باکره جزو تعالیم کلیسای اولیه نمی بود، چه لزومی داشت که یهودیان متخاصم با مسیحیت، عیسی را فرزند نامشروع قلمداد کنند و نگویند که او کسی نبوده جز فرزند طبیعی یوسف و مریم؟

۴- شهادت قرآن

در قرآن، عیسی همواره با عنوان [عیسی ابن مریم] نامیده شده است. با اینکه در سنت عرب، افراد همیشه به پدر خود منسوب بودند، قرآن عمداً با حالتی مثبت، عیسی را [پسر مریم] می خواند که به واسطه [کلمه] خلاق الهی مولود شده است. در قرآن، در سوره مریم آیه ۲۰، صراحتاً ذکر شده که نطفه عیسی در مریم باکره قرار گرفت. طبق این بخش از قرآن، وقتی به مریم نوید داده شد که پسری خواهد زایید، او در پاسخ گفت که باکره می باشد و مردی او را هرگز لمس نکرده است. خداوند نیز می فرماید که این امر برای او سهل است؛ آنگاه روح خود را بر مریم می دمَد.

4- نظرات نویسندگان مختلف

با توجه به شواهد موجود، به جاست که نظر برخی از نویسندگان برجسته مسیحی را در زمینه ولادت خارق العاده عیسی مورد اشاره قرار دهیم.

گریفیت توماس (W. H. Griffith Thomas) می نویسد: «مهم ترین دلیل در مورد آموزه ولادت عیسی از باکره، این است که زندگی منحصر به فرد عیسی چنین امری را ضروری می سازد».

هنری موریس نیز چنین اظهار داشته است: «در مجموع باید گفت که کسی که در طول زندگی اش اینقدر معجزه به عمل آورد، و خود را برای کفاره گناهان بشر قربانی کرد، و جسماً از قبر قیام نمود تا تمام ادعاهایش را ثابت کند، می بایست زندگی خود را با چنین تولد منحصر به فردی آغاز کرده باشد. او به راستی نجات دهنده ماست. او برای اینکه بتواند ما را از گناهانمان برهاند، می بایست خود از گناه بری باشد. به این منظور، او می بایست دارای طبیعتی بدون گناه بوده باشد و مانند سایر انسان ها اسیر گناه نبوده باشد».

از اینرو، تولد معجزه آسایش امری ضروری بود. ولادت عیسی از باکره نه فقط به خاطر شهادت کتاب مقدس حقیقت دارد، بلکه چنین تولدی با سجایای عیسی و رسالت او و نقشه خدا برای رستگاری بشر همخوان می باشد... اگر کسی بگوید که معجزه امکان پذیر نیست، در واقع منکر وجود خداست و معتقد است که خدا بر خلقت خود تسلطی ندارد».

برای جمع بندی شواهد مربوط به ولادت عیسی از باکره، گرشام ماخن می گوید: «دلایل کافی هست که نشان می دهد اگر کلیسا به تولد عیسی بدون دخالت پدری بشری اعتقاد داشت، علتش این بوده که او واقعاً اینچنین ولادت یافت».

کلمنت راجرز نیز می نویسد: «تمامی شواهد اشاره به این دارند که تولد عیسی امری معجزه آسا بوده است.» ورود عیسی مسیح به این جهان واقعاً منحصر به فرد بوده است.

۲ - اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او بی گناه باشد

نظر عیسی درباره خودش

روزی عیسی از جماعتی که با او معارضه می کردند، پرسید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟» (یوحنا ۸: ۴۶) کسی پاسخی به او نداد. دشمنانش نتوانستند گناهی در او بیابند. او خود فرمود: «من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.» (یوحنا ۸: ۲۹)، یعنی کارهای پسندیده پدر آسمانی را. عیسی رابطه ای ناگسستنی با خدا داشت.

وقوف عیسی نسبت به قدوسیت خود حیرت انگیز است و هیچ شباهتی با تجربه سایر ایمانداران ندارد. ایمانداران هر چقدر بیشتر به خدا نزدیک می شوند، بیشتر به گناهان خود پی می برند. اما در مورد عیسی چنین نبود. عیسی بیش از هر کس دیگری به خدا نزدیک بود اما هیچگاه احساس گناه نمی کرد.

در انجیل می خوانیم که او به گناه وسوسه شد (لوقا ۴)، اما نمی خوانیم که گناه کرده باشد. او به دیگران می گفت که به گناهان خود اعتراف کنند، اما هرگز خودش به گناهی اعتراف نکرد و طلب آمرزش ننمود. گویی او آن حس تقصیر و گناه را که ملزم طبیعت گناه آلود هر انسانی است، نداشت.

به نوشته جفرسون» (C. E. Jefferson) بهترین دلیل برای بی گناه بودن عیسی، این است که خود او اجازه داد که یارانش او را بی گناه تلقی کنند. در گفتار و کردار او هیچ نشانه‌ای از ندامت و حس گناه نیست. او به همه تعلیم می‌داد که خود را گناهکار بدانند و به گناهان خود اعتراف کنند، اما خود کلمه‌ای نگفت که حاکی از این باشد که خودش نیز نیاز به آمرزش دارد».

به گفته لاتورت» (K. S. Latourette) او هیچ گاه نیاز به اعتراف به گناه و طلب آمرزش نداشت».

شهادت دوستانش

در سراسر کتاب مقدس، اشتباهات افراد آشکارا ذکر شده است. هیچ يك از قهرمانان بزرگ یهودی بدون خطا نبود، حتی داود، پادشاه بزرگ اسرائیل، یا موسی، منجی بزرگ این قوم. در عهد جدید نیز اشتباهات و خطاهای رسولان ثبت شده است. اما هیچ گاه اشاره نشده که مسیح مرتکب گناه یا خطایی شده باشد. با توجه به اینکه شاگردان او به مدت سه سال و نیم تقریباً تمامی اوقات با او بودند، اهمیت این موضوع آشکارتر می‌شود. ایشان طبق تعالیم یهود می‌دانستند که همه گناه می‌کنند. اما هیچ گاه نتوانستند خطایی در او بیابند و آن را ثبت کنند. برعکس، ایشان شهادت دادند که در او خطایی یافت نشد.

ایشان در ارتباط نزدیکی که با عیسی داشتند، هیچگاه گناهانی که خود مرتکبشان می‌شدند در او ندیدند. ایشان نسبت به یکدیگر خشمگین می‌شدند، اما عیسی را هیچگاه در چنین حالتی ندیدند. به خاطر پیشینه یهودیشان اگر عیسی واقعاً بی گناه نبود، ایشان هرگز نمی‌توانستند چنین امری را متذکر شوند.

نزدیکترین یاران عیسی، یعنی پطرس و یوحنا، شهادت داده اند که او بی گناه بوده است:

• اول پطرس ۱: «19-18: زیرا می‌دانید که خریده شده اید... به خون گرانها چون خون بره بی عیب و بی داغ، یعنی خون مسیح».

• اول پطرس ۲: «22: که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد».

• اول یوحنا: «3: 5 و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست».

یوحنا فرموده است که هر که ادعای بی گناهی کند، دروغ‌گوست و خدا را نیز دروغگو می‌شمارد. اما همین یوحنا می‌گوید که در عیسی «هیچ گناه نیست» (اول یوحنا ۳: ۵)

حتی مقامی که فرمان اعدام عیسی را صادر کرد، معترف شد که او هیچ خطایی مرتکب نشده است. یهودای خائن نیز بر بی گناهی او شهادت داد تا آنجا که از فرط ندامت دست به خودکشی زد، اما پیش از آن اقرار کرد و گفت: «خون بی گناهی را تسلیم نمودم.» (متی ۲۷: ۴ و ۳)

پولس رسول نیز اینچنین بر بی گناهی عیسی شهادت می‌دهد: «زیرا [خدا] او را [یعنی عیسی را] که گناه شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱)

موری هریس (Murray Harris) در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«مقصود پولس در اینجا این نیست که مسیح گناهکار شد، بلکه می خواهد بگوید که مسیح تبدیل شد به يك قرباني براي گناه. همسان شدن مسیح بي گناه با گناه گناهکاران، آنقدر کامل بود که پولس می توانست عمیقاً بگوید که "خدا او را در راه ما گناه ساخت".

فرمایش پولس در خصوص بی گناهی عیسی را می توان با اظهارات پطرس (اول پطرس ۲: ۲۲ که از اشعیا ۵۳: ۹ نقل قول می کند)، و یوحنا (اول یوحنا ۳: ۵) و نویسنده عبرانیان (عبرانیان ۴: ۱۵؛ ۷: ۲۶) مقایسه کرد.

همانگونه که «عدالت خدا» برای ما امری است عَرَضِي و بیرونی، گناهی نیز که مسیح خود را با آن همسان ساخت، برای او عَرَضِي و بیرونی بود. او هیچ آشنایی ای با گناه نداشت.»

نویسنده رساله به عبرانیان با این سروده همصدا شده، در مورد عیسی می فرماید: «زیرا رئیس گهنة ای نداریم که نتواند همدرد ضعف های ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.» (عبرانیان ۴: ۱۵)

فیلیپ هیوز (Ph. Hughes) در خصوص معنا و مفهوم این آیه توضیحی روشن داده، می نویسد:

«وسوسه فی نفسه امری است خنثی: وسوسه شدن نه دلیلی است بر فضیلت و نه بر گناهکاری شخص؛ وسوسه يك آزمایش است؛ فضیلت در این است که شخص در برابر آن ایستادگی کند، و گناه این است تسلیم آن شود. کاهن اعظم ما عیسی [در هر چیز] به مثال ما وسوسه شد، چه زمانی که شیطان به طرق گوناگون ترغیب به گناهش می کرد (متی ۴: ۱ به بعد)، چه در باغ جتسمانی زمانی که می دانست چه بر سرش خواهد آمد و می توانست از آن شانه خالی کند (متی ۲۶: ۳۸ به بعد)، و چه زمانی که بزرگان یهود در پای صلیب فریاد می زدند که:

«اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!» (متی ۲۷: ۴۰) ... تمام زندگی او وسوسه بود. از اینرو، در شب آخر به یاران خود فرمود که ایشان کسانی بوده اند که در تمام آزمایش ها همراهی اش کرده اند. با این کار، او با ضعف های ما همسان شد، و در عین حال نشان داد که ضعف های ما فرصتی است در دست های خدا تا پیروزی اش را آشکار سازد (دوم قرنتیان ۱۲: ۹):

آن بخش از عبرانیان ۴: ۱۵ که می فرماید: [بدون گناه]، بیانگر این حقیقت است که عیسی تسلیم وسوسه نشد. اگر می شد، او نیز همچون دیگران، و همچون رئیس کاهنان یهود، خود محتاج کسی می بود که گناهانش را کفاره کند. اما او با پیروزی خود، ثابت کرد که همان بره ای است که برای شستن گناهان جهان آمده است [رجوع شود به یوحنا ۱: ۲۹؛ اول پطرس ۱۹: ۱؛ افسسیان ۵: ۲].»

شهادت دشمنانش

یکی از دو مجرمی که در کنار عیسی مصلوب شده بود، بر بی گناهی او شهادت داده، گفت: «این شخص هیچ کار بی جا نکرده است.» (لوقا ۲۳: ۴۱)

پپلاطس، فرماندار رومی نیز خطایی در عیسی نیافت. وقتی رؤسای یهود عیسی را نزد او بردند و خواستار محکومیتش شدند، او گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه ادعا می کنید، اثری نیافتم» (لوقا ۲۳: ۱۴)

حتي وقتي جماعت خشمگين فرياد كنان خواهان مصلوب شدن او شدند، او با ناباوري پرسيد:
«چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هيچ علت قتل نيافتم.» (لوقا ۲۳: ۲۲)

فرمانده رومي که بر امر اعدام نظارت داشت، اعلام کرد: «در حقيقت، اين مرد صالح بود.»
(لوقا ۲۳: ۴۷)

دشمنان عيسي بارها بر او اتهام وارد آوردند تا او را مجرم اعلام کنند. اما هيچ گاه موفق به اين کار نشدند (مرقس ۱۴: ۵۵ و ۵۶). در مرقس ۲: ۱ تا ۳: ۶، چهار مورد از اين انتقادات و اتهامات را مي يابيم.

نخست، دشمنان عيسي او را به كفر گويي متهم ساختند زیرا گناهان يك نفر را آمرزيده بود. اگر عيسي وجودي الهي بود، مي بايست قدرت آمرزيدن گناهان را داشته باشد.

دوم، دشمنان عيسي خشمگين بودند از اينکه او با اشخاص [نجس] نشست و برخاست مي کند، يعني با گناهکاران و باج گيران و روسپيان و اشخاصي نظير اين. رهبران مذهبي معتقد بودند که شخص مذهبي نبايد با چنين افرادي مراوده داشته باشد. اما عيسي گفت که آمده تا گناهکاران را شفا بخشد و بدین گونه به اتهام ايشان پاسخ گفت (مرقس ۲: ۱۷).

سوم، عيسي متهم شد که مذهب يهود را رقيق ساخته است، چرا که شاگردانش مانند فريسيان روزه نمي داشتند. اما عيسي فرمود که تا زماني که او خودش با ايشان است، ايشان نيازي به روزه گرفتن ندارند. اما وقتي رفت، روزه گرفتن جزو کارهاي ايشان خواهد شد.

و بالاخره، دشمنانش او را متهم ساختند که او با شفا دادن اشخاص در روز سبّت، حکم مهم شريعت را نقض مي کند. اما عيسي به ايشان گفت که سنتي را پيروي مي کنند که اصالتی ندارد. عيسي عميقاً مطيع احکام شريعت بود. اما ار آنجا که او خود «صاحب و مالک روز سبّت» بود، مي توانست از سنت انسان تبعيت نکند، سنتي که تفسير و مفهوم واقعي حکم خدا را مخدوش ساخته بود.

نظر تاريخ

زندگي بي عيب عيسي اکنون قريب به دو هزار سال است که انسان ها را مجذوب خود ساخته است. زندگي او در برابر انتقادات موشکافانه تاب تمام آورده و قلب و روح مردم را از هر مرام و مذهبي شيفته خود نموده است. به عنوان مثال، در اسلام اين دين بزرگ جهان، عيسي به عنوان شخصي بي گناه معرفي شده است.

در قرآن، سوره مريم، آيه ۱۹، جبرائيل فرشته نزد مريم آمد و به او گفت که پسرش عيسي، [بري از خطا] خواهد بود، يعني بدون گناه.

تاريخ نگار کليسا، فيليپ شاف (Ph. Schaff) در مورد مسيح چنين مي نويسد: «ما در عيسي مقدس ترين انسان ها را مي بينيم. کسي بي آزار تر از او بر روي زمين يافت نمي شود. او به کسي آزار نرساند، از کسي سوء استفاده نکرد، هرگز سخني بد بر زبان نراند، و هرگز کار نادرستي انجام نداد.»

جان استات مي افزايد: «آن از خود گذشتگي كاملي كه عيسي نسبت به خويشتن نشان مي داد تا بتواند به خدا و انسان خدمت كند، همان چيزي است كه در كتاب مقدس محبت خوانده شده است. عشق و محبت، نفع طلبي نيست. جوهر عشق ايتار است. پست ترين انسان ها نيز ممكن است در واقعي دست به چنين ايتاري بزنند؛ اما در زندگي عيسي اين حالت هميشه متجلي بود. عيسي بي گناه بود زيرا به خويشتن فكر نمي كرد. اين حالت از خودگذشتگي و ايتار را عشق و محبت مي نامند. و خدا محبت است.»

فيلپ شاف مي نويسد: «انسان هر چقدر بيشتر به فضائل و كمالات برسد، بيشتر نياز خود را به آمرزش احساس خواهد كرد و بيشتر پي خواهد برد كه تا چه حد از معيارهاي اخلاقي ناقص خودش نيز قاصر است. اما عيسي گرچه همچون ما طبيعت انسان گرفت و همچون ما وسوسه شد، هرگز تسليم آن نشد؛ او هرگز از داشتن فكري يا انجام كاري احساس ندامت نكرد؛ او هرگز نياز به آمرزش يا توبه يا اصلاح اخلاقي نداشت؛ او هرگز هماهنگي و يكرنگي خود را با پدر آسماني از دست نداد. تمام زندگي او ايتار و از خود گذشتگي بي وقفه براي جلال خدا و خيريت ابدي انسان ها بود.»

شهادت برخي از شكاك باوران بزرگ جهان

ژان ژاك رسو، دئيست فرانسوي، مي نويسد [دئيست كسي است كه اعتقاد دارد كه خدا جهان را آفريده و آن را قانون مند ساخته ولي به حال خود رها کرده است.] «آفلاطون در توصيفي كه از انسان صالح خيالي خود به دست داده، انساني كه باري از مجازات خطاها را بر دوش مي كشد ولي با اينحال سزاوار برترين پاداش هاي فضيلت است، در واقع درباره سجاياي عيسي مسيح سخن مي گويد.»

فيلسوف مشهور و آموزگار بزرگ، جان استيوارت ميل، مي پرسد: «چه كسي از ميان شاگردانش يا از پيروان جديد ايشان قادر بود گفته هايي ابداع كند يا زندگي و سجايايي را اختراع نمايد كه در انجيل ها مكشوف شده است و همه آنها را به عيسي نسبت دهد؟» و پاسخ آن قطعاً منفي است. عيسايي كه در انجيل شرحش آمده، عيساي تاريخ است.

رالف والدو امرسون با حيرت نوشته است: «عيسي كامل ترين انساني است كه تا كنون ظاهر شده است.»

مورخ شهير، ويليام لڪي (W. Lecky)، اظهار مي دارد: «عيسي نه فقط برترين الكوي فضيلت است، بلكه قوي ترين محرك براي عمل به آن نيز به شمار مي رود.»

ويلبر اسميت مي نويسد: «حتي اشتراوس (D. Strauss)، اين سرسخت ترين مخالف عناصر فوق طبيعي انجيل، كه آثارش بيش از هر نوشته معاصري بر مسيحيت تاثير ويرانگر گذاشته است، آري، حتي اشتراوس با آن انتقادهاي كوبنده و چشمگير و شرارت بارش و انكار مخرب هر چه كه فوق طبيعي است، در پايان زندگي مجبور بود اذغان دارد كه در شخص عيسي اخلاقيات به كمال مي رسد. او نوشته است كه "اين عيسي ... تاريخي است و نه اسطوره اي؛ او يك شخصيت واقعي است و نه يك نماد ... او همواره والاترين الكوي مذهبي موجود باقي خواهد ماند؛ و دينداري كامل بدون حضور او در قلب انسان ميسر نخواهد بود.»

و بالاخره، برنارد رام می نویسد: «کاملیت عاری از گناه و بی گناهی کامل، آن چیزی است که از خدای مجسم انتظار می رود، و این را در عیسی مسیح می یابیم. مفروضات و داده ها با یکدیگر همخوانی دارند».

۳- اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او حضور خارق العاده خود را با نشانه ها، یعنی با معجزات ظاهر سازد

شهادت کتاب مقدس

عیسی یک بار به پیروان یحیای تعمید دهنده فرمود: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان، خرمان و ابرصان، طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می گردند و به فقرا بشارت داده می شود.» (لوقا ۷: ۲۲)

معجزات عیسی حاکی از قدرت او بر پدیده های مختلف بود: قدرت او بر طبیعت، بر بیماری، بر روح های پلید، قدرت خلق کردن، و قدرت بر مرگ. در ضمن، اعمال او تحقق بخشنده پیشگویی ها بود و ثابت می کرد که او همان مسیحایی موعود می باشد. از میان کارهای فوق طبیعی متعدد او، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

معجزات شفای بیماری ها

- جذامی (متی ۸: ۲-۴؛ مرقس ۱: ۴۰-۴۵؛ لوقا ۵: ۱۲-۱۵).

- افلیج (متی ۸: ۸۹-۹۰؛ مرقس ۲: ۳-۱۲؛ لوقا ۵: ۱۸-۲۶).

- مادر زن پطرس (متی ۸: ۱۴-۱۷؛ مرقس ۱: ۲۹-۳۱).

- پسر یک نجیب زاده (یوحنا ۴: ۴۶-۵۳).

- علیل (یوحنا ۵: ۱-۹).

- دست خشک شده یک مرد (متی ۹: ۱-۱۳؛ مرقس ۳: ۱-۶؛ لوقا ۶: ۶-۱۱).

- کر و لال (مرقس ۷: ۳۱-۳۷).

- نابینا در بیت صیدا (مرقس ۸: ۲۲-۲۵)؛ در اورشلیم (یوحنا ۹)؛ بار تیمائوس (مرقس ۱۰: ۴۶ - 52).

- ده جذامی (لوقا ۱۷: ۱۱-۱۹).

- گوش بریده ملوک (لوقا ۲۲: ۴۷-۵۱).

- خون ریزی (متی ۹: ۲۰-۲۲؛ مرقس ۵: ۲۵-۳۴؛ لوقا ۸: ۴۳-۴۸).

معجزات بر پدیده های طبیعت

-تبدیل آب به شراب در قانا (یوحنا ۲: ۱-۱۱).

-آرام کردن طوفان دریا (متی ۸: ۲۳-۲۷؛ مرقس ۴: ۳۵-۴۱؛ لوقا ۸: ۲۲-۲۵).

-صید فوق طبیعی ماهی (لوقا ۵: ۱-۱۱؛ یوحنا ۲۱: ۶).

-تکثیر خوراک: تغذیه ۵۰۰۰ نفر (متی ۱۴: ۱۵-۲۱؛ مرقس ۶: ۳۴-۴۴؛ لوقا ۹: ۱۱-۱۷؛ یوحنا ۶: ۱ (۱۴-)؛ تغذیه ۴۰۰۰ نفر (متی ۱۵: ۳۲-۳۹، مرقس ۸: ۱-۹).

-راه یافتن عیسی بر روی آب دریا (متی ۱۴: ۲۲ و ۲۳؛ مرقس ۶: ۴۵-۵۲؛ یوحنا ۶: ۱۹).

-یافتن پول در دهان ماهی (متی ۱۷: ۲۴-۲۷).

-خشک شدن فوری درخت انجیر (متی ۲۱: ۱۸-۲۲؛ مرقس ۱۱: ۱۲-۱۴).

معجزات زنده کردن مردگان

-دختر یایرُس (متی ۹: ۱۸-۲۶؛ مرقس ۵: ۳۵-۴۳؛ لوقا ۸: ۴۱-۵۶).

-پسر بیوه زن (لوقا ۷: ۱۱-۱۵).

-ایلعا زَر اهل بیت عَنیا (یوحنا ۱۱: ۱-۴۴).

نظریاتی درباره معجزات او

پُل لیتل اظهار نظر ساده ای کرده است؛ می نویسد: «عیسی قدرتی بر نیروهای طبیعی نشان داد که فقط مختص خدا بود، خدایی که خالق تمامی این نیروها است.»

گریفیت توماس اظهار می دارد که: «معجزه بزرگ، خود عیسی مسیح است. طرز فکر درست این است که از مسیح به معجزات او برسیم، نه از معجزات به مسیح. چرا که معجزات یا در اصطلاح کتاب مقدس، [کارهای] او چیزی نبود جز تجلی شخصیت و هویت او.»

اسلام نیز بر قدرت عیسی در انجام معجزات صحنه می گذارد. در قرآن، سوره پنجم، آیه ۱۱۰، به این امر اشاره شده است. در این آیه، ذکر شده که عیسی نابینایان و جذامیان را شفا داده، مردگان را زنده می کرد.

شهادت یهودیان باستان

به موجب نوشته های رَبی های یهود در اواخر قرن اول، عیسی معجزات خود را از طریق جادو گری به انجام می رساند. سند دیگری مربوط به ۱۱۰ میلادی، در این باره بحث می کند که آیا شفا دادن در نام عیسی برای یهودیان مجاز است یا نه. همین امر حاکی از آن است که یهودیان متخاصم با مسیحیت، به طور غیر مستقیم پذیرفته بودند که عیسی معجزه می کرده است.

یولیان مُرْتَد، امپراتور روم بین سال های ۳۶۱ تا ۳۶۳ میلادی، یکی از بزرگترین دشمنان مسیحیت بود. او در اثریکه علیه مسیحیت نوشته، چنین اظهار داشته است: «اکنون سیصد سال

است که مردم عیسی را گرامی می دارند، با اینکه او در طول زندگی اش هیچ کاری که شایان توجه باشد انجام نداده است، جز اینکه چند کور و شل را شفا داد و چند روح پلید را در بیت صیدا و بیت عنیا بیرون کرد و مردم این کارها را اینچنین بزرگ جلوه می دهند.» به این ترتیب، او نادانسته، به مسیح قدرت انجام معجزات را نسبت داده است.

پاسخی به متقدین

برنارد رام اظهار می دارد که: «معجزات عیسی مربوط می شد به حواس ادراکی افراد. آنان به طور محسوس شفا می یافتند و بدینسان، اطرافیانشان متوجه تغییر و بهبودی ایشان می شدند. هم آنان بودند که بر این امور شهادت دادند».

به عنوان مثال، وقتی عیسی ایلعازر را زنده کرد، عده زیادی دوست و دشمن در محل حضور داشتند. کسی نمی توانست این امر را انکار کند. آنان شاهد مرگ ایلعازر بودند و اکنون زنده شدن او را به چشم می دیدند. لذا معاصرین عیسی، از جمله دشمنانش، بر قدرت او در انجام معجزات شهادت می دادند. اما دشمنانش این قدرت را به شیطان نسبت می دادند و می گفتند که عیسی با کمک شیطان دست به چنین معجزاتی می زند. عیسی در پاسخ این قبیل افراد فرمود:

«هر حکومتی که برضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر شهر یا خانه‌ای که برضد خود تجزیه شود، پابرجا نخواهد ماند. ۲۶ اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، برضد خود تجزیه شده است؛ پس چگونه حکومتش پابرجا خواهد ماند؟» (متی ۱۲: ۲۵ و ۲۶)

اگر کسانی از طریق جادوگری یا حقه بازی کارهای خارق العاده می کنند، این دلیل نمی شود که معجزات عیسی و بعد رسولانش نیز از همان دست باشند و بتوان به این علت آنها را بی اعتبار شمرد. اگر عامل معجزه را از بسیاری از ادیان خارج کنیم، اکثراً دست خورده باقی خواهند ماند و صدمه ای به آنها وارد نخواهد آمد. اما این کار را با مسیحیت نمی توان انجام داد. مسیحیت دقیقاً داستان [معجزه ای] بزرگ است. مسیحیت طبیعی، فاقد ویژگی های مسیحیت خواهد بود.

برنارد رام می نویسد که مذهب کتاب مقدس، بر پایه معجزات بنا شده است. این ویژگی از اهمیتی بسیار برخوردار است. از همان آغاز، زمانی که بنی اسرائیل می رفت تا قوم خدا شود، معجزات و رویدادهایی فوق طبیعی، این فرایند را همراهی می کرد. عیسی نیز معجزه می کرد و رسولانش نیز طبق صلاحدید روح القدس، معجزه به عمل می آوردند. معجزات، پیام ایشان را تایید می کرد. به گفته جان برودوس، «اگر به معجزات عیسی معتقد نباشیم، او را دروغگو شمرده ایم چرا که او بارها به معجزات خود استناد می کرد تا ادعاهای الهی خود را ثابت کند».

عیسی معجزه گر بود زیرا قدرت خدا در او که پسر یگانه خدا بود، قرار داشت.

۴ - اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که زندگی اش کامل تر از هر انسان دیگری باشد

شهادت دوستدارانش

اسکات می نویسد: «عیسی در هر زمینه ای انسان واقعی بود، و نیز چیزی برتر از انسان».

فربرن (A. M. Fairbairn) در کتاب «فلسفه دین مسیحی»، می نویسد: «به عبارتی، عیسی وجودی الهی بود که به صورت بشر و در محدوده زمان ظهور کرد. این امر به خودی خود مقوله ای است خارق العاده، و به واسطه طریق حیرت انگیزی که در شخصیتی تاریخی تجسم یافت، باز هم خارق العاده تر شده است».

گرفت توماس می گوید: «زندگی او مقدس بود؛ تمامی شخصیتش تجسم راستی بود. هیچگاه انسانی واقعی تر و اصیل تر از عیسی ناصری وجود نداشته است».

نپلئون بناپارت گفته است: «من انسان را می شناسم. از اینرو می توانم بگویم که عیسی يك انسان معمولی نبود. او با هیچ انسان دیگری در این جهان قابل مقایسه نیست. اسکندر، ژولیوس سزار، شارلمانی، و خودم، امپراتوری هایی بنا کرده ایم. اما ما نبوغ خود را بر چه پایه ای استوار ساختیم؟ بر زور! عیسی مسیح امپراطوری خود را بر پایه محبت استوار کرد، درد همین لحظه، میلیون ها نفر حاضرند برای او جان فدا کنند».

در قرآن، در سوره سوم (آل عمران) آیه ۴۵، عیسی به عنوان انسانی [برتر از همه، چه در این عالم و چه در عالم آینده] توصیف شده است.

پاسکال، متفکر شهیر فرانسوی، می گوید: «چه کسی به انجیل نگاران سجایای يك انسان قهرمان و کامل را آموخته است تا ایشان بتوانند آن را در عیسی مسیح ترسیم کنند؟»

شاید فیلیپس بروکس (Ph. Brooks) تمام اندیشه های دوستداران عیسی را با ایجاز و به خوبی خلاصه کرده و گفته است: «عیسی مسیح بیانگر فروتن شدن خدا و ارتقاء یافتن انسان می باشد».

شهادت مخالفان

گوته، متفکر بزرگ آلمانی و مخالف سرسخت مذهب، در واپسین سال های زندگی خود گفته است: «اگر خدا بر روی زمین ظاهر شده باشد، فقط در شخص عیسی مسیح بوده است. انسان هر چقدر در زمینه اخلاقیات هرگز نخواهد توانست از اخلاقیاتی که در انجیل ها آمده است، فراتر رود».

وقتی از ولز (H. G. Wells) پرسیدند که چه کسی عمیق ترین اثر را بر روی تاریخ بشریت گذاشته است، پاسخ داد که با محک ها و معیارهای تاریخی، فقط عیسی مسیح می تواند در چنین جایگاهی بایستد.

ارنست رنان، متفکر فرانسوی، می گوید: «آینده هر اتفاقی که بیفتد، باز هیچ کس نمی تواند از عیسی فراتر رود».

توماس کارلایل (Th. Carlyle) به عیسی اشاره کرده، می گوید: «او الهی ترین نماد ماست؛ بالاتر از هر چه که فکر انسان تا به حال به آن رسیده باشد. او نمادی است دائمی از سجایای لایتناهی، و اهمیتش مستلزم تحقیق مجدد یا ظهور دوباره نیست».

ژان ژاک روسو می پرسید: «آیا شخصیتی که انجیل بازگو می کنند، می تواند يك انسان باشد؟ چه شیرینی و چه خلوصی در رفتارش موج می زند! چه نیکویی اثربخشی در تعالیمش احساس می

شود! چه شگفتی ای در تمثیل هایش دیده می شود! چه حکمت عمیقی در موعظه هایش جاری است! چه حضور ذهنی و چه خلاقیتی در پاسخ هایش هست! آری، اگر زندگی و مرگ سُقراط مختص يك فیلسوف باشد، زندگی و مرگ عیسی مسیح مختص يك خداست»!

5- اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که سخنانش برتر از هر انسان دیگری باشد

عیسی خودش درباره سخنانش فرمود: «آسمان و زمین زایل می شود، لیکن سخنان من زایل نخواهد شد» (لوقا ۲۱: ۳۳)

امری عادی بود که جماعتی که به سخنان او گوش فرا می دادند، «از تعلیم او در حیرت بیفتند» (لوقا ۴: ۳۲). حتی مأمورینی که برای دستگیری اش رفته بودند، با حیرت اظهار داشتند که «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است» (یوحنا ۷: ۴۶)

تعالیم او از اصالتی بدیع برخوردار بود؛ شیوه تعلیم او با ملایان و علمای مذهبی بسیار متفاوت بود. مردم نیز به خوبی متوجه این تفاوت بودند. به همین جهت، وقتی بزرگترین موعظه دنیا را ایراد کرد، یعنی موعظه بالایی کوه را (متی فصل های ۵-۷)، «آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان» (متی ۷: ۲۸-۲۹).

از اینرو، اکنون دو هزار سال است که سخنان و تعالیم عیسی مسیح همچون «نور جهان» بوده و همواره چراغی فرا راه زندگی انسان ها بوده است. به شهادت تاریخ، تعالیم هیچ کس دیگری تا این حد بر زندگی توده های مردم اثر نگذاشته است.

6- اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او تأثیری همیشگی و جهانی بر جای بگذارد

شکی نیست که شخصیت عیسی مسیح چنان تأثیری بر جامعه بشری گذارده است که هنوز نیز بعد از دو هزار سال، اثرش به قوت خود باقی است.

فیلیپ شاف می نویسد:

«این عیسای ناصری، بدون زر و زور، مردم بیشتری را به سوی خود جذب نمود تا اسکندر، ژولیوس سزار، محمد، و ناپلئون. او بدون برخورداری از تحصیلات رسمی، بیش از مجموع فلاسفه و متفکرین جهان، زوایای نهان زندگی بشر را روشن ساخت. بدون کسب دانش سخنرانی، سخنانی بر زبان آورد که به بشر حیاتی نوین می بخشید، کاری که مجموع ادبا و شعرای جهان نتوانسته اند انجام دهند. او بدون اینکه يك خط مطلب نوشته باشد، محرك پیدایی کتاب ها، موعظه ها، خطابه ها، آثار هنری، و موسیقی شده است، کاری که مجموع نویسندگان و هنرمندان جهان تا کنون قادر به انجامش نبوده اند».

با اینکه او فقط حدود سه سال خدمت کرد، آن هم در نقطه ای گمنام از جهان آن روزگار و به دور از هیاهو، با اینحال زندگی و تعالیمش چنین اثر ماندگاری بر جای گذاشته است.

ویلیام لکی، تاریخ نگار و متفکر شك باور، در کتاب خود به نام «تاریخ اخلاقیات اروپا از آگوستین تا شارلمانی»، می نویسد:

«پیروان افلاطون انسان را به تقلید از خدا، رواقیون به پیروی از خرد، و مسیحیان به محبت مسیح فرا می خوانند. رواقیون پیروان خود را ترغیب می کردند که شخصیتی متعالی را در نظر خود مجسم سازند و بکوشند که او را همواره در کنار خود احساس کنند. اما چنین تقلیدی هیچگاه تبدیل به محبت نمی گردید. اما مسیحیان چهره ای را به جهان معرفی کردند که پس از گذشت قرن ها، هنوز هم الهام بخش مهر و محبت به قلب ها می باشد. این چهره، عیسی مسیح، فقط با سه سال خدمت خود چنین تأثیر ماندگاری بر جهان گذاشت که هیچ چیز را یارای جایگزینی آن نیست.»

ناپلئون گفته است:

«فقط مسیح توانسته است انسان را به قلمرویی هدایت کند که فراسوی محدوده زمان و مکان است. دعوتی که عیسی از انسان به عمل می آورد، بسیار دشوار است. او آن چیزی را می طلبد که فیلسوفان از پیروانشان، پدر از فرزندانش، زن از شوهرش، یا یک مرد از برادرش طالب است؛ او طالب قلب انسان است. او تمامیت آن را می خواهد، بدون قید و شرط. آنان که این دعوت را می پذیرند، از عشقی فوق طبیعی نسبت به او برخوردار می شوند. زمان، این نیروی بزرگ ویرانگر، نه توانسته از قدرت آن بکاهد، و نه گستره اش را محدود سازد.»

باز نقل قولی دیگر از ناپلئون: «ماهیت وجود عیسی رازگونه است؛ این را قبول دارم؛ اما همین راز است که نیاز انسان را برآورده می سازد. آن را رد کنید و جهان برایتان معمای لاینحل می گردد؛ به او ایمان آورید و تاریخ بشریت به گونه ای رضایت بخش برایتان قابل توجیه می شود.»

ارنست رنان می نویسد: «عیسی بزرگترین نابغه مذهبی است که تا کنون ظاهر شده است.... او از هر جهت منحصر به فرد است و چیزی با او قابل مقایسه نیست. تاریخ بدون او قابل درک نمی باشد.»

نویسنده ای ناشناس در مورد تأثیر ماندگار او بر تاریخ چنین نوشته است:

«در اینجا مردی را می بینیم که در دهکده ای گمنام از زنی روستایی به دنیا آمد. در دهکده دیگری پرورش یافت. تا سی سالگی در دگان نجاری کار کرد، و بعد، به مدت سه سال واعظی سیار بود. او هیچ گاه مالک خانه ای نبود. هرگز کتابی ننوشت. هرگز مقام و منصبی نداشت. هرگز خانواده ای تشکیل نداد. هرگز به دانشگاه نرفت. هرگز پایش را به شهر بزرگی نگذاشت. هرگز به سفری دورتر از سیصد کیلومتر از زادگاهش نرفت. هرگز کاری نکرد که لازمه بزرگی است. او جز خودش اعتبارنامه ای نداشت ...

وقتی هنوز جوان بود، افکار عمومی علیه او تحریک شد. دوستانش رهایش کردند. یکی از آنان منکر شناختنش شد. او را به دست دشمنانش تسلیم کردند. محاکمه ای مضحک در حقش انجام دادند. در میان دو دزد به صلیب میخکوب شد. آنگاه که می رفت بر روی صلیب جان بسپارد، اعدام کنندگانش بر سر تنها دارایی اش در این دنیا قرعه انداختند، بر ردایش. وقتی جان سپرد، از صلیب پایشش آوردند و در مقبره ای گذاردند که دوستی از راه ترحم در اختیارش گذاشت.

قرن های متمادی گذشت و او امروز نقطه مرکزی نسل بشری است. اگر بگویم که تمام سپاهانی که تا کنون به حرکت در آمده اند، تمامی ناوگان هایی که تا کنون ساخته شده اند، تمام پارلمانهایی که تا کنون تشکیل جلسه داده اند، و تمام پادشاهانی که تا کنون فرمانروایی کرده اند، همگی مجموعاً اثری به ژرفا و توانمندی او بر زندگی اجتماعی بشر نگذاشته اند، اگر همه اینها را بگویم، باز حق مطلب را ادا نکرده ام.»

* اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او عطش روحانی انسان را رفع کند

اُتو راوک (Otto Rauk) در اثرش به نام «فراسوی روانشناسی» می گوید: «انسان نیاز دارد با چیزی بالاتر از خودش در ارتباط باشد».

مذاهب بزرگ جهان بر نیاز روحانی بشریت گواهی می دهند. اهرام مکزیکو و معابد هندوستان نمونه هایی از کاوش روحانی بشرند.

مارک توآین درباره خلاء معنوی بشر چنین می نویسد: «انسان از گهواره تا به گور هر چه می کند بدون هدف است جز یک کار، و آن همانا جستجوی آرامش فکر و آرام روح است».

فیشر، مورخ معروف، می نویسد: «از اعماق روح انسان فریادی بر می آید که این جهان پاسخی برایش ندارد».

توماس اهل آکوین، عالم برجسته الهی در قرن سیزدهم، با حیرت اظهار می دارد: «روح نا آرام انسان تشنه سعادت و شادی است، اما این تشنگی را کسی جز خدا نمی تواند سیراب کند».

برنارد رام می نویسد: «فقط تجربه مسیحی است که به انسان تجربه ای را عرضه می کند که فراخور آزادی روح اوست.... هر چیز دیگری جز خدا، روح انسان را تشنه و گرسنه و نا آرام و سر خورده و قاصر و می گذارد».

فیلیپ شاف می گوید: «عیسی به فراسوی تعصبات فرقه ای و خرافات رفته، با قلب عریان انسان سخن می گوید».

جورج شوآیتزر در اثرش به نام «نگرش ده دانشمند به زندگی» می نویسد:

«انسان جهان اطراف خود را به گونه ای چشمگیر دگرگون ساخته است، اما قادر نبوده که خود را دگرگون سازد. از آنجا که این کار مسئله ای است روحانی، و از آنجا که انسان به طور طبیعی گرایش به بدی دارد (و تاریخ گواه بر آن است)، تنها راه تغییر او خداست. انسان فقط زمانی متحول می شود که خود را به مسیح عیسی بسپارد و تسلیم هدایت روح القدس گردد. بشری که صاحب نیروی اتمی و رادیواکتیویته است، فقط به چنین تحول معجزه آسایی امید بسته است».

«خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.» (متی ۵: ۶)

«هر که تشنه باشد، نزد من آید و بنوشد.» (یوحنا ۷: ۳۷)

«لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد.» (یوحنا ۴: ۱۴)

«سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم. نه چنانکه جهان می دهد، من به شما می دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.» (یوحنا ۱۴: ۲۷)

«من نان حیات هستم. کسی که نزد من می آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.» (یوحنا 35: 6)

«بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۱۱: ۲۸)

«دزد نمی آید مگر آنکه بدزد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتیر حاصل کنند.» (یوحنا ۱۰: 10)

ماتسون (E. J. Matson)، مدیر روابط علمی «آزمایشگاه های آبوت»، می نویسد: «مهم نیست زندگی من به عنوان محقق، بازرگان، شهروند، شوهر و پدر چقدر خسته کننده باشد؛ تنها امید من برای دریافت نیرو، توسل به عیسی مسیح است که در مرکز زندگی ام قرار دارد».

یکی از دانشجویان دانشگاه پینزبورگ چنین گفته است: «تمام شادیها و خوشی های زندگی گذشته ام را اگر کنار هم بگذارم، هرگز به اندازه وجد و شغفی نخواهد بود که با روی آوردن به مسیح دریافت داشته ام».

میکستر (R. L. Mixter)، استاد جانورشناسی در دانشگاه ویثن (Wheaton) می گوید:

«يك دانشمند وقتی که اصول حرفه اش را دنبال می کند، به کار خود به خاطر شواهدی که به دست می آورد، ایمان دارد. من مسیحی شدم زیرا در خود نیازی دیدم که فقط عیسی مسیح می توانست برطرف کند. من به آمرزش نیاز داشتم و او آن را داد. به یار نیاز داشتم و او دوست من شد. به تشویق و دلگرمی نیاز داشتم و او آن را فراهم ساخت».

پل جانسون بیسار زیبا می گوید: «خدا در درون ما خلایی شکل داده است، خلایی به شکل خودش. هیچ چیز جز خدا نمی تواند آن خلاء را پر کند. در آن می توانید پول و خانه و دارایی و شهرت یا هر چه که می خواهید بریزید، اما هیچ گاه پُر نخواهد شد. فقط خدا می تواند آن را پُر سازد».

فرانک آلنات، مسئول روابط عمومی و بازاریاب يك کمپانی بزرگ، چنین اظهار داشته است: «وقتی از عیسی خواستم که به قلبم بیاید و در آنجا ساکن شود، برای نخستین بار احساس آرامش کامل کردم. خلایی که در تمام زندگی ام احساس می کردم برطرف شد و از آن پس دیگر هیچگاه خود را تنها احساس نکردم».

* اگر خدا انسان می شد، انتظار می داشتیم که او بزرگترین و مخوف ترین دشمن انسان، یعنی مرگ را شکست دهد

1- مرگ او

عیسی مجبور نبود و مجبور نشد جان خود را بدهد. طبق متی ۲۶: ۵۳ و ۵۴، او قدرت این را داشت که هر چه می خواهد بکند. در یوحنا ۱۰: ۱۸ نیز می فرماید: «کسی آن را [جانم را] از من

نمی گیرد، بلکه من خودم آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم که آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم».

بدینسان می بینیم که مسیح داوطلبانه در راه گناهان بشر جان خود را فدا ساخت.

گرفیت توماس اظهار می دارد که مرگ عیسی «خودکشی نبود؛ او نگفت که من جان خود را می گیرم. مرگ او کاملاً داوطلبانه بود. ما مجبوریم که رنج بکشیم، اما او چنین اجباری نداشت. او با يك حرف می توانست زندگی خود را نجات بخشد. همچنین مرگ او تصادفی نبود، زیرا او آن را پیشگویی کرده بود و به طرق مختلف برای آن تدارک دیده بود. مرگی به مثابه يك مجرم نیز نبود، زیرا شهادت های هیچ يك از شاهدان در محکمه سران یهود علیه او با یکدیگر یکسان نبود. پیلاتس، فرماندار رومی یهودیه نیز اعلام داشت که جرمی در او نیافته است؛ هیروдіس، حاکم ایالت جلیل نیز چیزی علیه او نداشت که بگوید. اعدام او اعدامی معمولی نبود».

حقیقت مهم دیگر در مورد مرگ او را رابینسون (W. C. Robinson) بیان داشته است :

«هیچ انسانی در طول تاریخ، قدرت این را نداشته است که روح خود را به اراده خود تسلیم خدا کند، ولی عیسی این کار را کرد (لوقا ۲۳: ۴۶) ... لوقا و یوحنا کلماتی به کار برده اند که یگانه معنایش این است که عیسی وقتی کفار گناهان بشر را به طور کامل پرداخت کرد، روح خود را معجزه آسا به خدا تسلیم نمود. روز جمعه بر تپه جَلُتَا معجزه رخ داد، همانطور که در روز یکشنبه قیام نیز در آن باغ معجزه صورت گرفت».

2- تدفین او

«اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد، و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود» (متی ۲۷: ۵۷ و ۵۸)

«و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مُر مخلوط با عود قریب به صد رطل با خود آورد.» (یوحنا ۱۹: ۳۹)

«پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید. و مریم مَجْدَلِیه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.» (مرقس ۱۵: ۴۶ و ۴۷)

«پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سَبْت را به حَسَب حکم آرام گرفتند.» (لوقا ۲۳: ۵۶)

«پس رفتند [یعنی مأموران سران یهود] و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.» (متی ۲۷: ۶۶)

3- قیام او

وستکات (B. F. Westcott) می نویسد: «وقتی تمام شواهد را در کنار هم قرار می دهیم، با جرأت می توانیم بگوییم که هیچ واقعه تاریخی ای وجود ندارد که به اندازه قیام مسیح مُسَجَّل و قطعی باشد. همین فرض اولیه که چنین امری نمی تواند درست باشد، دلیل بر صحت آن است.»

هنری موریس می گوید: «واقعیت قیام او مهم ترین رویداد تاریخ است و لذا به درستی قطعی ترین حقیقت تاریخ می باشد.»

عیسی نه فقط مرگ خود، بلکه قیام جسمانی خود را نیز پیشگویی کرد. او فرمود :

«این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» (یوحنا ۲: ۱۹) در اینجا منظور از قدس، بدن او می باشد.

باز موریس می نویسد: «از میان همه انسانها فقط او مرگ را شکست داد. بر اساس تمام شواهد، در میان تمام رویدادهای تاریخ، قیام جسمانی او بر محکم ترین شواهد استوار است. او فرمود : "من قیامت و حیات هستم." (یوحنا ۱۱: ۲۵)؛ و نیز: "از این جهت که من زنده ام، شما هم خواهید زیست." (یوحنا ۱۴: ۱۹)

برنارد رام می نویسد: «قیام مسیح مُهر قیامت ما نیز هست. شفای بیماران به دست عیسی، ضامن این نیست که ایمان داشته باشیم مسیح همه ما را امروز شفا خواهد بخشید؛ قیام ایلعازر نیز نامیرایی ما را تضمین نمی کند. فقط قیام مسیح به عنوان نوبر است که قبر را می گشاید و به ما امید حیات جاودانی را نوید می دهد. چون او زنده شد، ما نیز زنده خواهیم شد.»

پس از قیام عیسی، رسولان او نیز توانستند مردگان را با قدرت او زنده کنند. او به این ترتیب، پس از مرگ خود به دیگران حیات بخشید.

شواهد حاکی از آنند که عیسی زنده است (عبرانیان ۱۳: ۸) و

«همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید» (اعمال ۱: ۱۱).

به قول موریس: «عیسی مسیح، پسر ابدی خدا و منجی موعود جهان، بر مرگ چیره شد.»